
۸۴۳۰-ف
۹۸۷۱
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب احسن التواریخ
مؤلف حسن بیگ روملو
موضوع
شماره قفسه ۷۹۴۶
شماره ثبت کتاب
۷۸۷۴۶
بازدید شد
خطی «فهرست شده»
۷۹۴۶


۸۴۳۰ - ن
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب احسن التواریخ
مؤلف حسن بیگ روملو
موضوع
شماره قفسه ۷۹۴۶
شماره ثبت کتاب
۷۸۷۴۶
۱۱۳۸۵
۹۸۷۱
بازدید شد
۳۶ - ۳۲
خطی - فهرست شده
۷۹۴۶



۸۴۳۰ - ض
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب احسن التواریخ
مؤلف حسن بیگ روملو
موضوع
شماره قفسه ۷۹۴۶
شماره ثبت کتاب
۷۸۷۴۶
۱۱۳۸۵
۹۸۷۱
بازرسی شد
۳۶ - ۳۲
خطی - فهرست شده
۷۹۴۶



هو

عالم آرای شاه طهماسب

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

حمد و سپاس و شکر بیحد و قیاس سلطانی را سزاست که سرادقات عز و جلالش از سمت حدوث
و امکان مبراست و حرم محترم کنه ذاتش از دیده بصیرت و خیال انسان معرا و منزه ان
درود بر امیر ایوان رسالت و مسند نشین ایوان جلالت . خطوط رایتش انا فتحنا
محمد لشکرشکن انا کفینا . و هزاران هزار سلام بر وصی رسول و زوج بتول آفتاب سپهر کرم و گوهر
در دریای لافتی . حجت قاطع امام حق امیرالمؤمنین . بحر مردی کان فتوت لطف ب...
اما بعد راقم این کلمات پریشان و محرر این مقالات بی سامان حسن نبیره امیر سلطان روملو که
خود را خاک اقدام مورخان می داند این جلد را نیز باسم شاهزاده جوانبخت سلطنت شعار
عمده خواقین عالی تبار وارث سریر شاهی جالس مسند پادشاهی منظور انظار عنایات
ربانی مظهر آثار صنع یزدانی مهر سپهر سلطنت و کامکاری بدر حارم شوکت و کشورستانی
رافع الویة العظمة والجلالة قامع فئة الظلم والضلالة ناصر اولیاء المؤمنین قاهر اعداء الدین
هژبر میدان صلابت تمساح جیحون شجاعت اسمعیل میرزا نوشته شد و این جلد مشتمل است
بر اخبار جهانبانی کشورستانی حضرت فردوس ظل سبحانی الواصل الی رحمة الملک
الجلیل ابوالبقا شاه اسمعیل ایضا مشتمل است بر وقایع زمان سلطنت و درج خلافت
و جهانداری نیر برج شوکت و کامکاری السلطان ابن السلطان ابوالمظفر شاه طهماسب بهادرخان

خلد الله ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین بره و عدله و احسانه و نیز مخفی نیست بر احوال
سلاطین رومیه و خواقین جغتای و خانان ازبکیه و مشاهیر علما و صدور و وزرا
که معاصر ایشان بوده اند بعد ازین آنچه مذکور خواهد شد تعبیر از خاقان اسکندرنشان حضرت
شاه اسمعیل است و مقصود از شاه دین پناه شاه طهماسب و مراد از شاهزاده عالیمکان
اسمعیل میرزا گفتار در ذکر وقایع سنه تسعمایه و ذکر شهادت سلطان علی پادشاه
بفرمان رستم بیگ ترکمان و بعضی از حوادث زمان و انقلاب دوران و درین سال رستم
بیگ شاهزاده عالی تبار را با برادران از دارالارشاد اردبیل فرستاد که بطریق سابق در آنجا متمکن
بوده خلایق را از ضلالت بهدایت ارشاد فرمایند و بموجب رخصت رستم بیگ اردبیل را
از پرتو انوار هدایت آثار رشک خلد برین ساختند و چون خبر ازدحام اهل ارادت بر سر شاهزادها
بسمع رستم بیگ رسید خایف و متوهم گشته از زوال ملک اندیشید و کس باحضار
شاهزادگان فرستاد و خاقان اسکندرنشان را با برادران بار دیگر بخود آورد و حکم
کرد که از صوفیان احدی در خدمت ایشان نباشند و در آن زمستان در خوی قشلاق کرد
در بهار به ییلاق رفت و قصد نمود که سلطان علی پادشاه را شربت شهادت بچشاند
یکی از چاکران خدمت پیشه کیفیت این اندیشه را معروض داشت آن سرور آفاق چون از
کید ارباب نفاق اطلاع یافت با برادران بجانب اردبیل شتافت صوفیان و غازیان
که در آن حدود بودند کمر خدمت بر میان جان بستند و بخدمت آنحضرت پیوستند رستم
بیگ بعد از وقوف بر فرار سلطانعلی پادشاه و اجتماع غازیان کینه خواه از روی
جهل و نادانی پیرخان خود را که موسوم بود بحسین بیگ علیخانی باتفاق ایبه سلطان با لشکر
گران بقصد سلطانعلی پادشاه بار دیگر باردبیل فرستاد و سلطانعلی پادشاه منور ولایت را

بود که از دست مخالفان شربت شهادت چشید و تاج از سر خود بر داشته بر سر
خاقان سکندرشان نهاده او را روانه اردبیل گردانید در اثنای انجال عساکر مخالفان غالب
شدند ابه سلطان جمعی که در کمین گذاشته خود متوجه میدان قتال و جدال گردید و سلطان علی
پادشاه در برابر مخالفان صف آراسته و چون چشمش بر لوای ایشان افتاد مانند شیر خشمناک
که از هیچ چیز ترس و باک نداشته باشد بر ایشان حمله کرده صفوف بدان کثرت را برهم زده
کارزاری نمود که داستان رستم و اسفندیار منسوخ گردانید آنحضرت گاه تیغ مصری
سرها و گردنها از بدن طاق می گردانید و گاه با نهنگ تیر تنهای دلاوران جفت می کرد
پیکان تیر بر پیراهن وجود چون صبا صد رگل چاک میزد و بنوک نیزه خونریز قبای اقبال
سر سرهنگان لاله می درید و از شاخ بقا شکوفه حیات چون باد بر خاک فنا میریخت و بصدمه
آبدار در دل سنگ سندان آتشی می افروخت و بباد زخم آتش افشان خون دشمن چون آب
بر صحن خاک میریخت ابه سلطان و حسین بیک علیخانی تاب آن نیاورده روی ادبار
بوادی فرار آوردند لشکر قزلباش و غازیان قلاش بجمع کردن اسباب مشغول گردیدند
و جمعی از لشکریان ابه سلطان که در کمین بودند تیغ خلاف از غلاف بیرون آورده مردی را
که بغارت مشغول بودند طعمه شمشیر آبدار گردانیدند و در آن حین موازی سیصد کس از سلطان علی
پادشاه همراه بودند بر سر مخالفان حمله نموده و در محل اسب تاختن بسر راه نهری بود افتاد
کردن آنحضرت کسری یافته مخالفان سر او را از بدن جدا کرده نزد رستم بیک فرستادند

گفتار در شمه از احوال خاقان اسکندرشان و توجه ایشان بجانب لاهیجان بعد از آنکه خاقان گیتی ستان
اسکندرشان از جانب برادر فردوس مکان جنت آشیان متقلد مرتبه جلیله ارشاد و اهتداء
متوج بتاج و آتیناه الحکم صبیا شده بود از ییلاق بغزوا اقبال قبل التعرب و قتال ابه سلطان

برادر فردوس آشیان با دیگر برادران بدار الارشاد اردبیل فرستاده بودند که در خطه
مقدسه ساکن باشند بعد از واقعه هایله سلطانعلی پادشاه والده ایشان علمشاه بیگم چون مبارک گرامی
باستانه مقدسه آورده بتعزیه و سوگواری فرزند دلبند اشتغال داشته گریبان شکیبائی
را بدست جزع و فزع پاره کرده خاک عدم اصطبار بر فرق سکون و قرار می افشاند
و باوجود این مصیبت از چند غم در خاطر داشت که مبادا بدست ظلمه گرفتار شده چراغ
خیالش از تندباد جور اعادی منطفی و منتفی گردد و چون لشکر نکبت اثر ابه سلطان دست
تطاول و تعدی دراز کرده هرچه لوازم ملکت گیریست از نهب و غارت چیزی فوت
و فرو گذاشت نکرده بودند اما مخالفان را گمان آن بود که صوفیان و مریدان دودمان کرامت
شاهزاده والاگهر را از اردبیل بیرون برده اند و حال آنکه در اردبیل متواری و مختفی بود اما
آخر الامر معلوم کردند که شاهزاده والاگهر در اردبیل است بعد از تفحص بسیار پی برده
بودند که عورتی او را نگاه داشته اما راه بآن عورت نبردند و بخصوص او را نمی دانستند
و درج عصمت و صدف عفت و طهارت شاه پاشا خاتون که از مخدرات بنات سلطان
ولایت پناه سلطان شاه جنید و مرشد کامل او را بازدواج محمد بیک درآورده بود از کیفیت
حال شاهزاده عالیمقدار اطلاع داشت و همگی همت بر اخفای آن در معدن ولایت و کان
آن گوهر مخزن هدایت مصروف میداشت سه روز آنحضرت در خانه قاضی احمد کاکلی بود
چون منزل قاضی مذکور نزدیک باستانه منوره مطهره و از تردد مخالفان و هجوم
خلایق محل خدشه بود شخصی واسطه هل ادلکم علی اهل بیت یکفلونه گشته او را بمنزل عورتی
که بخانجی موسوم اشتهار داشت برده و موازی یکماه در منزل او بود مانند چشمه حیوان از
انظار مختفی بعد از آن بمشورت شاه پاشا خاتون بآینه نام عورتی از قبیله ذوالقدر که

در ایام رضاعت شاهزاده والاگهر را در خدمت بود سپردند آن خاقان سکندرنشان را
از خانه خانجان نقل کرده بمنزل خود در محله رومیان از محلات اردبیل برده روزی چند نگاه
داشت و از آنجا بجوار مسجد جامع اردبیل در گنبدی که مقبره والده دوره میش آقاست برده و نگاه داشت
و علمشاه بیگم والده آنحضرت مطلقا از حال فرخنده مآل آن حضرت اطلاع نداشت و روز بروز
مفارقت فرزند ارجمند آتش غم و الم در کانون سینه اش می افروخت چون آیه از رسانی
حال علمشاه بیگم اطلاع یافت او را ببشارت لا تخف و لا تحزن انا رادوه الیک مستبشر ساخت
اما مردم ابه سلطان روز بروز در تفحص و تجسس بیشتر می کوشیدند و از جانب رستم بیک
نیز مکرر فرمان بتجاد رسیده بود که بهر طریق که باشد اولاد مرشد کامل را دکروانا ثابت
آورده خرمن زندگانی ایشان از شرر تیغ سیاست محترق سازند عاقبة الامر ملجا شدند
بآنکه والده شاهزاده والارتبه را شکنجه نمایند نص صریح لا تضار والدة بولدها مانع شده
آن ارا دکر وند آیه نیز خایف شده قرار بر آن داد که بمحل دیگر نقل باید شخصی از صوفیان و غازیان
که در حرب ابه سلطان در رکاب عالی شاه سلطان علی بود و زخم خورده نزد آیه آمده والده را
از کیفیت حال خبردار کرده حقیقت شاهزاده مذکور باز نمود و از آن رهگذر مسرور و مبتهج شده
موجب صلاح نزد رستم بیک قرامانلو عم بیرام بیک که از آن حرب گریخته بوده و در نغر بسان
شده رفت و او را از حقیقت حال شاهزاده خبردار ساخت رستم بیک نیم شبی رجعت
و دخل المدینة علی حین غفلة من اهلها بار خود را باردبیل بحوالی مسجد جامع رسانید و شاهزاده را
را در عقب اسب خود گرفته بجانب نغر روید فتنه و بعضی گویند که هشتاد کس از جنگ ابه سلطان
فرار نموده در نغر جمعیت نموده بوده اند آن جماعت نیز همراه رستم بیک آمده شاهزاده
را از اردبیل بقریه گرگان آوردند و سه روز در خانه خطیب فرخزاد گرگانی بودند و خطیب

کرکانی

گرکانی بوظایف خدمات لایقه اقدام نمود و بعد از آن منصور بیک قپچاچی و لله بیک و قرق
سیدی علی و جلبیان بیک و خلفا بیک و کوک علی و سایر صوفیانی که از آن جنگ سالم
بیرون آمده بودند در باب شاهزاده عالی گهر قرعه مشاورت در میان انداختند و هر یک
از آن جماعت مصلحتها می اندیشیدند تا آنکه رای همگی بر آن قرار گرفت که شاهزاده را بجانب
رشت برند و روزی چند در آنجا رحل اقامت اندازند بجهت آنکه میانه محمد بیک زوج
شاه پاشا خاتون برادر او و امیر اسحق والی رشت سررشته رابطه قدیمی استحکام یافته
بود و پیوسته ابواب صداقت و الفت بوسایل تحفه و هدایا که فیما بین متحف و مهدی
بود انفتاح داشت چون خواطر بر این داعیه عازم شد رستم بیک و احمدی بیک و جمعی
خاقان اسکندرشان را با هشتاد نفر از صوفیان صادق الاعتقاد و راسخ الاخلاص برداشته
بموضع تول آوردند و بشارت لا تخف نجوت من القوم الظالمین بگوش هوش رسانیده
روزی چند در خانه امیره مظفر والی تول و نار بودند و امیره مظفر مراسم میزبانی و خدمتگاری
چنانکه رسم و قاعده است بتقدیم رسانید و دقیقه از دقایق خدمت نامرعی نگذاشت
چون ابه سلطان در اردبیل واقف شد از آنکه خاقان سکندرشان در منزل امیره
مظفر است کس نزد امیره مذکور فرستاد که ولد سلطان حیدر بتو متوسل شده قاعده مطاوعت
و متابعت آنست که او را نزد رستم بیک فرستی با جمعی که رفیق اند و او را بانواع عطایا موعود
ساخت و بعد از آن تخویف و توعید کرد که اگر درین باب تکلف و تهاون نمایند بظهور
رسد بانواع عقوبات معاقب خواهد شد و جاکیر بیک پرناک که حاکم تول و خلخال بود
کس فرستاده بدین نهج اعلام نمود و ابشار و انذار امیره مظفر کرد و امیره از غایت اخلاص
و اعتقادی که بدین خودمان داشت انکار بودن خاقان اسکندرشان در تول نموده بجای

کاملی ازین مقدمات کرد چون جاگیر بیک را نیز در مقام مخالفت و معاندت دیدند دیگر توقف
در تول مناسب ندیدند از انجا بیرون آمده متوجه کسکر شدند و امیره سیاوش حاکم
کسکر بود در موضع دنیاچار که از مواضع کسکرست امیر نوش نام ملازمی نزد امیره سیاوش
بود و امیره مظفر او را طلب کرده خاقان اسکندرشان را با رفقا باو منضم ساخت که نزد امیره
سیاوش برد و از تول محمد بیک و احدی بیک مراجعت کرده کتابات بامیره اسحق والی رشت
در باب مراعات خاطر اسکندرشان و صوفیان رفقا نوشتند و اگرچه رجعت ایشان
مرضی طبع خاقان زمان نبود و از ان بیکدیگر بسیار مغموم و متألم گشت فاما ایشان
دران مراجعت ملجی و مضطر بودند اما چون خبر بامیره سیاوش رسید که شاه متوجه
کسکرست بقدم تلقی استقبال نموده مراسم تعظیم و تکریم بجای آورده در مراسم خدمت
هیچ وجه فرو گذاشتی نکرد و سه روز در خانه او بودند بعد از ان کمر همراهی بر میان بسته
خاقان اسکندرشان را برشت رسانیده و چون امیره اسحق را اخلاص و اعتقاد و تودد و اتحاد
درین سلسله علیه بیش از ان بود که در حیز شرح گنجد در عرض سه روز مهمانی و میزبانی تقدیم
رسانید که تا خوانسالاران قضا قرص ماه و خور را جهت الطعام ساکنان عالم بالا
بر اطباق فلک نهاده جشنی بدان نوع و اجلاسی بدان طرز و طریق ندیده بعضی از نقاب
گویند که دران سفر خیر اثر برادران خاقان اسکندرشان در زر اصداف خلافت ابکار
اشجار ولایت سید حسن میرزا و سید داود میرزا و سید محمود میرزا رفیق بودند و بعضی
گویند که در رشت بخاقان اسکندرشان ملحق شدند و جمعی گویند که خاقان اسکندرشان
با برادران از راه آن داغ که بکجکتو معروف است بسوله رفتند و از انجا متوجه رشت شدند
اما کسی که دران راه مرافقت نموده باشد نبود که بر قول او اعتماد توان کرد که خاقان اسکندرشان

برادران

برادران در رشت نزول اجلال فرمودند و در رشت مسجدیست موسوم بمسجد سفید
که بقاعده سابق معمورست ساکن شدند چون خاقان اسکندرشان را طرح و وضع آن
آن مسجد و لطافت هوا و وسعت عرصه و صفای آن دلپذیر بود و از انجا بمحل دیگر تحویل
بمنزل امیره نقل فرمودند و دعوت او را درین باب که مکرر زیاده از حد و حصر بود اجابت
نکرده و در حوالی المسجد دکان زرگری بود که میر نجم نامی داشت و بواسطه قرب جوار پیوسته
در خدمت خاقان اسکندرشان بود و بوسایل تحفه و هدایا روز بروز خود را منظور انظار
عنایات شاهانه میساخت و در توقف خاقان اسکندرشان در رشت اختلاف نموده اند
جمعی گویند که زیاده از هفت روز توقف نفرمود و بعضی بیست روز گویند و گروهی یکماه
و چون کارکیا میرزا علی والی لاهیجان را زور و قدم خاقان اسکندرشان در رشت در توقف
شده و دانست که از اردبیل بجهت هرگونه حوادث فرار کرده و امیره اسحق از عهده
محافظت خاقان اسکندرشان بجانب لاهیجان نمود و چون خاقان اسکندرشان نسیم
اخلاص و هواخواهی از جانب کارکیا میرزا علی استشمام فرمود اراده خاطر بران مقصود
داشت که در لاهیجان باشد با آنکه مقصد رشت بود بلا تأمل متوجه لاهیجان شد و کارکیا را
معنی بغایت مبتهج و مسرور شد زبان حالش کاهی بترنم باین مقال بود
منم که دیده بدیدار دوست کردم باز ❊ چه شکر گویمت ای کارساز بنده نواز
وگاه بدین ابیات متکلم بود ❊ بلند چون نشود قدر آستانه ما ❊ که آفتاب قدم
مینهد بخانه ما ❊ و آنچه شرایط اخلاص و جانسپاری بود بتقدیم رسانید و دقیقه
از دقایق فرو نگذاشت و در میدان لاهیجان در برابر مدرسه کیا فریدون منزلی جهت
خاقان اسکندرشان نزول اجلال از آن منزل فرموده زبان بوظایف شکر گشاده دران

در نقاب برون نمود آمد سند ها قدر

منزل رحل اقامت انداختند و ایه سلطان آنمقدار در اردبیل توقف نموده بود که خبر وصول
خاقان سکندرشان بلاهیجان بدو رسید بعد از آن متوجه ملازمت رستم بیک شده
مسماة آیه را بدست آورده همراه بدار السلطنه تبریز برد و رستم بیک فرمود که در میدان
تبریز مسماة مزبوره را از حلق کشیدند و بعد از آنکه ایه سلطان بملازمت رستم بیک
رفت و آنچه از حسن اخلاص محمد بیک و احمدی بیک در باب خاقان سکندرشان بتحقیق
کرده بود معروض داشت آتش غیرت و حمیت رستم بیک اشتعال یافته حکم فرمود که
اموال و جهات ایشان را ضبط کنند آخر الامر قرار داده به تیغ زبان گشاده جریمه ایشان را
سی هزار تنکه قرار داد و از رستم بیک استغفار گناه ایشان کرد

توقف کردن خاقان اسکندرشان در لاهیجان

بعد از آنکه خاقان سکندرشان لاهیجان را از ورود قدوم لزوم
رشک فردوس برین نموده در حل اقامت و توقف در آن دیار فراغت آثار انداخت روز بروز
مواد اخلاص و یکجهتی و یکرنگی کارکیا میرزا علی درجه تزاید و مرتبه تضاعف می پذیرفت و بهر گونه
خدمات و مراعات خود را منظور نظر کیمیا آثار پادشاه عالی تبار میساخت و در خلال
انحال صوفیان و محبین از اطراف و جوانب دیار روم و قراجه داغ و تومان شکین و غیر
ذالک با نذورات و هدایا و تحف در لاهیجان بملازمت خاقان اسکندرشان می رسیدند
و هدایای خود را منظر اصابت اثر در آورده بنابر صلاح وقت توقف نکرده سریعا مراجعت
می نمودند پادشاه والاجاه نزد مولانا شمس الدین لاهیجی قرات قرآن مجید مینمود و از امیر نجم
زرگر که در رشت بملازمت شاه رسیده بود دستخط و امیر هاشم برادران کارکیا
میرزا علی پیوسته بخدمت آنحضرت میرسیدند و شاه را استیناس تمام از مکالمت
و مجالست ایشان حاصل و باعث انبساط و شگفتگی آنحضرت میشد تا آنکه مزاج مبارک

ازصوب

از صوب اعتدال روی بوادی انحراف آورده مرضی طاری شد و مولانا نعمت الله در علاج
آن مرض مساعی جمیله بتقدیم رسانید و با وجود آن تا یکسال آن مرض امتداد یافت بعد از آن حکیم
دار الشفاء اذا مرضت فهو یشفین شفا کرامت فرموده بالکلیه مرض زایل شد مزاج
عالی روی بصوب اعتدال نهاده زبان روزگار بمضمون این ابیات در ترنم آمد

منت ایزد را که ذات خسرو گیتی پناه ∴ در پناه صحت است از فیض الطاف اله
بوستان بر دوستان لبخند این بهجت نثار ∴ ماه تابان بر سپهر انداخت زین شادی کلاه

بعد از آن شاه عالیجاه امر فرمود که از دار الارشاد اردبیل شاه پاشا خاتون که عمه آنحضرت
بود بعضی تبرکات خصوصا نان ریزه که شاه را بدان میل تمام بود ترتیب داده بلاهیجان فرستد
شاه پاشا خاتون حسب الامر مطاع ترتیب هدایا و تحف نموده با جمعی از اقوام و مخصوصان
بگیلان فرستاد و چون فرستادگان او برشت رسیدند و خبر ایشان بسمع همایون شاه والا گهر رسید
کوک علی را باستقبال فرستاد که ایشان را بر داشته بدرگاه معلی آورد و میر نجم زرگر و میر حسن ولد میر موسی
و امیر موسی جهانگیر رشتی که وکلاء امیره اسحق بودند رفیق ایشان شده متوجه لاهیجان شدند
شاه عالیجاه از آن هدایا بکارکیا و برادران فرستاده و امیر مهماندار را امر فرمود که آن جماعت
را مراعات و ملاحظه کرده آنچه شرط مهمانی و میزبانی باشد بتقدیم رساند تا مدت سه روز
آن جماعت در لاهیجان بود بعد از آن رخصت انصراف گرفته معاودت کردند و سلاطین
لاهیجان و جمعی که از هدایای مذکوره بهره ور شده بودند در مقابل انواع تحفه و تبرکات از قماش
نقلیه و اطعمه و مرغ مسمن و ماهی و نارنج و سایر ارمغان گیلان بتحف داشتند و چون آن جماعت
بقریه کوری از قری اردبیل رسید و شاه پاشا خاتون و محمد بیک از وصول ایشان خبر گرفته متوجه
قریه مذکوره شده آن تبرکات و هدایا را تبرک داشته بدار السلطنه تبریز متوجه ملازمت

رستم بیک شدند با وجود آنکه شاه استرداد جهات واملاک محمد بیک که بطریق صوتک با دلبا
دولت رستم بیک درآمده بود نمایند دیگر باره والقرا و ملتجی گشته بتوسط او بهدایا خود را
بنظر رستم بیک درآوردند و باستحسان و قبول مقرون گشته املاک وجهات را بتصرف ایشان
دادند و بخلع مشرف شدند و حکمی از دیوان رستم بیک بنفاذ رسید که دیگر احدی متعرض احوال ایشان
نشود **وقایع متنوعه** درین سال منصور بیک پرناک از ایالت فارس معزول شده ودارایی
آنجا بنور علی بیک تعلق گرفت و چون چند وقت برین برآمد سیدی علی پرناک که رکن السلطنه
بود معروض گردانید که شیراز کورخانه منصور بیک است بنابران مجددا مملکت فارس را
بمو ارزانی داشتند منصور بیک متوجه فارس شد مرضی برو مستولی گشت بحدی که از عهده
مهام برنمی آمد و شاه علی بیک وکیل مهمات را فیصل میداد و قاسم بیک میر دیوان از رشک
شاه علی بیک را بقتل آورده و بدان اکتفا نکرده بر منصور بیک مستولی گشته مهمات را سامان
میداد کلاه او دست تطاول دراز کرده خصوصا خواجه روح الله قزوینی که وزیر بود و بنابرین
اوضاع شیراز تغیر یافت **متوفیات** سلطان محمود میرزا ابن سلطان ابوسعید در ماه ربیع
الاول سنه مذکوره بعالم بقا خرامید پادشاه ظالم فاسق بوده مدت عمرش چهل و سه سال
مملکتش سمرقند و بخارا و بدخشان پنج پسر داشت سلطان مسعود میرزا ۰ سلطان
علی میرزا ۰ سلطان حسین میرزا ۰ بایسنغر میرزا ۰ سلطان اویس میرزا ۰ و درین سال
سید رضی الدین بن سید شریف فوت شده عمرش هفتاد و سال بود **وقایع سنه احدی وتسعمایه**
گفتار در رفتن سلطان حسین میرزا بحصار شادمان درین سال سلطان حسین میرزا
بعزم تسخیر مملکت بدخشان وقندز و بقلان علم عزیمت برافراخت در اوایل تابستان
بصوب ولایت مذکور روان شد و از جیحون عبور نموده در قریه پایزیو نزول نمود سلطان

مسعود میرزا پادشاه آنجا چون از توجه میرزا ظفر لوا اطلاع یافت قلعه حصار را بامیر باقر و امیر
محمود برلاس و درویش علی بهار بان سپرده خود با معدودی چند بجانب شهر سبز گریخت
سلطان حسین میرزا قلعه حصار را مرکز وار در میان گرفت چند روز میان اهل حصار و لشکر
ظفر کردار جدال و قتال دست داد و آخر الامر کار اهل حصار باضطرار انجامید رسولان
چرب زبان برسم امان بدرگاه خسرو گیتی ستان فرستاده درخواست جرایم خود نمودند
قبول کردند که بعد از مراجعت آن عالی صفات بجانب هرات دختر سلطان محمود میرزا را باتالیق
لایق و تحف موافق باستان فلک مکان ارسال دارند چون کار حصار فیصل یافت عنان
عزیمت بسوی قندز تافت خسرو شاه حاکم آنجا نظر بهادر را با پیشکشها لایق باستقبال
فرستاده و میرزا بهمان قناعت نموده متوجه تخت هرات گردید و حکومت بلخ را بخلف صدق
خود بدیع الزمان میرزا عنایت نمود **وقایع متنوعه** درین سال که چهل وزرا از نور سلطان
گذشته بود دو مردم شیراز بسر قرار شیخ سعدی رفته بودند امیر یوسف بیک ولد سلطان احمد
جولان با جمعی از امرا عظام که یکی از انجمله اسمعیل بیک ولد صوفی خلیل و دیگری طبیب آقا حاکم اصفهان
بود بر سر قاسم بیک پرناک آمدند و در حوض بیرون مابین ایشان جدال و قتال دست داد و آخر
زبان غالب آمده اسمعیل بیک طبیب آقا کشته شده و امیر یوسف بیک فرار نموده و بعد از آن
قاسم بیک متوجه رستم بیک شد و بعد از ملاقات خاطر پادشاه و ارکان دولت برا و دیگر
من بعد قاسم بیک بجانب شیراز نرود و چون بعضی از امرا پرناک بودند حمایت کردند
قاسم بیک خروج نموده مجددا ایالت فارس بشفقت شد اما خواجه روح الله قزوینی که وزیرش
بود بقتل آوردند **وقایع سنه اثنی وتسعمایه گفتار در آمدن احمد پادشاه و کشته شدن**
رستم پادشاه درین سال احمد علی ... بروم رفت و سلطان بایزید رسانید که دیگر بار

آذربایجان و عراق از لشکری که پای ممانعت و مدافعت در میدان محاربت توانند نهاد بیست
اگر رای عالی اقتضا فرماید احمد بیک بن اغرلو محمد بن حسن پادشاه که وارث آن مملکت است
با فوجی از سپاه ظفر پناه روانه آنجانب گردند که تسخیر آن مملکت بسهولت میسر است پادشاه
روم را سلطنت آذربایجان و عراق موافق مزاج افتاد احمد بیک را با فوجی از رومیان بشکل
برفاقت حسن چلبی ترخانی روانه گردانید چون توجه ایشان در بلاد آذربایجان منتشر گشت
امرای ترکمان طریق بیوفائی پیش گرفته روی باحمد بیک آوردند حسین بیک علیخانی نیز عبدالکریم
بیک لله را که از خاصان رستم بیک بود در حدود سلطانیه بقتل آورده در غره رمضان سنه نود
خطبه و سکه بنام احمد بیک کرد چون رستم بیک این خبر ناخوش را استماع نمود لشکر انبوه
و گروه باشکوه بعزم ممانعت و مدافعت احمد بیک روان شد و در کنار آب ارس آن دو
پادشاه عالیجاه و بلکه دو پلنگ کینه خواه در برابر هم صف آرای گشتند گردان هر دو لشکر و دلیران
هر دو کشور دست به نیزه و تیغ و تبر و خنجر برده بهم در آمیختند از کثرت گرد و خاک دیده افلاک تیرگی
پذیرفت غالب از مغلوب و مقهور از منصور تمیز نشد احمد بیک در همان مقام که دریای معرکه در تموج
در دامن دولت او دست زده بود پای ثبات بیفشرد و بهادران هر دو سپاه و دلاوران هر دو
پادشاه با یکدیگر در ظل رایت آن دو سردار مجتمع گشته تیغ و شمشیر بر فرق یکدیگر کوفتند
دم تیغ بر فرقها کنده جوی • دلیران از آن جوبها شسته روی • چنان بخت کوپال گردان مرد
جنگ • تو گوئی ز پا بیل بر ریخت سنگ • در اثنا ستیز و آویز آیبه سلطان با جمعی از حقیقان
فتنه انگیز صف سپاه را وزان کرده باحمد بیک پیوست بنابراین رستم بیک دستگیر شده
دفتر اوراق اقبال را بباد فنا داد و چون احمد پادشاه از شر یک ملک خلاص گشته روی توجه
به تبریز آورد و بر تخت سلطنت نشسته قبه بارگاهش بمهر و ماه رسید و منجوق رایتش سر بعیوق رسانید

حسین بیک

حسین بیک علیخانی که بمزید قوت و شوکت از سایر امرا ممتاز و مستثنی بود بواسطه کینه
که او را با مظفر پرناک در سینه بود فرمود که عرق حیاتش بتیغ بیدریغ منقطع ساختند مولانا ضیا
اردوبادی قصیده باسم او گفته احمد پادشاه یک بدره زر بر وی عنایت نمود چند بیت ثبت افتاد

چو سرو لاله عذار رست آنکه در چمنش	کسی نجوید و جوید میان انجمنش
بود میان مجالس ستاده همچو الف	ز بهر آنکه تماشا کنند مرد و زنش
ز دور مجلسیان ناله میکنند که سر	به مجلسی که چو ماه فلک بود وطنش
مگر که نام شهنشاه میبرد چو ضیا	که نور شعله زند لحظه لحظه از دهنش
شه زمانه روشن ضمیر احمد خان	که شمع مجلس او چشم چرخ شد لگنش
ز بهر خصم بر افروخت تیغ شام اجل	چو یافت رنگ بخون نوک رمح شعله زنش
گرفت روی زمین را بتیغ چون خورشید	چو حسن طالع او داد دولت حسنش
شها بدور تو آفاق سر بسر شادند	چگویم از دل محزون خویش و از محنش
ز فقر و فاقه چنانم که مرگ خود خواهم	بود که باز رهم از جهان و از محنش
یکبار ابقرو شنده صد منی کندم	بذات پاک خدا عاجزم من از ثمنش

محاربه نمودن سلطان حسین میرزا با بدیع الزمان میرزا درین سال بدیع الزمان میرزا
با پدر خود سلطان حسین میرزا یاغی شده و چون خبر مخالفت او در هرات شهرت یافت سلطان حسین
میرزا با لشکر بسیار و گروه بیشمار بطرف بلخ شتافت و از آنجا بجانب بدیع الزمان میرزا
با فوجی از دلاوران بمیدان قتال خرامید در میدان پل چراغ تقارب فریقین بتلاقی
انجامید و چون چشم بدیع الزمان میرزا بر لوای کشورگشای افتاد در وادی فرار افتاد
بشتافت بسیار از تلاطم دریای زخار بکنار رسید سلطان حسین میرزا با غنایم بسیار

بدار السلطنه هرات مراجعت نمود **متوفیات** شاه غریب میرزا ابن سلطان حسین میرزا در این
سال بعلت فجاء درگذشت رستم پادشاه بن مقصود بیک بن حسن پادشاه بغایت کریم النفس
بود سیورغال و وظایفی که او بارباب استحقاق داد هیچکس از سلاطین آق قوینلو و قراقوینلو نبخشیده
در این سال بقتل آمد چنانکه گذشت نقش نگینش ✽ عدل کن کز عدل گردی صف شکن ✽
رستم مقصود بن سلطان حسن ✽ سلطنتش یکسال و شش ماه مملکتش عراق عجم و عراق عرب
و آذربایجان و فارس و دیار بکر **وقایع سنه ثلاث و تسعمایه محاربه نمودن ایبه سلطان با احمد**
پادشاه چون احمد پادشاه حسین بیک علیخانی را بقتل آورده در کمال حشمت و اقبال در دار السلطنه
تبریز بر تخت سلطنت نشست و ایبه سلطان را ایالت کرمان داده روانه آن صوب کرد ایبه
و ایلچی بطلب قاسم بیک پرناک که والی شیراز بود فرستاد و قاسم بیک ایلچی را رعایت نمود و ا
و هم بر آن بود که از طرفی بدر رود در این اثنا خبر رسید که ایبه سلطان با جمعی لشکریان متوجه کرمان است
و بحوالی مشهد مادر سلیمان رسیده و قاسم بیک در استقبال نموده بشیراز در آورد و ایلچی احمد
پادشاه را گرفته در روز جمعه خطبه باسم ایبه سلطان که ابراهیم نام داشت خواندند و بدان قرار دادند
که سلطان مراد بن یعقوب پادشاه را از شیروان آورده بسلطنت نشانند و هر دو باتفاق وکیل
باشند و از مردم زر بسیار گرفتند خصوصاً از مولانا جلال الدین محمد دوانی صاحب تصانیف
و سیادت و نقابت پناه امیر صدر الدین محمد بعد از آن هر دو باختر باتفاق یکدیگر علم عزیمت
بجانب اصفهان بر افراشتند و چون خبر طغیان ایشان باحمد بیک رسید با لشکر جرار
کار بدفع آن دو نابکار متوجه اصفهان گردید و در روز چهارشنبه هفدهم ربیع در خواجه حسن ماضی
بدیشان رسید جمعی کثیر از لشکر ایبه سلطان باردوی احمد پادشاه ملحق گشتند چون
ایبه سلطان تاب مقاومت نداشت طوق بلا خوابانیده و داعیه فرار داشت چون مردم

احمد بیک

احمد بیک ضعف مخالفان را معلوم کرد از حوالی پادشاه دور شده بتاراج مشغول شدند ایبه سلطان
فرصت غنیمت شمرده خود را بپادشاه رسانید و از اوج عزت بخاک مذلت افکنده سرش را از بدن
جدا کرده نقاره بشارت فرو کوفتند و لشکر احمد پادشاه قرار بر فرار دادند ✽ دلیران احمد شه سرفراز
گرفته در پیش راه دراز ✽ هزیمت غنیمت شمردند زود ✽ سراسیمه گشتند بر سان دود ✽ چون ایبه سلطان
بی زیادت زیادت شفقتی صبح فیروزی از مطلع بهروزی دمید و نسیم سعادت بر پرچم علمش
وزید روی توجه بقشلاق قم آورده سکه و خطبه بنام سلطان مراد غایبانه در خواندند قاصدان
بجهت آوردن او بشیروان فرستاد و در قم بارگاهی نصب کرده مسندی در بارگاه نهاده و دستاری
بر زبر مسند وضع نموده هر صباح بدستوری که امرا سلاطین را ملازمت کنند بدانجا میرفت و بسرانجام
مهام پرداخته شیلان می کشید و هم در این سال در بهار عنان عزیمت بجانب تبریز منعطف
ساخت و قبل از رسیدن آن مرده و بدان جد و جمعی سلطان مراد را از شیروان بیرون آورده
با او در مقام خصومت بودند و ایبه سلطان با ایشان جنگ کرده غالب آمد و سلطان مراد را در قلعه
روئین دز محبوس کرده مادرش را بعقد خود در آورده و الوند بیک بن یوسف بیک بن حسن پادشاه
را به تبریز آورده بر تخت نشاندند **نزاع سلطان حسین میرزا با بدیع الزمان میرزا** در این سال
سلطان حسین میرزا در ییلاق النگ نشین بپرسش جرایم وزرا مشغول بود که خبر تفرق عساکر
و رفقه بدیع الزمان میرزا رسید باتفاق شجاع بیک بن امیر ذوالنون ارغون با چهار هزار
سوار جرار از طرف قندهار بطرف اردوی نصرت آثار ایلغار کرده و در عرض شش روز
بنواحی سبزوار رسیدند فریدون حسین میرزا با جمعی امرا در قلعه سبزوار متحصن شده و سر
درگاه همایون روان ساخت و چاشتگاه دهم شوال این خبر محنت اثر بآن پادشاه والا
رسید پهلوانان بهرات روانه کرد که امیر علیشیر در هرات سوار شده گرد محلات گرده

از عساکر هر که را یافتند بار دو در بستند و امیر علیشیر حسب الامر علم نمود و در آخر همان روز امیر محمد ولی
بیک و عمر بیک و امیر بابا علی از جانب استراباد رسیدند و بموجب حکم عمل نموده متوجه اردو گردیدند
و قبل از وصول ایشان قراولان اردوی ظفر نشان خبر رسانیدند که بدیع الزمان میرزا بمحاصره قلعه
التفات نکرده بسرعت برق و باد طی مسافت مینماید لاجرم اضطراب سلطان حسین میرزا زیادت
شده و اگر آن شب بدیع الزمان میرزا باردو میرسید تمکین که غالب آمدی اما نامیدند یافته در حوالی اردو
بخواب رفت تا صبح طلوع کرد و بدیع الزمان میرزا و شجاع بیک با سپاه یکدل و مبارزان دشمن کسل
تیغ کین آخته و رایات جدال افراخته بمیدان نبرد در آمدند و از آنجانب سلطان حسین میرزا بترتیب لشکر
قیامت اثر مشغول شده در حین سلطان مسعود میرزا که بواسطه عصیان امیر خسرو شاه از حصار
شادمان امیدمند در و بدرگاه پادشاه عالیشان آورده بود با پانصد کس در رسید و همان زمان
امیر محمد ولی بیک و عمر بیک و امیر بابا علی از جانب استراباد و فریدون حسین میرزا و امیر عبد اللطیف و بسیاری
امرا با یلغار از اطراف سبزوار بمعسکر ظفر شعار رسیدند بدیع الزمان و شجاع بیک بخلاف منصور
اردوی میرزا را از پیاده و سوار مملو دیدند از غایت دهشت و اضطرار دست باستعمال آلت
کارزار بردند ∘ دو باره بر آمد ز هر دو طرف ∘ دو دریای کین بر لب آورده کف ∘
فرو ریخت پیکان سر آبدار ∘ چو باران ز قوس و قزح در بهار ∘ خدنگ از دو جانب
روا رو گرفت ∘ بروی زمین خون دوا دو گرفت ∘ غبار معرکه یکبار بالا گرفت و آتش
قتال اشتعال پذیرفت عاقبت لطف ایزدی و عنایت سرمدی شامل حال سلطان حسین
میرزا گشته نسیم فتح و ظفر بر پرچم همایونش وزید و آثار انکسار بر صفحات احوال مردم زمین داور
و قندهار ظهور نمود بدیع الزمان میرزا از معرکه عاجز آمده بطرف جبال غور توجه نمود و فوجی
از امرا و لشکریان وی بر اتفاق تیغ ده امیر عمر بیک و پهلوان سید امیر یوسف اسفندیار بر نیزه

از دست بدیع الزمان میرزا گرفته چنان بر دهن امیر عمر بیک زد که چند دندانش شکسته از اسب سرنگون
گردید و گدا علی میرآخور از غایت تهور خود را بشجاع بیک رسانید شجاع بیک ضربت شمشیر او را
چنان کرد که دیگر مجال جدل نیافته برگشت بعد از رفتن بدیع الزمان میرزا سلطان حسین میرزا
با فتح و نصرت بتخت هرات معاودت نمود **متوفیات** احمد بیک بن اغرلو محمد بن حسن پادشاه عادل
رعیت پرور بود و در زمان او ابواب اخراجات مسدود شده مانع شرب خمر بود و جد بلیغ میکرد امرا
نمودی و در تعظیم علما بغایت کوشیدی و در مجلس او مباحثه علمی واقع شدی و خود بدان حاضر بودی و امیر سید
و مولانا جلال الدین دوانی و میر صدر الدین محمد بجای حکم کتابت مینوشت و مهر بر عقب کتابت
میزد و بدان بود که قانون عدالت جدید آورده دست ترکان را از سر عجزه و رعایا کوتاه سازد
ازین جهت بود که ترکان اگرچه بحسب ظاهر اطاعت امرا میکردند اما ضمنا با او در مقام عناد
بودند و این معنی بر وی ظاهر گشته هر چند روز یکی را بقتل درمی آورد اما امساک بر مزاج او غالب بود
در اجرای احکام سیورغالات که سلاطین ماضی بمردم انعام فرموده بودند مضایقه میکرد
این شیوه بروی مبارک نیامد و در زمستان سنه مذکوره مقتول شد چنانکه مذکور شد مدت
سلطنتش شش ماه جبهه اش بغایت سرخ و سفید قصیر القامت دست و پای کوتاه بنابران
موسوم بود بکوده احمد و یکی از شعرا در آن باب گفت ∘ گل روم که سلطان جهان گشت گردد
وقت وی آمد و در خاک نهانش کردند ∘ نقش بخیش ∘ لب خشک درویش که خوش بخند
که تاریخ عالم بخواهیم کند ∘ امیر صدر الدین محمد بن امیر غیاث الدین منصور در روز جمعه دوازدهم
رمضان سنه مذکوره وفات یافت عمرش هفتاد و پنج سال بود در ایام شباب نزد مولانا
قوام الدین کلباری تحصیل علوم نموده بدرجه کمال ترقی نموده و در شیراز مدرسه ساخته در آنجا
بافاده مشغول گشته و از جمله تالیفات قلم خجسته رقمش حاشیه احد تجرید و حاشیه جدید تجرید و اثبات

واجب حاشیه مطالع و حاشیه شمسیه و رساله در تحقیق علوم هم درین سال منصور بیک پرناک
حاکم شیراز وفات یافت فاضل نقطه‌چی اوغلی از روم آمده بود و احمد پادشاه با او طریق ارادت
سلوک مینمود و در محل قتل احمد پادشاه او نیز کشته شد امیر خواند محمد مورخ صاحب تاریخ
روضة الصفا در دویم ذی قعده سنه مذکوره وفات یافت عمرش شصت و شش سال بود و هم درین
سال محمد مومن میرزا ابن بدیع الزمان میرزا بامر جدش سلطان حسین میرزا بقتل در آمد وقایع
سنه اربع و تسعمایه گفتار در حرب محمدی با الوند بیک محمدی میرزا ابن یوسف میرزا
بن حسن پادشاه در روز جنگ ایبه سلطان در خدمت احمد بیک بود و بعد از کشتن احمد بیک بیزد
رفته حاکم انجا مراد بیک بایندر باتفاق اشرف بیک او را پادشاه کرده متوجه شیراز شدند قاسم بیک
پرناک با دلاوران بیباک در برابر ایشان در آمده در حوالی آباده میان آن لشکر پرخشم و کین جنگ عظیم
واقع شد بعد از کشش و کوشش قاسم بیک مغلوب شده بمشقت بسیار خود را بصاین قلعه رسانید
و قاصد بخدمت نزد ایبه سلطان روانه نموده استمداد کرد محمدی میرزا بشیراز آمده حکومت
آنجا را بمنصور بیک افشار تفویض نموده با لشکر و یراق بجانب عراق توجه نمود و بعد از گرفتن
اصفهان بطرف ری روان شده در انجا قشلاق کرد و در ان اثنا ایبه سلطان و الوند بیک و قاسم بیک
بعراق آمدند و محمدی میرزا از ایشان فرار کرده نزد میر حسین کیای چلاوی رفت ایبه سلطان
و الوند سلطان هم قشلاق کرده قاسم بیک را روانه شیراز گردانیدند و گزل احمد برادر ایبه سلطان را
با اکثر امرا و لشکر سنگین بقشلاق ری فرستادند درین اثنا میرزا محمدی باتفاق میر حسین کیای چلاوی
شبخون بر گزل احمد زده تمامی یراقش را گرفته گزل احمد پریشان و عریان نزد ایبه سلطان آمد و
الوند بیک در میان زمستان به آذربایجان رفت محمدی در عراق قوت گرفته لشکر بسیار گرد
بیشمار بر سر وی جمع آمدند بسرعت تمام در عقب ایشان روان شدند در عزیز کندی میان الوند

ومهدی

و محمدی جنگ عظیم بوقوع انجامید محمدی بتائید سرمدی غالب آمده ایبه سلطان بخاک هلاک افتاد
امیرزاده الوند با معدودی چند بدیاربکر گریخت داتی قاسم که حاکم آنجا بود الوند بیک را استقبال
نموده بر تخت سلطنت نشاند و محمدی عروس مملکت آذربایجان را در آغوش گرفته در دار السلطنه تبریز لوای
حکومت بر افراخت درین اثنا الوند میرزا از داتی قاسم بیک جدا شده عزیمت تبریز کرد محمدی میرزا
از توجه برادر خبر یافته بجانب سلطانیه شتافت الوند بیک در دار السلطنه تبریز متمکن شد لطیف بیک را
وکیل نمود و هم درین سال منصور بیک افشار با جمعی اشرار متوجه شیراز شد قاسم بیک پرناک با فوجی
از اتراک باستقبال استعجال نموده در شولستان آن دو لشکر بیکران بهم جنگ کردند بعد از
جدال و قتال بسیار دلاوران افشار غالب آمده بسیاری از پرناک را بخاک هلاک انداختند و قاسم
بیک را دستگیر کرده متوجه شیراز گشتند در حوالی قلعه اصطخر قاسم بیک فرار نموده خود را بقلعه انداخت
و از دست مخالفان خلاص شد محاربه نمودن سلطان حسین میرزا با فرزندان در موضع [illegible]
هم درین سال ابو المحسن میرزا و کپک میرزا خاطر بمخالفت پدر خود سلطان حسین میرزا قرار داده
چون این خبر محنت اثر بمسامع خسرو عالی گهر رسید لوای ظفر پناه بجانب مرو بر افراخت
ابو المحسن میرزا در مرو متحصن گشت و جنود پادشاهی بتائید الهی مرو را دایره کردار در میان گرفتند
و چون محاصره بچهار ماه کشید ابو المحسن میرزا از عجز چاره ندید کس نزد پدر فرستاده معروض داشت
که اگر آنحضرت جرایم بنده را ببخشد و بطرف هرات روانه شود از سر قدم ساخته بجانب [illegible]
درگاه گیتی پناه خواهم آمد بنابر ترحم پادشاهی التماس شاهزاده عز قبول یافته موکب همایون
بجانب مرغاب بحرکت آمد درین اثنا ابو المحسن میرزا و کپک میرزا رسل و رسایل ارسال داشتند
و بعزم محاربه پادشاه در حوالی ابیورد بهم پیوسته شدند چون این خبر در باغ خاکی بعرض پادشاه
والا گهر رسید بواسطه مزاج در نهضت بطرف ایشان روان شد و ابو المحسن میرزا و کپک میرزا

از توجه والده خود خبر یافته بصوب خراسان شتافتند سلطان حسین میرزا چون بر فرار ایشان مطلع شد
مظفر حسین میرزا و حیدر محمد میرزا و ابن حسین میرزا و میر محمد بندق برلاس را در عقب ایشان روان
ساخت و در حوالی چشمه بهم رسیدند مظفر حسین میرزا در قلب لشکر جا گرفته میمنه را بمحمد میرزا
سپرد و میسره را با ابن حسین میرزا رجوع نمود و از انجانب ابوالمحسن میرزا در قلب لشکر ایستاده
کپک میرزا در برابر افغان جا گرفت آنگاه طالبان نام و ننگ جنگ جنگ در داده آتش کشش و کوشش
بنوعی برافروخت که تاثیر دخان آن کره زمهریر را بجوش آورد و شعله آن خرمن ماه را سوخته در جرم
فلک اثر مرغی که از شست زرین جنگ کشاد یافت آهنگ جان پهلوانی نمود و هر مرغ تیری که
که از دست روشن ضمیری در پرواز آمد در هوای فضای سینه امیری بگشود • ز مرغان خدنگ پولاد دم
شده در فضا راه خورشید گم • ز بس ماند پیکان بجید دران • شده سینه صندوق پیکان گران
از جوانغار شاهزادگان ابراهیم ترخان بر برانغار سپاه خصم ظفر نشان حمله کرده حیدر محمد میرزا
تاب آن نیاورده عنان بوادی فرار تافت کپک میرزا از میمنه بر ابن حسین میرزا تاخته وی را
منهزم ساخت مظفر حسین میرزا که در قلب بود خواست که فرار نماید امیر سلطانعلی از نجابت
پهلوانی و پردلی عنان بارگی شاهزاده را گرفته از نهضت و حرکت مانع شد و گفت اگر فضای معرکه از تو
خالی گردد مخالفان دلیر شوند و این هزیمت بآن حضرت سرایت کند مظفر حسین میرزا ثبات
قدم ورزیده سلطان حسین میرزا و در اثنا چون از شکست میمنه و میسره خبر یافت از محفه بیرون آمده
با وجود ضعف مزاج بر اسب سوار شده بمعرکه کارزار شتافت چون چشم شاهزادگان بر علم سلطان
حسین میرزا افتاد تزلزل در خاطر ایشان راه یافته هر یک از آن دو سردار بطرفی گریختند متوفیات
درین سال امیر حسین معمایی بمرض اسهال درگذشت و در گنبد مدرسه اخلاصیه مدفون گشت یکی از شعرا
بجهت تاریخ او گفته مظهر خلق حسن میر حسین • تا [illegible] بنمانت • کرد رحلت بسوی جنت

یافته

یافته از حادثه دهر نجات • نور رحمت بروح او نازل شد • نور رحمت شود دش سال وفات
از جمله تصانیف رساله ایست در فن معما وقوع جنگ در سنه خمس و تسعمایه محاربه نمودن سلطانمراد
با محمدی میرزا درین سال گزل احمد باتفاق فرخ شاد بیک بایندریه به تبریز زده سلطانمراد
رفتند و او را بر داشته روانه شیراز گشتند قاسم بیک نیز از قلعه اصطخر بیرون آمده با ایشان بیعت
واکرد و [illegible] شیراز اموال بسیار گرفته بدیشان داد و چون این خبر بمحمدی میرزا رسید با لشکر بسیار
و حشر بیشمار متوجه حرب ایشان گشت سلطانمراد با سپاه جرار و لشکر خونخوار با صد غرور و ناز از دار الملک شیراز
عازم اصفهان شد و آن دو سپاه جرار و آن دو دریای زخار در کرانک یکدیگر رسیده مستعد
جدال و قتال شده صف آراستند جوانان جانبین و نوخاستگان طرفین جامهای بهادرانه مینمودند و از جام
حسام شراب تلخکام مرگ بر یکدیگر میپیمودند در اثنا پیری بیک افشار با فوجی از دلیران نبرد
بر قاسم بیک پرناک حمله نمودند خدمتش پشت بمعرکه کرده تا شیراز در هیچ محل توقف نکرد در اثنای
قتال و جدال الوق سلطانمراد و بر زمین افتاد و پهلوان شاه حسین ملی از غایت پهلوانی و پردلی الوق را
برداشت و مردمان سلطانمراد که فرار نموده بودند در ظل آن رایات مجتمع شدند و حمله
کردند محمدی میرزا دید که پیل خیل حشم در زیر علم ایستاده بود دنبال ان سلطانمراد چون
شیر خشمناک با جمعی مبارزان بیباک حمله نمود کرد و او بار بر چهره دولت محمدی میرزا پاشیده
او که شیران بیشه هیجا و نهنگان دریای وغا بودند از مقاومت عاجز گشته ره دیگر نیاوردند
محمدی میرزا مقتول گشته پیری بیک افشار و اشرف بیک نیز شربت فنا چشیدند و امرای او
متفرق گشته پیر علی ساوه را مضبوط کرده پیر محمد در قم اقامت نمود قباد بیک در کاشان متوطن
شد سلطانمراد بعد از اطلاع با پنجاه هزار سوار و پیاده آمد پیر علی بیک در شهر متحصن شده
تا پنجاه روز ور امی صره کرده مطلقا بدیده چهره مراد فایز نگشت قاصد از او در میان انداخته هم

بر مصالحه قرار یافت ابدال بیگ پسر دیو از قلعه بیرون آمده ملازم شد و سلطانمراد کوچ کرده متوجه
آذربایجان گشت امیرزاده الوند دیو را استقبال کرده در حوالی ابهر نزول نمود و در بین اثنا در تنکوی
که موسوم بود بیابا خیر الله با آن دو پادشاه عالیجاه ملاقات کرده هر دو را باهل الصلح و صفا تمکین
گردانید مقرر آنکه آب قزل اوزن میان الکاء آن دو وصف سنجی واسطه باشد و تمامی ولایت آذربایجان
و اران و دیار بکر از امیر الوند باشد و مملکت عراق و فارس و کرمان متعلق بسلطانمراد باشد بعد از آن
الوند بیگ به تبریز رفته سلطانمراد در قزوین قشلاق نمود و پیر علی بیگ و پیر محمد بیگ بلارشت آمده منظور
نظر گردیدند و منصور بیگ افشار با فرزندان بخدمت سلطانمراد آمده عذر تقصیرات خواسته سلطانمراد
پهلوان شاهی که طوق بر داشته بود طلب کرد و گفت که از من چه طلب داری جواب داد که داروغگی
میلاجرد که قریه ایست از قری نظر پهلوان شاهی دو سال در انجا داروغگی نمود و شخصی از وی سوال نمود که
چرا از وی امارت طلب نکردی جواب داد که پدرم نیز بگیر میلاجرد بود بنده داروغه آن
محل نمودم

آمدن خاقان اسکندرشان از لاهیجان و رفتن بکوچه و کتیز و ملاقات نمودن با سلطان بایرانی

در این سال خاقان اسکندرشان اراده نمود که از لاهیجان خود در ابدار الارشاد
اردبیل رساند و از روح پرفتوح اجداد عالیمقام استمداد کرده انتزاع ملک از اهل بدعت نماید
خاقان عالیجاه بعد از مشورت یکی از اهل اختصاص را جهت طلب رخصت نزد ایالت پناهی میرزا علی
فرستاده کارکیا بواسطه صغر سن و قلت سپاه و کثرت اعدا و انصار مخالفان خاقان اسکندرشان
از آن اراده باز میداشت و نصایح و مواعظ آنحضرت را از آن داعیه باز میگردانید و دلایل براین
بر صدق مقال خود اجرا مینمود و مطلقا بر ترتیب مقدمات او منتج مطلوب نبود و نوبتی خود نفس
با میرزا علی ملاقات نموده در مواجهه نیز این مقدمات را مذکور ساخت و آنجناب در باب فسخ
عزیمت مبالغه نمود و مو شنفتاد و گفت ◆ که زنهار از تیغ آوری زینهار

عنان از ره این هوس باز دار ◆ تامل درین داوری بیش کن
سرانجام کار خود اندیشه کن ◆ حذر کن که گیتی وفادار نیست
تو طفلی تورا وقت این کار نیست ◆ هنوزت بود صبح عالم فروز
نشاید چنین کارها جز بروز ◆ بود در پس پرده رازت هنوز
نهانست در بیضه بازت هنوز ◆ که این هوس تا شود وقت کار
نیابی همین جز بفضل بهار ◆ چو از قطره بطن صدف پر شود
محل نیست باید که جا در شود ◆ صبوری صفات سلاطین بود
که تعجیل کار شیاطین بود ◆ لاجرم فایده بر آن مترتب نشد تشرف حضرت

ارزانی داشت خاقان اسکندرشان از لاهیجان عزیمت بصوب رجوان انعطاف داد کار
کیا میرزا علی با جمعی از سالکان طریق یکدلی موکب عالی را دو فرسخ راه مشایعت نمود و اجازت
یافته مراجعت نمود و خاقان اسکندرشان در دیلمان نزول اجلال فرمود و از انجا بطارم شتافت
بعد از آنکه طارم را مضرب سرادقات خیام سعادت فرجام نمود نظر در احوال عساکر
نصرت مآثر کرده موازی هزار و پانصد کس از صوفیان روم و شام ملازم رکاب ظفر انتساب
یافت و از جانب امیر حسام الدین دغدغه پیرامون خاطر میگردید چون مذکور شد که سالک
طریق خلاف و عناد است از طارم بخلخال رفته در قریه بیه نزول فرمود و روز دیگر در مزرعه
شاملو فرود آمده و در قریه کذار خلخال نزول نمودند بدروه عرض رسیده بود که در مزرعه قریه بلوزه
بستان خربزه است و آن نهایت شیرین و لذیذ است خاقان اسکندرشان را میل تمام
بر خربزه بود بنابر آن چند روز آنجا توقف نموده شیخ قاسم در آن منزل ضیافتی نمود که مافوق
قوت و قدرت او بود و حبوب و گوسفند بغیر دیگر اطعمه بریان نمود و از انجا کوچ کرده در قریه

کوی خلخال برخانه ملک مظفر توقاچی سلطانعلی پادشاه که معروف بجاغا بیک بود نزول اجلال
واقع شد و موازی یکماه در انجا توقف فرموده بعد از ان در قریه صطاباد اردبیل نزول کرده
واز انجا بقریه الاورق شتافت واز انجا باردبیل بطواف آستان مشایخ عظام مشرف
شد سلطان علی بیک چاکرلو که از قبل الوند بیک حاکم اردبیل و مضافات بود کس نزد آنحضرت
فرستاد که در اردبیل توقف ننماید والا ماده جدال و قتال باشد پس روز دیگر از اردبیل
کوچ کرده در قریه مربی نزول فرمود و بعد از ان کس نزد میرزا احمد طالش فرستاد که جهت نواب
اعلی و غازیان عظام محلی تعیین نماید چون میرزا احمد از کیفیت احوال خاقان سکندرشان واقف شد
بدرگاه معلی شتافت بذروه عرض اشرف اعلی رسانید که اسباب فراغت بهر صورت
که در صفحه ضمیر ارتسام پذیرد متصورست بنابران خاقان اسکندرشان در ارجوان قشلاق نمود
و میرزا احمد بنوعی در استرضای خاطر اشرف اعلی بخدمتکاران اولیای دولت کوشید که قلم دو زبان از
حصای آن نتواند کرد و اکثر اوقات خاقان عالیجاه بشکار ماهی اشتغال میفرمود در ان اثنا
سلطانعلی بیک چاکرلو کس نزد والده میرزا احمد فرستاد و او را بمواعید بیکران پست فطرت ساخته
استمالت نمود که بهر نوع که داند خاقان اسکندرشان را که در کنار دریا بشکار ماهی مشغول بوده باشد
بدریا اندازد و حمزه طالش که راتق فاتق میرزا احمد بود با والده میرزا احمد و سلطانعلی بیک چاکرلو
متفق شده انتظار فرصت می کشیدند و در اوایل حال میرزا احمد ازین معنی اطلاع نداشت اما
از حرکات سکنات والده برین معنی اطلاع یافت والده را از جرم منع فرموده حمزه طالش را
را اهانت و آزار بسیار کرده پیوسته در اخفای این معنی می کوشید و امیره آقای گیلانی ازین
حکایت واقف شده بود روزی این سخن را با لله بیک و خادم بیک گفت و ایشان بعرض
نواب کامیاب رسانیدند میرزا احمد واقف گشت که این مقدمه معروض اشرف اعلی شده درگاه

عالم

عالم پناه شتافته بحضور خاقان سکندرشان قسم یاد کرد که مطلقا ازین اراده
خبر نبوده و چون اطلاع یافتم والده خود را منع و زجر کردم و چون مضمون قسم میرزا احمد بصدق
اقتران یافت صورت قبول آن بر رای گیتی نمای اشرف اعلی بر ضمیر ارکان دولت قاهره
پرتو انداخت • هر آن سخن که بود مقترن بصدق و صواب • بود حقیقت آن نزد هر کسی ظاهر •
و بعضی این حکایت باینطریق نقل کرده اند که محمد برادر احمدی بیک در ان تاریخ ملازم میرزا احمد بود
و الوند بیک کس نزد میرزا احمد و محمد بیک فرستاد و ایشان را بایالت اردبیل و خلخال امیدوار
ساخت مشروط بر آنکه خاقان سکندرشان را گرفته نزد او فرستد و میرزا احمد درین قضیه تامل
و تفکر بسیار داشت محمد بیک برادر گفت که غیرت طالش مقتضی آن نیست که جهت حکومت دنیای
فانی مرتکب اینچنین امری شوی • هر که در کارها بیندیشد • روی نیکی دگر کجا بیند •
هر که شاخ مضرتی کارد • میوه منفعت کجا چیند • و میرزا احمد بسخن وی خود را از
آن فعل باز داشت محمد بیک این خبر را بعرض خاقان سکندرشان رسانیده آنحضرت ازین بغایت
خوشحال شد که اگر غافل میبودیم که قصوری واقع میشد و بعد از ان فرخ یسار پادشاه شیروان
کس نزد میرزا احمد فرستاد که هزار تومان نقد از برای تو میفرستم که خاقان اسکندرشان را
با برادران گرفته نزد من فرستی چون این خبر نزد عالیجاه رسید بنابران سالک طریق حزم
گشت و در ان اثنا بمسامع جلال رسید که میرزا احمد متوجه درگاه فلک اشتباه است امرای
دولت قاهره مثل حسین بیک لله و ابدال ده و خادم بیک و بیرام بیک قرامانلو صلاح در ان
دیدند که چون میرزا احمد بمعسکر ظفر قرین رسد فرقه ناجیه سلاح در زیر رخت پوشند اگر میرزا احمد
و مردم وی در مقام عناد باشند ایشان نیز با طوالش ممزوج گشته دمار ازیشان بر آرند و بعضی
از مردم صوفیان روم و شام که بارها بطواف درگاه ملک مطاف آمده بودند مسلح و مکمل

کشتند چون میرزا محمد بر دم بسیار نزدیک عساکر ظفر مآثر رسید خاقان اسکندرشان خادم بیک
لله و ابدال بیک ده را باستقبال می فرستاد که تفحص احوال نمایند و نقود ما فی الضمیر او را بمحک امتحان
زده آنچه برای خیرت آرای ایشان واضح گردد بمرزده عرض رسانند چون میرزا محمد ارکان دولت
قاهره را از دور دید از توسن خلاف پیاده گشته با ایشان مصافحه نمود و مجددا صحایف اخلاص دیرینه
خود را بمطالعه ارکان دولت شاهی در آورده دعوی یکجهتی و جانسپاری و خدامی درگاه نمود
ما جرا را بعرض خاقان عالیجاه رسانیدند بعد از آن میرزا را بانعام و داد شرف سجده خاقان گردون مقام
میرزا محمد بیک بعد از شرف این سعادت مکتوب شیروانشاه را در آورده اسپ تند عالی مرا معروض
داشته در مجلس بهشت آیین مصحف مجید طلب کرده مجددا قسم یاد نمود که غیر از بندگی جانب
چیزی پیرامون خاطر من نگشته و بدین مزخرفات نقصی در مبانی اخلاص من نشده و چون
این معنی بعرض اشرف اعلی رسیده و گمان این غدر و بیوفایی در باب من فرموده اند بجهت رفع آن
نامه خود را برکاب مستطاب رسانیدم امید دارم که چون مکرر نقود اخلاص جانسپاری
مرا بمحک امتحان زدند خالص و تمام عیار بوده امثال این حکایات درباره من قبول نفرمایند

گمان بدی در حق نیکخواهان ** روا نیست بگذر ازین بدگمانی

شاه عالم پناه میرزا محمد را بخلع فاخره مشرف ساخته بکمال لطف و التفات لایقه اعطاء نمود
و بمواعید الطاف بیدریغ شاهانه و اعطاء بلانهایات پادشاهانه مستبشر نمود در همان روز رفیق
موکب همایون بود و روز دیگر رخصت انصراف حاصل نموده بجانب [illegible] مراجعت نمود
شاه عالم پناه نیز صوفیان را که با او داشته بودند رخصت کرده که بمقام مألوف خود روند
و دران سال بعد از نوروز سلطانی که جهان از آرایش گلزار نمود از باغ فردوس گشته و اطراف
بساط غبار از یاسمین درخشنده و چون قبه خضرا پر کواکب شده فراش صبا بر فرش بساط زمین [illegible]

رنگ رنگ

رنگ رنگ بیاراسته و باغبانان صنع چمن را بگلهای گوناگون آراسته سرمای مدید آمد و مهمان
برو سلطان اقالیم افلاک را از تصرف در مداخل طبیعت عزل کرد و فراش سلطان اقالیم فلک بر همه قلل
سرادقات جلال را در کره نار نصب نمود ریاحین از بیم غارت سرما در زیر برف متواری شدند

رخساره لاله بر زمین شد ** آیینه آب آهنین شد
هر برگ که جلوه کرد بر شاخ ** در ریختن آمد از سر شاخ

اگرچه تاراج گر زمستان درختان باغ و بوستان را از لباسها چون خاصیان صحرای محشر عریان
ساخته بود اما فرمانفرمای دی بهمن را سیم پوستین قاقم عنایت فرمود و قلل جبال از کثرت
برف چون دشت و هامون در نظر یکسان مینمود چمن را که چندین اطفال ریاحین در مهد زمین بود
بجز نرگس قرة العین او نماند همگی چون عارض گل پژمرده و چون شمع لاله دلمرده شدند

بجز مردن آتش تمنا نداشت ** که در زندگی تاب سرما نداشت
ز برف اندران وادی جانگسل ** زمین و فلک شد بهم متصل
ز سرمای آهن شرر در گریز ** چو طفلان ز مکتب برون جسته تیز
بسوی شفق می بپا گران ** که میداد رنگش ز آتش نشان

و طیارات سماوی از سرما بر روی برف افتاده مجال گریختن و پرواز کردن نداشتند و مردم
هرگونه از آن طیور می گرفتند و بنظر اشرف اعلی می آوردند و خاقان اسکندرشان را از آنها تعجبات
دست داده بود زیرا که در هیچ زمانی از ازمنه شدت سرما بدین نهج نبوده و بعد از آن
آنحضرت فرمود که عساکر نصرت فرجام و مریدان خاندان از برف قلعه ترتیب نمایند حارسان
قلعه ساختند که در رفعت با فلک الافلاک لاف برابری میزد از سه جانب دروازه گشادند خاقان
اسکندرشان در زیر قلعه بود و جمعی را مقرر داشته بود که درون قلعه باشند و جمعی دیگر را

فرمود که از دو طرف جنگ کنند و خود نیز از در دیگر یورش نموده قلعه را مسخر کرد و پس از آنکه
سلطان ثوابت و سیار در اوایل برج ربیع منزل ساخت آنحضرت علم عزیمت بصوب کوکجه
دنگیز برافراخت در لنگرکنان در موضع منزل شهسوار بیک نزول فرموده یکشب در آنجا توقف نموده
روز دیگر کوچ کرده در قریه باتیان فرود آمده در خانه نوشیر بیک طالش که حاکم مغانات بود نزول
اجلال فرمود و از آنجا بطرف گنجه شتافت در اثنا راه معلوم شد که یکی از اولاد میرزا جهانشاه
موسوم بسلطانحسین بارانی با جمعی مردمان فتنه انگیز در حدود کوکجه دنگیز نشسته بخار پندار
بکاخ دماغ خود راه داده و اطراف آن دیار را تاخته جمعی را بخود متفق ساخته غافل ازین معنی که پای
ملخی از دست موری بر باید مایده سلیمانی صورت نه بندد و از زاغ فقیری که بغارت بند در
داودی بهم رسد و از دواج که از محتاج تاراج نماید کسوت پادشاهی مهیا نگردد و از مضمون
این ابیات غافل گشته • ز قیصر ستان افسر عز و جاه • نه از فرق درویش پشمین کلاه •
ز دست جم آور برون جام زر • نه کچکول از دست دریوزه گر • ز بال عقابان بپر تیر کینه
پر ماکیان نیست در خورد تیر • توان نیزه کرد از نی بیشه سخت • نه از خامه کاتب تیره بخت •
ببر دار دوش هژبران کیش • چه مو گینه پوشد کس از پشت میش • و خاقان اسکندرشان
در دفع استیصال او با ارکان دولت قاهره مشورت نموده در ان اثنا قاصدی از جانب شار الیه
بدرگاه معلی آمده نامه آورد مضمونش آنکه اگر همای همایون فال دولت شاهی ظل الهی سایه اقبال
بر مفارق مخلصان اندازد غاشیه اطاعت و فرمانبرداری بر دوش گرفته بهر طرف که رایات
جلال نهضت فرماید چون سایه در قدم بوده آنچه شرایط خدمتکاری و لوازم یکجهتی و جان
سپاری باشد بتقدیم رسانیده خواهد شد چون منشاء اخلاص و اعتقاد بندگان ظل الله
در عروق کمینه بکیفیتی جانسپاریست که نقش ماسوی را از لوح دل فرو شسته بجذبه مودت

واختصاص

و اختصاص در مجاری خاطر تحقیقی ساری است که بجای منصوبه صفت اتحاد نشسته آئینه محبت ضمیر
از خلل تغییر خالی و از امل تبدیل عاری خواهد بود **نظم** چنان مقید اخلاص گشته مرغ دلم •
که هیچ جانب دیگر نمی کند پرواز • خاقان اسکندرشان دانست که ملقات بی فروغ و تکلفات
آمیخته بدروغ است و خان آن مقالات تقریر فرمود زیرا که ابنای زمانه بهر گونه دم محبت و اخلاص
زنند و بهر نوع از تکلف اظهار ارادت نمایند چون نظر تأمل بر احوال ایشان ملاحظه نمایند از سر منزل
هستی بصد مرحله دور و از سلوک یکجهتی بصد حیله نفور زنند • وفا مجوی ز دوران که هیچکس نشنود •
ز هیچ دور زر کلزار و مهر لولی فا • بعد از آن آنحضرت روزی چند در کوکجه دنگیز لنگر اقامت انداخت
سلطانحسین بارانی از توقف ظل سبحانی خبردار شد اندیشه کرد بر سر وطلیان خدعه در بر دو همیند غدر
در زیر ران بدرگاه معلی شتافت و بعد از تمهید قواعد اتحاد بمسامع آنحضرت رسید که اگر خاقان
اسکندرشان کلبه احزان مخلصان را بنور حضور مشرف گرداند هر آینه ازین شرف تاج مباهات و افتخار
طایفه قراقوینلو بذروه فلک الاخضر خواهد رسید و کید دولت موروثی بصفا مبدل گشته قاعده اخلاص
بنوعی تاکید خواهد یافت که از وقوع حادثات زمان تزلزل نخواهد یافت خاقان اسکندرشان
ارکان دولت قاهره بحسب اقتضای وقت مصلحت در اجابت دیدند و تکیه بر لطف کرده
کرده متوجه منزل سلطانحسین بارانی شدند و در ان ایام لشکر
ارادت سر گروه فوج فوج بدرگاه معلی می آمدند چنانکه در وقت توجه رایات نصرت آیات بصوب مطلع
اردوی سلطانحسین بارانی هزار سوار و پیاده همراه بودند چون شاه عالیجاه از غدر ایشان
بود مقرر داشت که خیام عساکر نصرت مآثر را علیحده نصب کرده بار دو سلطانحسین منضم و
مختلط نگردد و موازی سه روز در حوالی اردو توقف نمود و در ان ایام سلطانحسین بارانی در مراسم
خدمتکاری و جانسپاری و فرستادن تحفه و هدایا بدرگاه معلی و اقامت ارکان دولت قاهره تعلل

وتهاون نمکرد و خاقان اسکندرشان چون دید که از سحاب موافقتش قطرات مطرات متقاطر
و متعاطر است ارتحال از این منزل لازم دید و با ارکان دولت صلاح نهضت و ارتحال دید سلطان
حسین از این داعیه واقف شد و امرا و ارکان و اعیان بارگاه عرش اشتباه را طلب نموده در
توقف نواب کامیاب مشاوره نموده امرا قبل از آنکه حکایات توقیف را بذروه عرض اشرف
اعلی رسانند بنوعی جواب گفتند که سلطان حسین استدعای توقف نمود که توقیف مقصود نیست و این التماس
در معرض قبول نخواهد افتاد و بعد از آنکه امرا متوجه پایه سریر خلافت مصیر گشتند سلطان حسین بخاطر
گذرانید که بهر نوعی که تواند خاقان اسکندرشان و ارکان دولت را دستگیر و اسیر بند و زنجیر گرداند
غافل از این معنی که طلوع تباشیر صبح صادق را غمام ظلام در خیر تاخیر نتواند داشت و شموم شمایم
فرخنده نسایم مشک اذفر را مشعبید ایام در نافه صبا مستور نتواند ساخت بکمندی که تار عنکبوت
سازند شیر ژیان را بدان بند نتوان و بشمشیر چوبین که صبیان از برای ملاعب سازند پیل و مار را
از پای در نتوانند آورد سلطان حسین با رای بخیال محال و اندیشه باطل طرح صحبتی انداخت و از مقربان
درگاه معلا التماس کرد که منزل ظلمانی را بنور حضور خاقان اسکندرشان رشک خلد برین سازند
امرا چون عذر و مکر او را معلوم داشتند خاقان اسکندرشان را ببهانه عارضه که فی الواقع نبود منسوب
ساختند و حسین بیک لله در خدمت شاه عالیجاه وا گذاشته باتفاق ارکان دولت بمنزل سلطان حسین
بایرانی رسم ضیافت حاضر شدند و عذرخواهی کردند که مزاج خاقان اسکندرشان از صوب اعتدال
روی بنهج انحراف آورده میسر نشد که بصحبت شریف رسد سلطان حسین آن را بصدق حمل نموده لوای
عیش و عشرت در آن روز برافراخت و از مراسم ضیافت و مهمانداری چیزی فرو نگذاشت چون
روز بآخر رسید امرای عظام رخصت انصراف یافتند و بملازمت خاقان اسکندر شتافتند خاقان
اسکندرشان صلاح چنان دید که بی رخصت سلطان حسین از آن منزل کوچ کنند و متوجه چخور سعد شوند

چون شب

چون شب ظلمانی پرده مشکین فام در انقاب خور آفتاب ساخت و در خیمه بیستون گردون
مشاعل ثوابت و سیاره برافراخت سلطان منام حواس فرق انام را عاطل گردانید شاه
عالیجاه امر فرمود که هر کس از غازیان نصرت قرین خیام را از کثرت شموع و مشاعل نمود آسمان
فیروزه فام نموده و دیگها بار کرده آتش در زیر دیگها برافروزند تا از دور در نظر مردم چنان نماید
که در معسکر ظفر اثر طعام طبخ می نمایند بعد از آن شتران کوه هیکل و استران سابق اثر در زیر بار
کشیده روانه شدند و سلطان حسین بایرانی و مردم اردوی ملی از نهضت و کوچ کردن غافل گشته و از
شموع و مشاعل و نیران در تحت فیروزه رسته دلال استقرار و سکون کردند روز دیگر که شموع
و مشاعل انجم از پرتو نور آفتاب منطفی و مختفی گشت سلطان حسین از نهضت خاقان اسکندرشان
واقف شد آتش غضبش اشتعال یافته از عقب شاه عالیجاه ایلغار کرده نزدیک معسکر ظفر اثر
رسید خاقان اسکندرشان از کثرت مخالفان اندیشه نکرده پای ثبات در میدان محکم کرد و خوف در دل
مخالفان جای کرده روی بوادی هزیمت نهادند بعد از آن خاقان اسکندرشان بچخور سعد رسید و از آن
منزل نیز کوچ کرده در دو قوز اولم نزول نمود

گفتار در آمدن قراجه الیاس و صوفیان روم

چون آفتاب عالمتاب شاهی بامر الهی از مطلع الطاف نامتناهی باطراف و اکناف ربع مسکون
لامع و درخشان گشت هر کس بنسبت بخاندان امامت و ولایت از اخلاص و اعتقاد دینی قدم از سر ساخته
بجانب معسکر ظفر اثر می شتافت و از آن جمله قراجه الیاس با فوجی از صوفیان روم
احرام درگاه فلک اساس که کعبه حاجات و قبله مرادات است بسته و قدم در راه نهاده بعد از
قطع مسافت و سر آفت در شوره گل فرود آمد که از آنجا در چخور سعد بتقبیل بساط بوسی شرف گردد
و منتشا که بهادری بود و پیلتن سپهداری لشکرشکن در آنجا قلعه داشت محکم چون بر
قراجه الیاس و صوفیه مطلع شد و بر ایشان استقبال نمود و طرح ضیافت انداخت و از صوفی روم

را بمنزل فرود آورده و ملازمان خود در اقبارت ایشان مامور گردانید و صوفیان بقدر وسع و امکان
بمدافعه در آمده بسعی بسیار خود را از آن دریای پر خطر بساحل نجات رسانیده متوجه درگاه
معلی شده صورت حال بعرض رسانیدند آتش غضب قیامت نهیب از استماع این کیفیت ملتهب
گشته با فوجی از بهادران بجانب قلعهٔ مشتمل الغار فرموده چون متحصنان از توجه خاقان رستم وش
اطلاع یافتند قلعه را بمعتمدان سپرده بوادی فرار شتافتند خاقان دشمن شکن با فوجی از دلیران تیغ زن
نبرد آزما بر آن قلعه رسید و غازیان بنهب و غارت مشغول شده فوجی از مخالفان بعزم جدال
بمیدان قتال آمدند خاقان ظفر نشان بقتل ایشان فرمان داد جمعی کثیر از اعدای دولت بخاک مذلت
افتادند جنود ظفر ورود با غنایم نامعدود از راه قاقرمان متوجه ترخان شدند و از آنجا بییلاق
سار و قیار رفته در محل اقامت انداختند و در آنجا خبر آوردند که خرسی مهیب در مغاره وطن کرده مردم از آزار
خاقان شیر شکار عازم دفع آن نابکار گردیده سپاه انجم عدد و ملایک مدد آن دره را بپرگار
دار در میان گرفتند خرس از آواز آن لشکر ظفر اثر از مغاره بیرون شتافته خاقان شیر دل با وجود
آنکه سیزده ساله بود متوجه آن جانور گشته بیک ضرب آن سبع مهیب که مو دار دب اکبر بود از پای
در آورد و بمنزل شریف تشریف آوردند تا دو ماه در آنجا بسر برده بعد از آن متوجه زنجان گردید

گفتار در قضایایی که در ولایت خراسان واقع شد در آن اوقات که سلطان حسین میرزا در استراباد
بود بدیع الزمان میرزا از سیستان و امیر ذوالنون ارغون از زمین داور با سپاه ملازمان بولایت
هرات شتافتند و از مواشی و مراعی ارکان دولت پادشاهی هرچه یافتند تصرف کردند از شیوع این
خبر امیر علیشیر و محمد ولی بیگ و سایر امرا باضطراب افتادند چون بدیع الزمان میرزا بباده رسید امیر
ذوالنون پیشتر متوجه گردیده مردم ملوکات چون وی را تنها دیدند تصور کردند که بدیع الزمان میرزا
مراجعت کرده و امیر ذوالنون با لشکر اندک نزدیک رسیده است و اگر امرا بیرون روند غالب

ظن

ظن آنست که دستگیر گردد و متعاقب آن اخبار محمد معصوم میرزا از جانب چچکتو بهرات رسید امیر محمد
ولی بیگ متحصن شده با دو سه هزار سوار جرار در رکاب شاهزاده عالیمقدار از شهر بیرون
رفته محمد معصوم میرزا را باز داشت و خود در میمنه ایستاده ضبط میسره را بعهده سید عبدالله
میرزا و امیر بابا علی گذاشت از آن جانب میرزا بدیع الزمان با فوجی از دلاوران در حوالی لنگر خانه
با امیر ذوالنون پیوست در محل کشیده شیلان قراولان عسکر ظفر نشان خبر رسانیدند که یاغی
نمودار شد امیر ذوالنون با لشکر ارغون پای در رکاب آورده ایشان را استقبال نموده در
آتش نشین آن فوج و لشکر پر خشم و کین بهم رسیدند و از صرصر کین مردان جلادت آیین آتش محاربت
افروختن گرفت از نیران قتال خرمن حیات دلیران نبرد احتراق پذیرفت در آن اثنا بدیع الزمان
میرزا معبر که رسیده مردمان هرات را از مشاهده آن حالت دست از کار رفته نخست سید عبدالله
میرزا با اردوی همایون آمدند و امیر محمد ولی بیگ بشهر درآمده دروازه‌ها را بست بدیع الزمان میرزا
شهر را احاطه کرده طمع میداشت که بی جنگ مردان شهر ابواب دهند سپاه را اجازت جنگ
نداد و بعد از چهل روز خبر مراجعت سلطان حسین میرزا بتواتر پیوست امیر علیشیر کس نزد بدیع
الزمان میرزا فرستاده وی را از مقاتله پدر بترسانید بنابر آن بدیع الزمان میرزا از پل مالان بطرف
مرغاب شتافته بعد از چهار روز سلطان حسین میرزا بهرات رسید **گفتار در قضایایی**
که در بلاد روم واقع شده درین سال پادشاه روم با سپاه زیاده از حوادث گردون بی درنگ
بامون متوجه دیار کفار گشته روز بکار کرده جهت ترتیب آلات جنگ توپ و تفنگ جمع
آوردند و کشتی بسیار از هر دیار مجتمع ساخته توپها و ضرب زنها در سفاین گذاشتند از آن جمله
دو کشتی بود که باصطلاح ملاحان فرنگ در روم ملی بود که گویند ساختن آنچنان کشتی عجز ملوک را
کسی معتقد نیست زیرا که خرج هرکدام بیست و چهار اشرفی است و اسامی اصناف کشتی بدین موجب

گوکه • ماونه • بارجه • قدرقه • قالیان • درچه قسمی که موصوف بقدرقه است بادبان دارد
حرکت او بسیار دست اما از جمیع اقسام کشتی اسرع است • تو سنی از جا یکی جابکجز از باد صبا
مرکبی از تخته وصدره بی از تخت روان • گوکه معروفست بر مثال کمان در میان تیر است
بر عکس تیر کمان همیشه کمان او همچو تیر روانست و تیر او همچو کمان همیشه برجاست • •
زیرا این چرخ مقرنس بسکه باشد سهمناک • بهر حفظ خویش دارد تیر در بحر کمان •
و قسمی که او را ماونه گویند مثال • حصاری سپیج وکشاده •
ماهی اژدر صلابت اژدرماهی روش • لاک پشت و از کوه سیمرغ سیماب آشیان •
در تهور چون نهنگ و ز نهنگ اندیشناک • صفدر مایل بجنگ و سرور صاحب قران •
مشکلش تا حل نگردد از نسیم خوش دلی • پیش او آسان نگردد قطع بحر بیکران •
ناودان شکل است و استادان صنعت گفته اند • بهر اظهار هنر صد خانه بر یک ناودان •
قسمی که بقالیان موسوم است بر وضع ماونه است اما کوچک است و درچه کوچکترین اصناف کشتی است
وسریع السیر است • جهنده مرکبی بی باد رهوار • چو باد شن دمبدم بر آب رفتار • چو اشتر
کوه کوهان و سرافراز • ز سرمستی خروشان کف انداز • سلطان بایزید در ششم شوال سنه
بسیار بجانب مقصد نهضت نمود و داود پاشا حاکم گلیبولی با سپهسالاران بحر با جنود
بهرام قهر و جماعت ملاحان سیاحت شعار عمده سیاحان بحار پیش رو عیاران دریا بار
رئیس کمال و رئیس براق بر دو کشتی که گوکه گویند سوار شده و سه صد کشتی دیگر جوانان روم با تفنگ
و ضربزن بسیار بجانب معتبر گلیبولی روانه شدند که از آنجا بجزیره موره توجه نمایند
و از کنار موره عنبختی در آیند سلطان بایزید نیز از راه خشکی قلعه را احاطه کند ایشان با دبابها
افراشته روانه شدند نظم چو با باد بان باد دمساز گشت • شتابنده با مرغ همراز گشت •

به نیکونامی در گذشت آفت ب • همیکرد کشتی برفتن شتاب
چون بموضع موره رسیدند از آنجانب والی وندک که صاحب عنبختی بود آگاه گردیده وی نیز لشکر عظیم
با کشتی بسیار و توپ و تفنگ بحد و شمار عازم قتال و جدال شدند و در آن اثنا باد خلاف مراد
بر رضای کافران بوزیدن گرفت و میان کشتیهای خود را در جای محکم درآوردند و قریب
بیست روز توقف کردند و خبر این حادثه را بسلطان فرستادند بنابر آن سلطان احمد پاشای هرسک
اوغلی را که وزیر بود با جمعی بهادران ظفر شعار بدفع کفار فرستاد و باد مراد وزیدن گرفت و جنود
فرنگ با صد و پنجاه کشتی قلعه مانند هر کدام هزار مرد و همه با آلات نبرد در سر کشتی هفت فرنگی و بیست
ترقان و هر توپی از پنج من تا پنجاه من سنگ می انداخته در برابر سپاه روم آمدند و رایات منکوسی
و اعلام معکوس کفر را بر افراختند و از اینجانب رئیس کمال و رئیس براق متوجه اهل نفاق شدند
و توپ و تفنگ انداختند و از صدای تفنگ و ضربزن بستیا در آسمان راه گم کرد و غریو کوس و صدای
ناقوس بعیوق برآمد در اثنای جنگ از سپاه فرنگ دو عدد گوکه کوه مانند که دو هزار مرد در
و یک ماونه و یک بارجه که در و پانصد نفر مرد انتخاب بودند رومی سپاه روم آوردند و قلابهای
آهنین در کشتی رئیس براق انداختند ایشان نفط سفید را آتش زده در میان آن دو کشتی افکنده چند
رومیان جهد کردند که کشتی خود را از قلاب کافران جدا کنند میسر نشده و دو کشتی فرنگان و یک گوکه
رومیان سوخت و کمال بیک و قراحسن و رئیس براق با پانصد نفر از رومیان شربت زهر مذاق
مرگ را درکشیدند و هفتصد نفر دیگر که در دریا افتاده بودند نقل آوردند و یک ماونه و یک بارجه
فرنگ را بضرب توپ شکستند و یکهزار و پانصد فرنگی غرق گرداب فنا شدند و یک قالیان
فرنگ را زبون کرده موازی سیصد و پنجاه نفر را براه عدم فرستادند و زمانه بر اهل شرک
و ضلال روز روشن شب تار گرد و روی دریا از خون ایشان همرنگ طبر خون گردید و سپاه

نام و ننگ را و فرار پیش گرفته رومیان متوجه عمه یحیی شدند بعد از سه ماه کافران گمراه در برابر سپاه
روم آمدند بعد از جنگ تیز و آویز راه گریز پیش گرفتند و در میان آن جانب قلعه را در میان گرفته و
بسیار از اهل حصار دستگیر گشته قلعه را تسلیم نمودند سلطان بایزید حصار را نیز بمعتمدان
سپرده باد رنه مراجعت نموده حکم کرد که سنان پاشا و مصطفی پاشا قلعه در برابر حصار سابق
پادشاهان حکومت شعار در اندک روزگار دو قلعه استوار در برابر یکدیگر ساختند

گفتار در قضایایی که در شهر وقوع یافت در این سال محمد حسین میرزا متوجه اسفراین شده امیر
بدرالدین را بقتل آورد و چون مظفر حسین میرزا از کشته شدن امیر بدرالدین خبر یافت عزم رزم
جزم کرده سبزوار را بیرون خرامید امیر محمد قاسم بن امیر محمد برندق برلاس با فوجی از لشکر ظفر قرین
برسم منقلای روانه گردد و میان امیر محمد قاسم و مقدمه لشکر استراباد که سردار ایشان محمد کوکلتاش بود
محاربه در غایت صعوبت دست داده محمد قاسم بزخم تیر از پای در افتاد و محمد کوکلتاش بفتح و نصرت
اختصاص یافته چون گریختگان به مظفر حسین میرزا رسیدند وی تیز فرار نموده بطرف راه مشهد شتافت
کپک میرزا بعد از استماع این خبر مشهد مقدس را گذاشته فرار بر قرار اختیار نمود و محمد حسین میرزا
خراسان را خالی یافته از استراباد تا نیشابور در تصرف نمود وقایع متنوعه در این سال سلطان حسین میرزا
حکومت بلخ را با توابع بمیرزا بدیع الزمان داد و نظام و سپاه در خطبه ردیف اسم خود گردانید متوفیات
مولانا حسن شاه در اوایل ایام جوانی بملازمت سلطان محمد میبود و در آن اثنا روزی سخن بکرنعات
ملوک رسید مولانا حسن شاه هر یکی از سلاطین با صمیم الهیی منسوب گشت امیر را سلطان محمد
از وی پرسید که من چه عیب دارم مولوی گفت خیر کاهلی در شما عیبی نمی بینم پادشاه گفت کاهلی را
از کجا دانستی گفت در آنجا که میتوانی گفت که ده هزار دینار بمولانا بدهند و می گویی میرزا
سلطان محمد از شنیدن این سخن برخنده شد و پنجهزار دینار بمولانا عنایت فرمود مولانا گفت

اینک از غایت کاهلی در میان راه ماندی عمر مولانا زیاده از صد سال بوده سالها در مدرسه گوهر
گوهرشاد بیگم و مدرسه اخلاصیه بدرس و افاده اشتغال داشت بعد از فوت قاضی نظام الدین
ترک تدریس مدرسه گوهرشاد بیگم کرده در مدرسه عباسیه علم افاده بر افراشت از جمله تصانیفش شرح
حکمة العین

گفتار در وقایع سنه ست و تسعمایه و محاربه نمودن خاقان سکندرشان با پادشاه شروان

چون خاقان سکندرشان از زنجان نزول اجلال فرمود و در آنجا از طوایف مریدان
و صوفیه هفت هزار کس از استاجلو و شاملو و روملو و تکلو و ذوالقدر و افشار و قاجار و ورساق
و صوفیه قراجه داغ از آن جمله محمد بیک با دویست نفر از اولاد و اتباع و عابدین بیک شاملو با سیصد کس
بدرگاه جهان پناه جمع شدند خاقان سکندرشان بعضی از ارکان دولت قاهره را طلب فرموده
امر کرد که با سران سپاه مطارحه نمایند که بکدام طرف توجه میباید نمود بعضی گفتند که در زنجان قشلاق
باید کرد تا سایر صوفیان و مریدان مرتبه مرتبه باردو ملحق شوند و بعضی گفتند که در زمستان متوجه
غزای قرقره شویم بعضی دیگر بجهت رسیدن راحت قشلاق تعیین کردند بعد از آن امرا درگاه اختلاف
رای سران سپاه را بمسامع خاقان عالیجاه رسانیدند آنحضرت رای ایشان را صواب نشمرده
قرار داد که امشب استخاره خواهیم کرد آنچه ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین فرمایند بدان
بفعل خواهیم آورد روز دیگر خاقان اسکندرشان سالکان طریق دولتخواهی را بحضور
طلب داشته فرمود که دوش از ارواح مطهره ائمه دین صلوات الله علیهم اجمعین بما محقق
شد که توجه رایات جلال بصوب شروان انعطاف یابد و بعد از وصول بمنزل یاسین برای اصابت
آیین چنان اقتضا کرد که خلفا بیگ بصوب گرجستان فرستند خلفا بیگ بحسب فرمان
با فوجی از دلاوران بجانب گرجستان ایلغار کرده و غنیمت بینهایت گرفته باردوی همایون ملحق
شدند خاقان سکندرشان هم در آن ایام الیاس بیک ایغوت اغلی را با فوجی از صوفیان

بفتح قلعه منتش فرستاد و امیر الیاس با جنود هراس متوجه آن حصار سپهر اساس گشتند منتش آن
حصار را بیکی از معتمدان خود گذاشته رایت هزیمت برافراشت جنود ظفر قرین آن حصن حصین را
مرکزوار در میان گرفتند و متعلقان منتش با خاطر مشوش با تیغ و کفن باردوی آن امیر صف شکن
شتافتند • کفنها بگردن درآویخته • سرشک ندامت زرو ریخته • و آنجناب کلانتران
ایشانرا بآستان اقبال آشیان فرستاد و آنحضرت بنظر عاطفت در آنجماعت نگریست و ضبط
قلعه را بایشان مرجوع نمود و چون خاقان اسکندر شان در منزل ختاباد نزول اجلال فرمود منتش نیز
توجه بجانب اردوی همایون آورده بآستان خلافت آشیان رسیده روی نیاز بر خاک را
سود و گرد انفعال بر جمال حالش نشسته بلطف آن مهر سپهر سروری البته از حرکات
ناپسند خود شرمسار و بعنایت شهریاری امیدوار آنحضرت از غایت کرم و عاطفت اغما
خانه رحم و بخشایش خلعت انعام و احسان در قامت قابلیتش پوشانید بعد از آن فرمان همایون
نفاذ یافت که بیرام خان قرامونی با فوجی از جنود ذو القدر پیش از موکب نصرت اثر بکنار آب
کر شتافته از معبر قوبن الوغ عبور نماید امیر بیرام برحسب فرمان بجانب آب روان شد آب معبر را
قابل عبور ندانست و متحیر ماند خاقان اسکندر شان بکنار آب رسید عنان کمران بطرف آب انعطاف
داده عساکر نیز متعاقب وی اسب در آب افکندند و جمیع عبور نمودند در آن روز مردم تشنگی آغاز کرده
نمودند غازیان تیغ سیم تیغ آتش صفات خرمن حیات ایشانرا بسوزانیدند در اینحال سواری
رسید خاقان اسکندر شان از وی احوال فرخ یسار پرسید وی گفت در مجلس فرخ یسار مذکور شد
که خاقان اسکندر شان متوجه شروان است و شیروانشاه گفت اگر او بجنبد و آید آنچه بیند را ده
مو ورسد خاقان اسکندر شان از شنیدن این خبر دانست که آتش فتنه شیروانشاه جز باستعمال شمشیر
آبدار بهمت انطفا نپذیرد و سیلاب طغیان لشکر شیروان جز از صرصر حمله مردان صفت انقطاع نگیرد

نباران

نباران با سپاه فراوان متوجه گلکیلان شد ساکنان آن مکان بعرض خاقان اسکندر شان
رسانیدند که شروانشاه با خیل سپاه در پای قلعه قبله نشسته و در صلح و صلاح بر خود بسته بعد از ان
شاه چیچا متوجه شماخی گردیده و در آن اثنا خبر رسید که پادشاه شروان با فرقه ناقص الایمان فرخ
که دعوای پیغمبری و واقع است فرود آمده گرد اگرد اردوی خود ارابه کشیده و چون خاقان اسکندر شان
بشماخی رسید از آنجا روانه جبانی گردید و از آنجانب شروانشاه با خیل سپاه پرتو وصول بر
جبانی انداخت چون خاقان اسکندر شان از قرب مخالفان واقف شد تعبیه سپاه نصرت شعار
که عدد ایشان هفت هزار بود اقدام فرمود و فرخ یسار بیست هزار سوار و شش هزار پیاده جرار
که همراه داشت بر زبر پشته صعود نمود و همت بر ترتیب لشکر گماشت بعد از آن دلیران جنگجوی
و پهلوانان رزم خوی در میدان کین تاختند و زلزله در زمین و زمان انداختند تیغ یمانی در کف سالکان
مسالک پهلوانی آغاز خون افشانی کرده مرغ روح انسانی را از تنگنای قفس بدن فانی پرانید اژدهای
سنان الطعن بیرو جان زبان دراز کرده و تیر خارا گذار در جسم هر یک از دلیران معرکه بکار چند
چشمه خونبار موجود گردانید و سپر چین قهر در جبین افکنده سخت روئی پیش آورد • افکنده سپر گره
در ابرو • با تیغ دو رو شده بجنگو • و در اثنا شروانشاه با جمعی از طایفه گمراه پای جلادت
پیش نهاده و مرغان تیز پرواز تیر را از آشیان کمان سر داده و بمرتبه درشتی مبالغه نمود که از
سهم سهام خون آشام ایشان بهرام شدید الانتقام سپر زرنگار آفتاب را بر سر کشید • سپرها مشبک شده
از خدنگ • وزان گشته نظاره مردان جنگ • بدان سان نشسته پیکان بسی • بجز جوشن نشسته
احتیاج کسی • ز بس بر فتاده چو مرغ ز شاخ • شده روز بر زاغ و کرکس فراخ •
پیکان دلاوران شروانیان مانند کار ایشان روی بنشیب آورده تیر کینه با ترک می دوخت و سنان
آتش فشان غازیان چون عروج دولت ایشان زبانه بالا کشیده جوشن زندگانی می سوخت و دمان

اثنا بواسطه شب میمنه و میسره خاقان عالیجاه بهم برآمده فرخ یسار خیره شده با سواران سپاه پیکار جمع
کرده پیادگان در زیر دست و پای ستوران افتاده دیگر مجال تیر انداختن نیافتند و دلیران
لشکر شروانشاه از خدمت آتش کینه خواه چون باد می آمدند مانند آب باران وی بر کنار خاک
آورده بعضی آبحیات را بباد فنا دادند از تاب زخم سنان آتش فشان سینه پر کینه بر خاک نهادند
دران اثنا خاقان اسکندر نشان با فوجی از دلاوران که هر یک پلنگ قله هیجا و نهنگ دریای معرکه بودند
سمند جلادت بجانب دشمنان تاخته بیک حمله جمعی را بر خاک هلاک انداختند آخر الامر بواسطه قوت
دولت شاهی ملکبخش عنایت الهی نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم خاقان والاگهر وزیده و خاک
نکبت در دیده شروانیان پاشید تمامی احمال و اثقال با همونان کوه مثال در عرصه گذاشته همایون
غنیمت پنداشتند • سواران شروان ز ران بستیز • گرفتند در پیش راه گریز •
شروانشاه بحال تباه و روی سیاه بطرف قلعه بیغر فرار نمود و جمعی از عساکر ظفر مآثر او را تعاقب
نموده نمی دانستند که او شروانشاهست و نزدیک بقلعه از عقب رسیده پیاده کرده سرش از تن
جدا ساختند و یراق و اسب و بر منصرف شده جمعی از لشکر شروانشاه که دستگیر غازیان
شده بودند اسب و یراق شناختند بعد از آن سر او را بجسد وصل کرده بسوختند و از رؤس قتیلان
منارها ساختند خاقان سکندر نشان سه روز در آن مقام توقف کرده آنگاه متوجه شماخی گردید
در نواحی آن بلده سادات و قضات و موالی و اهالی و اشراف و اعیان باستقبال آنحضرت را
استقبال نموده بشرف بساط بوسی مشرف شدند خاقان اسکندر نشان در تخت شروانشاه
مقام و آرام گرفت دران اثنا خبر رسید که شیخ شاه ولد فرخ یسار که در دفعه جنگ بکار نموده
بود حالا در شهر نو قرار گرفته بقیه السیف لشکر شروان نزد وی جمع شده اند آنحضرت خلفا بیگ
را با سپاه نصرت نشان بر سر شیخ شاه ولد فرخ یسار فرستاد موکب همایون نیز بدان

صوب

صوب در حرکت آمد شیخ شاه از توجه خاقان عالیجاه خبر یافته در کشتی نشسته بطرف گیلان
شتافت چون خبر فرار شیخ شاه بعرض شاه ملایک سپاه رسید جهت قشلاق محمود آباد
شد در اثنای قشلاق منهیان بعرض خسرو بلند استحقاق رسانیدند که متوطنان قلعه باکو لوازم
خراج گذاری بجای نمی آرند و آن حصاری بود موصوف معروف بثبات کالجبال و السماء ذات البروج
در بارهٔ او آیتی و بنینا فوقکم سبعا شدادا از استحکام او کنایتی • گذشته سرش از آسمان
بکان • زمین دگر بود بر آسمان بکان • سر کنگرش از فلک بهره مند • ز ده خیمه بر طاق عرش
بلند • درش بر صبا بسته راه عروج • قوی پایه مانند ذات البروج • جوابات همت سرش
بر فلک • چو دونان همتان خندقش بر سمک • امر عالی صادر گردید که از امرای عظام محمد بیگ
استاجلو و الیاس بیگ و یعقوب اغلی خنسلو بجانب باکو روند و در گرفتن آن حصار اهتمام
نمایند امراء حسب الامر آنحضرت بدان صوب رفتند و قلعه را مرکزوار در میان گرفتند و اهل حصار
از هول جان تیر و سنگ می انداختند و جنود ظفر نشان تیرهای جلادت بر کشیده دلهای دشمنان را
به پیکان جگر دوز مینواختند و چند روز بر همین منوال جدال و قتال بود و بعد از ان خاقان ظفر قرین متوجه
آن حصن حصین گردیده با مراء ملحق گشت و کسی نزد زوجه غازی بیگ که حاکم قلعه بود فرستاده که
او را به اغوا و نتایج سالک طریق صلاح گرداند فرستاده را بقتل آورده و بعد از ان ابوالفتح بیگ
که داروغه باکو بود نزد زوجه مذکوره رفته وی را از غضب خاقانی ترسانیده او را نیز بقتل رسانید
بعد از ان غازیان عظام بترتیب نقب مشغول شدند نقابان خیره دست که بقوت تیشه سد
سکندر را چون قلعه خیبر از بنیاد بر انداختندی و کوه بران قوی بازو که تیشه جبال را چون خانه زنبور
مشبک سازند • گروهی قوی چنگ فولاد تیشه • که چون موم سازند خارا بتیشه •
نقبی در آن سد سدید زدند و در اثنای نقب زدن به سنگی عظیم رسیدند که اجزای آن سنگ اتصالی

ساخته یک برج قلعه را فرود آوردند ساکنان قلعه نیمه های الاجق آن رخنه را بنا شنیدند و سه روز
دیگر قلعه را نگاهداشتند بعد از آن غازیان عظام یورش نمودند **نظم** دلیران جنگی چو پیلان تن
بقلعه گشایی گشادند دست • شدند آن عقابان آهن مخلب • سوی آن بلند آسمان تیز پر •
سرباره فرسوده از دیرسان • بلندی بدانگونه شد پستشان • نکردند اندیشه از تیر و سنگ •
گرفتند آن قلعه را بیدرنگ • باندک زمانی آن قلعه را بحیطه تصرف در آوردند و بزخم شمشیر و سنان
و سپاه جانستان جمعی را بقتل آوردند موازی هفتاد کس از اعیان باکو مصاحف مجید بر کف گرفته
فریاد الامان بایوان کیوان رسانید خاقان اسکندرشان از جرایم ایشان گذشته سکان باکو
هزار تومان بر رسم خونبها به خزانه عامره سپردند غازیان عظام میرزا خلیل الله را پیش کردند و جسد اورا
بیرون آورده سوزانیدند و گنبدی که داشت زر سپاه یافتند چون خاقان اسکندرشان قلعه باکو را
مسخر ساخت عنان عزیمت بطرف گلستان منعطف ساخت زیرا که جنود شیروان در آنجا توطن گزیده داشتند
و خیال مخالفت بر لوح خاطر می نگاشتند دران اثنا ساکنان قلعه بعرض اشرف اعلی رسانیدند که قلعه
بیغر در تصرف الله غازی بیک است و قلعه سرخاب نیز در تصرف اوست هر گاه قلاع معتبر
اولیا دولت قاهره درآید ما نیز از روی رغبت قلعه را تسلیم می کنیم دران اثنا در خواب
خاقان اسکندرشان یکی از حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین در آمده امر فرمود
که از پای قلعه گلستان برخاسته بجانب آذربایجان عنان عزیمت معطوف دار و صباح که آفتاب
سر از برج گردون بر آورد خاقان اسکندرشان ارکان دولت قاهره را مثل حسین بیگ لله
و ابدال بیگ دده و محمد بیگ استاجلو و عبدی بیگ شاملو و خادم بیگ طلب کرده گفت
که آذربایجان میخواهید یا قلعه گلستان ایشان گفتند که آذربایجان آن حضرت فرمود که دوش بعالم
رؤیا دیدم طریق یقین وارد شد که اگر آذربایجان میخواهی از پای قلعه گلستان برخیز بعد از آن

آنحضرت

آنحضرت متوجه آذربایجان گشت **گفتار در قضایایی که در ماوراء النهر وقوع شده و گرفتن شیبک خان اوزبک سمرقند را** درین سال شیبک خان شیبانی با جمعی از سالکان طریق کشورستانی
کمر همت بر کنگره تسخیر سمرقند انداخت با امرا و ارکان دولت مغولان غول بیابانی نزدیک آن
شهر نزول رسید و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه با ایوان مهر و ماه رسانید و سلطانعلی میرزا چون طاقت
جنگ صحرا نداشت در دیوار بست متحصن شده اوزبکان عالم سوز قرب دو روز دشمن شکن بوده
آنگاه آن طایفه گمراه جمعی را در کمینگاه گذاشته نزدیک بدروازه شیخ زاده شدند سپاه سمرقند
بیرون شتافتند و با اوزبکان حمله کردند و ایشان از میدان جنگ بفریب آغاز فرار کردند و بازیهیر
بفضای صحرا کشیدند و شیبک خان با فوجی از بهادران از کمینگاه بیک ناگاه بیرون آمدند و حمله
کردند جنگ عظیم در پیوستند و سمرقندیان را مغلوب گردانیدند و چون شیبک خان بطرف دروازه
چهار راه شتافت در آنجا نیز جنگ کرده بر سمرقندیان غالب شده مظفر و منصور بصوب
اردوی خود شتافت دران اثنا خبر رسید که محمد باقر ترخان قرب ده هزار جوان جمع کرده بمدد سلطان
علی میرزا آمد بنابران شیبک خان با سپاه فراوان باستقبال مخالفان شتافت
در حوالی قلعه دبوسی مقابله و مقاتله اتفاق افتاد و امیر محمد باقر مغلوب شده بحصار دبوسی درآمد
شیبک خان روانه بخارا گشت و مولانا محمد علی قاضی خواند میر با پیشکش فراوان بخدمت
خان فرستاد و شیبک خان حکومت بخارا با میر محمد صالح رسیده معروض گردانید که امیر
محمد باقر از قلعه دبوسی بقرشی شتافته و شیبک خان بنابران بطرف بخارا مراجعت نمود امیر
محمد باقر که نزدیک رسیده بود بجانب قرشی بازگشت چون شیبک خان ببخارا رسید حکم
نمود که شهر را تاراج کنند لاجرم اوزبکان شهر بخارا را بجاروب نهب و غارت پاک کردند و حکومت
بخارا را برادر خود محمد سلطان رجوع نموده متوجه سمرقند گردید و در حوالی شهر نزول نموده در آن زمان

ضیافت فرمودند متوجه سمرقند شده در آن
جا قاصد

خواجه یحیی ولد خواجه عبید الله بر آن بلده استیلا یافته بود سلطانعلی میرزا بن سلطان محمود بن سلطان
ابوسعید میرزا بر ملازمت خواجه رفته خلاف فرموده او را محال می پنداشت و چون شیبک خان
چند روزی بمحاصره و محاربه سمرقندیان پرداخت دانست که سلطانعلی میرزا از خواجه یحیی تنگ آمده
پیغام داد و کس فرستاد که چنان معلوم شد که خواجه یحیی درین روزها استیلا پیدا کرده امور ملکی را
پیش گرفته و همت ما متوجه فراغبال و رفاه حال تو گردیده و مناسب چنان می نماید که نزد ما آیی
و در سلک اولاد صلبی انتظام یابی و رقعه محبت آمیز مودت انگیز نزد والده سلطانعلی میرزا
فرستاده او را بمناکحت خویش نوید داد شاهزاده باتفاق آن ضعیفه ساده دل با معتقدی
از مردان کار باردوی خان آمد و شیبک خان در کان کل با آن شاهزاده ساده دل ملاقات
فرموده آخر وی را بقتل در آورد و خواجه یحیی بدرگاه خان آمده با اکثر اخوان بقتل رسیدند و مملکت
سمرقند و ترکستان و بخارا بتصرف شیبک خان در آمده در کان کل منزل گزیده دست
تعدی باموال و ... دراز کرد و بعد از آن از چهار ماه خواجه ابو المکارم که از اولاد صاحب هدایة
شیخ عبد الجلیل مرغینانی بود قاصدی بدرگاه محمد بابر پادشاه فرستاد که در اندجان قائم مقام پدر خود
عمر شیخ میرزا بود و فرمود که مناسب آنست که شاهزاده بر وجهی طی مسافت نماید که در
فلان شب بسمرقند رسد که بنده دروازه های شهر را بر روی وی بگشاییم چون این پیغام بعرض
بابر پادشاه رسید با دویست و چهل کس از بهادران دلپسند عازم تسخیر سمرقند گردید و چنان
بتعجیل روان گشت که در هیچ منزل غیر صبا کسی مجال سبقت نداشت و هیچکس را
در رفتن پیش نمی گذاشت و چون آفتاب بیکبار همه شب بسان قمر منازل می پیمود و در روز
چون قطب بمقامی که رسیده بود آرام می فرمود تا در شب موعود بدروازه سمرقند رسید
و خواجه ابو المکارم آنحضرت را بشهر در آورده دروازه ها را مضبوط ساخت بعد از آن محمد بابر شاه

تحرک سمرقندیان قریب بپانصد نفر از مردمان خان بقتل آوردند و در آن شب جان وفا میرزا
که در خانه خواجه قطب الدین اقامت داشت باتفاق مولانا عبد الرحیم ترکستانی از آن زمان بیابانی
فرار نمود و در آن وقت شیبک خان با هشت هزار سوار و پیاده جرار در نواحی قلعه دبار شاد در آن
عظمت و اقتدار بر اوج فلک دوار برافراشته بود و حمزه سلطان و باقی سلطان با جمعی
بهادران در قورق که نزدیک شهر است مقیم بودند چون این خبر محنت اثر بخان والا گهر رسید
با سپاه سنگین بدروازه آهنین رسید چون دانست که کاری نخواهد ساخت روانه ترکستان
گشت بابر پادشاه با سه هزار سوار جرار از عقب خان ایلغار نمود و در موضع جوجه کاروان خندقی
کنده و پیش شیبک خان با فوجی از شجعان شبیخون آورده از دست تیغ بندان ترکستان بازی
و چابک سواران میدان دلاوری مغلوب گردید بابر پادشاه خندق را گذاشته متوجه معسکر
شیبک خان شد و از آنجانب شیبک خان با هشت هزار سوار در مقابل بابر پادشاه صف
کارزار بیاراست در آن روز زیاده بر هزار تیغ گذار کسی در ملازمت بابر پادشاه نبود آنحضرت
دست در عروة الوثقی و من یتوکل علی الله فهو حسبه زده با آن جماعت اندک در برابر هشت هزار
ازبک غول بیابان عقربت دیدار صف کارزار بیاراست و شمشیر تیز از نیام آخته
در میان افغان حمله نمودند • کشیدند الماس تیغ از غلاف • بر آمد ز دریای قهر آب صاف •
شمشیر از دهان نهنگ همچون نهنگان دریای هیجا شناور گشته کشتی حیات اعدا را در
گرداب فنا غرق می نمود و نوک پیکان خون افشان دیده دل ازبکان را چون لعل بدخشان ساخت
سپر اسپر در آن رزمگاه مصاف • ز پیکان در افتاد جوشن مصاف •
خدنگ تبان گشته جویان شده • تن جانشکار از رگ جان شده
چو انفار شیبک خان چنان بوادی گریز آوردند امرائی بابر پادشاه بخان گفتند که جنود ما زیر گرد ...

روی لشکر بگریز قرار داد

صلاح در آنست که فرار نمائیم شیبک خان بار دیگر بهادران را با فروختن آتش قتال مأمور گردانید
توبچی دیگر از زبکان پر شور و شر در ظل رایت آن بد اختران جمع آمدند و فوجی از قفای بابر پادشاه
در آمده شبیه نمودند بابر پادشاه از مقاومت عاجز گشته روی بسوی سمرقند آورد و چون این ملحمه
رسید خاطر بتحصن قرار داده برج و باره را مضبوط گردانید شیبک خان با جنود فراوان
بظاهر سمرقند خرامیده شهر را مرکز وار در میان گرفت چون ایام محاصره امتداد یافت قحطی
در ضعف سمرقند واقع شد بنا بر آن پادشاه سمرقند را گذاشته متوجه اندجان گردید و شیبک خان
بشهر در آمده همت بر قتل اکابر گماشت خواجه ابو المکارم مصلحت آنکه کسی مر او را نشناسد محاسن
خود را تراشیده روی بترکستان نهاد و فوجی از لشکر اوزبک او را شناخته نزد خان بردند خان گفت
که ریش را چه کردی خواجه در جواب این بیت را خواند **نظم** چراغی را که ایزد بر فروزد ٭
هر آنکس تف کند ریشش بسوزد ٭ اما این لطیفه فایده نداد و قهرمان سیاست خواجه را بعالم آخرت
فرستاد و شیبک خان سمرقند را دار الملک ساخته حکومت ترکستان را باعمام خویش کوچکنجی
خان و سونجک سلطان که والده ایشان دختر میرزا الغ بیگ بن میرزا شاهرخ است عنایت
نمود و حکومت بخارا را برادر خود محمود سلطان داد و بعد از آن متواتر و متعاقب سپاه ظفر اثر
اوزبک را بتاخت حصار شادمان و بدخشان و ختلان و قندز و بقلان می فرستاد و علم تسلط
می افراشت **گفتار در قضایایی که در بلاد روم واقع شده** در اوایل این سال سلطان بایزید
پادشاه روم متوجه شهر قرون و متون که در آن بلاد از جزایر یونان جلیست بعد از آنکه خبر
عالیجاه مذکوره رسیده از آن جانب لشکر دگر چهره دریادل و دلاور با کشتیها بتماشای زورق
های برق آسا لبریز گشته یعقوب پاشا و داود پاشا ارسال فرموده و از آن جانب والی ونیک و سایر
پادشاهان فرنگ برای جنگ سیصد نفر کشتی الوند مانند بمقاومت سفاین روم و میان فرستادند

وجنود روم چون آمدن آن قوم را معلوم کردند ایشان نیز با کشتیهای بلند طور و جودی نماند
گروه گروه با عظمت و شکوه باستقبال شتافتند بعد از امتداد جنگ چندین هزار صندوق
سینهای کفار فجار فرنگ از ضرب توپ و تفنگ چون کشتیها شکسته بر روی آب افتاد و درون تهای
دلهای پر خون آن کافران بعون مثل حباب در روی آب تیز لرزان و مضطرب آمدند و در میان
انقلاب تند بر چهار بادنه کشتی جنگ آوردند و در هر کدام هزار مرد و مجموع ایشان را روانه دیار عدم نمودند
در آن اثنا باد مراد بر خلاف مراد آن قوم گشته روز کار رو زیدن آغاز نهاد بنا بر آن بادبانها
کشتی بصوب فرار برافراختند رومیان قلعه متون را از جانب بر و بحر در میان گرفتند بضرب
قرقان بروج حصار را چون دل مشرکان ویران ساختند و اهل شهر و قلعه از پادشاه فرنگ و والی
ونیک استمداد نمودند بنا بر آن بمضطر اهل حصار حاکم ونیک چهار کشتی پر از جوانان
جرار مدد مردمان حصار فرستادند تا غافل خود در قلعه اندازند ایشان از سیصد کشتی رومیان
خود را بپای حصار رسانیدند فی الفور کشتیها خود را آتش زدند و سپاه روم ازین جهت غمناک
و مغموم شدند و اهل شهر از غایت فرح بطرف ایشان دویدند و به نقل توپ و تفنگ مشغول شدند
بنا بر اعتمادی که بر بلندی دیوار داشتند بروج حصار را از مستحفظان خالی گذاشتند در آن
اثنا سنان پاشا امیر الامرای اناطولی با جمعی دلاوران میدان دلاوری بطرف رخنه حصار هجوم
آورده بر برج قلعه صعود کردند جماعت کفار برگشته روز کار در حین هجوم [illegible]
سپاه روم را در بالای دیوار دیدند سراسیمه بطرف ایشان دویدند از هول جان بسیف
و سنان بردند سلطان سپاه را فوج فوج بمدد مبارزان اندرون میفرستاد آن روز از صباح
تا رواح قابض ارواح بکار خود مشغول بود مشرکان از بیم جان بمغاره و غار و خانهای استوار
پناه بردند تا روز آن قوم مدبر روز جنگ کردند و از غایت اضطراب آتشهای فروزان بنفط و بوره

بر دیوارها و چهار ده طرف و میان لشکر انداختند آتش در شهر افتاد و گروه گروه آن طایفه بی شکوه
میسوختند بعد از قتل استرآباد غنایم بسیار از نقود سرخ و سفید و دختران با طلعت و پسران
خورشید صورت بدست افتاد و خوبرویان فرنگ و سمن‌بویان با فرهنگ که هر کدام رشک نگار
خانه چین و غیرت نقش ارژنگ بودند در قید بندگی و اسارت چون صورت منقوش بر دیوار خانها
گرفتار گشتند سلطان بعد از فتح آن دیار باستنبول مراجعت نمود گفتار در قضایایی که در بلاد
خراسان واقع شده چون خبر استیلای محمد حسین میرزا متواتر و متعاقب بعرض سلطان حسین میرزا
رسید بنابران علم عزیمت بجانب استرآباد برافراخت و در اثنای راه مظفر حسین میرزا و امیر محمد
بورندق برلاس بدرگاه کواکب‌اساس رسیده منظور نظر التفات گردیدند و چون محمد حسین میرزا
از توجه موکب عالیجاه خبر یافت بوادی فرار شتافت سلطان حسین میرزا بعد از طی منازل
در استرآباد نزول اجلال فرمود و در آن اثنا کپک میرزا احرام ملازمت پدر بزرگوار بسته بود
امیر محمد بورندق باستقبال او روان کرد و امیر محمد بشاهزاده ملحق گشته هم‌عنان وی متوجه
اردوی همایون شدند و درین اثنا محمد حسین میرزا بجانب ایشان ایلغار کرده در محلی که کپک
میرزا الطلب جوی گاه متفرق بودند بکنار اردو رسیدند و کپک میرزا با امیر محمد بورندق
گریز را بر ستیز اختیار کردند و تمامی اسباب ایشان را محمد حسین میرزا غنیمت گرفته بجانب
اترک بازگشت و کپک میرزا در سر پل شکین بدستبوس شاه ظفرقرین فایز شد و درین اثنا محمد حسین
میرزا قاصدان سخندان با پیشکش فراوان بدرگاه آن پادشاه عالیشان فرستاد و التماس سلطنت
استرآباد در التوجی داده متوجه هرات شد گفتار در آنچه در یزد واقع شده درین سال شخصی که
موسوم بود به سید محمد ملازم شیخ علی بیک که حاکم یزد بود گشته روزی شیخ علی بیک
از ابرقوه بسمت شکار بیرون رفت و گره دفتر حقوق شیخ علی بیک را بر طاق نسیان گذاشته جمعی را

بخود متفق ساخته یکبار بر سر ملازمان شیخ علی بیک رفته ایشان را از شهر اخراج کرد و آن بلده را
متصرف گردید چون شیخ علی بیک طاقت مقاومت نداشت کس نزد دوی فرستاد و متعلقان خود را
فرستاده روانه یزد گردید و گروه مردمان سخندان بابرستان فرستاده و ملازم طلب نموده
بنابران سه هزار از یزد و ابرقوه آمدند گروه بوجود ایشان مستظهر شده بادنات انتر منصرف شده
وقایع متنوعه درین سال امیر شمس الدین زکریا که سالها وزارت آق قوینلو کرده بود
بشرف بساط‌بوسی خاقان اسکندرشان مفتخر و سرافراز گشته عنایات شاهانه شامل حال
او شده منصب وزارت دیوان اعلی بدو شفقت فرمودند و صدارت را بمولانا شمس الدین کیلانی
در این سال سلطان حسین نهبه
تفویض نمودند و ولایات مشهد و ابیورد و نسا و بادرز را بکپک میرزا عنایت نموده و درین
سال ابوالمحسن میرزا شنید که سلطان حسین میرزا مشهد را بکپک میرزا داده و وی ترنجیده
شتافت و منظور نظر عاطفت پادشاه گردید متوفیات فرخ یسار بن امیر خلیل الدین سلطان
ابراهیم بن سلطان محمد بن کیقباد بن فرخ زاد بن منوچهر مشهور بخاقان که خاقانی شاعر مروانی
بوده و منسوب است از نسل انوشیروان عادل در زمان فرخ یسار سلطان ابوسعید در قراباغ
قشلاق گرفته و بنابر مخالفت فرخ یسار بر سلطان ابوسعید چون پادشاه غالب آمد تاریخ
ازین بیت یافت میشود • لطیفه ایست عجایب که لشکر او را • اوزون حسن تاریخ
اتفاق افتاد شروانشاه و تاریخ جلوس شمامت و درین سال در موضع جبانی بدست غازیان
غلام گشته گردید چنانکه مذکور شد مدت سلطنتش سی و هفت سال بود و بعد از وی ولد
او بهرام بیک پادشاه شد و در اندک مدتی فوت شده برادرش قاضی بیک بجای او منسوب
ذکر از متوفیات
گردید و زر قاضی بیکی از و ماند و امیر علیشیر بن امیر غیاث الدین کچکنه اجداد وی در سلک
مخصوصان میرزا عمر شیخ بن امیر تیمور انتظام داشتند امیر علیشیر در ایام طفولیت

پیوسته در خدمت سلطان حسین میرزا بسر میبرد و در وقتی که آنحضرت در ملازمت میرزا ابو القاسم
بابر میبوده امیر علیشیر نیز ملازم بابر بوده بعد از وفات میرزا ابابکر سلطان حسین میرزا از مشهد
بمرو شتافته امیر علیشیر در آن ولایت توقف کرده بتحصیل فضایل و کمالات مشغول میبود و در زمان
سلطان ابوسعید بهرات رفته روزی چند در ملازمت سلطان اوقات گذرانید اما عنایت
نیافت بنا بر آن از خراسان بماوراء النهر شتافت و در خانقاه خواجه فضل الله ابو اللیثی ساکن گشته
اکثر اوقات را بمطالعه مصروف داشته گاهی با امیر درویش محمد ترخان و امیر احمد حاجی که صاحب
اختیار ماوراء النهر بودند اختلاط مینمود و در آن ایام که سلطان احمد میرزا از خراسان بازگشته متوجه
سمرقند شد امیر علیشیر نیز همراه بود و چون خبر استیلاء سلطان حسین میرزا متحقق شد
از امیر حاجی اجازت حاصل نموده متوجه هرات شد و قریب بعیدی با سلطان حسین میرزا ملاقات
نموده در روز قصیده هلالیه گذرانیده آن معنی موجب ازدیاد اعتقاد پادشاه شده تدریج کار مرتبه
بجایی رسید که سلطان حسین میرزا در مکتوب منیع نشت و القاب در این موجب در قلم می آورد که آن
جناب هدایت مآب معالی قباب زبده ارباب دین و دولت قدوه اصحاب ملک و ملت
مؤسس الخیرات و موفق المبرات رکن السلطنه عمدة المملکه اعتضاد الدوله الخاقانی مقرب حضرت
السلطانی و الحقیقه والدین امیر علیشیر ضاعف الله توفیقه منقولست که خواجه مجد الدین
سلطان حسین میرزا را ضیافت کرده بود و پیشکش بسیار کشیده هر چند در آن زمان قاعده نبود
که چهار قب تارنک دهند اما بنابر خدمت پسندیده او بتشریف مذکوره مشرف گشته چنانکه
قاعده جغتای است نجابه الوزده بعد از ساعتی هم در آن مجلس امیر علیشیر فرجی خود را
که یازده تنگه و دو میری می ارزید جهت خواجه فرستاد و خواجه آنرا بر بالای چهار قب پادشاه
پوشیده با آنکه تا زانو بیش نبود جهت مرتبه تا زانو زد و هم درین سال که سلطان حسین میرزا

از استرآباد

از استرآباد عود نمود امیر علیشیر باستقبال شتافت چون نزدیک بمحفه پادشاه رسید خواجه
شهاب الدین عبد الله مشتر را که امیر علیشیر ویرا در آغوش کشیده مراسم پرسش تقدیم نمیرسانید
هنوز از سخن فارغ نشده بود که تغییر در حال او پیدا شده از غایت اضطراب گفت که خواجه از
حال من غافل مباشید مقارن آن سخن محفه سلطان حسین میرزا نزدیک رسید امیر علیشیر از
اسب فرود آمد تا پیش رود با پادشاه ملاقات نماید پایها وی را قوت نمانده بود یکدست بر دوش
خواجه عبد الله و یکدست دیگر بر کتف مولانا جلال الدین قاسم خوانده امیر انداخته خود را نزدیک محفه رسانید
و تقبیل انامل فیاض قیوم نموده بواسطه شدت ضعف همانجا نشست پادشاه هر چند وی را طلب امتحان
ساخته احوال پرسید اصلا جواب نتوانست گفت پادشاه فرمود که وی را در محفه کوتل خوابانیده
بشهر رسانند آنگاه علامت سکته در روی ظاهر گشته بعد از ساعتی فصد کردند زیاده از نیم نفس قطره
خون جریان نیافت و در نیم شب جمعه بمنزلش رسانیدند علی الصباح تمامی اطبا جمع گشته نوبتی دیگر
فصد کردند فایده نداشت روز یکشنبه از دار الفنا بدار البقا انتقال نمود و در تاریخ واقعه
او گفته اند تاریخ بخ حیفی بگفت و شد بتسلیم · ابت شیج · و از جمله تصانیفش
دیوان ترکی · خمسه ایضا · مجالس النفایس · تحفة الملوک · دیوان فارسی · محبوب القلوب
حالات پهلوان محمد ابوسعید · خیر الابرار · فرهاد و شیرین · سد سکندری · لیلی و مجنون
نشآت ترکی · مفردات فن معما عروض ترکی · حالات سید حسن اردشیر · خمسه
المتحیرین · نسایم المحبه · و تعمیر مسجد جمعه و بقاع خیر کرده و از انجمله بود رباطات بسیار
الی الغایت سنتم ظریف بود گفتار در وقایع سنه سبع و تسعمایه در آن اوان که خاقان اسکندر
نشان در حوالی قلعه کلستان بود قاصدی از نزد شیخ محمد خلیفه که جهت تحقیق احوال میرزا دو
الوند بقرا اولاغ رفته بود رسیده بعرض رسانید که میرزاده الوند با سپاه جرار و حشم بیشمار بعزم

جنگ بیکار از تبریز به نخجوان آمده و محمود قراجه را با فوجی از لشکر ترکمان بطرف گنجه فرستاد تا از توجه
الوند گذشته ببلاد شروان درآید چون خاقان اسکندرشان از کید مخالفان واقف گشته بیکبارگی
از سر جرایم مردم گلستان درگذشته متوجه آذربایجان شد میرزا الوند بموجب فرمان واجب الاذعان
بترتیب جسر مأمور گشته بآن جانب شتافت آن حضرت از جسری که در جواد تکمیل یافته بود عبور
فرموده در آن حوالی نزول اجلال فرمودند در آن اثنا بموقف عرض رسید که حسن بیک شاملو
با جمعی از مخالفان بقراجه داغ آمده ابواب جور و بیدادی بر روی رعیت آن ولایت گشاده فرمان
قضا جریان شرف نفاذ یافت که از همین منزل بیری بیک قاجار با جمعی از غازیان تکلو بدفع
ایشان روند بیری بیک بجانب قراجه داغ ایلغار کرده مشکر او خالی فرار نموده در نخجوان بالوند
پیوست و بیری بیک اموال بسیار و غنایم بیشمار در قبضه تصرف درآورده [illegible]
باردوی همایون ملحق شد که محمد قرجقای درین حوالی پیدا گشته و درین اطراف و اکناف
بامید آنکه صیدی بدست آرد دامی نهاده بنابران همای لوای همایون فال بال اقبال باز کرده در
هوای فضای صحرای [illegible] در پرواز آمد قرجقای محمد کبوتروار از نهیب عقاب ظفر اضطراب
قدم ادبار در وادی فرار نهاده در نخجوان بخیل بخت از ملحق گشت و رایات نصرت نشان بعد از
فرار ایشان از راه سلطان آباد بجانب قرا آغاج متوجه نخجوان گشت و در آن جان عثمان موصلو با قوچی
از [illegible] آق قوینلو نمایان شدند و از عساکر نصرت مآثر بیری بیک قاجار و حلوانچی اوغلی
امیر شکار با جمعی از غازیان دولت قاهره بعد از تنجیدات الهی و تأیید همت از حضرت
شاهی بر امید آنکه در میدان نبرد [illegible] نمایند قدم مسابقت پیش نهادند امیر عثمان با قوچی
از اشقیا که با او همدم بودند قدم مقابله و مقاتله پیش آمده محاربه در غایت صعوبت دست
داد و ناوک بلا از شست قضا گشاد یافته از هر طرف جمعی کثیر بخاک هلاک افتادند و به

دستان

سنان عالم‌سوز شعله فنا در خرمن هستی قامت انداخت و نوک پیکان آتش افروز حرف
امن و سلامت از اوراق روزگار محو ساخت * زره گنج‌های خورشید زره * *
بدندان پیکان گشاده گره * نشسته زبس تیر بر مرد جنگ * درخت خدنگی
شده هر نهنگ * عاقبت نسایم نصرت و بهروزی بر پرچم رایت سالکان مسالک طریقت
بهروری وزید مخالفان از میدان ستیز بوادی گریز شتافتند سپاه بهرام صولت مریخ
قدرت اکثر آن قوم بیدولت را از مرکب عزت بخاک مذلت انداختند عساکر ظفر شعار
با غنایم بسیار بمعسکر همایون آمدند عثمان موصلو و رفقاء او را بدرگاه عالم پناه رسانیدند
قهرمان غضب پادشاه عجم و عرب بقتل ایشان فرمان داد و چون این خبر شکست بمیرزا
الوند بتحقیق پیوست با سپاه مانند اوراق اشجار بسیار و لبان قطرات امطار بیشمار چون
کوه سکندر پولادپوش چون سیل تند رو با فغان و خروش متوجه چخور سعد شده در
موضع شرور قرار گرفت با سی هزار سوار جرار دل بمحاربه خاقان ظفر شعار نهاد و از آنجانب
حضرت خاقانی بتایید ربانی با هفت هزار سوار که اکثر ایشان بی جبه بودند در برابر مخالفان
درآمدند و خاقان تهور ابوالمظفر شاه اسمعیل بهادرخان بعزم ترتیب امور مصاف رزم
سالکان مسالک امور خلاف بدن بی جبه را بجوشن حمایت الهی پوشیده * * *
زره بر تن شاه مالک رقاب * پر از نور چون چشمه آفتاب
نهان زیر جوشن بصد فرهنگ * بدانسان که در موج دریا نهنگ
و کمیت نماید تا شصت سوار گشته و در تهیه سپاه ظفر عطیه لوازم اهتمام بتقدیم رسانیده میمنه
و میسره لشکر نصرت شعار را بامرای نامدار مثل حسین بیک لله و ابدال بیک دده و بیرام
بیک قرامانلو و خلفا و محمد بیک استاجلو و عبدی بیک شاملو و قراجه الیاس بایبردلو

دهری بیک قاجار و ساره و علی مهردار بوجود ایشان مستحکم گردانید • و از سوی الوند
گردون شکوه • بیارست صفی چو الوند کوه • و از آنجانب امیرزاده الوند نیز تعبیهٔ جنود
شقاوت ورود پرداخته اشارت فرمود که شتران اردو را تمامی جمع کردند و در زنجیر بیکدیگر
بستند و در پیش لشکر باز داشتند مصلحت آنکه هر کس از معرکه ستیز براه دیگر نتواند راه
بیرون شدن مسدود باشد بعد از آن طالبان نام و ننگ در میدان کین تاختند و زلزله
در زمان و زمین انداختند و از صعود گرد و غبار خورشید فایض الانوار نقاب ظلمت آمیز
در پیش گرفت • ز گردی که برخاست از رزمگاه • جهان گرد در چشم مردم سیاه
بدانگونه گم شد در آن گرد مهر • که بیجست با صد چراغش سپهر • امواج دریای پیکار
در تلاطم آمده کشتی عمر جمعی کثیر غریق گرداب فنا گشت و خون چون رود جیحون در فضای
دشت و هامون روان شد • در و دشت از سیل خون تر شده •
در آنجا ستوران شناور شده • چو پیکار رخنگ آوران شد دراز
نمیشد گره های رشته دراز • ولی عاقبت آسمان [illegible] به
رسانید الوندیان را گزند • بر آن سد آهن در آمد شکست
زبر دست ایشان شده زیر دست • آنچنان لشکر جرار و سپاه بیشمار که از قطرات
امطار و اوراق اشجار نشانی میداد از اندک مردمی چون اوراق خزانی باران بنیانی
باطراف اقطار متفرق و پراکنده گشتند • ز یکبارگی بر شکستند الوند را
فکندند کوه دماوند را • و از عظمای امرای میرزاده الوند لطیف بیک و سید قاضی بیک
و محمد قرچه‌ای بقتل آمدند الوند از معرکه جنگ روی گریز بسوی ارزنجان آورد و چون آفتاب
زندگانی قوم آق قوینلو بسر حد زوال رسیده بود دیگر نخجیکان آن معرکه کیش از ضلال

شتران را نجات مسدود دیدند سپاه ظفر شعار از عقب در آمده ایشان را با شتران
تیرباران کردند • ز بس تیر شد در شتر جایگیر • شتر مرغ گردید از بس تیر • فوجی را
که از غرقاب فنا خود را بساحل خلاص افکندند در اثنای الهیاه آبی رسیدند که هر کس از
دوران ماند سفینهٔ حیاتش در گرداب فنا افتاده دست از جان شست و از یراق و جهات الوند
و لشکریان او آنقدر از غنایم بدست غازیان افتاد که عشری از عشیر آن در خزانهٔ خیال
هیچ پادشاه با استقلال نمی گنجد خاقان اسکندرشان بعد از فراغ خاطر از جانب دشمنان
دران منزل نزول فرموده روز دیگر علم عزیمت بطرف دار السلطنه تبریز برافراخت
سادات و اکابر آن بلده چون سعادت اقبال استقبال نموده بشرف تقبیل انامل فیض
مفتخر و سرافراز شدند و مراسم نثار و ایثار بجا آوردند و آنحضرت در کمال عظمت در دار السلطنه
تبریز که مستقر سریر سلطنت و مرکز دایرهٔ خلافت پادشاهان عالیشان است استقرار
فرموده و لمعات آفتاب عدل و کرم متوطنان آن ولایت از ظلمات ظلم باز رهانید حامی عاجز نوازش
رعایای بیچاره را از آسیب خدنگ حوادث که روزگار ردگان ترکمان سپهر و سامان نهاده
بود نجات داد • ز انصاف آن عادل داد ده • ز گرگ عوان رست صحرا و ده
چنان در جهان کرد عدلش عمل • که شد در تموز اعتدال حمل •
نه چوب محصل نه کلک عوان • نه حرف طلب بر زبانها روان
رعیت ز انصاف آباد شد • ز بخشش سپاهش همه شاد شد
کجا بُرد از آن راستی جان بماند • کجی خود در ابروی خوبان نماند •
هم در اوایل جلوس امر کرد که خطبای ممالک خطبهٔ ائمهٔ اثنی عشر علیهم صلوات الله الملک الاکبر
خوانند اشهد ان علیا ولی الله و حی علی خیر العمل که از آمدن سلطان طغرل بیک بن میکائیل

بن سلجوق مقرر نمودن فسا سیری که از ان تاریخ تا سنه مذکوره پانصد و بیست و هشت سال است
ارباب اسلام بر طرف شده بود با اذان فهم کرده بگویند و فرمان همایون شرف نفاذ
یافت که در اسواق زبان بر طعن و لعن ابابکر و عمر و عثمان بگشایند هر کس خلاف کند سرش
از تن جدا سازند و دران اوان مسایل مذهب حق جعفری و قواعد و قوانین ملت ائمه اثنی عشری
اطلاع نداشتند زیرا که کتب فقه امامیه چیزی در میان نبود جلد اول از کتاب قواعد اسلام
که از جمله تصانیف سلطان العلما المتبحرین شیخ جمال الدین مطهر حلی است که شریعت پناه
قاضی نصرالله زیتونی داشت از روی آن تعلیم و تعلم مسایل دینی مینمودند تا آنکه روز بروز
آفتاب حقیقت مذهب اثنا عشری ارتفاع پذیرفت و اطراف و اکناف عالم از اشراق
لوامع طریق تحقیق از مشارق منور گردید **وقایع متنوعه** درین سال سلطان مراد متوجه
شیراز شد چون قاسم بیک پرناک که از توجه او اطلاع یافت با مردمان فارس باستقبال
شتافت و در هفدهم صفر سنه مذکوره قاسم بیک را گرفته اردوی او را تاراج نمودند
امیر محمد ساروتقی را جهت ضبط اموال قاسم بیک بشیراز فرستادند و سلطان مراد در کازرون
قشلاق نموده در رمضان متوجه عراق شده حکومت فارس را بیعقوب خان بیک بایندر
برادر ایبه سلطان تفویض نمودند و قاسم بیک را بقلعه اصطخر بردند و بعد از مدتی بقلعه اصفهان
نقل کردند در آنجا یار علی بیک لله پور علی بیک پرناک وی را بقتل آورد و درین سال چند حاکم
که هر یک داعیه استقلال داشتند در ولایت ایران لوای انا و لا غیر برافراشته بودند:
تفصیل خاقان اسکندر نشان در آذربایجان و سلطان مراد در اکثر عراق و مراد بیک بایندر
در یزد و رئیس محمد کره در ابرقوه و حسین کیای چلاوی در سمنان و خوار و فیروزکوه و بارک بیک
پرناک در عراق عرب و قاسم بیک بن جهانگیر بیک بن علی بیک در دیاربکر و قاضی محمد

باتفاق

باتفاق مولانا مسعود سپدکالی در کاشان سلطان حسین میرزا در خراسان و امیر ذوالنون
در قندهار و بدیع الزمان میرزا در بلخ و ابوالفتح بیک بایندر در کرمان **متوفیات** درین سال
میرزا الغ بیک بن سلطان ابوسعید فوت گشته پسرش میرزا عبدالرزاق قایم مقام گردید
و هم درین سال مولانا شرف الدین علی شیفتگی فوت شد در پیش مولانا محیی الدین و مولانا
قوام الدین کلباری تحصیل علوم نموده بود از جمله تصانیفش تفسیر آیات احکام و شرح ارشاد
محرر و شرح ارشاد و هم درین سال محمد معصوم میرزا ابن سلطان حسین میرزا در قاین
باسهال کبدی بعالم عقبی انتقال نمود **گفتار در وقایع سنه ثمان و تسعمایه** درین سال خبر
آمد که امیرزاده الوند بار دیگر سپاهی فراهم آورده بخیال محال استقلال اسباب حرب
و قتال معد و مهیا گردانیده بنابران در یوم الاثنین رابع عشرین شوال خاقان نیکو فعال
بطالع سعد و کامرانی و مساعد فیروز بختیاری روی سعادت و اقبال و وجه اهبت و جلال
بدفع مخالفان دولت نهاده تا یوم الاحد عشرین شهر مبارک ذی الحجه سنه مذکوره تمامی مسافت
ییلاق اله داغ را شکارکنان قطع فرمودند و در چمن الکزی که در حوالی ترجان است نزول اجلال
فرمودند و بعد از اطلاع دیده سپاه مخالف از زاویه سرادق بارگاه شاهی خفاش
وار تفرقه تمام پیدا شده و از سر دهشت تمام پای خوف بر رکب فرار در آورده و عنان
عزیمت بدست اضطرار داده روی ادبار و خذلان بصوب گریز و هجران نهادند و صباح
یوم الاثنین حادی عشرین از چمن الکزی کوچ کرده وقت الظهر بیورت قوچ احمر قرب بدره ونه گوی
نزول فرمودند و دران اثنا جمعی از مخالفان دولت قاهره که بدست قدرت بخت نصرت لشکر
جرار گرفتار شده بودند بقتل آوردند و بعد از آنکه عساکر منصوره تمامی سبزه زار یورت مذکوره را
چنانکه مد نظر حدود و جوانب آنرا احاطه تواند کرد از کوه و پشته مضرب خیام قرطاس فام

چون شکوفه بهاری سفید گردانید و سلطان سیارگان یعنی خورشید زرافشان تمامی
مسافت قوس النهار را قطع کرد چون آفتاب دولت ترکمانان آق قوینلو بغروب رفت خبر
رسید که الوند بیوند و جمع متفرقه که بر وی جمع شده بوده بحوالی سهارود و قیدار زنجان متحصن شده اند
حضرت خاقانی بتائید ربانی با اکثر امرا نامدار و ذوی الاقتدار و غازیان نصرت نشان چون شیر
ژیان جوشان و خروشان پای جلال بموکب اقبال در آورده چون نسیم صبا بسرعت هر چه تمامتر
در عقب ایشان ایلغار کردند و از شب تا صباح بیست فرسخ زمین را طی کرده بیورت مخالفان
رسیدند و ایشان از کمال ترس و هراس تمامی عروق خود را ریخته رفته بودند غازیان آن
غنایم را متصرف شدند خاقان اسکندر نشان استماع نموده که الوند به تبریز رفته عنان یکران
بطرف آذربایجان تافت و از ماکو ایلغار کرده به تبریز رسید الوند ترکمان چون تیر از کمان
از مملکت آذربایجان بیرون رفته روی توجه ببغداد آورد حضرت خاقانی به دولت و کامرانی
بادجان رسیده غازیان احمال و اثقال مخالفان را که از غایت استعجال گذاشته بودند تصرف
نموده عازم دار السلطنه تبریز شد در آنجا قشلاق نمودند

گفتار در محاربه نمودن خاقان اسکندر نشان با سلطانمراد

در آن اوان که مملکت آذربایجان بتصرف خاقان اسکندر نشان در آمد
سلطانمراد بن یعقوب پادشاه باضطراب افتاده مضمون حدیث
را منظور نظر داشته کس باطراف و جوانب فرستاده عساکر خود را جمع کرده بقیة السیف آق
قوینلو در هر جانب که بودند مجتمع گشتند و موازی پنجاه ایل داد از عراق طلب داشت در اوا-
شتا با قرب هفتاد هزار سوار جوشن پوش خنجر گذار از قریه ولنجان علم عزیمت بصوب
همدان برافراشته مادر خود را که گوهر سلطان نام داشت بقم فرستاد که اسلمس بیک را
با سپاه بدرگاه آورد گوهر سلطان خانم با اسلمس بیک گفت که لشکر قزلباش …

او باش عازم ابرج یارند استماع کرده باشی که پدرم شهروانشاه و سایر پادشاهان عالیجاه
را چون شکست داد اگر در امداد ما اهمال ورزی ایشان با سپاه سنگین بر روی خشم و کین
مو بر وی بار آمده سلطانمراد را مغلوب ساخته و اهل و عیال ترکمان را اسیر خواهند کرد و رحم بر زنان و فرزندان
نخواهند نمود بنابر آن اسلمس بیک با سپاه بسیار عازم گشته از قم علم عزیمت بطرف معسکر
سلطانمراد برافراخت در زاویه منصوربیک پرناک نزول نموده کوچ بر کوچ روانه اردوی
سلطانمراد گردید چون طنطنه کوس استقلال و وفور شوکت و اقبال سلطانمراد متواتره
متعاقب بآذربایجان رسید خاقان اسکندر نشان ایلچی قنبر نام که از غلامان سلطان حیدر بود
و بطلاقت لسان و فصاحت بیان از اقران و اکفا مستثنی و ممتاز فرستاد • خردپیشه زیرکی کاردان
حکیم سخنگوی بسیار دان • بر اندیشه چون دل فروزش • برون آرمیده درون
بر زجوش • نزد سلطانمراد فرستاد که وی را دعوت نماید که باطاعت و انقیاد
در آید قنبر از حاکم عراق جوابهای پریشان شنوده و آثار عناد شنیده و بغی و
سرکشی مشاهده نموده روی بپایه سریر اعلی آورد و آنچه دیده بود و شنیده بعرض رسانید سلطان
سلطان ممالک جان و خاقان عالم و عالمیان • فروزنده تاج و تخت و کیان •
فرازنده اختر کاویان • رایات ظفرنشان بجانب عراق برافراشت •
در آورد پا در رکاب سمند • مسیحا بر آمد بچرخ بلند •
برای صواب و بصدق درست • بآهنگ رزم میان کرد چست
رایات نصرت مآل قرین سعادت و اقبال از قزل اوزن عبور نموده و منازل و مراحل
پیموده در آبه قولاقی همدان نزول اجلال فرمود چون سلطانمراد از قرب خاقان نژاد خبر یافت
چو زین قصه آگاه شد نامراد • فتاد آتش غیرتش در نهاد • بجنبید از جا بفر و شکوه

باید کرد

شکوهی کز وی آب شد تیغ کوه • با سپاه بیکران افزون از تخمین مهندسان متوجه میدان
رزم گشته در برابر آنحضرت نزول نمود آنشب هر دو لشکر بتهیهٔ اسباب حرب و پیکار و
استمالت مردان خنجرگذار پرداختند صباح که جمشید بیضا علم یعنی خورشید انجم حشم بعزم
رزم جوشن زرنگار ظفرآثار در پوشید و قدم در معرکهٔ سپهر دوار نهاد و سپاه روز ظلمت
سلب شب را مغلوب و منهزم ساخت • که چون صبحدم شاه گردون خرام
برآمد بر ابلق تیز گام • دم از نور زد صبح صادق شکوه
تجلی موسی برآمد ز کوه • خاقان سکندرشان بر سمند باد رفتار که از نهایت
سرعت بر ایام ماضی سبقت مینمود و بوقت کشیدن عنان زمان مستقبل را از پی الحال
در می یافت • یکی تیزرو چون شهاب شبی • فروزان چو برج شرف کوکبی •
بجستن چو برق و برفتن چو باد • همانا که از برق و از باد زاد • سوار شده بتعبیهٔ جنود
ظفرآثار مشغول گشته در آنروز دوازده هزار سوار جرار نیزه گذار در ظل رایت شهریار
کامکار بودند • ده و دو هزار از یلان دلیر • پلنگ افکن و پنجه در پنجه شیر
همه صاحب تیغ دریا شکاف • همه دشمن جان اهل خلاف • آنحضرت خلفا بیک
و منصور بیک قبچاجی را قجرچی کرده و پیری قاجار را با هزار و پانصد سوار طرح گذاشته با فوجی
امرا مثل ابدال بیک دده و چپنی بیک لله و محمد بیک استاجلو و بیرام بیک قرامانلو
و عبدی بیک شاملو و الیکان بیک تکلو و سارو علی مهردار بعضی را بمیمنه و بعضی را بمیسره
فرستاد و خود بنفس نفیس در قلب لشکر فیروز اثر مقام و آرام گرفت و از انجانب سلطان مراد
نیز بمیدان ستیز خرامیده روی بتعبیهٔ لشکر آورده خود در قلب منزل گزید و چون از
مهابت خاقان مؤید بغایت خایف بود در پیش لشکر خود عرابها داشته بتخته و زنجیر

مستحکم گردانید

مستحکم گردانید بعد از آن دلاوران جوشن پوش و مبارزان پر جوش و خروش فوج فوج
چو دریای جوشان بهنگام موج • در جنبش آمدند و از شعاع اسلحهٔ ایشان دیدهٔ
فلک خیره گشت و از صعود گرد و غبار آینهٔ آفتاب تیره گشت • که بر دوران پیچیده گرد نبرد
سفالین شده وین خم لاجورد • دران گرد در کوچهٔ کهکشان • نماند ز نعل سمندان نشان •
آن دو پادشاه پر خشم و کین بروز دوشنبه بیست و چهارم ذی حجه با این ترتیب و آئین بیکدیگر
رسیدند و سپاه طرفین باشند دو دریای اخضر از باد صرصر در تموج آمدند سور و نفیر باوج
فلک الاثیر رسید • دم نای گردید باد سموم • گدازان دل دشمنان چون موم •
و صبر و شکیب از دل مبارزان رمیدن گرفت و مرغ تیر از آشیان کمان پریدن •
خدنگ از کمانها پریدن گرفت • ز قوس قزح برج جستن گرفت • ز آمد شد گیر و کینه
کوشش • یکی سقف آمد هوا چوب پوش • شمشیر نهنگ آهنگ رخنه در اساس حیات
جوانان انداخت و گرز گران سنگ چون توتیا سر گردنکشان از رزم ساخت و سنان
ثعبان کردار بدن شیر ژیان بیشهٔ کارزار را چشمه چشمه ساخته از فوارهٔ چشمه خونی بظهور رسانید
شست یغمای تیر خطهٔ جان فتح کرد • دست یغمای تیغ منبر بگسست •
صدمت دندان برج زهره و جوشن درید • صدمت آسیب گرز تارک مغفر شکست
اسلمس بیک با فوجی از قبچاجیان ترکان حملات متواتر کرده چپرچیان قزلباش را از جای
برداشته بقلب رسانید و درین حین نهنگ مهیب باجی پیکار پیری بیک قاجار با جمعی از غازیان
نصرت شعار بر سر اسلمس تاخته و او را با مردمش از پشت زین بر روی زمین انداخته در
اثنا برق عزم خاقان اسکندرشان از سحاب تهور آغاز درخشیدن کرد و از قلب با جیش
چون مه قران بر قلب مخالفان حمله آورده آثار روز رستخیز ظاهر گشته و آن لشکر جلادت

ومردانگی و نهنگان بحر بضاعت و فرزانگی در آن معرکه آنچه امکان ستیز و خونریز بود بجای آوردند
مردم سلطان مراد نیز پای ثبات افشرده دست تهور از آستین پهلوانی بیرون آورده جنگی
در پیوستند که از نهیب آن عنان صبر و شکیب از قبضهٔ اقتدار کوتوال حصار پنجم بیرون رفت
و لمعان سنان آتش نشان صاعقه کردار زندگانی بسوخت و پیکان سهام خون آشام
برق وار شعلهٔ جانسوز در کانون درون می‌افروخت عاقبت علامت عجز و انکسار از صفحات
احوال سپاه ترکمان بوضوح انجامید و نامراد دانست که کار نوعی دیگر است و فتح و نصرت
موقوف بعنایت کارفرمای قضا و قدر با اتفاق امرا عنان ادبار بصوب فرار انعطاف
داد و جنود ظفر ورود خاقانی بتائید ربانی رایات فتح و فیروزی برافراخته اعدا را تعاقب
نمودند ده هزار کس از ایشان بقتل آوردند و سلمس بیک و علی بیک را از زخم سنان جانستان
بر خاک هلاک انداختند و نامراد با معدودی چند که در اجل ایشان اندک تاخیری بود بطرف شیراز
گریخت • بعد حیله سلطان برگشته حال • برون رفت زان عرصه گاه ملال •
چنین است آئین چرخ بلند • که زهرت دهد بهر جلاب قند • ندارد فلک رسم آیین
و داد • سرکینه دارد به نامراد • خاقان اسکندر نشان بشکرانهٔ این فتح نامدار
لوازم محامد حضرت پروردگار بجای آورده و جمعی که در معرکه بچوگان جلادت گوی مسابقت
از میدان مسابقت ربوده بودند باصناف الطاف نوازش نموده و مثال اعلی باصدار فتحنامها
اصدار یافت و دبیران روشن ضمیر در تقریر و تحریر مناشیر ید بیضا نمودند و مثال اعلی باطراف
و جوانب فرستاد و مبشران اقبال همراه صبا و شمال باطراف ممالک و اطراف ممالک دایر
و سایر شدند و زبان قضا بدین مقال مترنم بود که • نشست خسرو روی زمین با استحقاق
فراز تخت سلاطین بدار ملک عراق • بعد از آن در چمن همدان نزول اجلال واقع شد

گفتار

گفتار در قضایایی که در بلاد فارس واقع شده در یوم الاحد سیم صفر سنهٔ مذکوره
ابوالفتح بیک برادر حاجی بیک بایندر از جانب کرمان با سپاه فراوان بشیراز آمد امیر
یعقوب جان عنان باین و حرمان بطرف یغما شتافت ابوالفتح بیک بشهر آمده اموال او را
متصرف شده علم فرصت بصوب کازرون برافراشت و از آن منزل متوجه فیروزآباد گشت در
هشتم شعبان در انجا نزول نمود در آن اوان منصور بیک افشار از روی اضطرار با خویش و تبار
بخدمت آمده ابوالفتح بیک راه مکر و کید او را در پیش گرفت شخصی از نیکوخواهان اراده وی را
در شان منصور بیک گفته خود قتل کلمهٔ شهادت بر زبان آورده بیارگاه در آمد در آن اثنا آهوی
برقله آن کوه مرئی شده ابوالفتح بیک بواسطهٔ زیادتی جرأت بیالای کوه بتختی توجه نمود و از کمرها افتاده
هلاک شد و اردوی او بهم برآمد عمزادهای او شیخ حسن بیک و محمد بیک محافظت نموده شیخ حسین
بیک قایم مقام گشت در اثنا شیخ علی بیک برادر اشرف بیک بایندر با جمعی از سواران با تهور متوجه
شیراز شده در یازدهم شعبان در میدان سعادت نزول نمود و محصلان غلاظ شداد که مرتکب انواع
ظلم و تعدی بودند بر رعایا گماشته از ایشان بضرب شکنجه اموال فراوان گرفت در آن اثنا عنوره
محمدی با لشکر جرار بدفع آن نابکار بشیراز آمد شیخ علی هراس قیاس بخود راه داده علم عزیمت
بطرف ابرقوه برافراخت در آن حوالی بسعی محمد کره در اثنا قتل در آورد **گفتار در قضایایی که
در بلاد خراسان واقع شده** درین سال بدیع الزمان میرزا فرزند سلطان حسین میرزا با
امیر خسروشاه پادشاه بدخشان با دوازده هزار سوار از بلخ بجانب ترمذ روان شدند
و امیر بیک وفادار را بهراة فرستادند و لشکر بدرگاه عالیجاه استمداد نمود حاکم ترمذ امیر [illegible] بخدمت
شتافته منظور نظر گردید آنگاه بدیع الزمان میرزا رسولان نزد امیر خسروشاه بحصار
شادمان فرستاده وی را طلب نموده و او اطاعت نا کرده گردن [illegible] بنابر آن بدیع الزمان

باتفاق امیر ذوالنون ببلخ مراجعت کرد **گفتار در محاربه نمودن الیغوت اوغلی با ناصر و منصور پرنکان**

چون الیاس بیگ ایغوت اوغلی بحکم خاقان اسکندرشان در آذربایجان
تمکن گرفته دید بعد از چند روز والی آندیار ناصر و منصور پرنکان با چهار هزار سوار بقصد ایلغار
باردوی آن امیر نامدار ریختند غازیان سوار شده بر ایشان حمله کردند میان هر دو فریق
قتال فاحش بغیبت دست داد و جنود قزلباش بر ترکمانان ادبار غالب آمده قریب [illegible]
نفر از آن جیش بی هنر بقتل آوردند و ناصر و منصور از جنگ گاه بدر رفتند و غنایم بسیار
بدست غازیان ظفر شعار افتاد و الیاس بیگ در آن دیار متمکن گردید و سرهای ایشان را بدرگاه
خاقان اسکندرشان فرستاد **وقایع متنوعه** هم درین سال محمد مقیم بن امیر ذوالنون لشکر
بجانب کابل کشیده میرزا عبدالرزاق گریز بر ستیز اختیار کرد و محمد مقیم کابل را متصرف شده
دختر میرزا الغ بیگ بن سلطان ابوسعید را بعقد در آورد و درین سال عبدالباقی میرزا و مراد
بیگ بایندر که حاکم یزد بود از صدمات سپاه ظفر پناه نواب خاقانی فرار نموده بهرات
رفتند سلطان حسین میرزا مقدم ایشان را عزیز داشته عبدالباقی میرزا را بمزید الطاف
مفتخر گردانید هم درین سال سید جعفر خواجه که در سلک سادات دشت قپچاق منتظم بود
بخواقین اوزبک در غایت محبت سلوک مینمود از ماوراءالنهر ببلخ شتافته با بدیع الزمان میرزا
ملاقات نمود ظاهرا اظهار محبت نمود و ضمنا مقربان میرزا را با خود متفق ساخته بعد از چند
روز عذری اندیشید بنابران میرزا بدیع الزمان سید جعفر خواجه را با متفقان بیاسا رسانید
وفیات حیدر محمد میرزا ابن سلطان حسین میرزا درین سال فوت شده و هم درین سال
مولانا اعظم افتخار اعاظم الفضلا بین الانام اقدم حافظ فنون الحکم قدوة العلماء الافهم افهم
البلغاء المتبحرین مولانا جلال الدین محمد دوانی که ولد مولانا سعدالدین اسعد است نسب

ودانش

و دانش مشهور بوده و در قریه دوان که از اعمال کازرون است بقطع و فصل قضایای شرعیه
اقدام مینمود و جناب مولوی نزد پدر خود بتحصیل مینمود آخر بشیراز رفته در مدرسه مولانا
محی الدین گوشکناری و مولانا حسن شاه همت بر کسب کمال گماشته و ایضا مولانا جلال الدین
در درس مولانا همام الدین گلباری که بر طوالع شرح مفید دارد و مطالعه بعضی از متداولات
کرده و در وقت اکتساب علم حدیث در خدمت شیخ صفی الدین ایجی شرح تلمیذ بجای آورده
و آنجناب در ایام شباب چند گاه صدر امیرزاده یوسف بن جهانشاه پادشاه بود بعد از چند
در مدرسه بیگم که حالا دار الایتام گویند بلوازم درس قیام مینمود و در زمان سلاطین آق قوینلو
منصب قضای فارس تعلق بوی داشت بعد از آنکه احمد پادشاه بر ولایت ایران استیلا یافت
آنجناب را تعظیم بسیار نمود و سلطان محمد پادشاه روم نیز تحفه و هدایا جهت وی میفرستاد و قاسم
بیگ پرناک بنابر تعصب احمد پادشاه از آن جناب اموال بسیار ستاده آخر از آن بلیه خلاص
شده متوجه لار و جرون گشت و چون ابوالفتح بیگ بایندر بر شیراز مستولی شد مولانا متوجه
کازرون شده در نزول آنکینه باردوی ابوالفتح بیگ ملحق گشت و تعظیم تمام یافت و بعد از
چند روز در ماه رجب بمرض اسهال از دنیای فانی بجهان جاودانی انتقال فرمود و نعش مولانا را
او را بقریه دوان برده در جوار شیخ علی دوانی دفن کردند مدت عمر شریف هفتاد و هشت سال
از تصانیفش حاشیه قدیم تجرید و منظر مولانا علی قوشچی رسیده از روی انصاف بیان تعریف کرده
و حاشیه جدید و حاشیه اجد و شرح هیاکل در حکمت اشراق و حاشیه مطالع در منطق و اثبات واجب
قدیم و جدید و اخلاق جلالی که در برابر اخلاق ناصری نوشته و حاشیه شمسیه و حاشیه انوار
شافیه و رساله زوراء و این رساله را در روضه مقدسه منوره حضرت امیرالمؤمنین و امام المتقین
علی ابن ابی طالب صلوات الله علیه در یک روز بر سر پا استاده تمام کرده و شرحی نیز

برزوار نوشته و حاشیه بر اشارات و حاشیه بر تهذیب منطق مسود او العین بحکم العین
گفتار در قضایایی که در سنه تسع و تسعمایه واقع شده • در این سال یعقوب جان بیگ
ترکمان از اصفهان با لشکر بیکران متوجه شیراز شد و شیخ حسن بیگ بایندر که بعد از محمود
ابو الفتح بیگ بر فارس تسلط یافته بود وی را استقبال نموده در حوالی جویم جنگ عظیم
شد یعقوب جان بیگ غالب آمد و شیخ حسن بیگ بر خاک هلاک افتاد و مجدداً مملکت فارس بتصرف
او درآمده و از آنجا متوجه دشت ارزن شد دران منزل سلطان مراد که از صدمات نواب کامیاب
خاقان مالک رقاب فرار نموده بوی ملحق شد دران اثنا خبر رسید که نواب کامیاب با لشکر
بیش از حساب متوجه ایشانست جماعت آق قوینلو روی ادبار بوادی فرار آوردند چون
بشهر رسیدند میان امرا کدورتی واقع شده یعقوب جان بیگ سلطان مراد را پیش سید محمد کلانتر
رفته یعقوب جان بیگ بجانب فرقول روان شد و از آنجا بشهرمان آمده خواست که با امرا
پرناک بواسطه خون برادر وی را قصاص نموده سلطان مراد دیگر باره در رفته با ریک بیگ پرناک
که حاکم آنجا بود وی را بسلطنت نشانید لشکر کشیدن خاقان سکندرشان بجانب شیراز
چون خاقان سکندرشان در حوالی همدان بفر اقبال و دولت اقبال کمند انداخته خبر رسید که سلطان
مراد در شیراز رحل اقامت انداخته و فوجی از ترکمانان بروی گرد آمده بنابران علم عزیمت بتصوب
برافراخت و در اثنای توجه بنابر طغیان حسین کیای چلاوی الیاس بیگ ایغوت اغلی را
که از غازیان ... بود ... فرمود بعد ازان همای رایات سعادت طراز بصوب تسخیر
شیراز در پرواز آمد چون سلطان مراد خبر یافت بطریقی که ذکر رفت ببغداد شتافت و حضرت
جهانبانی بدولت و کامرانی عروس مملکت شیراز بی کلفت اغیار در آغوش تصرف کشید
نظم
گلستان شیراز بی خار بود • چنان گنج بی کلفت مار بود •

گرانمایه باغی رسیده برش • نه در بسته نی باغبان بر درش ••
همای دولت سایه سعادت بر اندیار انداخت و آفتاب طلعت همایون آن خطه مینو نشان را
مشرف و منور ساخت پیک گردون اخبار فتح و نصرت بمسامع جهانیان رسانید عالم را
عدل و داد سرسبز و شاداب گردانید چون خاطر عاطر آنحضرت از مهمات فارس فراغت یافت
بسوی عراق شتافت چون ماه لوای آن خورشید اوج جهانداری از افق خطه قم طالع شد
و آفتاب طلعت آنحضرت بر اطراف آن مملکت لامع گشت حکام اطراف و سرداران اکناف
روی امید بدرگاه جهان پناه آوردند و بالطاف همایون مفتخر و سرافراز شدند گفتار
در رفتن خاقان اسکندرشان بفیروزکوه بقلع و قمع آن گروه اشکوه • چون الیاس بیگ
عازم رستمدار گشت امیر حسین کیای چلاوی بر سر وی ایلغار نموده الیاس بیگ از توجه
او اطلاع یافت عنان بطرف قلعه ور این تافت رستمداریان بر باروی آن حصار را در میان
گرفتند چون دیدند که فتح قلعه بجنگ میسر نمیشود آغاز مکر و تزویر کرده رسولان نزد الیاس
بیگ فرستادند و از صلح سخن راندند بعد از تاکید عهد و پیمان با مردم فراوان از قلعه بیرون
آمد و بعد از آن حسین کیای چلاوی نقض عهد کرده وی را با جمیع ملازمان بقتل آورد
چون این خبر ناخوش و قضیه مشوش بمسامع خاقان اسکندر روش رسید در اوایل فصل ربیع
که مصور تقدیر سطح زمین را برنگ نگارخانه چین نموده مشاطه قدرت رخسار لاله را از
قطرات ژاله زیب و زینت افزوده نظم
که چون باد نوروز شد مشکسای •
گل و غنچه شد دلکش و دلگشای • مزین شد از برگ و بارش درخت •
خدیو گل آمد ببالای تخت • دف برگ لرزان بکف باد را •
دران جلوه ده سرو آزاد را • بشبنم لب غنچه آمیخته ••

لبش از ملاحت نمک ریخته • فرمان قضا جریان شرف نفاذ یافت که غازیان
ظفر آثار و عساکر نصرت شعار عنان توجه بصوب کلخندان فیروزه‌کوه تقلع و قمع آن
گروه معطوف فرموده از راه ورامین می‌آیند و آن عرصه را مخیم سرادقات عز و جلال نمایند
خاقان اسکندرشان در روز یکشنبه نهم شهر مبارک رمضان موافق تنگوزییل از مدینه قم عنان
عزیمت بدان صوب معطوف ساخت در حوالی ری بنا بر نور روز سلطانی از مطلع تأییدات
سبحانی طالع شده و در آن روز مبارک این بشارت از لفظ جمعی هم استماع گشت بمقتضای حدیث
صحیح ارباب دول ملهمون که فتح قلعه خندان در روز عید رمضان واقع خواهد شد و در آن ایام
محمدحسین میرزا بن سلطان حسین میرزا از استراباد باحرام ملازمت خاقان والانژاد آمده بود
چون بسمنان رسید بیک حمله قلعه آن بلده را مسخر گردانید امیر افراسیاب جلاوی
که از قبل حسین کیا کوتوال قلعه بود بپناه مبارک برده قاصدی بسمنان برق‌وار بجانب حسین کیا
فرستاد و این واقعه را معروض گردانید حسین کیا باتفاق مراد بیگ جهانشاهلو با جمعی
دلاوران آق قوینلو همان زمان بجانب سمنان ایلغار نمود بیک ناگاه آن گروه گمراه بلشکر
جغتای حمله کردند و ایشان را متفرق گردانیدند و باموال بسیار آن سردار بدیار خود معاودت
نمود و در روز شنبه بیست و نهم شهر مذکور حوالی قلعه کلخندان مضرب خیام جنود ظفر فرجام
شد و آن قلعه ایست بحصانت مشهور و بمتانت مذکور از بلندی با چرخ اخضر همسر و از رفعت
با برج دو پیکر برابر • حصاری چو دیوار همت بلند • کزو کوتهی کرده دست گزند •
برآمد سرش تا باوج فلک • نشسته بر آن چون کبوتر ملک • گر دیده عقل و کیاست بری
در انجا زده کوس بی‌غیبگری • غازیان فتح آثار از هر طرف روی توجه بآن حصار آورده
آتش حرب کارزار برافروختند و هر که از آن فرقه شقاوت فرجام سر از بام حصار برآورده

و دیده آتش

دیده آتش را بناوک جانسوز دوختند مردم قلعه از هول جان بسنگ و تیر می‌انداختند و دو روز
میان اهل حصار و جیش نصرت شعار حرب کارزار دست داد و در اثنا دلاوران
سپاه و نقب‌آوران بامر شاه عالیجاه از چهار طرف نقب زده شرفات برج
آن حصار را بخرابی آوردند و سکان قلعه بعد از وقوع این مقدمه امان طلبیدند و غازیان ایشان را
دستگیر کرده بدرگاه گیتی‌پناه رسانیدند قهرمان قهر بقتل ایشان فرمان داد و فتح قلعه
چنانچه آنحضرت فرموده بود در روز عید فطر روی نمود بعد از آن رایات ظفرشکوه
بصوب قلعه فیروزکوه روان شد در یوم الخمیس یازدهم شهر شوال نزول اجلال در حوالی
حصار واقع شد و آن قلعه بود در غایت بلندی چون سپهر دیگر و در محکمی چون سد سکندر
چنان سوده از بس کنگره بسپهر • کز آنجا بپهلو گذر کرده مهر
کوتوال حصار علی کیای غمان در مخالفت اصرار نموده آثار جنگ و کارزار اظهار کرد

نظم

بمضبوطی قلعه از راه رفت • که مانا خردمند در چاه رفت •
بلندی آن قلعه از دور فریب • که از هوش سرنگون در نشیب • ز هیبت
کان سربلندی که بود • بود پیش چرخ برین بی‌شکوه • چون پرتو این خبر بر خاطر
انور واضح شد اثر تغیر در بشره شاه ربع مسکون بدید آمده نشان کین در جبینش ظاهر شده
تدبیر آلات حرب محاصره و ترتیب ادوات محاربه فرمان داده امرا نامدار و دلیران شیرشکار
قلعه سپهرکردار را هاله‌وار در میان گرفتند و از شست قهر عقاب خدنگ جگردوز
درآورده دست‌اندازیان بمدافعه قیام نمودند و اکثر ایام از بام تا شام و از صباح تا رواح
نایره جنگ و جدال و آتش حرب و قتال التهاب داشت حضرت خاقانی بنفس نفیس کوشش
بسیار ظاهر نمودند چنانچه هزار چوبه تیر از ناوک شست بجانب مخالفان کشاده دادند روز دیگر

سپاه موافقت شاه چون ستاره در حوالی ماه از شهاب کمان پیکان آتش‌فشان
بجانب دشمنان روان گردانیدند مردم حصار از بیم خدنگ جگردوز و نوک پیکان آتش‌افروز
از سر برجها خزیدند و بهزار خون دل دم درکشیدند حکم شد که جنگ‌آوران از آبی که از کنار قلعه
می‌گذشت در آیند و شروع در فتح نمایند قبل از توجه عساکر ظفرقرین بعضی از شرفات برجی از بروج
آن قلعه متین بجا و سطح زمین شد بعد از انهدام برج مذکور غازیان متوجه حصار شده
ساکنان آنجا تیر و سنگ می‌زدند لشکر منصور مجروح گشته می‌غلطیدند دیگران مظفر و برا
پیش کشیده و پیش می‌رفتند در آن حین شیر بیشه پیکار محمود بیگ قاجار از جمیع دلاوران
نامدار گوی سبقت ربوده به تنهایی بر باره حصار برآمده رستمداریان را بگرز دار را
متفرق ساخت و بهادران طبقه اول حصار را بحیطه اقتدار آورده مخافان از هول جان
بنا بر قلعه گریزان شدند و سهم و بیم بر ایشان مستولی گشته علی کیای ضابط
از غرور و سرکشی و جباری بتضرع و زاری آمده دست در دامن نجم بیگ زد بنا بر آن آنحضرت
از خون آن جماعت درگذشت و علی کیای ضابط ترسان و هراسان از قلعه بیرون آمده بشرف
عتبه بوسی مشرف گشته قلعه را تسلیم نمود مراحم خسروانه جرایم او را بزلال عاطفت فرو شست
و غازیان بعضی از سپاه را که تمرد نموده بودند بقتل آوردند گفتار در فتح قلعه استا
و قتل حسین کیا در بیست و چهارم شوال رایت فتح و اقبال در تحت کنف ملک ذو الجلال
متوجه قلعه استا شد و آن قلعه ایست در قله کوهی رفیع واقع و استحکامش در اطراف عالم
شایع نظم
نیابش چو دلهای سنگین دلان * درش بسته چون خانه منجلان
فصیلش گذشته ز رفعت آسمان * بتحت الثری خندقش توامان *
لب خندقش آستان عدم * از و تا بملک عدم یک قدم *

ز بسیاری عمق او از سپهر * نیفتد در و پرتو ماه و مهر *
کیا شد چو آگه ز اقبال شاه * بدان قلعه برد از نهیبش پناه *
چون سپاه ظفرپناه در حوالی قلعه خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه برافراشتند فرمان
همایون شرف نفاذ یافت که از راه دربندی که بقلعه متصل بود در آیند و قلعه را فتح نمایند
عساکر ظفرشعار بلطف بدان طریق عبور نمودند یکیک چون سلسله لیل و نهار می‌گذشتند *
پلنگینه پوشان جنگ‌آزمای * بدان کوه بالا نهادند پای *
زمره از رستمداریان جوسار قدم محاربه و مقاتله پیش نهادند و آتش جنگ و حرب را اشتعال دادند
نخستین سوی سنگ بردند دست * فراوان سر و دست درهم شکست *
یلان هم گشادند بازو به تیر * از آن جوسیاران برآمد نفیر *
بسنگ استخوانها شده ریز ریز * تن استخوان پاره پیکان ستیز *
از امرا نامدار عبدی بیگ توپچی با جمعی از شاملو که در قشون وی بودند و بیرام بیگ میر دیوان
و دیگر دلاوران بهنگام انتقام تیغ محاربه و مقاتله از نیام کین کشیده داد مردی و دلاوری
دادند در اثنای ستیز عبدی بیگ را زخم تیری رسید و چون در آن تنگنا و میدان جای
راندن حسام خون‌آشام نبود بنا بر آن دلاوران کوهی مراد نتوانستند ربود و انتقام
از زمره خاصره تخلیص نتوانستند کرد از آنجا که کمال غیرت شاهی و حمیت پادشاهی بود از طریق
دیگر که اهل حصار را گمان نبود بنای قلعه را زلزله اجلال از زلزال انداخت و در آن حین از زبان
رکاب ظفرانتساب پیاده از دویست نفر همراه گرفته و لشکر مخالف که در دامن حصار
سبیل بسته بودند از سر راه فرار می‌نمودند چون قلب سپاه ظفرپناه را ملاحظه نمودند خواستند
که بمحاربه پیش آیند حضرت خاقانی بامداد یزدانی بر ایشان حمله کرده و آن گروه چون شمه از جلادت

آن لشکر با شکوه را مشاهده کردند و چاشنی چشیدند دانستند که رنج ایشان ضایع و مجادله ایشان
نه دافع است راه فرار پیش گرفتند و بجبال گریختند چون با جماعتی که بمنع امرا نامدار گردون
وقار خود را برایات غزو جلال متصل ساختند بعد از آن اردوی ظفر ورود در کنار آب چیل رود
فرود آمدند و سایبانها برافراشته خیمها برپای داشتند * به پیرامن آن کهستان برد *
سپه بهر خونریزی آمد فرود * دران دامن آهن تنان کرده لز * خزیده چو سوزن بدامان دز
اکثر غازیان عظام و عساکر ظفر فرجام از آن زمان که تیر عالم افروز بر حصار نیلگون تیغ زرنگار
از نیام افق کشیده تا وقتی که سپر سیمین هلال بر سپهر برین ظاهر و هویدا می گردید در برابر
خندق رفته صف سپاه می آراستند مردم حسین کیا بر سر باره و برج از سر جان [illegible]
بر کران برنخواستند و تیر و تفنگ می انداختند و تیر دلدوز ترک بر تارک سرکشان میدوخت
پیکان خارا گذار شعلات جانسوز در هوای فضا می افروخت و غرش توپ صدای مرگ بگوش
هوش بیدلان میرسانید و صدای ضربزن لرزه در بدن بهادران می انداخت مهره تفنگ
مانند خون در شریان سریان کرده جان از آمیزش تن میرهانید نظم شد از دود چون شب
فضای فلک * درو انجم از مهرهای تفنگ * حکم جهان مطاع وارد شد که حسین بیک
لله با فرقه از دلیران معرکه مجادله کنار آب چیله رود که انتعاش محصوران بود بجانب دیگر اندازند
حسین بیک حسب الامر بتقدیم رسانید اهل قلعه از وقوع آن حال کشتی خود را غریق لجه
فنا دیدند و آتش عطش خرمن شکیبایی ایشان را محترق ساخت حسین کیا از مشاهده آن صورت
انگشت ندامت بدندان گزیدند و از احاطه دایره بلا چون نقطه متحیر گردید در روز سیم از بستن
آب که منحصناً تشنه تاب شده بودند و بسوی ارک که محل تحصن حسین کیا بود آوردند سه روز
دیگر غبار جنگ و شورش ارتفاع یافت روز سه شنبه بیست و ... قعده آن موضع

نیز بتسخیر درآمد قتالی اهل استارک شربت مرگ چشیدند بیت
نهادند شمشیر در اهل ارک * درون آمد از باره و برج مرگ
سر دشمنان بود غلطان چو گوی * ز سیلاب خون کوچها گشت جوی
در و بام از سیل خون نم گرفت * بسقف سرا چوبها نم گرفت
روان روح چندان بسوی سپهر * که شد غرق دریای ارواح مهر
قریب ده هزار کس مثل مراد جهانشاه لود و سایر خویش و اقربا و متعلقان حسین کیا بیاسا رسیدند
حسین کیا با بوم آسا در قفس آهنین محبوس گشت در حینی که موکلان غافل بودند زخمی بخود زد
کارگر نشد در ثالث ذی حجه اردوی همایون از دامن قلعه کوچ نمود و متوجه ری و ساوجبلاغ
شدند و در منزل ابوان ابس الوادی که بکبود گنبد مشهور است حسین کیای چلاوی بزخمی
که بر خود زده بود کالبد را پرداخت و زاغ نفس قفس تن را خالی ساخت *
قفس وار با سینه چاک چاک * درون قفس شد بخواری هلاک
و از غرایب اتفاقات آنکه الیاس بیک یغوت اوغلی را در همین منزل کشته بود قهرمان
سیاست الهی بمقام انتقام گذاری بر حسب فرموده والله عزیز ذو انتقام رقم فنا
و انعدام بر جریده حیات مقتول مذکور در همین منزل کشید در ساوجبلاغ حاکم قلعه
ارسپند امیر سهراب چلاوی بدرگاه عالم پناه آمده منظور نظر کیمیا اثر گردیده بجهت
مراجعت نموده از آنجا نواب کامیاب عالیشان متوجه ییلاق خرقان گشته مردم قلعه
استناوق با کوتوال متوجه درگاه عالم پناه گردیده دران منزل ها بردو ملحق گردیدند
و خاقان سکندرشان رایات نصرت نشان بجانب ییلاق سورلق بر
افراخت و دران منزل خبر طغیان محمد کره بمسامع جاه و جلال رسید

گفتار در محاصره نمودن شیبک خان اوزبک بلخ و نواحی آن را درین سال بنابر
استدعای امیر محمد باقر ترخان شیبک خان با سپاه فراوان از معبر کوکی عبور نموده
متوجه بلخ گردید بدیع الزمان میرزا چون از توجه شیبک خان خبردار گشت ولد خود محمد زمان
میرزا را با فوجی از دلاوران در آن بلده گذاشت و علم عزیمت بصوب صحاری چهاربک
برافراخت شیبک خان فوجی اوزبک بر تاخت تبر خان روان گردانید امیر علی ترخان
و امیر عمر بیک با مردم اندک بداعیه رزم از حصار بیرون آمدند بعد از جدال و قتال دستگیر شدند
و شیبک خان با ده هزار جوان در مقابل دروازه شترخوار منزل گزید و محمود سلطان برادر
خان در دروازه عراق نزول نمود اوزبکان بهر کدام از آن قلعه را مرکز وار در میان گرفتند
خندق را بطرف دیگر انداختند هر روز اوزبکان بهر روز سوار گشته بدر قلعه می آمدند و جنگ
می انداختند از دست شهربانان زخمهای کاری خورده خایب و خاسر مراجعت می نمودند روزی
شیبک خان با جمعی بهادران بقلعه یورش نموده قریب پانصد نفر از سپاهش کشته گردید
برین قیاس دو نوبت دیگر آن گروه بی هراس بسلیح جنگ انداختند بی آنکه مهم از پیش برند
معاودت نمودند چون مدت سه ماه آن گروه گمراه در ظاهر شهر نشستند چون معلوم
کردند که گرفتن قلعه خالی از اشکالی نیست در اوایل زمستان طبل مراجعت کوفته بصوب
سمرقند شتافتند **وقایع متنوعه** درین سال کارکیا سلطان حسن برادر کارکیا میرزا علی
والی گیلان با پیشکش فراوان بدرگاه خاقان اسکندرشان آمده آنحضرت مراسم اکرام و
احترام دربارهٔ او ظاهر ساخت و آفتاب عنایت غایه عاطفت پرتو بر سر او انداخت
و درین سال خاقان اسکندرشان محمود خان دیلمی قزوینی را در وزارت شریک میر زکریا
گردانید و هم درین سال منصب وزارت را بقاضی محمد کاشی مرجوع نمود **متوفیات**

قاضی حسین

قاضی میرحسین یزدی درین سال بغضب خاقانی گرفتار گشته و قرار و رواق حیاتش بباد فنا داد
و از جمله تصانیفش حاشیه شمسیه در منطق شرح حکمة العین شرح هدایه در حکمت حاشیه طوالع
در کلام شرح بر کافیه رساله در فن غریب معما **گفتار در وقایعی که در سنه ثلث عشر و تسعمائه**
واقع شد و لشکر کشیدن خاقان اسکندرشان بیزد و کشته گردیدن در آن اوان
که مراد بیک بایندر از خوف خاقان یزد را گذاشته بجانب هرات رفت در غیبت او
خواجه سلطان احمد ساروی که وزیر یزد بود شهر را ضبط نمود چون نواب بعد از فتح بامر
حکومت یزد را بحسین بیک لله تفویض فرمود آنجناب از قبل خود شعیب آقا را بداروغگی
تعیین نموده روانه گردید حکم همایون نفاذ یافت که شاه تقی الدین محمد اصفهانی بیزد رفته
سلطان احمد ساروی را از مقام عناد و خلاف بگذراند بمساعی جمیله شاه تقی الدین بین الجانبین
قواعد مصالحه استحکام یافت سلطان احمد عهد در میان آورد که مدت العمر از جادهٔ
عبودیت خاقان اسکندرشان در نگذشته با شعیب آقا در مقام اطاعت باشد آنگاه
شعیب آقا بیزد آمده روزی چند حکومت کرد و سلطان احمد نقض عهد نموده او را در
حمام بقتل آورده رفقا او را کشته از روی استقلال بحکومت نشست اما در آن وقت
محمد کره از ابرقوه ایلغار کرده نیم شبی خود را بشهر یزد انداخت و سلطان احمد را بقتل رسانید
و شهر را مضبوط ساخته رایت استقلال بر افراشت آخر الامر بواسطه تخیلات نفسانی
و تسویلات شیطانی حقوق تربیت خاقان اسکندر مکان را بر طاق نسیان نهاده و با عمال
کلمهٔ تمرد و عصیان مبادرت نمود خاقان بقمع ایشان چون خبر مخالفت وی را شنوده از عراق
در ماه رجب با سپاهی در کثرت با ستاره قرین و در اتفاق مقارن پروین متوجه یزد شد
در موسمی که از تاب گرما آتش در تن دلیران می افروخت مرد جنگی در میان زره و خفتان

وحرارت هوا از بانذار باد تیز ظاهر می ساخت و شمشیر از نیام چون موم می گداخت •

چنان بد که شمشیر چون قطره آب • فرو می چکید از کف مرد ضراب •

عساکر نصرت شعار شهر را در میان گرفتند و از هر دو طرف نیران جنگ لمه مردان جنگ

اشتعال یافته و سنگ صاعد و بالا گردید • خدنگ دلیران رستم کمان •

چو تیر دعا رفته بر آسمان • شد از نوک پیکان در آن عرصه گاه

ز مردم تهی چشم خورشید و ماه • ز سنگی که افتاده بر یکدگر •

زمین بر گذشته ز افلاک سر • حصار چنان شد در آن داوگیر

چو دیوار منقل مشبک ز تیر • مدت دو ماه روز بر در و وقتی که از افق مشرق

علم نورانی صبح صادق نمایان میشد تا زمانی که تیغ آفتاب از حجاب غروب بنیام

می‌رفت شمشیر کینه و جدال آخته بود و رایات جنگ و جدال افراخته در خلال اینحال سپاه

جرار یکبار بشهر ریخته بضرب تیغ بران و سنان جانستان بسیاری از گبران کره

را بقتل آوردند و محمد کره با اندک مردمی بنابرین قلعه گریخته بار دیگر آغاز جنگ نمود و بعد از

یکماه دیگر آن قلعه را نیز مفتوح ساختند کره به برج بلندی که آن را نقاره خانه می گفتند پناه

برده از مضمون انقض کریمه بیخبر و غافل که امر شد

که از پای برجی که مقر کره بود هیمه بسیار جمع سازند و آن را بر زبر هم چیده آتش زنند غازیان

بموجب فرمان عمل نمودند شعله آتش بجائی رسید که از غایت حرارت پرنده مرغ

گنبد غازیان نردبان بستان و روزنه‌ها ساختند و او را با دو کس نزد آوردند خاقان اسکندرشان

فرمودند تا محمد کره را مانند حسین کیا بقفس آهنین مقید نمودند • سمند غضب بسرش تاختند

چو مرغ شل اسیر قفس ساختند • تنش را قفس دام ادبار شد •

بزندان آهن گرفتار شد • و نیز عسل بسرش مالیدند تا از نیش زنبوران الم فراوان

بران جاهل نادان رسید القصه مدتی محبوس بود تا وقتی که خاقان اسکندرشان از یورش طبس

معاودت فرموده در میدان اصفهان کره را با جمعی از کسانش که عبدی بیک از ابرقوه آورده

بود سوزانیدند **گفتار در ایلغار کردن خاقان اسکندرشان بجانب طبس** و در آن زمان

که خاقان عالیمکان بمحاصره یزد اشتغال داشت امیر کمال الدین حسین صدر از نزد سلطان

میرزا آمده و شرف بساط بوسی دریافته مکتوبی که داشت معروض گردانید و چون در آن کتابت

تعظیم خاقان مشرق و مغرب بعبارت مناسب تحریر یافته بود و امیر کمال الدین حسین منظور

نظر گشت و خیال یورش خراسان بخاطر عاطر آنحضرت گذشت در اوایل شعبان از راه

بیابان طبس مبنا ایلغار نمود و خیال بسرعت نهضت نمود که مرکب سبک عنان صبا

بگرد او هم نمیرسید و شهسوار گرانرکاب آفتاب از همراهی اشهب او عاجز میگردید •

از آن تیزرو خیل آهن شتاب • در آموخت رفتار تیز آفتاب

و در آن زمان تردی بابا از قبل امیر محمد ولی بیک حاکم طبس بود و چون از توجه سپاه ظفر پناه

آگهی یافت بجانب قلعه شتافت غازیان از گرد راه در شهر طبس تاختند و هر که را

یافتند بعالم دیگر روان کردند قریب هفت هزار کس از مردم طبس کشته شدند بواسطه

آن شعله آتش غضب نواب جهانبانی منطفی شده عنان عزیمت بصوب یزد منعطف ساخت

و باصفهان نزول اجلال فرمود چنانکه مذکور شد و بواسطه عبور لشکر نصرت شعار نایره

جوع شیوع یافت و دود دل گرسنگان از کره نار در گذشت بنابر آن خاقان اسکندرشان

امیر غیاث الدین محمد را طلب نموده فرمود که درین زمستان غله فراوان بعساکر نصرت

نشان بفروش مشار الیه قسم یاد کرد که چندان غله در انبار موجود نیست که متعلقان

مارا کامی باشد بنابران خاقان اسکندرشان بقتل او فرمان داد و غازیان او را از پا درآوردند
هم درآن روز بعضی از مردمان بدخواه بعرض خاقان عالیجاه رسانیدند که شاه تقی الدین محمد مراسلات
داشته بود وی را بقتل آوردند **گفتار در قضایایی که در ماوراء النهر واقع شده** درین سال
محمود سلطان بفرموده برادر خود شیبک خان متوجه قندز گشت امیر خسرو شاه عبدالرحمن
بیک را با فوجی از سپاه برای نگاهبانی باستقبال فرستاد ایشان در حدود سالی
سرای از آب عبور کرده در حوالی بمحمود سلطان رسیدند دست بآلات کارزار بردند
در اثنای قتال تیری بر کتف عبدالرحمن بیک خورده روی بسوی انهزام آورد و چون گریخته
گان بشهر آمدند خوف بسیار بر امیر خسرو شاه راه یافته قندز را انداخته متوجه کوهستان
شد و مولانا محمد ترکستانی خواطر صغار و کبار را بجانب شیبک خان مایل گردانید چند
که امیر ذوالنون که دران اوان دران حوالی بود کس فرستاده پیغام نمود که صلاح درینست
که من همین روز باتفاق سپاه دشمن سوز بشهر درآیم و دفع اوزبکان نمایم مولانا
این سخن را قبول نکرده بنابران امیر ذوالنون با دلی پر خون باردوی بدیع الزمان آمده عنان
قندزیان را عرض کرد و بعد از مراجعت امیر ذوالنون محمود سلطان با سپاه فراوان بقندز
آمد و آن بلده را متصرف گشت **گفتار در گرفتن بابر پادشاه بلده کابل را** چون نوبت
ثانی شیبک خان بر سمرقند استیلا یافت بابر پادشاه بطرف اندجان شتافت
بتدریج تمام مملکت ترکستان و اندجان بتصرف شیبک خان درآمده محمد بابر پادشاه
با خیل و سپاه راه کابل پیش گرفته در ظاهر شهر نزول نمود محمد مقیم بن امیر ذوالنون ارغون
در بلده متحصن شد مردمان کابل بکلانتری پادشاه مایل شدند محمد مقیم مضطر گشته بعد از
عهد و پیمان از کابل بیرون رفت امید و شرف بساط بوسی دریافته روانه قندهار شد بابر پادشاه

کابل را

کابل را متصرف شده در ترفیه حال رعایا اشتغال نمود و هم درین سال بدیع الزمان
میرزا باتفاق امیر خسرو شاه و امیر ذوالنون متوجه هرات شدند و در باغ جهان آرای اجتماع
سعدین و مقارنه نیرین دست داده بعد از چند روز سلطان حسین میرزا را رخصت داد
بکنار آب مرغاب توجه نمود **وقایع متنوعه** درین سال کارکیا سلطان حسین برادر
کارکیا میرزا علی که پادشاه گیلان بود یاغی شده و کارکیا فریدون که رکن السلطنه کارکیا
میرزا علی بود در موضع شلنده و دیلمیان بقتل آوردند و کارکیا میرزا علی سلطنت را
بسلطان حسن گذاشته خود بعبادت مشغول گردید و هم درین سال ایلچی سلطان بایزید
بن سلطان محمد پادشاه روم برای تهنیت فتح عراق و فارس بدرگاه خاقان گیتی پناه آمده
تحفات لایق و پیشکشها موافق آورده بموقف عرض رسانید و آنحضرت نسبت بسلطان
بایزید اظهار محبت نموده ایلچی را بخلعات و رعایات سرافراز فرموده روانه گردانید
متوفیات محمد کره در زمان سلاطین آق قوینلو داروغه ابرقوه بود و در آن زمان که
خاقان اسکندرشان متوجه شیراز بود تحف و هدایا بدرگاه عالم پناه فرستاد و نواب همایون
حکومت ابرقوه باوی عنایت فرمود آخر مخالفت کرده بطریقی که گذشت در اصفهان
محروق شد مولانا حسین واعظ درین سال بعالم آخرت منزل ساخت و در علم انشا و نجوم
سرآمد زمان بود و از سایر علوم بهره داشت و از مصنفاتش جواهر التفسیر
روضة الشهداء اخلاق محسنی مصابیح القلوب اختیارات مخزن الانشاء
الوند بیک بن یوسف بیک بن حسن پادشاه بعد از شکست مدتی سرگردان میگشت
تا آنکه ببغداد رفته از انجا بدیاربکر افتاد و در انجا بقاسم بیک بن جهانگیر بیک برادر حسن
پادشاه در حدود ماردین جنگ کرده غالب آمده بسلطنت نشست و بعد از چند روز

وفات یافت **گفتار در قضایایی که در سنه احدی عشر و تسعمایه واقع شد** در این سال
خاقان اسکندرشان در طارم قشلاق نموده بعضی از امرا از راه خلخال بسر امیر حسام الدین
پادشاه رشت فرستاد و خود بنفس همایون با عساکر از قطرات امطار افزون از راه طارم
در رشت نزول اجلال فرمود امیر حسام الدین پادشاه رشت تحف فراوان بدرگاه
ملایک آشیان فرستاده شیخ نجم رشتی که از مقربان درگاه بود شفیع مردم رشت
شده گناه ایشان را درخواست کرده التماس او درجه قبول یافت و از جرایم رشتیان
گذشته معاودت فرمودند **گفتار در قضایایی که در بلاد خراسان واقع شده** در این
سال شیبک خان فوجی از لشکر بی‌ق اثر اوزبک را بتاخت میمنه و فاریاب فرستاد
و ایشان در آن ولایت بنهب و غارت پرداختند محمد قاسم میرزا که پیش از آن جانب [illegible]
میرزا بایسنغر می پیوست بشرف ملازمت سلطان حسین میرزا مشرف بود با اتفاق
امیر شیرم جلایر و امیر باباجان ولد خواجه جلال الدین میرکی که در آن حدود اقامت داشتند
متوجه دفع اوزبک شدند و بین الجانبین جدال و قتال دست داد اوزبکان ظفر یافته
و آن سه امیر بقتل آمده چون این خبر بهرات رسید سلطان حسین میرزا اصلاح قشلاق
در باغ جهان آرای ننمود و بباغ شهر در آمده رحل اقامت انداخت و خواجه شمس الدین
محمد منشی از نزد بدیع الزمان میرزا فرستاد که پسر را بهرات آورد بدیع الزمان میرزا عازم
شهر شده در منزل امیر علیشیر نزول فرمود و در بهار سلطان حسین میرزا با دوازده
هزار کس جرار از باغ شهر بعزم یورش ماوراء النهر نهضت فرموده بدیع الزمان
میرزا را [illegible] گردانید و بعد از وصول بمنزل بابا آلهی ضعف پادشاه بمرتبه رسید که کار
از [illegible] بجگر درگذشت و کس نزد بدیع الزمان میرزا فرستاد که جریده بخدمت شتافت

میرزا

میرزا بدیع الزمان با سیصد نفر از ملازمان بخدمت پدر رسیده سلطان از غایت ضعف وی
تمکین که دید **وقایع متنوعه** هم در این سال خاقان اسکندرشان حکم کرد که هر که با مخالفان
بجنگ سلطان حیدر رفته باشند بقتل آورند و پیش آنها ابدال بیگ دده که قورچی
باشی بود رجوع فرمود و بدین سبب بسیار کس بقتل آمدند **متوفیات** در این سال
سلطان حسین میرزا ابن میرزا منصور بن میرزا بایقرا ابن میرزا عمر شیخ بن صاحبقران امیر
تیمور گورکان در روز دوشنبه یازدهم ذی حجه در موضع بابا آلهی فوت یافت پادشاه عالم
عادل عاقل کریم رعیت پرور بود و عمارات العظیم و اغراز بغایت [illegible] از جهت ایشان
مدرسه در هرات ساخته که مثل او در عالم نیست موازی ده هزار طالب علم در زمان سلطنت
او موظف بودند در هرات و مجلس او اکثر اوقات بحث علم و ذکر شعر می گذشت و عمارات
عالی بانی شده با تمام رسانید و از جمله [illegible] که از مردم او منسوبه است
و امرا او نیز عمارات عالی ساختند و در ایام سلطنت به بیست سال مفلوج بوده قدرت
بر رفتار و سواری نداشت همیشه او را چهار کس بتخت روان گذاشته بهر جا که اراده
می کرد می بردند از کنار آب مویه تا دامغان در تحت تصرف او بود مدت عمرش هفتاد و یک
سال بود و ایام سلطنتش سی و یک سال اولاد ذکورش چهارده نفر • فرخ حسین میرزا
شاه غریب میرزا • حیدر محمد میرزا • محمد معصوم میرزا • ابراهیم حسین میرزا ••
محمد حسین میرزا • ابوتراب میرزا • و این جماعت در حین حیات پدر فوت شده اند و جمعی
که بعد از فوت سلطان حسین بوده اند این است • بدیع الزمان میرزا • مظفر حسین میرزا •
ابوالمحسن میرزا • محمد قاسم میرزا • فریدون حسین میرزا • و اولاد اناثش یازده نفر
بعد از فوت آنحضرت امرا و ارکان دولت صلاح چنان دیدند که بدیع الزمان میرزا را باستقلا

پادشاه گردانند وبعضی گفته اند که در سکه وخطبه اسم مظفرحسین میرزا نیز داخل باشد تا صورت
مخالفت روی ننماید ودرین باب قیل وقال بسرحد طول انجامید خدیجه بیگی آغا که والده مظفرحسین
بود اعتباری تمام داشت بنابران جانب شرکت ترجیح یافت ودر روز جمعه در مسجد هرات
خطبه بنام هردو شاهزاده خواندند ودر یک سکه اسامی ایشان را نقش کردند وبلوکات
ومحزفات بلده را تقسیم کردند ودر کل مملکت سرحد بود بالمناصفه قرار دادند چون این خبر
بشاهزادگان دیگر رسید گفتند که بدیع الزمان میرزا مستقلا متصدی سلطنت می گشت
همگی مطیع ومنقاد بودیم اما چون مظفرحسین میرزا شریک شده ما را متابعت هیچ یک
ضروری نیست پس هر یک در مملکتی که متصرف بودند خطبه بنام خود خواندند کارکیا میرزا علی
والی گیلان عابد بود اکثر اوقاتش بتلاوت قرآن وطاعت یزدان وعبادت ملک منان
می گذشت درین سال مردم لاهیجان اتفاق کرده در موضع رانکو ویرا بقتل آوردند مدت
عمرش شصت وچهار سال ایام سلطنتش بیست وهشت سال مملکتش گیلان بیه پیش
وهم درین روز برادر او سلطان حسن نیز در رانکو مقتول شد چون این خبر بولدش کارکیا سلطان
احمد که در اردوی همایون بود رسید خاقان اسکندرشان ویرا با جمعی غازیان بگیلان فرستاد
وچون کارکیا سلطان احمد بحدود رانکو رسید امرایی که پدر وعمش را بقتل آورده بودند
استقبال او کرده در حالتی که میخواستند که ویرا پابوس نمایند همه را بقتل رسانید و سلطنت
بر او قرار گرفت **گفتار در قضایایی که در سنه اثنی عشر وتسعمایه واقع شده** درین
سال خاقان اسکندرشان در خوی قشلاق نموده امرا عظام را بسر کرده صارم در شتی
وچون سپاه ظفرپناه بحوالی الکاء آن گمراه رسیدند کرد تباه بقلل جبال آسمان مثال
بر رفت وغازیان مملکت ایشان را غارت نموده جمعی کثیر را از آن گروه بی ایمان تیغ بیدریغ

گذرانیدند

گذرانیدند درین اثنا خبر رسید که صارم مستعد قتال شده بدامن کوه رسیده بهت
عساکر ظفرشعار متوجه دفع آن نابکار شدند اکراد قدم مقابله ومقاتله پیش آمده محاربه
در غایت صعوبت دست داد واز هر طرف جمعی کثیر بر خاک هلاک افتاد از امرا نامدار عبدی
بیک شاملو وساروعلی مهردار تکلو کشته شدند بیرام بیک قرامانلو وخلفا بیک باردوی همایون
مراجعت کردند **گفتار در لشکر کشیدن بدیع الزمان میرزا وبابر پادشاه بر سر شیبک خان**
درین سال شیبک خان ایل امان را بتاخت خراسان فرستاد ایشان از آب آمویه عبور
نموده تا کنار مرغاب تاراج کردند فوجی از آن جماعت از مرو رود گذشته بادغیس را غارت
نمودند در آن زمان امیر ذوالنون ارغون امیر سلطان بایزید برلاس را با خود برده بجانب
ایشان ایلغار نمود سپاه اوزبک از توجه عساکر نصرت اثر اطلاع یافته بجانب دشت
زروک گریختند امیر ذوالنون خود را بدیشان رسانید وقرب صد نفر اوزبک را بقتل آورد
وهفتاد نفر دیگر را اسیر کرده مراجعت نمود دران اثنا مولانا خطایی از نزد شیبک خان برسالت
بهرات آمده بعرض شاهزادها رسانید که شیبک خان می گوید که همیشه آبا واجداد شما در وقوع
حوادث پناه بدودمان عالیشان ما می آوردند مناسب آنکه شما نیز نسبت با خود اقتدا
نموده ابواب مخالفت مسدود سازید تا عرصه مملکت آبادان ماند بدیع الزمان میرزا
که غرض کلی شیبک خان در فرستادن مولانا خطایی آنست که بر حالات خراسان
اطلاع یابد مولانا را مقید گردانید وقاصدان باطراف خراسان فرستاده باجتماع شاهزادها
فرمان دادند درین اثنا محمد بابر پادشاه با خیل سپاه متوجه هرات شد که باتفاق
شاهزادها بشیبک خان مقابله کنند بدیع الزمان میرزا ومظفرحسین میرزا باستقبال
شتافته بشهر درآمدند وسیصد تومان کپکی با انواع تبرکات پیشکش نمودند در خلال این

احوال ایلچیان از جانب امیر سلطان قلیچاق که والی بلخ بود رسید معروض داشتند که شیبک
خان بلدهٔ بلخ را محاصره کرده در شهر ذخیره نمانده آنحضرت با محمد بابر پادشاه و جهانگیر میرزا
برادر او و محمد قاسم میرزا در اوایل پاییز از هرات متوجه بلخ شدند و ابو المحسن میرزا و ابن حسین میرزا
و میر سلطانعلی ارغون متعاقب و متواتر باردوی همایون پیوستند و کپک میرزا بابر ادر ان
موافقت نکرد و بخیال محال استقلال در محل و مقر خود یعنی مشهد مقدس رضویه مجلس را
بعد ترتیب داد از ین جهت فتور تمام بعزیمت بدیع الزمان میرزا راه یافت امیر ذو النون
بعرض رسانید که این اجتماع که حالا الوس جغتای را اتفاق کرده مشکل که دیگر میسر گردد فرصت
غنیمت دانسته بدفع اوزبکان باید شتافت امیر محمد برندق برلاس فرمود که هرگاه
ما متوجه بلخ شویم کپک میرزا بهرات خواهد آمد اکثر امرا که متعلقان در شهر دارند از ما فرار
کرده نزد او خواهند رفت علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد صلاح در انست که بهرات
مراجعت کنیم و این زمستان دفع دشمنان خانگی کرده در اوایل بهار بدفع اوزبکان
شتابیم دران اثنا خبر رسید که شیبک خان بلخ را گرفته بجانب سمرقند رفت بنابران
بی سنگ تفرقه در شیشهٔ لشکر جغتای افتاده بابر پادشاه متوجه کابل شده بدیع
الزمان میرزا عازم قشلاق هرات گردید گفتار در قضایایی که در سنه ثلث عشر و
تسعمایه واقع شده نهضت خاقان اسکندرشان بر سر علاء الدوله ذو القدر و کشتن
آن بی هنر درین سال خبر آمد که یاغی سلطانی و طاغی مردود بی هنر علاء الدوله ذو القدر
از گردش قضا و قدر از جادهٔ متابعت انحراف ورزیده راه عصیان پیموده در طغیان
گشوده با سلطان مراد وصلت کرده داعیه آن دارد که بممالک محروسه تعرض رساند چون
خبر مذکوره محقق شد آنحضرت باحضار عساکر منصوره فرمان داد و در اندک زمانی جمعی از امرا

دار ودی طرف دره مجتمع گشتند در اوایل تابستان علم عزیمت بجانب البستان بر
افراخت و منازل و مراحل پیموده از حوالی قیصریه که الکاء سلطان بایزید پادشاه روم بود
عبور نموده اصلا از عساکر نصرت ماثر تعرضی بسکان آن ولایت نرسید چون علاء الدوله
دانست که تاب مقاومت ندارد از البستان فرار نموده متوجه کوه درنا گشته و آن
کوهیست در غایت رفعت که قلهٔ آن سر بر اوج فلک میساید و کرهٔ زمین از فراز او ذره میمنماید
نمکش ز خون شفق خورده شام • غزالش ز جدی فلک دیده کام
فلک سبزه رسته بر دامنش • شفق دشتی از لاله در دامنش
کسی که افتد در آنجا گذار • بود پالش از خار عقرب فگار
خاقان اسکندرشان در البستان نزول اجلال فرموده لله بیک را با فوجی از غازیان
بکنار آب جیحان روانه گردانید تا معلوم کند لله بیک که ازین اکراد که در آن حوالی متمرد بودند
اکثر غازیان را بطلب جو و کاه متفرق گردانید دران اثنا ساروشیلمان ولد علاء الدوله
ذو القدر با جمعی از دلیران جوشن در نمایان گردیدند لله بیک با مردم اندک سر راه بر ایشان
گرفتند ملاقی الطرفین واقع شده آتش قتال مشتعل گشته ذو القدران از کثرت و لاوران
بر غازیان غالب آمده لله بیک را از اسب انداختند دران اثنا خلیل آقا از سر جان که
تساعیست گران برخاسته اسب خود را بجنیبت لله کشید لله بیک سوار گردیده خود را
بر آب زده مشقت بسیار ازین دریای فنا بخود ساحل نجات رسانید ذو القدران
خلیل آقا را با پانصد نفر از غازیان بقتل آورده مراجعت نمودند و در حوالی البستان
امیر بیک بن گلابی بیک بن امیر بیک موصلو که از جانب سلاطین آق قوینلو سالها والی
دیاربکر بود با اقوام و اتباع متوجه درگاه خاقان اسکندرشان گردیده آنحضرت منظر

عاطفت در روی تکریست منصب مهرداری بدو تفویض فرمود چون علاء الدوله با خاقان
اسکندرشان مقابله کرده مقاومت نمود آنحضرت ویرا الادانه لقب نهاد و غازیان
عظام اکثر مخالفان را سوخته متوجه خوی گردیدند در اثنای راه بعرض خاقان عالیجاه رسانیدند
که درین حوالی قلعه‌ایست حصین نام و فوجی از ذوالقدران مفسد و مفسدان متمرد دران ساکن اند
که بمتانت حصار و ذخیره بسیار اعتماد کرده بر بیچ خلاف متمکن گشته تا آیند و روند
نصرت می‌سازند امر عالی صادر گردید که آن قلعه را مرکز وار در میان گرفته عساکر نصرت شعار
یورش نمایند اهل قلعه تسلط غازیان عظام را مشاهده نموده ترک مخالفت کرده روی
اطاعت بر زمین نهاده بخدمت خاقان اسکندرشان شتافتند آنحضرت اشرار آن طبقه را
بقتل آورده اخیار ایشان را رعایت نمود و حکومت دیار بکر را بخان احمد استاجلو عنایت
نموده روانه آن صوب گردید عجب است از صاحب تاریخ حبیب السیر که با آنکه در آن زمان
بوده میان خاقان ظفر اثر و علاء الدوله ذوالقدر سه روز جنگ نوشته حال آنکه مقابله نیز واقع
نشده

گفتار در محاربه نمودن خان محمد استاجلو با ساروقپلان ذوالقدر

چون خان محمد از اردوی همایون جدا شد متوجه قراحمید گردید در آن اوان قاسم بیک برادر امیر بیک
موصلو که حاکم آنجا بود اظهار مخالفت کرده شهر را تسلیم ننموده بنابر آن غازیان
دلاور و دلاوران جلادت اثر در صحرا قشلاق نمودند اکراد دیار بکر بسر نزاع در آمده چهارپایان
اردو را میتاختند و بر گرامی بدند بعالم دیگر روان میساختند و خوردنی روی بنقصان آورده
چنانچه اصلا یافت نمی‌شد چون خان محمد از ضیق معاش غازیان مطلع گردید متوجه قبول
کردان شده چون کردان جای سخت داشتند و ایشان را بدست آوردن مشکل بود
بنابر کلمه الحرب خدعه پشت بر ایشان کرده فرار نمود کردان غازیان را تعاقب نمودند

چون بهمواری رسیدند محمد خان چون برق جهانسوز خود را بر ایشان زده جمعی کثیر را
از اکراد مقتول و مجروح گردانید و اگر او نیز دست بسیف و سنان برده چندین کس را
از جیش قیامت اثر از پای در آورده آخر الامر نسایم فتح و ظفر بر محمد خان مستطر گردانید اکراد روی
ادبار بوادی فرار آورده غازیان ایشان را تعاقب نموده قریب بهفتصد کس را بقتل آوردند
از منزل ایشان اموال و اقمشه فراوان بدست غازیان افتاد و بعد از نهب و غارت
عنان مراجعت بصوب اردوی خود گردانیدند درین اثنا خبر رسید که قاسم بیک
حاکم حمید کس نزد علاء الدوله ذوالقدر فرستاده و استدعای لشکر کرده تا شهر را
تسلیم وی نماید علاء الدوله قاسم بیک و ساروقپلان را روانه نمود که از جمله فرزندان
او بودند با ده هزار سوار جرار نیزه گذار ارسال نمود چون ایشان بحوالی اردوی ظفر نشان
فرود آمدند و محمد خان از قرب مخالفان در بحر اندیشه افتاد و با سران لشکر نصرت
بجای آورده خاطر کار بر ولصاغر براین قرار یافت که بباد حمله ابطال جبال نیران جنگ
وجدال را برافروزند و خرمن حیات دشمنان بشعله جانسوز سنان بسوزند زیرا که خیمه اندک
مشاهده میگشت تصور کردند که مردم اندک خواهند بود علی الصباح که آفتاب نورانی
علم برافراخت و لشکر نجوم را منهزم ساخت

سحر گاه کین مستقل آب رنگ ❊ ز آیینه صبح بزدود زنگ
نمود آفتاب کواکب سپاه ❊ چو صورت در آیینه صبح گاه

محمد خان استاجلو پای در رکاب
آورده با دو هزار کس عساکر ذوالقدر را استقبال نمود و برادر خود قرا بیک را با ششصد
نفر چرخچی گردانید و خود با هزار و دویست سوار در قلب جای گرفت از جانب ساروقپلان
جمیع اتباع خود را در قلب جمع کرده یکبار بر سپاه استاجلو تاختند قرا بیک با جمیع چرخچیان

از پشت زین بروی زمین انداختند و دلیران جرجی با آنکه از اسب افتاده بودند از زمین
خاسته شمشیر بر سینهای اسب ذو القدریان بنهادند و درین اثنا محمد خان با دلاوران
از قلب عنان سبک کاب گران ساخته تیرهای زده با سکر بر کوش لگاوران باد
رفتار رنهاده نعره و خروش الله الله بمهر و ماه رسانیده خود را بر ذو القدران زدند و
اسبهای ایشان بر یکدیگر خورده چون زمین یخ گرفته بود اکثر لشکر ذو القدر بر زمین
افتادند چنانچه دره بود و در آنجا مملو از اسب و مرد گردید سارو قیلان با سیصد نفر از ذو القدر
از اسب افتاده بود و جنگ می کرد خان محمد وی را شناخته حکم کرد که لشکر او را گرفته
بنظر می آورند دارو دوانه بیک نیز دستگیر شده درین جنگ هفتصد کس نامی سی امیر
که صاحب علم بودند از مردم ذو القدر بقتل آمدند چون سارو قیلان نزد محمد
خان رسیده دست در دامن وی زده التماس نمود که مرا زنده بدرگاه خاقان اسکندر شان
روان کنید وی قبول کرده آخر بتحریک بعضی از مردم بارو دوانه بیک او را بقتل آورده
رؤس ایشان را بدرگاه اعلی روان گردانید قاصد در قشلاق باردوی همایون رسیده کیفیت
حال را بدرگاه نواب کامیاب عرض کرده غریق انعام و احسان بجانب دیار بکر مراجعت
نموده عنایت شاهی که ملاحظه نموده بود معروض گردانید بعد از آن خان محمد فتح قلعه
حمید را پیش نهاد همت ساخت و امیر قایتمش و نبی چند شرایط حصار داری بجای آورد
عاقبت کلانتر شهر احمد چلبی ملالت بخت فیروز از امیر قایتمش روگردان شده و از برج عازم بالا
بالا کشیده امیر قایتمش دستگیر گشته بعقوبت تمام مقتول گردید خان محمد در حمید تمکن گزید و
وصیت مکنت و شوکت آن امیر صاحب حشمت از ایوان کیوان در گذشت علاء الدوله ذو القدر
بعد از شنیدن آن خبر محنت اثر قطرات خون از بر و زین چشم بر صفحه رخسار ریختن گرفت

و مردک چشم او در موضع خون دیده نشناور شده و سموم یاس مهب شناهی بر صحن
سینه و عرصه دماغش آسیب رسانیده و مغز در استخوان او بسان زر در بوته و نقره
در کار گداخت و خون در عروق بسان شمره بر آتش بجوش آمد **گفتار در محاربه نمودن**
شیبک خان اوزبک با بدیع الزمان میرزا شیبک خان از آن زمان که بر سریر سلطنت ماوراء النهر
استقرار یافت داعیه پادشاه بجانب کابل شتافت همیشه در تدبیر تسخیر مملکت خراسان بود
و بواسطه وجود سلطان حسین میرزا آن عزیمت از حیز قوت بفعل نمی آمد تا درین وقت که
واقعه ناگزیر سلطان حسین واقع شد شیبک خان بطمع خراسان با لشکری چون ادوار فلک
بیمهابت و چون حوادث کائنات بیحد و غایت از معبر کرکی عبور نموده حمزه سلطان
و مهدی سلطان لشکر اجیلان و ختلان و قندز و بغلان را جمع آورده باردوی خان ملحق
شدند شیبک خان در حوالی اندخود نزول نمود و امیر شاه منصور که از قبل بدیع الزمان میرزا
حاکم آن ولایت بود خود را بوی سپرده آنگاه شیبک خان با سپاه زیاده از قطرات
باران بطرف اندخود وی شاهزادگان ایلغار نمود تا آن غایت نزد ایشان خبر عبور خان
از آب آمویه بصحت نپیوسته بود پس از وصول شیبک خان بنواحی بادغیس سلاطین
خراسان مضطرب گشتند امیر ذو النون صلاح در جنگ صحرا دید امیر برندق مصلحت در
تحصن برات دیده و قبل از آنکه خاطر بر یکی ازین دو صورت قرار دهند صباح پنجشنبه هفتم
محرم سنه مذکور آثار قرب وصول محمد خان شیبانی با سپاهی افزون از حوادث آسمانی ظاهر
گشت منقلای آن سپاه تیمور سلطان ولد شیبک خان و عبید خان بن محمود سلطان
برادر زاده شیبک خان بر الغار و جوانغار آراسته بمیدان قتال رسیدند بدیع الزمان
میرزا و مظفر حسین میرزا بتعبیه سپاه پرداخته بمیدان جدال شتافتند مردان مرد دلیران

معرکه نبرد چنانکه بیکدیگر مخلوط شده داد مردی و پهلوانی دادند و خان آتش سنان با یلان کیوان رسید

سنانهای خونریز در کار شد • ز خار سنان دشت گلزار شد

در آن روز شیر بیشه شجاعت و نهنگ دریای جلادت امیر ذوالنون با لشکر ارغون از روی

قهر بر جنود ماوراءالنهر حمله کرده جمعی را مجروح و بی روح گردانید چون سپاه سمرقند افزون از

چون و چند بود و لحظه بلحظه مددی افزود • سپاه خراسان زبون آمدند

ز میدان مردی برون آمدند • از وادی عزیمت بصوب هزیمت شتافتند

امیر ذوالنون با فوجی از دلیران کشته گشتند امیر شیخ علی با جمعی از منقبان جغتای اسیر

شدند سپاه اوزبک تا تغوز رباط کرنجیکار تعاقب نمودند سید عبدالله میرزا در مشهد

مقدس بکبک میرزا پیوست و عبدالباقی میرزا و امیر محمد بوبغق برلاس هم در سبزوار با بن

حسین میرزا ملحق شدند بدیع الزمان میرزا بطرف تندهار فرار نمود و مظفر حسین میرزا بطرف

استرآباد شتافت شیبک خان متوجه هرات گردید اکابر شهر مثل امیر جمال الدین محدث

و امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و شیخ الاسلام هراتی باستقبال شتافتند و در کهدستان

بخان ملاقات نموده متوجه شهر شدند سپاه اولان پیش پیش می آمدند و می گفتند که بگوید که

الله و محمد و علی یار تست باد • بگوئید که الله و محمد و علی چهار یار تست بادا •

و مغنیه در جلو خان میرفت و رباعی میخواند • هر روز یکی ز در در آید که منم •

خود را بجهانیان نماید که منم • چون کار جهان بر او قراری گیرد •

ناگاه اجل ز در در آید که منم • خان فرمود تا آن زن را بند کرده دف و را پاره کردند

بعد از آن خان بشهر در آمده در مسجد جامع نماز گذارد و حکم کرد که در خطبه نام او را امام

زمان و خلیفه رحمن بر زبان رانند چون خبر این شکست بکبک میرزا رسید و ابوالمحسن میرزا

نیز شنیده جمع آوری لشکر و استمالت بهادران صفدر مشغول شدند شیبک خان

تیمور سلطان و عبید سلطان را با جنود جنگجو سپاه تند خو روانه مشهد مقدس کرد شنید

کبک میرزا و ابوالمحسن میرزا چون خبر توجه اعدا را شنودند امرا را طلب کرده قرعه

مشورت در میان انداختند امیر محمد ولی بیک بعرض رسانید که چنان معلوم میشود که

شیبک خان اکثر لشکر خود را بدین جانب فرستاده و خود با اندک مردمی در النگ نشستان

ایستاده صلاح دولت در آنست که تا با جمعی لشکری از راه غیر جاده ایلغار نموده ناگهان

بر سر وی بخشتاو را منهزم گردانیم و جمعی دیگر گفتند که از غلبه خصم اندیشه نمائیم و باستقبال

شتافته با اوزبکان مقاتله نمائیم کبک میرزا و ابوالمحسن میرزا رای ثانی را اختیار کرده بجدال

عبید خان مستعد شده در نفس مشهد توقف نمودند در این اثنا خبر رسید که سلاطین

بطرق آمده اند کبک میرزا و ابوالمحسن میرزا با لشکر از شهر بیرون آمده میمنه و میسره را

آراسته ما بین مشهد و طرق رسیدند افواج هر دو لشکر مانند امواج بحر اخضر در جنبش آمده

دست به تیر و کمان و سیف و سنان بردند • ز نیروی شمشیر تارک شکاف

شکاف اندر آمد ز تارک بناف • سر تیره بر دلان سینه سوز

شده چاک شمشیرها تیره روز • پس از کوشش و کشش شکست در لشکر خراسان

افتاد و سپاه ماوراءالنهر شاهزاده ها را اسیر کرده پیش عبید خان بردند و بضرب

شمشیر خونریز هر دو را از پای در آوردند و بقیة السیف این لشکر در سبزوار با بن

حسین میرزا پیوستند عبید خان و تیمور سلطان علم عزیمت بجانب سبزوار برافراختند

چون ابن حسین میرزا از توجه اعدا آگاهی یافت در رباط دود توقف نمودند بعد از

تقارب فریقین و تلاقی الطرفین دلیران سپاه خراسان اوزبکان را مغلوب گردانیده

رایت اقتدار برافراشتند اما عبیدخان پیش گریخته کمان برگرفته گفت که ای اوزبکان بگریزید
مباد اگر گرد عار فرار بر دامن عرض و ناموس شما نشیند و شیبک خان شما را از نظر عنایت
والتفات بیندازد و چون اوزبکان آواز او را شنیدند بیست و دو نفر سلاح خود را در مراجعت
دانسته و کلمهٔ العود احمد را ورد زبان ساخته بازگشتند و بر قلب ابن حسین میرزا حمله آوردند
از صدمات ایشان تزلزل تمام بحال لشکر جغتای راه یافت با وجود این غنازده ضرب
بر عبیدخان زدند درین حین نهنگ دریای پیکار پا فوت باوز نامدار و دست خود را اسیر عبیدخان
ساخت ابن حسین میرزا بعد از آنکه به بیدل سپاه و ظفر امیدوار شده بود دل از ملک و
مال برگرفته بوادی فرار شتافت عبد الباقی میرزا و سید عبد الله میرزا بقتل آمدند و میر محمد ابو زندق
اسیر گردید ابن حسین میرزا بطرف عراق و آذربایجان توجه نموده بشرف پابوس خاقان سکندر
شان مشرف گردیده بعنایات و عاطفت نواب خاقانی مفتخر و مباهی شده در ظل حمایت
خاقانی جای گرفت وقایع متنوعه در همین سال در ربیع الاول فرنگ بشهر هرموز استیلا یافته
سلغر شاه بن توران شاه پادشاه آنجا را بغیر اسم خبری نمانده بود مطیع و منقاد پادشاه پر
تکال گردید و هم درین سال شیبک خان داروغگی هرات را بجان وفا میرزا که از اولاد باقی نامیان
بود تفویض کرد و سید هادی خواجه که پسر عم خان بود در مشهد مقدس علم ایالت بر افراشت
و ولایت سبزوار تعلق بویس نهاد و کرفت قنبر بی در مرو متمکن شد رای بی در باخرز حاکم
گردید خرم شاه سلطان خواهرزاده بابر پادشاه بدارالملک بلخ رفته قنبر میرزای کوکلتاش
در قندز فرمان روا شد و سلطنت سمرقند نامزد تیمور سلطان شد و عبیدخان در بخارا
بدستور سابق ساکن شد هم درین سال امیر سلطان ارغون و امیر شجاع بیگ ولد امیر ذوالنون
پیشکش فراوان بدرگاه شیبک خان فرستاده اظهار خلوص و بندگی نمودند هم درین

زمستان شیبک خان متوجه ماوراءالنهر گشته اشراف و اعیان خراسان را مثل غیاث الدین محمد
و سید علاء الدین بوبن و قاضی اختیار الدین حسین را همراه خود برده رعایت تمام نموده در این
زمستان محمد قاسم میرزا ابن سلطان حسین میرزا لشکر در هم کشیده بجانب مشهد مقدس آمده
سید خواجه را باب مقاومت نیاورده بطرف مرو گریخت شیبک خان بعد از اطلاع عبید خان را
بدفع آن حادثه نامزد فرمود و عبید خان از گذر چهار جو گذشته بمشهد مقدسه آمد و محمد قاسم میرزا
در دیوار بست شهر آغاز جنگ نهاد و مغلوب گردیده دستگیر گرده بقتل آوردند هم
درین سال بابر پادشاه از کابل و غزنین بسپاه ظفر قرین بقندهار آمد شجاع بیگ و محمد مقیم پادشاه
را استقبال نموده جنگ کردند و شکست یافتند و تمام مملکت قندهار و زمین داور
بتصرف بابر پادشاه در آمد و خزاین میر ذوالنون ارغون که مدتی مدید اندوخته بود
بر امرا و سران سپاه قسمت نموده و فرمان روایی آن ولایت را ببرادر عالی گهر خود سلطان
ناصر تفویض فرموده عنان مراجعت بجانب کابل منعطف ساخت چون شیبک خان این خبر را
استماع نمود به سپاه ظفر شعار متوجه قندهار شد خان عالی گهر و زمین داور را تسخیر نمود
شیبک خان و امیر محمد مقیم با پیشکش بسیار بملازمت شتافتند بموجب فرمان خان همراه
عبید خان برسم منقلای روان شدند ناصر میرزا از توجه اعدا خبردار شد در قلعه متحصن گردید
اوزبکان یکبار گرد قلعه را دایره وار در میان گرفتند و جناب خاقانی با عظمت و کامرانی
در حوالی حصار نزول نمود و سلطان ناصر میرزا از بیم اعدا قندهار را گذاشته بکابل شتافت
و چند اسپ شیبک خان فرستاد و شیبک خان حکومت آن دیار را باولاد امیر ذوالنون رجوع
کرده روانه هرات گردید و هریک از اولاد امیر ذوالنون بمهم ایالت آن ولایت اشتغال نمودند
متوفیات سارو قیلان بن علاء الدوله ذوالقدر اسمش قاسم بود بواسطه القاف

شجاعت و پر اسار و قیلان می کفتند و کمر با لشکر روم و شام جنگ کرده غالب آمده
بود و بفرمان خان محمد کشته شد چنانکه مذکور شد مظفر حسین میرزا ابن سلطان حسین میرزا
چون از شیبک خان فرار نموده باستراباد رفته در انجا علم عزیمت بجانب آخرت برافراشت
امیر ذو النون بن حسن بصری وی از قبیله ارغون بود و در زمان سلطان ابو سعید در سلک
ملازمان سلطنت آشیان بوده و بعد از واقعه امیر ذو النون بهرات شتافته روزی چند در خدمت
سلطان حسین میرزا اوقات گذرانید چنانچه طمع می داشت تربیت نیافت بنابران بر فرار
قرار داده وقتی که سلطان حسین میرزا متوجه دفع یادکار محمد میرزا بود وی از بلغو دیغاج جو شبان
عنان یکران بصوب ماوراء النهر تافت و بسمرقند رفته از سلطان احمد میرزا رعایت یافت
و آنجا بسر برده بعد از آن بسبب منازعتی که در میان امرای ترخانی و ارغونی بوقوع پیوست
نوبت دیگر متوجه خراسان گردید و سلطان حسین میرزا ایالت ولایت غور و زمین داور را
بوی داد و امیر ذو النون در سنه اربع و ثمانین و ثمانمایه متوجه آن صوب گردیده در مدت
سه چهار سال چند نوبت با آن جماعت محاربه نموده در تمام معارک ظفر یافته چون خبر استیلای
امیر ذو النون بسلطان حسین میرزا رسید حکومت قندهار و فره و ساخور را بوی داده اما چند سال
بعضی از شاهزادگان از نوبت باسم حکومت قندهار می فرستاد و آخر الامر امیر ذو النون استقلال
یافت و شال و مستونک را مسخر ساخت و حکومت قندهار را به پسر بزرگتر خود شجاع بیک
داده و داور و عکی ساخور و تولک را بعبد العلی ترخان و ریاست غور را بامیر فخر الدین مفوض ساخت
خود در زمین داور ساکن گشت و در آنجا رایت عالات خالیه را بر افراشت و با سلطان حسین میرزا
آغاز مخالفت کرده به بدیع الزمان میرزا پیوست و در معرکه مرال بدست لشکر شیبک
خان کشته شد وی در غایت عدالت بود و در وظایف طاعات و عبادات ر

سعی و اجتهاد و می نمود **گفتار در قضایایی که در سنه اربع عشر و تسعمایه واقع شده**
لشکر کشیدن خاقان اسکندر شان بجانب بغداد در این سال خاقان اسکندر شان خلیل
بیساول را ببغداد فرستاد و در آن زمان والی بغداد باریک پرناک بود چون از آمدن خلعت
خاقانی اطلاع یافت باستقبال شتافت و بپوشیدن تاج و خلعت شاهی سرافراز گشته
جمیع مردم خود را تاج پوشانید و بجهت ایستادگان پایه سریر اعلی پیشکشها پادشاهانه
مرتب گردانیده آن اجناس نفیس را مصحوب ابو اسحق شیرجی بپایه سریر کرده ولی سپهر
ارسال نمود و بعد از آن تحف از نظر شریف خاقان رسانیده مستحسن افتاد و ابو اسحق
مرخص گشته متوجه بغداد شد خاقان اسکندر شان بعد از رفتن ابو اسحق شیرجی علم عزیمت
بطرف بغداد افراخت * شتابان شد آن سیل دریا شکوه * که پیشش یکی بود دریا و
کوه * روان شد ببغداد چندین سپاه * که روی زمین شد همه شاهراه *
چون باریک پرناک از توجه پادشاه شرف ناک خبر یافت مقرون بانواع تعب بحلب گریخت
نظم گریزان بداندیش از آوازه اش * نیاورده عفو خاید بدروازه اش
آنحضرت در بیست و پنجم جمادی الآخر در بغداد نزول اجلال فرمودند فرمان قضا جریان صادر شد
که مردم پرناک را بوادی هلاک رسانند غازیان عالیجاه بسیاری از آن سیاه را
بقتل آوردند و سید محمود کمونه را که از کبور سادات عراق عرب بود که باریک او را
در چاه بند کرده بود از قید خلاص داده تولیت نجف اشرف با حکومت بعضی از بلاد عراق عرب
به او شفقت فرمودند و ایالت بغداد را با توابع بخادم بیک امیر دیوان ارزانی داشته
او را خلیفة الخلفا ملقب گردانیدند مسامع جلال رسید که در الخدود مشیه است در آنجا
شیری بهم رسیده و انواع آزار بمردم آن ولایت میرسد و هیچکس را مجال مرور و عبور

در آنحوالی و حواشی بیشه هر یک از شیران بیشه دلاوری و نهنگان دریای شجاعت کینه‌ی
در دفع آن سبع ضاره از خاقان شیر شکار رخصت طلب نمودند آنحضرت قبول ننمود
خود بنفس نفیس بجنگ آن سبع رفته بیک چوبه تیر آن شیر دلیر را بخاک هلاک انداخت ٭
بر آمد فغان از آسمان و زمین ٭ که بر دست و بازوت باد آفرین
بعد از آن متوجه حویزه گردید حاکم آندیار سلطان فیاض مشعشعی از توجه آنحضرت اطلاع
یافت عنان بصوب فرار تافت و آنحضرت امارت آن مملکت را بیکی از امرای معدلت
آیین مفوض ساخت و از انجا متوجه دزفول گردید حاکم آندیار با هدیه بسیار بخدمت خاقان
ظفر شعار آمده منظور نظر کیمیا اثر گردید و در آن اوان والی شوشتر نیز با تبرکات لایقه بدرگاه
عالم پناه رسیده بعواطف خسروانه اختصاص یافته مقارن آنحال ملک رستم حاکم لر کوچک
کمر عبودیت و اخلاص بمیان جان بسته بشرف بساط بوسی رسید و خاقان گیتی نواز
ایالت خرم آباد و لر کوچک را در زمام و رایش نهاد و چون از مهم آن فارغ شد در آن
زمستان در شیراز قشلاق نمود و در بهار متوجه آذربایجان گشت **گفتار در جنگ کردن
محمد خان استاجلو با کور شاهرخ ذو القدر** در بهاری که سلطان گل با حشمت و تجمل روی
بتاخت الوس ریاحین آورد و بزخم پیکان خار جنود دستور را از قضای گلزار منهزم
گردانید ٭ بر آمد ز لوس سحابی خروش ٭ در آمد سپاه ریاحین بجوش ٭
زرخ خویشتن ابر در هم کشید ٭ بر غوی گلهای رستم کشید ٭ بر آورد سیاح
شکوفه علم ٭ ریاحین بیاراست خیل و حشم ٭ ز ژاله پی فرق خود چون حباب
بر آماگشتان سنگ هر سو سحاب ٭ خان محمد استاجلو به ییلاق ماردین نزول نمود
و برادر خود قرابیک را بتاخت جزیره فرستاد و قرابیک حسب الفرمان مراسم نهب

وغارت

وغارت بجای آورده جمعی کثیر از اکراد بی ایمان را از تیغ بیدریغ گذرانیده غنیمت بسیار
گرفته در ماردین ببرادر خود خان ملحق گردید در آن اثنا علاء الدوله ذو القدر جهت انتقام
کارزار لشکر جرار و حشم بیشمار جمع کرده مصحوب دو پسر خود که کلانتر را کور شاهرخ
و خوردتر را احمد بیک میگفتند بجهت خون ساروقپلان مار دوانه بیک بحرب خان محمد
استاجلو روان ساخت خان در ییلاق مذکور این خبر ناخوش را شنیده بجمعیت آمده با سی هزار
جرار که هر یک در میدان جلادت ثالث رستم و اسفندیار بودند در برابر لشکر ذو القدر صف
آراسته شد و از انجانب کور شاهرخ و احمد بیک با پانزده هزار سوار بمیدان جدال آمدند در اثنا
تسویه صفوف قبل از استعمال سیوف سگهای تازی مع توله که در هر دو لشکر بود در میان
باهم مجادله نمودند سگهای لشکر استاجلو سگهای جنود ذو القدر را گریزانیده تا قلب
لشکر ایشان رسانیدند و غازیان از مشاهده آنحال که از نوادر اتفاقات است بدین
پیکر فتح و ظفر امیدوار گردانیده نخستین لشکر ذو القدر با انگیختن غبار جنگ پیشتر
نزدیک تعاقب جیش نصرت اثر رسیده مستعد آلت پیکار گشتند خان محمد قطب وار
پای فشار در مرکز قرار چون اساس دولت خویش استوار گردانید و حکم کرد که مبارزان
ظفر فرجام مرکب مبارزت در میدان مسابقت بجهانند و از مقر خود حرکت ننمایند
چون ذو القدران بدان دلاوران رسیدند بموجب کلمه و قذف فی قلوبهم الرعب از
مهابت غازیان مومی الیه خایف گشته جلو اسبان خود را کشیده حیران ماندند و بعد از آن
بهادران استاجلو دست تهور از آستین جلادت بیرون آورده بیکدفعه بر ایشان
تاختند و جمعی کثیر را از مرکب انداختند و ادیم زمین را از خون کشتگان بسان لعل بدخشان
گلگون ساختند ٭ کله خود ها جام گلگون شده ٭ می لعل گردنکشان خون شده

جهان سربسر گشته دریای خون ✿ ز موجش فلک کشتی سرنگون

چون ذوالقدران دستبرد غازیان را دیدند روی ادبار بوادی فرار آوردند سپاه نصرت
شعار ایشان را تعاقب نموده بسیاری از ذوالقدران بقتل درآوردند و از مردمان معتبر که
اسیر گشتند کور شاهرخ و احمد بیگ ولد علاء الدوله و محمد بیگ ولد عزیز آقا و امرا او میاقات
پنجاه نفر و مراد بیگ اورکز بیگ و قاتمس بیگ اورکز بیگ قاتمس را زنده که داشته
نفر دیگر را بقتل آورده سرهای ایشان را با آن دو نفر بدرگاه خاقان اسکندرشان فرستادند
دران وان آنحضرت از قشلاق خوی متوجه عراق عجم گشته بود ملازم خان محمد در همدان
سرهای دشمنان را با اسیران بآستان ملایک آشیان رسانیده کیفیت جنگ را معروض
گردانید خاقان اسکندرشان اورکز بیگ و قاتمس بیگ را آزاد گردانیده ملازم ساخت
و بجهت خان محمد تاج زردوزی و کمر شمشیر مرصع ارسال نمود علاء الدوله ذوالقدر
بعد از شنیدن این خبر قطرات اشک از فواره دیده فرو باریدند و نمد سیاه پوشیده آمادی
دی تیرها سها در گردن انداختند و تعزیتی داشتند که هیچ زمان وقوع نیافته بود و دست
کوتهش از طمع در مملکت دیار بکر کردن آب در هاون سودن و آهن سرد کوفتن است

گفتار در آمدن شیبک خان باسترآباد و گریختن بدیع الزمان میرزا در این سال
شیبک خان از آب آمویه عبور نموده متوجه استرآباد گردید و بدیع الزمان میرزا از
قرب وصول اعدا خبر یافته فرزند خود میرزا محمد زمان را در قلعه دامغان نزد عمش فریدون
حسین میرزا گذاشته با انبوه فراوان متوجه عراق و آذربایجان گردید شیبک خان
ایالت استرآباد را بخواجه احمد قنقرات تفویض نمود چون ماهچه رایات ظفرآیات خانی
در کمال حشمت و کامرانی از افق دامغان طلوع نمود محمد زمان میرزا و فریدون حسین میرزا

وسایرامرا

وسایر امرا که دران بلده بودند خاطر بتحصن قرار دادند اوزبکان هر روز بهمان دور قلعه را
دایره وار در میان گرفتند و مانند مور و ملخ روی بشهر نهادند بعد از چند روز شاهزادگان
ایلچیان بخدمت خان فرستاده امان طلب کردند بعد از عهد و پیمان ببارگاه خان شتافته
ملحوظ نظر عنایت و شفقت شدند میرزا محمد زمان رخصت رفتن بجانب آذربایجان حاصل
نمود فریدون حسین میرزا با استجازه خان بطرف آب ترک در میان ترکمانان تیه رفت شیبک خان
از ولایه بسطام تا نهایت ولایت ترکستان بتصرف درآورد تابستان الانگ را که ییلاق
می‌کرد و زمستان بماوراءالنهر می‌شتافت **وقایع متنوعه** در این سال خاقان
اسکندرشان منصب میرالامرایی بالشیخ نجم زرگر عنایت فرمودند و مهر او را در دیوان
اعلی بر بالای جمیع مهرها زدند و هم در این سال بدیع الزمان میرزا از صدمات لشکر
فرار نموده بدرگاه خاقان اسکندرشان پناه آورد و بموجب فرمان آن حضرت بیرام بیک
قرامانلو و بیرا استقبال نموده بدرگاه خاقان آورده بمجلس بهشت آیین درآورد و بدیع
میرزا بشرف سده بوس نواب اعلی مشرف شده در جای مناسب قرار گرفت و بعنایات
و رعایت شاهانه سرافراز گردید **متوفیات** کور شاهرخ ولد علاء الدوله ذوالقدر
دیده‌های وی از دیدن اشیا عاطل بود و سبب کوری او آن که در سنه اربع و تسعین
و ثمانمایه بوداق بیگ ذوالقدر اوغلی نزد سلطان بایزید پادشاه روم رفته و از روی
لشکر گرفته بر سر شاهرخ بیگ شبیخون آورده او را دستگیر گردانیده جهان بینش را
میل کشید علاء الدوله ذوالقدر بنا بر انتقام با سپاه روم جنگ عظیم کرده بوداق
بیگ فرار نمود و بعد از آن مجال اوغلی اسکندر بیگ که سردار سپاه رومیان بود
دستگیر کرده نزد پادشاه مصر سلطان قایتبای فرستاد و از نوادر اتفاقات آنکه در لشکر

استاجلو کوری بود دایم بخدا می نالید و می گفت الهی کور را اکسیر گردان و در جنگی که کور گشت
کورشاهرخ گرفتار آن کور شاهرخ گردید هم درین سال محمد مقیم میرزا ابن امیر ذوالنون ارغون
در قندهار باجل طبیعی درگذشت **گفتار در قضایایی که در سنه خمس عشر و تسعمایه واقع شده**
رفتن خاقان اسکندرشان نوبت ثانی بشروان خاقان جهان در میان زمستان که
از شدت برد در میان آسمان و زمین قطرات باران بسان لآلی عمان منجمد می گشت
و مرغ آبی اگر توانستی خود را با مرغ کبابی در یک سیخ کشیده از سر متاع جان در می گذشت

مرغ آبی می کند از سوز دل خود را کباب ⁂ هر کجا همچون سمندر روی آتش می برد
از دم باد خنک لبهای خوبان شد کبود ⁂ آه ازین سرما که رنگ از روی آتش می برد

ازغوی علم هدایت آیت بجانب شروان برافراخت موکب عالی بعد از طی منازل و مراحل بکنار
آب کر رسید از جسری که بامر آنحضرت بسته بودند عبور نمود شیخشاه از توجه خاقان
عالیجاه اطلاع یافته در قلعه بیغرد متحصن شد و بعد از ان اردوی گردون شکوه بصوب
باکو در حرکت آمد کوتوال آن حصار با تحفه و هدایا بدرگاه عالم پناه شتافته بانعام
خلعات خاص اختصاص یافت خاقان کامران از باکو بشابران نهضت والی آن ولایت چون
از عظمت و شوکت آنحضرت واقف شد اقبال مثال باستقبال شتافته غاشیه متابعت
بر دوش گرفته منظور نظر التفات گشت بعد از ان آنحضرت علم نهضت بجانب دربند
برافراخت و آن حصاریست در غایت استواری مشهور و بکمال متانت در افواه
والسنه مذکور مرغان هوای فضایش با نسر طایر همراز و ماهیان خندق عمیقش با گاو زمین
همدمند **نظم** بلند پیکری روشن توامان ⁂
فرود آمده برجی از آسمان ⁂ سر کنگرش بر فلک کرده راه

شده

شده اره بر فرق خورشید و ماه ⁂ نیفتد ز بس رفعت پایه اش
بس از قرنها بر فلک سایه اش ⁂ لشکر منصور چون قضای مبرم در
حوالی آن قلعه محکم فرود آمدند یار محمد آقا بیک با فوجی از مردمان کار دیده و گرم و سرد
روزگار کشیده که نسر طایر از بیم تیرشان پرخطر بود و کوه را بنیخ از زخم تفنگشان بر جگر
در آن قلعه ساکن بودند آغاز انداختن تیر و سنگ کردند از ینجانب نیز دلیران آهنین چنگ
آهنگ جنگ کردند و نقابان بنقب دست بر آوردند برج آن حصار را بسان غربال
سوراخ سوراخ کردند یار احمد آقا و محمد آقا دانستند که مهم خالی از اشکالی نیست لاجرم با تیغ
و کفن بدرگاه خاقان صف شکن شتافته بنظر عاطفت شاهانه مفتخر و سرافراز گردیدند
بل آنحضرت علاوه حکومت دربند او گردن منصور بیک انداخت و حکم همایون شرف
نفاذ یافت که نعش مطهر سلطان الاولیا سلطان حیدر که تا آن غایت در طبرسران آنحضرت
از خاک بیرون آورده بودند بار دیگر نقل کنند و زمره از خواص متعهد آن خدمت شده جسد
آنحضرت را از خاک بیرون آورده و بخطه نهاده بمقبره آبا و اجدادش دفن کردند با وجود
امتداد زمان اعضای روح افزایش از هم نپاشیده بود و آنگاه خاقان عالم پناه عزم
جزم گردانید از آب کر عبور نموده در دار السلطنه تبریز نزول اجلال فرمود **وقایع**
متفرقه درین زمستان شیبک خان با سپاه فراوان از راه بیابان تاخت کرمان
فرستاد و اوزبکان بعضی الکای آن ولایت را غارت نموده خواجه شیخ کلانتر کرمان را
نقل آوردند و بطرف خراسان معاودت نمودند هم درین سال شیبک خان کتابتی بخاقان
اسکندرشان فرستاد و این بیت را در آنجا نوشته بود ⁂ ما ز الطمع بملک خراب عراق نیست
ما که مدینه بخیر هم حساب نیست ⁂ و هم درین سال شیبک خان از قاسم سلطان

پادشاه دشت قبچاق شکست خورده پریشان حال بخراسان آمد بعد از ان امیر قوم هزاره
و نکودری که در کوهستان زمین داور بودند تیر لشکر شعبده کاری از پیش نتوانست برد
و هم درین سال خاقان اسکندرشان در ماه صفر ابدال بیگ دده را که صاحب الکای قزوین
و ساوج بلاغ و ری بود عزل کرده امارت و الکای او را بزینل بیگ شاملو شفقت فرموده
او را خان لقب دادند و منصب صدارت را که امر عظیم بود بلا مشارکت بامیر سید شریف شیرازی
که از دخترزاده های امیر سید شریف علامه بود تفویض فرمودند و در تبریز حسین بیگ لله
که امیر الامرا بود عزل فرموده منصب او را بمحمد بیگ سفرچی استاجلو ارزانی داشته
ملقب بچایان سلطان گردید و هم درین سال قاضی محمد کاشی که در دیوان اعلی منصب صدارت
را با امارت جمع کرده بود و خونهای ناحق ریخته و بانواع فسوق و مناهی اقدام نموده بود
و حکومت یزد و کاشان و خیلی از محال عراق عجم بدو مرجوع بود و در ان اوقات حکومت
تبریز نیز بدو تعلق گرفته بود بفرمان خاقان اسکندرشان او را بقتل آوردند و هم
فریدون حسین میرزا چون شنید که شیبک خان بسر قاسم سلطان رفته از میان ترکمانان
یقه بیرون آمده قلعه کلات را بدست آورده حاکم مرو قنبر بیگ با فوجی از جنود اوزبک بر سر ایشان
رفته مظفر حسین میرزا را بدست آورده بقتل رسانید نجم الدین مسعود که وکیل خاقان اسکندر
شان بود در موضع خمنه نواحی تبریز بموجب مرض قولنج در گذشت و جسد او را ب
قضا جریان بنجف اشرف نقل کردند و منصب او را بامیر یار احمد خوزانی که از اعیان اصفهان
شفقت فرموده او را نجم ثانی لقب کردند مولانا امیدی طهرانی قصیده باسم او گفته
چند بیت نوشته شد ۞ زهی جوهرت گوهر آسمانی ۞ تویی عقل اول تویی نجم ثانی
رواق حشم را تو رکن عراقی ۞ عراق عجم را سهیل یمانی ۞ کهی تیغ سر کار بر جوهرت را

کرآتش

کر آتش بجوهر آتش صفت فانی ۞ بود طرفه دریای گرآب و آتش ۞ [illegible] بر روی بحار و جانی
چه ماهیتی ماهی جوهرش را ۞ که در آب و آتش کند زندگانی

گفتار در قضایایی که سنه ست عشر و تسعمایه واقع شده و محاربه نمودن خاقان
اسکندرشان با شیبک خان از ان زمان که شیبک خان بر ولایت خراسان استیلا
یافته بود خاقان سکندرشان پیوسته نقش مقاتله او را بر لوح خاطر و صفحه ضمیر منقش و مرتسم
می گردانید اما جهت حوادث متنوعه آن عزیمت از حیز قوت بفعل نمی آمد تا درین سال
که در خاطر عالی از ممر ولایات عراق و فارس و کرمان و شروان و آذربایجان و دیار بکر و عراق عرب
دغدغه نماند و خبر استیلای شیبک خان بر خراسان و بدخشان و ماوراء النهر و [illegible]
[illegible] بمسامع همایون رسید باعث دیگر آنکه شیبک خان شیبانی خیال
شهریاری و آرزوی کامکاری در دماغش متمکن گشته بود و آئین عدل و داد که شیوه
سلاطین نیکو نهاد است بظلم و بیداد تبدیل نموده و در فتنه و فساد بر روی عجزه و مساکین
گشوده از منهج قویم و صراط مستقیم ان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه گذشته از مذهب حق
امامیه و مسلک مستحسن فرقه ناجیه است عدول نموده و غوایت جهانگیری [illegible]
کشورگشایی جزم کرده هر روز سلسله آمد شد الحکایات وحشت انگیز و رسل و رسایل
با روایات کدورت آمیز تحریک مینمود و مکرر [illegible] چند از جنود و غیر محصور
بحدود ممالک محروسه و ولایات تابعه فرستاده دست تطاول بی سببی بنهب و غارت
و سلب عجزه و مساکین میگشود و کتابت بی ادبانه که سوادش [illegible] ارسال کرده [illegible]
دار و غیه بغایت بلا نهایت سلطانی شرف اختصاص [illegible] که مدبر امور مملکت دارایی
و تسخیر بلاد و تقسیم اعادی و [illegible] بلا مانع خیر و آثار [illegible] خیر جان [illegible]

از عهد ازل فیاض لم یزل بقبضهٔ اقتدار و انامل اختیار جد بزرگوار سعید شهید طاب
ثراه و جعل الجنة مثواه تقویت فرموده و سریر عدالت و مرحمت دربارگاه رفعت و عظمت
جهان بنای بخطبهٔ سیاست ما قیام یافته و سکهٔ شیر مردی در ضرابخانهٔ دلیری و فیروزی
بالقاب همایون ما موشح گشته و صدای امامت و ندای خلافت از هاتف غیب بما
رسیده پس مرلیلی معلوم میشود از قول حضرت رسالت پناه که فرموده الولد سر ابیه
مقرر ست که از پدر هر چه ماند به پسر میرسد و مستحق و سزاوار اولاد است و دیگری از روی
اصطلاح عقلی آنکه شب ظلمانی که پیدا شده ستارگان میآیند تجسس سهیل از
محلی که طلوع نمود یک نیزه تقریبا از سر کوه بالا آمده و رنگ خود را زرد نموده و ساعتی
لرزید از هیبت طلوع نمودن آفتاب چون صبح صادق میدمید بهمان محل که آمده
بود فرو میرود و همچنین ظهور ما از جانب مشرق طلوع او از حد مغرب انطلوع سهیل و آفتاب
قیاس کنند دیگر آنکه چون زیارت کعبهٔ معظمه شرفها و تعظیما رکنی از ارکان اسلام است
و فرض بر همه مسلمانان باید که تمامی راههائی که متعلق براه کعبهٔ معظمه است ساخته و پرداخته
نماید که عساکر نصرت مآثر داعیه نموده اند که بزیارت مشرف شوند ساوری و پیشکش
طیار نمایند و سکه بالقاب همایون ما در ضرابخانه موشح سازند و در مساجد جمعه بالقاب
جهانگیری ما خطبه ملقب سازند و خود متوجه پایهٔ سریر اعلی شود و الا که از حکم همایون نفاذ ما
تعالی مشارق الارض و مغاربها عدول و انحراف و تمرد و انصراف ورزد و فرزند
ارجمند دلبند سعادتمند نتایج سلطنت و جهانداری مبارز ظفر اقتداری
سیاوش کاوس هوش چنانکه وارد است • جوان جوانبخت روشن ضمیر
بدولت جوان و بتدبیر پیر • بدانش بزرگ و بهمت بلند • •

زاده الله

سازد

بیارد دلیر و دل هوشمند • ابو المظفر رحمة الدین عبید الله بهادر خان ابقاه الله تعالی
با جماعتی از امرا و لشکریان سرحد بخارا و سمرقند و بزاره و نکودری و غوره و غرجستان [illegible]
خود هم ضربتها و نام او را بقهر سیاست مقهور سازند و اگر چنانچه مسخر نشود دیگر فرزند جوان
مقصود و سلطنت دوران حافظ بلاد و امصار ماحی [illegible] قاطع الکفر و الطغیان آنکه مرکب ظفر
بهر جانب که راند بی از مقصود و کشور و فتح و فیروزی مفتح گرداند • • •
دولتش اندر رکاب و فتح اقبال او • مرکبار و میمنه جوق ملایک لشکرش
در کمند نهنگ از برق تیغش میجهد • بیشها از شیر خالی از خیوف پیکرش
ابو الفوارس تیمور بهادر خان اطال الله عماره با جماعتی امرا و لشکریان سرحد قندز
و بغلان و حصار شادمان و بدخشان تا نواحی کرپستان متوجه شوند تا آن ولایت بکف
اختیار و قبضهٔ اقتدار مسخر سازند و اگر چنانچه نعوذ بالله دیگر بار متعذر شود رایات
نصرت شعار فرصت آثار را متوجه خواهیم کرد و اول فرزند اغر غنچه گل مراد دستگین جان
و قوت جگر و فؤاد آنکه مشهور شده ضرب بلاوری و بهر جانب زبیشه هیجا • •
ز ضرب سنانش فلک پشت خم • اسیر کمندش وصد شاه جم
در آورد که تیغ چون برکشد • سر سرکشان را بخون درکشد
ابو النصر کمال الدین سونجک بهادر خان اطال الله تعالی بجماعتی امرا و مقربان آن
تعیین فرمایم و فرزند ذرة التاج شجاع الدوران تمساح جیحون الصلابة فی المیدان حمزه
بهادر خان هزبر انغار و فرزند عمدة الملک فی الآفاق متمکن بالاستحقاق سلیم الدین
مهدی بهادر خان هر جوانغار با اجتماع امرا و دلاوران عساکر دین که از اندجان و فتنه
[illegible] و شاهرخیه و تاشکند و شهر سبز و [illegible] و اطرار بادیه و [illegible] و کنج و خوارزم و جیحون

کنار رود کاشغر و منغیت تا نواحی قبچاق و قلماق مقرر شده که ایتاوکی نمایند و با مخالفان
حرب و جر با نمایند و اعیان دولت که در آن ثغر که حاضر باشند یاساق و قاعده را نیز بمعهود نگاه
دارند باشد که بتوفیق الله تعالی از خزانه و نصرک الله نصرا عزیزا الظفر آیت اقبال نمایند
اعلام نمایند که در چه محل مقام مقاومت خواهد بود والسلام بنابر آن عزم و توجه بآن صوب
تصمیم یافت تواچیان بهرام صولت جهت اجتماع لشکرها بممالک محروسه باطراف و اقطار
بلاد و امصار در حرکت آمدند سپاهی بعدد قطرات امطار همه تیغ زن و نیزه گذار

نظم

زجنبیدن آن سپاه گران * بجنبید گیتی کران تا کران *
زسم ستوران هنگام سوز * زمین پر دها بسته بر روی روز *
خرامیدن شرزه شیران مست * کمرگاه گاو زمین سی شکست *

از زی عنان یکران بصوب ولایت وانغان یافت حاکم آن بلده احمد سلطان که داماد
شیبک خان بود چون از توجه عساکر ظفرشعار واقف گشت بطرف هرات گریخت خواجه
احمد قنقرلطا که حاکم استراباد بود او نیز فرار کرده بجانب خوارزم رفت و ارباب استرآباد
مثل سید رفیع بابا نوذر و غیرهم با پیشکش فراوان در بسطام بشرف بساط بوسی مشرف گشتند
و در خطه جاجرم خواجه مظفر تکبچی بشرف ملازمت رسید نیافت * مظفر زچرخ برین نام او *
همای ظفر سایه در دام او * قدم ساخت از سر بپابوس شاه *
سر قدر سودش بخورشید و ماه * شه از نام فرخنده اش فال زد *
که مرغ ظفر سوی ما بال زد * از آنجانب شیبک خان از یورش هزاره با دل
با دل صد پاره بازگشته در باغ جهان آرای مقیم بود که احمد سلطان بهراه رسید
بعرض رسانید که خاقان اسکندرشان بسپاهی که نطاق عدد و بیان از احصای

آن آهنگ

آن آهنگ آمده و کمیت خوش رفتار قلم را در میدان استیفای آن بپای سنگ آمده
یکه تازانی که بزخم تیر نسر طایر را از اوج فلک بزیر آرند و ماتیغ گذارانی که بسر نیزه
در شب تیره ماهی از قعر دریا بیرون آورند و با دلیرانی که روز مصاف از ضرب تاب
پیلان ند و زخم رماح را اثر طلیح شمارند * ملک مانند و دیو آیین ملک با تیر کوه کنت *
نهنگ آسا و شیر آفت پلنگ آشوب پیل افکن * دلیرانی که از گردون بنوک رمح سیاره *
ربودندی چو گنجشگان بمنقار از زمین ارزن * آهنگ رزم کرده بولایت خراسان
رسید و شیبک خان با آنکه دایم زبان بلاف گزاف گشوده می گفت که عنقریب لشکری
بحدود عراق و آذربایجان خواهم کشید و بعد از تسخیر آن مملکت متوجه حجاز خواهم شد آنقدر از جرأت
بروی استیلا یافته که پیش از آنکه جنود نصرت شعار بسبزوار آید در آخر رجب در روی
کفر در طریقه مخترقه بود و از هرات بمرو شتافت نظم رکابانک شیر افکنان دلیر **
گریزان شد از پنجه شرزه شیر * سپهدار توران بتازان همند *
نابسته دامن شهر بند * و از سهم پیکان ماهی پشت بان ماهی
در خشکی اضطراب میکرد و از بیم خدنگ هر رفتار چنانکه مار پوست افکنده زره می انداخت
و از ترس سپاه شیر صولت در دیده مور رو بمیجیت بعد از فرار او جان بیگ قامیرزا
با مردم ماوراء النهر از عقب خان بطرف مرو شتافتند شیبک خان خاطر بتحصن قرار داد
رعیت بیرون شهر را بشهر درآورده برج و باره مرو را بالطریقی مستحکم گردانید که شرح
آن نبوشتن و گفتن راست نیاید رسولان در باب طلب عبید خان و تیمور سلطان
بسمرقند و بخارا فرستاد و این اخبار در نواحی توس بخاقان اسکندرشان رسید بنفس نفیس احرام
طواف آستان ملایک آشیان امام هشتم علی بن موسی الرضا علیه السلام بقدم اخلاص نیازمند

بآن عتبهٔ کعبهٔ اخلاص شتافت **نظم** درآمد بآن روضهٔ جان سرشت •
قیامت ندیده شد اندر بهشت • چو کرد آسمان قدر عالی مقام •
طواف چنان کعبه را تمام • برون آمد آنگه شاه ناکاسته •
لب از آستانبوسی آراسته • فلک را ز زیر قدم پست داشت •
که پروانهٔ فتح در دست داشت • سادات عظام و نقبا کرام و سایر مجاوران
آن سدهٔ سدره مقام را باصناف احسان و انعام خوشدل و مسرور گردانید و دران
اثنا قراولان لشکر فیروزاثر که بجولی جام رفته بودند چند نفر از اعیان خصما دین و دولت
را اسیر و دستگیر نموده بدرگاه اقبال پناه آوردند بعد از استفسار احوال آن مدبران نابکار
و جماعت تیره روزگار رمز نمودند از تقریر ایشان معلوم شد که بجانب مرو فرار کرده است
بنابران رایات نصرت آیات بجانب مرو در حرکت آمده و از سرخس دانه محمد بیک افشار را
با فوجی از غازیان جرار بر رسم منقلای بجانب مرو روان ساخت چون شیبک خان
از قرب مقدمهٔ عساکر نصرت نشان وقوف یافت جان وفا میرزا و قنبر بیک را که از عظما
امرا او بودند با جمعی از بهادران باستقبال ارسال داشت در نواحی قریهٔ طاهرآباد
اوزبک و قزلباش بیکدیگر رسیده دست باستعمال آلت کارزار بردند از برق تیغ
آبدار آتش حرب و پیکار اشتعال یافت و از صاعقهٔ خنجر آتشبار سینهٔ مردان کار
مانند اخگر می‌شکافت دانه محمد به تیر یکی از اوزبکان شربت شهادت چشید مع ذلک
غازیان بواسطهٔ قوت دولت شاهی رایت نصرت بر افراختند و لشکر اوزبک را
منهزم بمرو دوانیدند و مقارن اینحال خاقان اسکندرشان در بیستم شعبان بظاهر مرو
نزول اجلال فرمودند و از دلیران سپاه قزلباش دیو سلطان روملو و چایان سلطان

استاجلو

استاجلو و بادنجان سلطان روملو و زینل خان شاملو و میرزا محمد طالش با فوجی از دلیران
تیغ جلادت آخته بطرف دروازه تاختند و سوران انداختند از لشکر بهرام مهر اوزبک
طایفه از شهر بیرون آمده باشتعال آتش قتال پرداختند و جمعی کثیر از طرفین کشتهٔ تیغ
دیگر شدند و چون بواسطهٔ غروب آفتاب جهانتاب نقاب ظلمانی پیش قوت باصرهٔ
انسانی حایل گشت هر یک از فریقین در منازل خود فرود آمده شب پاس داشتند
چو صبح از میان تیغ کین برکشید • بدم اژدر شام را درکشید ••
امرا نامدار سوار گشته روی بجانب الغان آوردند و از انجانب فوجی از اوزبکان
در برابر آمده بار دیگر دلاوران جوشن پوش چون بحر اخضر آغاز جوش و خروش نمودند
و از ضرب شمشیر زبان و نیزهٔ جانستان رخنه در تن پهلوانان روز نبرد افگندند •
بجز سر نقشی نمی‌کرد دیده آندم زجهان • بجز سنان خبری نمی‌کرد آن زبان دو دل
ناوک ترک کلاه و کله را یکموی فرق • در میان نگذاشت قطعاً زخم شمشیر و تیر
تیغ کاهی تن زدی کاهی زبان کردی دراز • بردی از زخم زبان گردن کشان از مغز سر
چون کشش و کوشش بسرحد افراط رسید و ظلام لیل نور باصره را از رویت حائل
گردانید هر یک از ایشان و فرقه در منازل خود فرود آمده شرایط پاس بوجهی بانتظار کیوان
میدان آسمان تا وقت طلوع صبح دیده بر هم نزدند صباح امرا مانند شیران خشمناک
با فوجی کثیر از دلیران بیباک روی بتسخیر شهر آوردند و از لشکر اوزبک جمعی از پیاده
و سواره و بهادران بیکبار از دروازه بیرون آمدند • ز دروازه با شورش انگیختند
سواره و پیاده فرو ریختند • برون از عدد مرد شوربخت
چو ریگ بیابان چو برگ درخت • دست بانداختن تیر و راندن تیغ دراز

کردند از وقت چاشت تا رایت واللیل اذا سجی برافراشت تا آن زمان که بر جرم
سنجق تار حامیة شانه زدند آتش پیکار اذا زلزلت الارض زلزالها حکایت
میکرد و زمین از گرد فرس پیاده و سوار تقیر
میگفت و از دلاوران که در آن معرکه آثار شجاعت بظهور رسانیدند میرزا محمد طالش
بود که چون پلنگ خشمناک خلقی را بر خاک هلاک می انداخت و شمشیر دو رو کار
مخالفان را یکرو میساخت تا بعضی از غازیان خمدار گردید و برین قیاس هفت روز
بر ظاهر مرو نایره قتال التهاب می یافت و شرار قتل بر صفحات رخسار مردم اندرون
و بیرون میتافت **گفتار در جنگ سلطانی و کشته شدن محمد شیبانی**
چون روزی چند خاقان سعادتمند مرو را محاصره نمود دری از فتح و فیروزی بر رویش
نگشود بر خاطرش گذشت که یک کوچ بر عقب نشینند تا شیبک خان دلیر شده از مرو
بیرون آید عود نموده دمار از روزگار او بر آرد باین رای عمل نمود در روز چهارشنبه
بیست و هشتم شعبان از ظاهر مرو در حرکت آمده در نواحی قریه محمودی که از آنجا تا شهر
سه فرسنگ است نزول نمود و دیگر روز و دو شب در آن منزل توقف فرمود روز دیگر
امیر بیک ترکمان را با سیصد سوار بر سر پل محمودی باز داشت مقرر آنکه چون امیر بیک
سپاهی سپاه اوزبک را مشاهده نماید فرار نموده بموکب همایون پیوندد تا مخا
لفان دلیر شده از سیاه آبی که در آن راه بود بگذرند چون شیبک خان از معاودت
جنود ظفر نشان مطلع گشت پنداشت که آنحضرت عنان یکران بحدود عراق
و آذربایجان باز نخواهد کشید روز اول جهت رعایت حزم از مرو بیرون نیامده
با دولتخواهان خود مشورت نمود قنبر بیک و جان وفا میرزا که از عظم امرا بودند

بتوقف

بتوقف عرض رسانیدند که صلاح آنست که دو سه روز دیگر درین مقام توقف نمائیم
تا عبید سلطان و تیمور سلطان بما ملحق شوند بعد از آن بیرون رویم چرا که کوچ کردن
قزلباش از روی فریب است نه از ممر ضعف شیبک خان که این سخن شنید از آنجا
که عجب و غرور بر وی مستولی شده بود آغاز دشنام کرد و قنبر بیک و جان وفا میرزا
خاموش شدند و مغول خانم که زن شیبک خان بود گفت شما مگر کتابت تعریض
آمیز بخان سکندر شان نفرستادید و وی را بجنگ طلب ننمودید او با سپاه ماندهٔ دور
نحو را از راه دور و دراز بمرو آمد و شما خاک بی ناموسی بر سر خود پاشیده از شهر بیرون
نرفتید حالیا صلاح دولت در آنست که رعب و هراس از دل بدر کرده با دل قوی بمیدان
محاربه روید که چنین بد دلی عیب مردان بلکه شیوهٔ زنانست **نظم**

چه اندیشه داری ز شمشیر و تیر ، دو سه پاره نان دگر خور و گیر
ز ناموس فر نامت اگر سر بهست ، سرت از دستار معجر بهست

از سخن مغول خانم عرق غیرتش در حرکت آمده صباح روز جمعه با سپاه بسیار چون
اشجار و قطرات امطار قدم از دروازهٔ حصار بیرون نهاد با وجود آنکه او را مجال
جدال نبود و طاقت مقاومت مجال نمینمود اما بنا کام خود را در کام نهنگ انداخت
و چون نزدیک بقریهٔ محمودی رسید امیر بیک ترکمان حسب الامر خاقان با فوجی از غازیان
بوادی فرار شتافت شیبک خان ایشان را تعاقب نموده از سیاه آب عبور کرد
چون عساکر نصرت شعار مستعد جدال و قتال گردیده متحیر گردید منقول است که چون
نظر شیبک خان بر لشکر قزلباش افتاد از مبادرت نادم شده در حین تغیر حواس
محمود وزیر را گفت که نزد جان وفا میرزا رفته وی را بمحاربه ترغیب نماید و از زبان

من بگوی که دل قوی دار که من لشکر قزلباش را منهزم میسازم چون خواجه پیغام خان را
بوی رسانید او اعراضی شده دشنام فحش نسبت بنجان بزبان راند و گفت
بنجان بگو که این لشکر بغایت پر زور است و با این مردمی که ما داریم ایشان را مغلوب نتوانیم
کرد دریغ که نصایح ما را قبول نکردی ما را و خود را بکشتن دادی و عیال و اطفال ما را اسیر
لشکر قزلباش گردانیدی بعد از آن تعبیه صفوف پرداخت

از آن سوی خان قیامت شکوه * بیاراست صفی چو البرز کوه
یمین و یسارش شد آراسته * ز خیل هزبران نوخاسته
همه پوست پوشان چو شیر و چو ببر * در آهن نهان گشته یکسر چو ابر
جوانان و پیران ساده روی * نهنگان ندارند بر روی موی

خود در قلب لشکر بایستاد و میمنه و میسره را بقنبر بیگ و جان وفا میرزا حواله نمود اما خاقان
ظفر لوا از رسیدن امیر بیگ بموکب عالی از قرب وصول اعدا واقف گشته تعبیه جنود
ظفر ورود و اقدام فرمود و میمنه و میسره را بامرای نامدار مثل امیر نجم ثانی و بیرام بیگ قرامانی
و چایان سلطان استاجلو و دیو سلطان روملو و حسین بیگ لله و ابدال بیگ دده
و زینل خان شاملو و بادنجان سلطان روملو مقرر گردانید بعد از آن از صهیل اسبان
تازی و از اثر جار کشان حجازی و از صدای نقاره و نفیر غلغله در سپهر مستدیر افتاد

در زمین افتاد از سم ستوران زلزله * در غریو کوس گوش آسمان گردیده کر
از زمین و آسمان برخاست گرد و شور و شر * فتنه و آشوب محشر آشکارا شد مگر

بعد از آن بهادران دیو خوی و غازیان رزم جوی شمشیر کین آختند و بر یکدیگر
تاختند و فروغ تیغ چون صاعقه ساطع نایره بیدادی می افروخت و سنان بسان برق

لامع خرمن حیات میسوخت و خاقان اسکندر شان دست را از تاج باز کرده شمشیر
ذو الفقار اندام را از نیام انتقام بیرون آورده بر مخالفان حمله نمود نظم

تیر او هر جا که پی زد آمدش نصرت ز پی * تیغ او هر جا که دم زد شد دم او کارگر
از نهیب باد و موج تیره شمشیر شاه * چون کشف میکرد پنهان اژدها سر در حجر
در بهار فتح و نصرت لاله زاری کرد دشت * گرد ابر و کوس رعد و تیغ برق و خون مطر
مدعی شمشیر شیر و با دل پر ترس و بیم * بسته در کین شهنشه همچو نی ده جا کمر

خاقان اسکندر شان تیغ مینا رنگ را از خون اهل شام و زنگ گلگون کرده و بنوک پیکان
خون افشان مردم بدهٔ دل مخالفان را چون لعل بدخشان ساخته و سنان غازیان پاره
خون از شریان بهادران می گشادند و پیکان لعل فشان اوزبکان بر هدف سینه دلیر
آن آمده نقد بقا بباد فنا میدادند شیبک خان از وقت طلوع و الشمس و الضحی تا هنگام و اللیل
اذا سجی پای ثبات و قرار افشرده داشت و علم غبار بر افراشت آخر سپاه بهرام
صولت به نیروی دولت و زور بازوی سعادت لشکر اوزبک را منهزم ساخته چون
آفتاب تیغ گذار دشمنان بی اندازه را از ذره وار تار و مار ساختند

صف آن گرازان گریزان شده * دلیران همه تیرباران شده
اسیر آوران گشته یکسر اسیر * که اندازشان گشته زخم تیر

از مردم خراسان خواجه جلال الدین محمود و خواجه حسین دیوان و خواجه عبد الله مروی
با جمعی از اوزبکان کشته شدند قنبر بیگ و جان وفا میرزا اسیر گردیدند بحکم قهرمان قهر
بقتل رسیدند و در حالت فرار بقیة السیف اوزبکان نابکار را از روی اضطرار از دره دریا
بپایاب آب رسانیده و عبور از آن موجب خلاص میدانستند و از آن غافل که در گرداب

هلاک می افتادند تا از کثرت مردم و اسب نهر محمودی با زمین برابر شده هر که عبور می کرد
بر بالای مردم و مرکب می گذشت و شیبک خان در اثنای گریز از آن مستحجر خود را بحصار و دیواری
رسانید که راه در رو نداشت و جمعی از غازیان احاطه آن محوطه کرده اوزبکان از غایت از
دحام بر بالای یکدیگر افتاده بسیاری از ایشان در زیر دست و پای ستوران هلاک
شدند و بعضی که نفسی چند از حیات باقی داشتند بر زبر مردگان پا نهاده بر سر آن دیوار
می آمدند و تیغ بیدریغ غازیان شربت مرگ می چشیدند و چون تمامی آن قوم که در جهت
دیوار بودند کشته شدند بعضی از ملازمان موکب همایون در میان کشتگان شیبک
خان را یافتند که از غلبه مردم خفه شده جان تسلیم کرده بود خاقان اسکندرشان همان
لحظه فرمود که سر بریده او را از جسد جدا ساخته پوست کنند و پر کاه کرده بسلطان
بایزید پادشاه روم فرستادند و استخوان کله اش را در طلا گرفته قدحی ساختند و در انجمن شراب
ریخته و مجلس بهشت آیین بگردش در آوردند این مطلع مناسب حال او گشت

کاسه سر شد قدح از گردش دوران ما ٭ دارد این ره خراب آباد سرگردان ما

ماهوش قاضی منصور و تمامی امرا و رؤسا و اعیان طایفه اوزبکیه قریب ده هزار
مرد از لشکریان آن مخذول در جنگ گاه مقتول شدند و در آن دیار از ایشان دیار
نماند و مفهوم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون بوضوح پیوست و گلزار مملکت خراسان
از خار و خاشاک وجود اینطایفه ناپاک گشت در اثنا این خاقان اسکندرشان گردون
علم سعادت بجانب مرو برافراخت و از کمال مرحمت سایه عاطفت بر اهل مرو انداخت
و اموال شیبک خان که سالها اندوخته بود بامرا و غازیان قسمت نمود و حکومت
مرو را به ده بیک عنایت فرمود و فتحنامها بممالک ارسال داشت و علم توجه بجانب

دار السلطنه

دار السلطنه هرات برافراشت و قشلاق در آنجا مقرر شد و در محلی که عبید خان بند شیبک
خان می آمد اتفاقا وقتی رسید که لشکر اوزبک از هم پاشیده بود و مغول خانم را برداشته
خانقاه و خاسر امتوجه بخارا گردید **وقایع متنوعه** در ین سال ایلبارس خان
که از اولاد شیبان بن جوجی خان بن چنگیز خان بود بر خوارزم مستولی گردید کپک بی
توشیجی را مدار و حکم آنجا را ارسال نمود در ین سال خاقان اسکندرشان خراسان را مسخر گردانیده
ایالت خراسان را بامتندی بیک رجوع نمود و در اثنا شریف صوفی میرخضر ایلچی خوارزم را
از و انتزاع نمود و ایلبارس با لشکر بقیاس از دشت باز آمد شریف صوفی حکومت
خوارزم را باو گذاشت در ین قشلاق میرزا سلطان اویس بن میرزا سلطان محمود بن سلطان
ابوسعید که مشهور بود بخان میرزا از بدخشان با پیشکش فراوان بدرگاه خاقان اسکندرشان
آمد و بعد از چند روز متوجه الکا خود گردید هم در ین سال سلطان سلیم پدرش سلطان
بایزید را مابین درنه و استنبول موضع گوی جنگ عظیم واقع شده سلطان سلیم
بطرف دار الزون گریخت **متوفیات** شیبک خان بن بوداق سلطان بن
ابوالخیر خان بن دولت شیخ بن ایلتی اوغلن بن فولاد اوغلن بن ابه خواجه بن
تغای بن شیبان سلطان بن جوجی بن چنگیز خان مادرش قوزی بیگم است در اثنای
کودکی پدرش فوت شد و جدش ابوالخیر خان او را نگاه می داشت بعد از فوت جد پیش
نزد قاسم سلطان که حاکم دشت قبچاق بود رفت و رعایت تمام یافت بعد از چند
روز طایفه اوزبک باو متفق ساختند و متوجه اترار و سران شده از حاکم آنجا
ایلچی خان بن جانی بیک خان شکست خورده بخارا شتافت عبد العلی ترخان که از قبل
سلطان احمد میرزا بن سلطان ابوسعید حاکم بخارا بود او را تعظیم نموده بسمرقند

نزد سلطان احمد میرزا برده دو سال در آن دیار ماند بعد از آن در آن دشت گشته با زندجان
که پادشاه دشت بود جنگ کرده غالب آمده بر حیران مستولی شد و سلطان محمود خان را
با دو کدخدا کشته بعد از چند سال بسمرقند مستولی شد چنانکه مذکور گشت در تصانیف بهجت
تمام بکو وجه احمد بن حسن پادشاه داشت مدت عمرش شصت و یکسال بود و ایام سلطنتش
یازده سال ممالکش ماوراء النهر و خراسان و حصار شادمان و بدخشان بود و بعد از قتل او
ولدش تیمور سلطان در سمرقند سکه بنام خود کرد و عبید خان در بخارا لوای سلطنت
افراخت و زن شیبک خان بعقد خود در آورد و جانی بیک سلطان ولایت کرمینه را
تصرف نمود و حاکم مازندران آقا رستم روزافزون و وزیری شیبک از فتح خراسان بر زبانها
جاری شده بود که دست منت و دامان شیبک خان چون خاقان اسکندرشان شیبک
خان را بقتل آورد حکم کرد که درویش محمد یساول دست شیبک را بساری برده در دامن
آقا رستم اندازد و بنابر آن اعراض کرده رحلت نمود و بعد از و فرزندش آقا محمد باتفاق میر عبد الکریم
و خواجه مظفر بتکچی متوجه اردوی خاقان اسکندرشان شدند در حوالی سمنان بدرگاه شاه ظل اللهی
رسیدند و مبلغ سه هزار تومان برسم ترجمان قبول نمودند شیخ الاسلام هراتی در علم تفسیر
و حدیث و فقه فرید عصر خود بود و قریب سی سال در زمان سلطان حسین میرزا در خراسان
شیخ الاسلام بود در ماه رمضان بفرمان خاقان اسکندرشان بواسطه تسنن کشته شد

گفتار در قضایایی که در سنه سبع عشر و تسعمایه واقع شده

در بن سال خاقان اسکندر
شان از هرات متوجه بلاد ماوراء النهر شد چون بمیمنه فاریاب رسید ایلچیان از نزد جهانگیر
و تیمور سلطان با پیشکش فراوان و تحف بی پایان باردوی خاقان زمان ملحق شدند و عرایض
نظر اشرف رسانیدند عرضه داشتی که مبنی بر اطاعت و انقیاد بود در درج بود که حالا

بلاد ما ورا

بلاد ماوراء النهر حاکم ممالک محروسه دارد چه احتیاج که نواب کامیاب بتسخیر آن ولایت ظفر
آورند بنابر آن خاقان اسکندرشان ملتمسات ایشان را قبول نموده حکومت بلخ
شبرغان و اندخود را به بیرام بیگ قرامانی ارزانی فرموده عنان مراجعت بصوب عراق
معطوف گردانیده در بلده قم قشلاق فرموده در بهار اراده جرگه شکار فرموده
در حوالی اصفهان من اعمال ساوه شکار بهم رسید و قریب بیست و چهار هزار جرگه در
شمار آمده و از آنجا به ییلاق میش تاق رفته از آن محل متوجه ییلاق سورلوق گردید

گفتار در قضایایی که در بلاد روم واقع شده

در بن سال شاه قلی بابا تکلو از ولایت
منتشا و کرمان که بتکه ایلی اشتهار یافته با فرقه از صوفیان احرام درگاه خاقان
جم جاه بسته روانه آذربایجان گردید چون ولایت تکه ایلی ملازم سلطان بایزید بود با چهار
هزار سوار جرار بدفع صوفیان عالیمقدار آمد و شاه قلی بابا و غازیان بهمت والا رو بنا
استقبال کردند و بین العسکرین آتش جدال مشتعل گشته ارباب هدایت بر اصحاب
ضلالت غالب آمده سردار ایشان را بقتل آوردند و جمعی کثیر از رومیه اسیر
و دستگیر شدند و شاه قلی بابا مقید از اتمام تتبع گذرانید و چون خبر استیلای بابا
بمریدان خاندان رسید در اطراف و اکناف ولایت مذکور مسلح و مکمل ببابا ملحق
شده و او تسخیر ولایت قرامان نموده در آنجا نزول کردند و در آن اوان قراگوز پاشا
از قبل سلطان بایزید حاکم آنجا بود و بعد از وقوف آن سپاه ترتیب لشکر داده
دل بر حرب نهاد و بعد از تقارب فریقین بار دیگر جدال اشتعال یافته فوجی از طرفین
بر خاک هلاک افتادند و نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم بابا وزید و قراگوز پاشا قرار بر
فرار داده صوفیان تعاقب نمودند و اموال ایشان را کسب نمودند و متوجه سوی

گردیدند چون خبر این شکست بسلطان بایزید رسید خادم علی پاشا را که وزیر
اعظم بود با پنجاه هزار سوار جنگی با او فرستاد و پاشا مذکور طایفه از سپاه که در شب
تیره بنوک نیزه کلف از روی ماه زایل میکردانیدند بطرف صوفیان در حرکت
آمدند شاه علی بابا چون از توجه اعدا آگاه شد بترتیب لشکر مشغول گردید و هزار غلام
جنگی که با او بودند در پیش لشکر باز داشت و از انجانب علی پاشا چپ و راست لشکر
خود را آراسته بمیدان نبرد آمدند و لشکر روم یکبار بر پیاده هایی که پیش لشکر غازیان
بود حمله کرده قریب پانصد نفر بقتل آمده بقیه السیف بقلب ملحق شدند بابا حاجی را
بر قلب ضم کرده فدایی وار بر علی پاشا حمله نمود • ز دندان دلیران آهن کلاه
یکبار بر قلبگاه سپاه • نسیم مراد در بادی در وزیدن آمده دلهای مخالفان
در طپیدن که علی پاشا مغلوب گشته • سواران رومی زان رستخیز •
گرفتند در پیش راه گریز • تکلویان ایشان را ایلغامیشی [?] کرده بضرب شمشیر بران
و سنان جان ستان علی پاشا را با فوجی رومیان بقتل آوردند و بابا نیز ضربت
شربت شهادت چشید صوفیان خلیفه را بر جوز دار کرده روانه از زنجان شدند و در
حوالی آن بلده شنیدند که پانصد نفر از تجار با متاع وافر و اموال بسیار از تبریز متوجه
روم اند قوت طامعه ایشان بحرکت آمده چون بلای ناگهان بر سر آن بیچارگان رفته
همگی را کشتند • کسی جان بسلامت از ایشان نبرد • بغیر از اجل هیچکس جان نبرد •
اموال ایشان تالان نموده روانه درگاه معلا گردیدند دران حین خاقان اسکندرشان
از ولایت خراسان معاودت نموده در شهر یار ری نزول فرموده بود که صوفیان
تکلو بموکب همایون رسیدند و بعز زمین بوسی مشرف گشته آنحضرت سرداران

ایشان را

ایشان را بازای قتل تجار بیاسا رسانید و سایر را بامرا قسمت نموده ملازم ساخت

گفتار در محاربه نمودن بابر پادشاه و حمزه سلطان و مهدی سلطان

درین سال بابر پادشاه متوجه حصار شادمان و بدخشان و قندز و بقلان گردید حمزه
سلطان و مهدی سلطان ترکستانی [?] که حاکم آنولایت بودند چون از توجه آن پادشاه عالیشان اطلاع
یافتند لشکرهای طخارستان را جمع آورده باستقبال شتافتند در مفصل [?] مرد و
ناحیت بیکدیگر رسیدند چندان کوشش نمودند که شمشیر آهنین دل برای مردمان
کارزار خون گریست بابر پادشاه چون شیر کینه خواه بر سپاه دشمن حمله نمود
دشمنان تاب نیاورده فرار نمودند حمزه سلطان و مهدی سلطان کشته شدند
بابر در کمال عظمت در بدخشان متمکن گردید و رسولان چرب زبان نزد خاقان اسکندرشان
روان کرده عرض نمود که اگر آنحضرت نوبتی غازیان را امداد و ارسال نمایند که ولایت
سمرقند و بخارا را بتصرف در آورده سکه و خطبه بالقاب آن مالک رقاب مزین
گرداند بنابران خاقان اسکندرشان احمد بیک صوفی اوغلی و شاهرخ بیک افشار را با فوجی
غازیان جرار بمدد بابر پادشاه روانه گردانید بابر پادشاه باتفاق امرای درگاه و جمع
اوزبکان کینه خواه روانه شد تیمور سلطان و عبید خان از آمدن وی ملک
خبر یافته بجانب ترکستان شتافتند بابر پادشاه باتفاق غازیان دولتخواه در سمرقند
نزول نمود و خطبه باسم خاقان اسکندرشان خواندند و در سکه اسامی ائمه اثنی عشر
صلوات الله علیهم نقش کردند و خان میرزا را بحکومت بدخشان روان گردانید
و احمد بیک صوفی اوغلی را با پیشکش فراوان بدرگاه خاقان گردون احترام فرستاد
اما در باب رعایت محمد جان آقاش بیک آقاسی نجم بیک که بمهمی بسمرقند رفته بود و تغافلی

مرعی داشت چون محمد جان در قم باردوی همایون رسید عرض نمود که بابر پادشاه جبال
سرکشی دارد و از استماع این خبر خسرو فریدون فر در اندیشه دفع بابر فرو رفت
و نجم ثانی که وکیل بود بجهت تدبیر الخجنت که او را روانه ماوراء النهر کردانند خاقان اسکندرشان
التماس او را قبول کرده حکم کرد که از امرا زامدار زین العابدین بیک صفوی و بیرم بیک
قاجار و بادنجان بیک روملو و نجم ثانی روانه ماوراء النهر کردانند امیر نجم با شوکت تمام
و عجب و غرور بیش از ادراک اوهام متوجه مقصد گردید **وقایع متنوعه** درین سال
امیر سید شریف شیرازی متوجه عالم عقبی شد و منصب صدارت را خاقان اسکندرشان
در اوایل ذی حجه با میر عبد الباقی یزدی که از اولاد عارف ربانی امیر نعمت الله کرمانی بود
تفویض نمود و درین سال مولانا فصیح الدین صاحب دارا از دار غرور بدار سرور انتقال
نمود وی در فن شطرنج خواه کبیر و خواه صغیر از حاضرانه و غایبانه مهارت تمام داشت
و از جمله نوادر اشعار القصیده ابیست در مرثیه امیر علیشیر **متوفیات**
شاهقلی بابا اتکلو ولد حسن خلیفه است و حسن خلیفه در نوبت بخدمت سلطان حیدر
آمد آنحضرت او را با چهل نفر از صوفیان بچله خانه فرستاد و هر یک ایشان را کوزه آب
و قرص نان همراه کردند تا در اربعین باین مقدار قناعت کنند بعد از انقضا مدت
که از چله خانه بدر آمدند همه صوفیان توشه خود را بکار برده بودند الا حسن خلیفه که آنچه
برده بود بخدمت قطب ماند آورد مرشد کامل او را رخصت داده روانه ولایت تکه
ایلی کردانید چون بدانجا رسید در منزل خود نزول نمود و پیر سنان که یکی از صوفیان
سلطان حیدر بود بحضار مجلس گفت که حسن خلیفه آمد و آتش سوزان در ولایت تکه
ایلی آورد و در آن ولا شاه قلی بابا را حق تعالی بحسن خلیفه ارزانی فرمود و در بستان

میان

میان جماعت تکه [illegible] تا بستان میان مردم تکه مشهور شد و
و از وی خوارق عادات سر میزد و مردم تابع او میشدند و در روم خروج کرد چنانچه
مذکور شد **گفتار در قضایایی که در سنه ثمان عشر و تسعمایه واقع شده مجملا جنگ
نمودن بابر پادشاه با عبید خان و جانی بیک سلطان اوزبک** درین سال عبید خان
و تیمور سلطان و جانی بیک با لشکر جرار و حشم بیشمار علم نهضت بصوب بخارا بر افراختند
و منقلای ایشان نواحی آن بلده را تاختند چون این خبر بسمع محمد بابر پادشاه رسید با لشکر بزرگ
متوجه دفع اوزبکان گشته محمد مزید ترخان بعرض پادشاه رسانید که بی یراق
بر سر دشمن رفتن لایق دولت نیست قبول نموده روانه گردید و در حوالی بخارا شنید
که اوزبکان چند منزل برگشته اند دلیر شده ایشان را تعاقب نموده دو سه کوچ از دنبال
آن گروه بی شکوه رفته عبید خان و تیمور سلطان و جانی بیک سلطان میمنه و میسره
سپاه ظفر شعار را بران کار و بهادران روز پیکار آراسته و خاطر از جنگ و جدل
برآسته در آن صحرا نمایان شدند محمد بابر بیز [illegible] مشاهده جلادت و تهور تعبیه لشکر
پرداخت و دلیران جانبین و بهادران طرفین پای در میدان مبارزت نهادند
و دست باندا ختن تیر و راندن شمشیر کردند **نظم** تیغ دندان تیز کرده بر تن
روئین تنان * دست در خون یلان انداخته هر دم سنان * در کمین سرکشان
خم کرده قامت خود کمان * سینه پیش آورده هر دم ناوک کرده دون سپر **
کرده از جوشن یلان نیزه خار انگیخت * همچو خار اژدها دندان ز برگ گل گذر *
القصه کارزاری نمود که دل بهرام خنجر گذار بر بام این نیلی حصار از هیبت
آن معرکه بلرزید و سپهر ستمکار از مقام انتقام گذشته جهت مبارزان میدان [illegible]

طلبیده دلیران جغتای غالب آمده اوربس بی بی لیک بی و خواجه احمد قنقرات را با فوجی
از اوزبکان دستگیر کرده نزد بابر پادشاه آوردند و بحکم او بقتل آمدند لشکر اوزبک
روی بفرار آورده جغتای ایشان را تعاقب نموده در اثنای فرار عبید خان با دویست مرد
جرار در مغاکی مختفی شده انتظار فرصت می‌کشید چون بابر پادشاه از اوزبکان [illegible]
در رزمگاه اثر ندید لشکری که در قلب بود از دنبال ایشان فرستاد و زیاده از پانصد کس
بر سر او نماند عبید خان چون برق جهانسوز با دویست نفر از شجاعان از آن جای نهان
بیرون آمده بر لشکر جغتای حمله نمود بابر پادشاه نیز بمدافعه مشغول شد و بهادران بردل
بنوک پیکان چون کپل مردان را از سوراخ سوراخ گردانیدند در آن روز شیر شمشیر شکار
با فوج بهادر نامدار بیست سوار را بضرب کمان از پای در آورد بابر پادشاه بعد از آنکه
بمیدن لشکر فتح و ظفر امیدوار شده بود شکست یافت و دل از ملک مال بر گرفته بصوب
بخارا گریخت عبید خان از غایت دانایی بعد از دیدن هلال دولت در جای بابر پادشاه
بهجه علم خود را خوابانیده علم بابری را برافراخت آنگمان که اوزبکان از تعاقب نموده
مراجعت نموده تصور کردند که پادشاه ایشان است و چون نزدیک میرسیدند از
اوزبکان بقتل میرسانیدند بدین مکر و حیله پانصد نفر بلکه بیشتر از جغتای کشته شدند
و بابر پادشاه از بخارا متوجه سمرقند گردید و خانه کوچ را همراه خود کرده متوجه حصار شادمان
گشت عبید خان و جانی بیک سلطان بر کیب بغیر خود رفتند و در جمادی الاول سنه [illegible]
بهم پیوسته متوجه حصار شادمان شدند بابر پادشاه باتفاق میرزا ارک حصار را
مضبوط گردانید و ملازم خود را به بلخ فرستاده استدعای مدد و کومک کردند و بیرام
بیک قرامانی امیر محمد شیرازی را با فوجی از غازیان جانبازی بامداد بابر غازی رسانید

نمود

نمود و سلاطین اوزبک از وصول غازیان اطلاع یافته از مبادرت پشیمان شدند

گفتار در محاربه نمودن عبید خان اوزبک با نجم بیک

و چون نجم بیک رسید فوج
اوزبکان را شکست داده همت ساخته با دوازده هزار سوار بجد و خراسان در آمد
حاکم هرات حسین بیک لله با فوجی از شیران میدان مجادله بولی بلخ گشت و آن دو بیک
آخر باتفاق یکدیگر متوجه یکدیگر گردیدند در حدود بلخ بیرام بیک قرامانی شرایط ضیافت
و مهمانداری بتقدیم رسانید امیر نجم قریب بیست روز در ظاهر بلخ قرار گرفته جمعی از غازیان را
بکنار آب فرستاد که کشتی بسیار جمع آورند بعد از آن با لشکر از قطرات امطار فزون
از جیحون عبور نموده امیر محمد بن امیر یوسف را نزد بابر پادشاه فرستاد و پیغام داد
که آنحضرت زودتر بدینجانب توجه نمایند که در سرانجام مهام کشورگشایی موجب
اقتضای رای صواب‌نمای وی عمل کنیم امیر محمد یوسف بحصار شادمان رفته شرایط رسالت
بتقدیم رسانید بعد از آن با سپاه همراه امیر محمد متوجه معسکر نصرت اثر شده و امیر
نجم از قرب وصول آن پادشاه آگاه گشته با امرای معظم باستقبال او در حرکت آمده
در موضع دربند آهنین اجتماع سعدین دست داد و از آنجانب سلاطین اوزبک از عبور
جنود نجم بیک خبر یافته غلات و حبوبات را بقلعه کشیده برج و باره را مضبوط
گردانیدند امیر نجم ثانی بعظمت و کامرانی بجانب حصار رفت قولا و سلطان که حاکم آن
موضع بود در مقام مصالحه در آمده بعد از وقوع عهد و پیمان با اعیان و کلانتران
از قلعه بیرون آمده بفرمان امیر نجم او را با فوجی از اوزبکان که در آن قلعه بودند بیاسا رسانیدند
و از آنجا لوای عزیمت بجانب قرشی برافراخت حاکم آن ولایت شیخم میرزا قلعه را
مضبوط گردانید غازیان عظام قرشی را در میان گرفتند و از زخم توپ و تفنگ

این خبر

بابر پادشاه

فیروز جنگ در برج و باره قلعه رخنه پیدا کرده سپاه قزلباش در شهر ریختند و رایت فتح و
فیروزی برافراختند شیخم میرزا اسیر گردیده بحکم تقدیر گردید حکم عالی بقتل عام صدور یافت
قریب بپانصد هزار کس از صغیر و کبیر از زن و مرد بقتل آمدند سادات آن ولایت با عیال و اطفال
پناه بمسجد جامع بردند و کس نزد امیر محمد یوسف فرستادند که ما همه از منتسبان خاندان
مرتضویم و یقین که لشکر قزلباش خود را از محبان حیدر کرار می‌دانند لایق آنکه احوال
ما را بعرض امیر نجم رسانیده عیال و اطفال ما را از قتل این بسازی امیر محمد نزد امیر نجم رفت
درخواست خون سادات کرد بعد از التماس آن روستایی ناحق‌شناس
در جواب امیر محمد بر زبان آورد که غازیان ملکی را که بجنگ میگیرند خورد و بزرگ ایشان را
بقتل میرسانند و ملاحظه سید و غیر سید نمی‌کنند لشکر قزلباش که از آن جاهل
این سخن شنیدند بمسجد در آمده مجموع سیدان را با زنان و فرزندان کشتند بعد از آن
باتفاق پادشاه و امرا و دولتخواه متوجه بخارا شدند زیرا که عبید خان و جانی بیک سلطان
در آن شهر مقام داشتند و نقش مقابله و مقاتله بر لوح ضمیر می‌نگاشتند امیر نجم چون بدو
فرسخی بخارا رسید شنید که تیمور سلطان ولد شیبک خان و ابو سعید سلطان ولد کوچم
خان از سمرقند با سپاهی زیاده از چون و چند بیرون آمده‌اند برام خان قرامانی را بدفع
ایشان روان گردانید اوزبکان چون از توجه غازیان آگاه شدند در قلعه غجدوان
در آمده متحصن شدند امیر نجم بانی بدولت و کامرانی بظاهر قلعه در آمده ایشان را محاصره
نمود تیمور سلطان و ابو سعید سلطان فوجی از مردم خود را بیرون فرستادند تا با غازیان
مقابله نمایند و از دلاوران قزلباش جماعتی که روز مصاف بر لذت شب زفاف ترجیح
می‌دادند بسر وقت ایشان رسیدند و غبار میدان بمجاز ارتفاع دادند از هر طرف خالفه

مجروح

مجروح [illegible] شدند گرد ادبار بر مفارق اوزبکان پاشیده بجانب حصار
گریختند هر روز از وقتی که خورشید روشن چهره بعزم تسخیر شهرستان سپهر لوای ضیا را
مرتفع میگردانید تا زمانی که مشعل نجوم بر زبر برج قلعه گردون افروخته میگردید غازیان
عظام حسام خون آشام از نیام آخته بر مخالفان می‌تاختند اوزبکان نیز دست از جان شسته
در کار جنگ می‌گشادند و چون چند روز لشکر عالم سوز با اوزبکان بروز مقابله کردند
ذخیره در میان اردوی نجم بیک کم شده با پادشاه با نجم بیک گفت که درین زمستان
فایده بر محاصره غجدوان مترتب نمیشود و مناسب آنکه از اینجا طبل مراجعت کوفته در حوالی
قرشی قشلاق نماییم و از سر کار بلخ اردو بازاریان غله و اغنام باردوی ظفر اقبال
در آورند و چون زمستان بپایان رسد و ذخیره اوزبکان در وی بنقصان در رود ما باین
تازه و لشکر جدید و آماده متوجه قلاع و بلاد ایشان شویم امیر نجم قبول ننموده گفت فردا
جنگ سلطانی می‌اندازیم در روز یکشنبه سیم ماه رمضان علی الصباح منقلای لشکر
اوزبک از میان خندق غجدوان ظاهر شده صورت حال آنکه چون در بخارا استماع عبید خان
و جانی بیک سلطان رسید که کار امیر نجم در ظاهر غجدوان از پیش نمیرود عزم رزم
جزم کرده با لشکر بسیار از پیاده و سوار همه مردان کارزار بسبیل ایلغار متوجه غجدوان
شدند بعد از وصول ایشان بغجدوان و ابو سعید سلطان که در حصار بودند بدیشان پیوستند
و تیمور سلطان
در روی میدان کارزار آوردند امرای قزلباش بنابر عداوتی که با امیر نجم داشتند
همان پای کوچ کرده متوجه خراسان شدند نجم بیک بیرام بیک با مردم اندک تنها
اوزبکان شتافتند آنگاه فوجی از مردم عبید خان بجوانغار لشکر قزلباش حمله کرد
بیرام بیک قرامانی با مردم خویش از پی دفع الجماعت بدکیش بمیدان شتافت و در اثنا

حرب بهتیرکی وزبکان از باد درآمد اوزبکان یکبار رجلو انداختند وجنود نجم بیگ را
شکست داده او را دستگیر کردند و نزد عبید خان بردند و باشارت او کشته گردید در اثنای
فرار جمعی از غازیان در آب مویه غرق شدند بار دیگر بادشاه و زاده حصار شادمان شده
چون سلطانان اوزبک در ابراق جمعیت نمودند تسخیر ولایات خراسان بخاطر ایشان
خطور کرد بار اول جانی بیگ سلطان از جیحون عبور کرده بجانب هرات در حرکت آمده
در النگ کهدستان نزول نمود حسین بیگ لله و احمد بیگ صوفی اغلی که از معرکهٔ غجدوان
بجهت فراوان بیرون آمده بودند برج و باره هرات را مضبوط ساختند احمد بیگ صوفی
اوغلی قلعهٔ اختیار الدین را محافظت نمود حسین بیگ لله برج میرزا سلطان احمد را محافظت
کرد امیر غیاث الدین محمد دروازهٔ ملک را ضبط کرد امیر عماد الدین محمود در دروازهٔ فیروز
آباد رایت قرار برافراشت مردم جانی بیگ سلطان دو نوبت خود را از طرف باغ سعید
نزدیک خندق رسانیده از ضرب پیکان غازیان مجروح گشته باز گردیدند و سه چهار
بار دیگر از جانب دروازهٔ فیروز آباد جنگ پیش آوردند و از دست ملازمان امیر عماد الدین
محمود زخمهای کاری خورده مغلوب شدند و در بعضی از معارک با عشقی ترابی بیت
اوزبکان افتاده اوراق دفتر بقا را بباد فنا داد و مقارن این حال عبید خان بظاهر هرات
رسیده در قریهٔ خیاق سلمان فرود آمده مردم انش چند نوبت قریب بکوچه بند سلطان
گمراه جنگ عظیم کردند اما مهمی از پیش نبردند مدت دو ماه آن دو سلطان گمراه در ظاهر هرات
نشستند و چون در آن سال محصول هرات نیک نیامده بود تنگی در میان مردم شهر پدید آمد

گفتار در فرستادن خاقان اسکندرشان نور علی خلیفهٔ روملو را بروم و خراب شدن آن ولایت و مرز و بوم

در این سال خاقان اسکندرشان چون خبر انقلاب مملکت

روم را شنید نور علی خلیفهٔ روملو را بدان دیار بواسطهٔ جمع آوردن صوفیان اخلاص شعار
روانه گردانید چون خلیفه بقلعهٔ حصار رسید از صوفیان روم و مریدان آن مرز و بوم
قریب چهار هزار سوار با خانه کوچ بوی ملحق شدند خلیفه بوجود ایشان بجانب شهر توقات
اطراف لطف در حرکت آمد چون فالق بیگ که از قبل سلطان سلیم حاکم آن دیار بود این قضیه
استماع نمود با سه هزار سوار بجنگ وی شتافت در موضع توقات هر دو لشکر در برابر
یکدیگر ثبات نمودند عاقبت خلیفه غالب آمده رومیان از میدان ستیز بوادی گریز
شتافتند و اموال فراوان بدست غازیان عظام و صوفیان افتاد و از مردم شهر جمعی بنزد
خلیفه آمده خطبه باسم خاقان اسکندرشان خواندند بنابرین خلیفه متعرض ایشان نشده
متوجه آینه بازاری شد و از آنجا عبور کرده در قاز جابری نزول نمود و در ان منزل سلطان
مراد بن سلطان احمد بن بایزید که از بیم سلطان سلیم با ده هزار کس فرار کرده بخلیفه ملحق
شد و آن دو نیک اختر باتفاق یکدیگر متوجه شهر توقات شدند این بار مردمان شهر اظهار
مخالفت کردند غازیان شهر را سوزانیده متوجه بلدهٔ نیک شهر شدند سلطان مراد از
خلیفه جدا گردیده شده بدرگاه خاقان اسکندرشان توجه نموده خلیفه فوجی از غازیان را
بتاخت چشم شیخ خسرو فرستاد ایشان مهم چشم را ساختند و با اموال بی اندازه و
فتوحات تازه باردوی خلیفه مراجعت نمودند خلیفه متوجه ارزنجان گردید آن در نواحی
چون موضع ابوبازی رسید خبر آمد که سنان پاشا و حسین بیگ و تاج الدین بیگ با دوازده
هزار سوار جرار از عقب جنود ظفر شعار رسید خلیفه عود نموده در برابر ایشان صف
آرا گردید فوجی از سپاه را جرخچی گردانیده از آنجانب امرای روم نیز پیشتر عسکر
نموده بترتیب لشکر مشغول گردیده جلو انداختند جرخچیان از پیش برداشته قلب سپاه

الفدهانی این سلطان

خلیفه با جمعی شیران بیشه جدال و پلنگان کوه قتال خود را بمنی الفاق رسانده و از تیغ آبدار آتش
کارزار اشتعال یافت و از صاعقه خنجر آتشبار سینه مردان کار مانند اخگر مشبک یافت
و از غبار پیکار شب میان جان و تن تیره و جوش فصل و وصل و فراق و وفاق بود ،
اجل را با جان آشنایی شده ، میان تن و جان جدایی شده ،
سنان پاشا چون آثار جلادت از اطوار لشکر قزلباش ملاحظه کرد خوف بر وی استیلا
یافته هنگام غروب آفتاب با دل پر آتش و چشم پر آب راه گریز پیش گرفت و هر یک از
غازیان او سنان جان ستان در دست و خدنگ خون افشان در شست در قفای منهزمان روان
شد و سنان پاشا را با هزار و پانصد کس بقتل آوردند و از بخت برگشتگی و سیه گلیمی دیگر
آنکه در آن شب در اثنای گریختن بخشکرودی رسیدند و در حال یک پشته عظیم بر سرشان
فرود آمد چنانچه هزار و پانصد نفر در زیر آن ماندند بعد از آن فتح و ظفر و مبالغ غنائم فراوان
بدرگاه خاقان اسکندرنشان مصحوب معتمدان روانه گردانید و خود در آنجا که بیت القول او
مقرر بود نزول نمود. متوفیات در این سال سلطان بایزید بن سلطان محمد بن سلطان مراد
بن سلطان محمد بن ایلدرم بایزید بن سلطان مراد بن اورخان بن عثمان بن ارطغرل در روم
جماعت ینکچری اتفاق نموده پسرش سلطان سلیم که حاکم طرابزون بود باسلام
بول آورده و بسلطنت نشانیدند و ویرا عزل نمودند از غصه بیمار گردید و از آن علت
ارتحال نمود و جامی کتاب سلسلة الذهب بنام او فرستاده و این ابیات از آنجمله در مدح
او واقع شده ، کاش نوشیروان کنون بودی ، عدلش از بیشتر فزون بودی
تا ز دعوی عدل شرمنده ، خسرو روم را شدی بنده ، و بسط الغزو و المعالی سلطان
بایزید ایلدرم شه دوران ، در زمان سلطنت او شکست بسپاه اهل روم واقع

شد خصوصا از لشکر مصر مدت سلطنتش سی و دو سال بعد از فوت او پسرش سلطان
احمد و امانوئل خطبه بنام خود خواند سلطان سلیم از زبان پاشایان درگاه مکاتبات
نوشته مضمون آنکه هرگاه آنحضرت با مردم اندک خود را باسلامبول رساند این بندگان
کمر خدمت میان بسته سلطان سلیم را گرفته شما را پادشاه میسازیم و آن ساده لوح
باین فریفته شده سلطان مراد پسر خود را در میان لشکر گذاشته خود با پانصد سوار متوجه
اسلامبول گردید و سلطان سلیم با جمعی کثیر در راه استقبال نمود و بقتل آورد و بعد از آن
لشکر بسیار بدفع سلطان مراد ارسال نمود و سلطان مراد مغلوب گشته پناه بخاقان اسکندر
نشان آورده و در اردوی همایون باجل طبیعی درگذشت هم در این سال امیر زکریا که سالها
وزارت سلاطین آق قوینلو و خاقان نمان کرده بود در خراسان وفات یافت امیر یار احمد
اصفهانی که بنجم ثانی ملقب بود وزیر با استقلال او بود و روزی تا صد گوسفند در مطبخ صرف
شیلان میشد و همیشه سیزده دیگ نقره خام بجهت طبخ طعام در مطبخ او بکار میبرده
بحکم عبید خان کشته گردید مولانا بنایی نام او شیر علی بود و حسین میرزا از امیر علیشیر
رنجیده باذربایجان رفت و سلطان یعقوب رفت بعد از چند وقت باز بخراسان مراجعت نمود
بار دیگر خشم کرده متوجه سمرقند شده در خدمت سلطان علی میرزا ابن سلطان احمد میرزا
بن سلطان ابوسعید میبود و مرو باز از زبان ایشان هجو کرده و این ابیات از آنجاست

چونکه حال و احوال تو لله جان ، خشی و مشی مرد کلان ،
چونکه مشغولی تو آفته و میه ، چکنه حالتو خواجه جان ،
تو بچوکان همین خی برد ک ، آقبت گو مهی بن از میدان

چون شیبک خان سمرقند استیلا یافت بنایی ندیم مجلس او گردید و بعد از قتل شیبک

و در علم موسیقی و تصنیف وقوف تمام داشت
در زمان

در خدمت تیمور سلطان ولد او میبود و درین سال که امیر نجم ثانی قرشی را قتل عام نمود شیخ عمر
مولانا بنائی با تیغ غازیان منهدم گردید مولانا در آخر حیات بتتبع دیوان خواجه حافظ شیرازی
مشغول بود و حالی تخلص کرد و گفتار در قضایایی که در سنه تسع عشر و تسعمایه واقع شده

و لشکر کشیدن خاقان سکندر نشان بنوبت ثانی بخراسان و فرار نمودن عبید خان

درین سال پنجم ماه محرم که موافق اول قوی ئیل بود میان عبید خان و جانی بیک
خان نزاع واقع شده از ظاهر هرات کوچ کرده متوجه الکاء خود شدند جانی بیک سلطان
از جیحون عبور نموده بکرمینه رفت اما دران ایام تیمور سلطان بجانب آب آمده در حدود
مرغاب بعبید خان ملحق شد و او را از رفتن بخارا منع کرده بمشهد آمدند و تا اسفراین زیر نگین
آوردند چون این خبر بهرات رسید حسین بیک لله و احمد بیک صوفی اوغلی شهر را گذاشته
و از طرف طبس راه عراق و آذربایجان پیش گرفتند تیمور سلطان ایلغار کنان بهرات رسیده
در باغ مراد نزول نمود و بسیاری از ترکمانان بقتل آورده دل بحکومت خراسان نهاد چون
این خبر بخاقان سکندر نشان رسید از بلده اصفهان با سپاه فراوان مع فوج ازبکان بطرف خراسان
روان شد چون ییلاق کلاپوش محل نزول خسرو با فر و هوش گشت خلیل سلطان ذو القدر
قبل از موکب نصرت اثر بفرمان خاقانی با سپاه ... از صوب مشهد مقدس
رضویه علیه السلام والتحیه نهضت نمود و چون یک فرسخی مشهد رسید عبید خان تاب مقاومت
نیاورده بطرف بخارا روان شد تیمور سلطان نیز از وصول این خبر راه گریز پیش
گرفته روانه سمرقند شد

چو دیدند خانان گردن فراز ۔ که آن شیر آمد سوی بیشه باز
چو شیران همه بیشه پرداختند ۔ باهنگ توران فرس تاختند

هنوز پادشاه ربع مسکون در ییلاق

کلاپوش

کلاپوش

کلاپوش بود که از اوزبک و بار دیگر در خراسان نماندند و بعد از فرار تیمور سلطان
ابو القاسم که از هواخواهان سلاطین ازبک بود دو هزار سوار فراهم آورده و از بادغیس
بهرات آمدند و رعایای شهر از روی قهر با وی مقاومت نموده در اثنا سفیر منقلای
سپاه ظفر لوا امیر سلطان روملو با جمع غازیان و شمس گیلانی در باغ شهر افراز معبر که
رسید و بقرب سپید نقرار اتباع آن جماعت بقتل آورده ابو القاسم بطرف غرجستان
گریخت خاقان سکندر نشان از خبوشان بالنگ اوکان نزول نمود و آنجا حاکم مرو و ... را
که از توهم سپاه ازبک مرو را گذاشته فرار کرده بود محاسن او را تراشیده مغفر بر سر او نهاده
و سعیدات خانه روی و را تازه گردانیده منعکس بر درازگوشی سوار نموده در بازار دور

بازار گردانیدند تا عبرت دیگران گردد ۔ بعبرت محاسن بریش سپید
دران انجمن آبرویش ببرد ۔ عروسانه ... رخش یکبری
بهر خانه بی پیش چون زنان معجری ۔ بسر خیش چون قحبگان ساخت ...
ولی قحبه گیش نیرزد موی ۔ رخی کان شود زرد و زر سرخ رو
بسرخی همیا بدرش سرخ کرد ۔ زبی غیرتی گر شوی روسیاه
رخت را سفیدی شود عذر خواه ۔ بعد از آن که دوری گرد دان لشکر ظفر

با و نهضت روان شد پیش از وصول اینجا و دچنان معلوم شد که مردم اندبار بغازیانی که
از جنگ نجم بیک فرار نموده بودند ... بسیار کرده بعضی را بقتل آوردند بنابران
فرمان قضا جریان بقتل عام صدور یافت ... سلطان تکلو با فوجی از غازیان بقتل
آن جاهلان روان شدند و خورد و بزرگ ایشان را بیاسا رسانیدند

در آمد بسپاه مردم سگی ۔ بری شد دران ناحیت آدمی

خاقان اسکندرشان در آن تابستان در الکای باخاکی ییلامیشی نموده دیو سلطان را بجانب جهت
بلخ روانه گردانید مردم اندخود یکی از اهل ضلال معروف بقرا ابوقال را بجهت حاکم ساخته
آغاز مخالفت کرده دیو سلطان ایشان را بقتل رسانیده و قرا ابوقال را گرفته روانه درگاه
عالم پناه گردانید هم در آن اوان شاهرخ بیک افشار بفرمان خاقان عالی تبار بطرف قندهار
ایلغار نموده آن ولایت را غارت کرده سالما غانما بدرگاه عرش اشتباه مراجعت کرد
چون مهمات خراسان حسب المدعای شاه جهان ساخته و پرداخته شد حکومت هرات
را بزینل خان شاملو داده از بابا خاکی علم مراجعت بصوب اصفهان افراخت و در آن بلده طرح
قشلاق انداخت **گفتار در مخالفت سلطان سلیمان بن سلطان حیدر بخا**
قان اسکندرشان در زمستان سید سلیمان بن سلطان حیدر نسبت بخاقان اسکندر
شان اظهار مخالفت کرده خلق بسیار بر سر او جمع شده گفتند که خاقان نیز مانند خراسان
رفته و از آذربایجان دور افتاده فرصت را غنیمت شمرده تبریز را متصرف باید آورد سید
سلیمان باستصواب آن ابلهان فریفته بخار نخوت و غرور بکاخ دماغ راه داده هوای باطل
فساد را بهم رسانیده از مضمون این مثل غافل • با ولی نعمت ار برون آیی •
گر سپهری که سرنگون آیی • با جمعی مردم فتنه انگیز بطرف تبریز
ایلغار نموده چون این خبر بحاکم تبریز رسید باتفاق شهریان کوچه ها را مضبوط کرده در
شوارع آب انداختند تا زمین یخ گرفته تردد سواره دشوار باشد سید سلیمان
با سپاه فراوان بلابه درون خیابان در آمد تبریزیان و باشندگان روی بر خانها و دیوارهای
خیابان را سوراخ کرده آن روزگار گشتگان را بضرب تیر و تفنگ مغلوب کردند
سید سلیمان با انبوه فراوان روانه آب شور گردیده خیابانیان چون بلای ناگهان از عقب

غازیان در پی ایشان رسیدند و سلیمانیان چون دوباره صف پیکار بیاراستند فیمابین تبریز
بضرب شمشیر تیز آتش بار سید سلیمان را از اسب بزیر انداختند با وجود آن سید سلیمان بضرب
تیر شاه زده و فرار نموده او را اخذ گردانیدند و در آن اثنا شاه سلطان استاجلو که والی
آن وقت قرچی بود او را بجی رسانیده و بضرب شمشیر او را هلاک ساخت هم در این سال
مولانا سلطانعلی متوجه عالم باقی گردید در حسن خط بمرتبه رسیده بود که در هیچ عهدی
از متقدمان و متاخران بآنجا نرسیده • آنکه در عالم بخط مشکفام •
نسخ کرده خط استادان تمام • گشته شاگردانش از او قطاع
در طریق خط جمع کرام آنکه بیان • چه بیند کار خواجه میر علی که در این اسلوب
واضع قاعده و مجوز جدید و ضابطه سدیده شده بدو یکجا رسید •
آری که هیچ میر سلطان نیز رسید • مولانا جعفر خطاط بروانی خط و صفای آن در اطراف
جهان اشتهار تمام یافته و در جنب این محیط هنر که منبع لآلی و در است چون جوی خوبست
در پهلوی عمان و مانند کوی بیل است در مقابله آسمان مولانا اظهر که در این فن اظهر من الشمس است
بار یک هیچ نسبت سها است با آفتاب عالم تاب یا نسبت شب یلداست با روز جهان افروز
و سخان قدیم خط نبوده و طهمورث پیدا کرده تفصیل خطها نیست • حمیری • بربری
اندلسی • صیقی • قبطی • یونانی • حمیری • سریانی • رومی • کوفی • معقلی
هندی • فارسی • واضع خط نسخ و ثلث و غیر آن ابن مقله است چون منسوخ را نیدید چنانچه
در جلد ششم نوشته شده بدخط خود تعلیم کرد و بعد از آن علی بن بواب محقق و ریحان را
اختراع کرد و کتابت نوشت بعد از آن یاقوت غلام مستعصم خلیفه عباسی احوال او
هم در جلد هفتم نوشته شده و شاگردان او شش کس استادان سته می گویند

شیخ زاده شهره بوده و در بغداد میبود و ارغون معروف بقبله نویس عراق عجم است اما در بغداد
ساکن شده بود و دیگر میر محمد صوفی است که بسیار کشاده زرین قلم در خدمت سلطان
اویس میبود و دیگر نصر الله طبیب ملازمت سلطان احمد جلایر میکرد و دیگر یوسف مشهدی
شاگرد یاقوت بود در تبریز ساکن گشت صیرفی از جمله شاگردان است حاجی محمد بند زن
شاگرد صیرفی است عبد الله طباخ در خراسان میبود و عبد الحق سبزواری شاگرد وی است
میر علی تبریزی واضع خط نستعلیق است مولانا عبد الله ولد مولانا سلطانعلی شاگرد مولانا
جعفر از خوشنویسان روزگار بود و مولانا اظهر از جمله نوادر استادان است سلطان محمد
از جمله خوشنویسان است سلطان محمد نور سلطان محمد ابریشمی زین الدین محمود از جمله خوشنویسان
زمان است علی الخصوص خراسانند مولانا میر علی خط نسخ بر جمله خوشنویسان کشیده و در اوان
شباب پیش زین الدین محمود مشق میکرده و چون خط بکمال رسانید مکرر با مولانا سلطان
علی معارضه کرده و مردم جانب ملا گرفتند روزی بخدمت مولا آمده سه قطعه گرفت و تقلید
کرده و در میان قطعهای مولانا گذاشته خدمت مولانا متحیر گشت که آیا خط او کدام است
بعد از تامل بسیار خط ملا میر علی بر داشت مولانا امیر علی در آخر عمر بخارا رفته
عبد العزیز سلطان ولد عبید خان در باره او رعایت بسیار کرده و در آنجا از عالم فانی
بجهان جاودانی شتافت از جمله شاگردان مولانا خواجه محمود سیاوشانی است مولانا
میر علی از وی رنجیده این قطعه گفت • خواجه محمود گرچه یکچندی •

بود شاگرد این فقیر حقیر • بهر تعلیم او دلم خون شد •
تا خطش یافت صورت تحریر • در حق او نرفت تقصیری •
لیک او هم نمیکند تقصیر • هر چه خود می نویسد از بد و نیک •

جمله را میکند بنام فقیر خواجه احمد مشهدی شاگرد مولانا میر علی است قاسم شادی
شاه مولانا عبدی نیشابوری مولانا شاه محمود مولانا دوست هروی مولانا رستم علی خواهر
زاده استاد بهزاد حافظ بابا جان تربتی از جمله خوشنویسانند مولانا مالک قزوینی بسر
آمد خوشنویسان زمان شاه دین پناه بود و جمیع خطها خوب مینوشت و علوم شاگرد مولانا جمال الدین
محمود شیرازی بود راقم این حروف مدتی بمقدار حاشیه شمسیه پیش او خوانده و درین سال میر
اسمعیل شب غازانی از عالم فانی متوجه جهان جاودانی گردیدی و مولانا علی قوشچی
درس خوانده بود و بعد از رفتن مولانا بروم بشیراز رفته در درس مولانا اعظم
و افهم جلال الدین محمد حاضر شده و مدت عمرش شصت و نه سال از جمله تصانیفش شرح بر
فصوص ولادت شاه طهماسب دین پناه شاه طهماسب روز چهارشنبه بیست
و ششم ذی حجه شاه دین پناه ظل الله در قریه شه آباد من اعمال اصفهان متولد شد
ملکی بصورت بشر قدم سعادت اثر بعرصه عالم نهاد • طالع عالم منور شد نیکو اختری

منتظم شد سلک ملک شهریار الا گوهری • تاج شاهی سرفرازی میکند امروز زانک
گرد نام ملکت او روشن پیدا شد سری • تا حساب طالعش میبند در اصطرلاب ماه
شب همه شب بود کیوان منتظر بر منظری • تا ببیند شب بسوزاند دفع چشم بد
مجمر زرین مجمع فیروزه در بر کرد آذری • امرا عالیمقدار و وزرای نامدار نقود

نامعدود از ابیض و احمر و در گوهر نثار کردند و پیشکش لائق آن جشن روز بروز جشن و سرور و عیش
و حضور بود گفتار در قضایایی که در سنه عشرین و تسعمایه واقع شده ذکر محاربه
خاقان اسکندر شان با سلطان سلیم پادشاه روم درین سال سلطان
سلیم پادشاه روم با استادگان بارگاه خاقان جم جاه در مقام عصیان آمده

باعث مخالفت و آنکه چون خان محمد استاجلو بر دیار بکر استیلا یافته بود و [illegible]
ذوالقدر را با مردم اندک شکست فاحش داده و ملازم او و ولد او و [illegible] با چند سوار
از غلامان سلطان قانصو پادشاه مصر را که در دولت او [illegible] تمام داشتند و اسامی
ایشان را زود چندی می‌گذاشتند مغلوب گردانیده بود و از واسطهٔ این شجاعت غرور و عجب
و عظمت و جبروت یافته بود و از حد اعتدال درگذشته به سلطان سلیم مکاتیب تهدید
و بیم ارسال می‌داشت و او را به مقابله و مقاتله و مجادله ترغیب می‌کرد و کلمه خبری چند
مثل مجرد و غیره که موجب فتنه و فساد بود و [illegible] فرستاد و دو سلسله و دیگر آنکه نور علی
خلیفه روملو در آمده با خرابی بسیار کرده شهر توقات را سوزانیده این معانی در جنگ آتش
و لشکرهای قرامان و اناطولی و منتشا و کرمیان ایلی و کفه و طرابزون و سمندر و افلاق و بوسنه
و موره و صرف را جمع آورده با خشم انبوه و شهاب به خشم و شتاب کرده به سیل تهیب دریای شکوه
که اوهام بنی آدم از تصور یک فوج از افواج بی‌نهایت و اسلحه بی‌غایت آن عاجز آمدی
و اقلام غالب الحیل عالم الحساب از شمار آن کفایت ننمودی ● افزون شده از عدد قطره در شمار
بیش از نجوم در فلک و موج در بحار ● تا موازی دویست هزار سوار و پیاده متوجه [illegible]
گردید و ایلچی به درگاه خاقان اسکندرشان فرستاده توجه خود را به عزم رزم اعلام داد
قاصد در همدان به درگاه عرش آشیان رسید و خبر مخالفت سلطان سلیم را به عرض
رسانید آنحضرت جواب داد که ما نیز مستعد قتالیم و در هر جا که ملاقات واقع شود دست
[illegible] ایلچی را رخصت داده کس پیش [illegible] فرستاد که خان محمد استاجلو با عساکر
دیار بکر به درگاه اعلی شتابد آنحضرت با دلاوران که شیر دیده و دوزخ [illegible] خورشید
بریده در هیجا [illegible] و در شب به چشم مار بر دل مور در ریگ [illegible] می‌کشیدند

وجرم

و جرم خردان خشخاش [illegible] ناوک تیر را از زمین بر [illegible] متوجه رزم گردیده چون خبر رسید
گرم گردید که سلطان سلیم با چنین سپاه کوچ بر کوچ متوجه است پادشاه صاحبقران
با اعتماد زور بازوی غرور از سر فراغت و حضور با خانه کوچ عنان گیران بطرف دشمنان
معطوف ساخت و اوایل ماه رجب در منزل چالدران که در صحرای نخجوان و تبریز واقع است آن دو گروه
با شکوه به یکدیگر رسیدند و طریق سلاطین روم آنست که در وقت کارزار گرد جنود خود را
با عرابه و زنجیر استحکام داده حصنی [illegible] جهت حفظ خود می‌سازند و تفنگچیان
در اندرون آن به انداختن ضربزن و توپ و تفنگ مهیا دارند و بر بالای عرابه به جهت [illegible]
قرغانهای صغار و کبار گذاشته و ایشان در انداختن توپ و تفنگ عادت داده و ضرب تفنگ
با آن مرتبه مهارت و اقتدار دارند که [illegible] در امتداد اشعه نظری که از تسلسل جاری [illegible]
اصابت می‌سازند و نقطه موهوم را به ابهام خطوط البصری از زنگ [illegible] هدف نشانه می‌نمایند
خان محمد استاجلو و نور علی خلیفه روملو بعضی از مردمان که از اطوار رومیان باخبر بوده
عرض نمودند که قبل از آنکه [illegible] افغان خود را آراسته نمایند بر بالای چالدران بر سر ایشان
رویم و مهم آن تمام را با تمام رسانیم و دورمیش خان شاملو این سخن را رد کرده بجانب محمد
گفت که کدخدایی قدر دیار بکر می‌کند و معروض داشت که ما کمک می‌کنیم تا وقتی که آنچه مقدور
ایشان است از قوت به فعل آورند و در محافظت خویش بعد از آن قدم در میدان کارزار آوریم
و ما از لشکر ایشان [illegible] می‌آوریم خاقان اسکندرشان [illegible] او را قبول نموده سلطان سلیم
از بلندی چالدران پایین آمده در استحکام جنود خود اهتمام کرده اطراف خود را به عرابه و زنجیر مسدود ساخت
عرابه چو فیل و تفنگها بدست ● شاهان چو خرطوم فیلان مست
عرابه چو [illegible] نگار ● [illegible] میان همچو فیلان سوار

و دوازده هزار ینکچری را مقرر کرده که در پیش صف ایستاده بکار زدن مشغول گردند میمنه
و میسره لشکر را بپاشایان نامدار مثل سنان پاشا و مصطفی پاشا مشهور بیغلو چاوش و
فرهاد پاشا و قراجه پاشا و ذو القدر اوغلی علی بیگ که شهسوار بیک تفویض نمود و تمامی
فوج اوغلی را جرخچی گردانیده و محال اوغلی را با فوجی گروه انبوه از صد هزار مردم خونخوار
نقیبان کرد از امرای مدار میدان هیجا فرستاد از جانب خاقان گردون قران ابر تیغ خونخوار
سوار گشته • ببالای توسن برآمد دلیر • بآهنگ میدان چو غرنده شیر •
فروزان رخش بر فراز ستور • تجلی نمایان شد از کوه طور •
خاقان ظفر شعار میمنه را بامرای نامدار چون دورمش خان شاملو و خلیل سلطان ذو القدر
و حسین بیگ لله و نور علی خلیفه روملو و خلفا بیگ خان محمد استاجلو و چایان سلطان
استاجلو با جنود دیار بکر منزل گزیدند مقرر شد که امیر عبد الباقی و سید محمد کمونه
و امیر سید شریف و قلب را بگیرند و ساره و میره قورچی باشی با فوجی غازیان جرخچی گردانید
و آنحضرت با جمعی قورچیان طرح شد انتظار می‌کشید که بهر طرف که زور افتد خود را بایشان
رسانند و لشکر قزلباش که روی با شکوه هم غیر صولت بهرام با هیبت پیل شکوه که جبال از
مهابت ایشان می‌کند جنبت و آسمان از صلابت ایشان سپر خورشید می‌انداخت در برابر
رومیان صف آراسته و از شیهه اسب فریاد سپاه و ماه بر آسمان راه گم کرد و از غریو
کوس چهره گردون بناموس چون اسپند رو بر دیگر دید و از بیم جان مترقی شد و از جهان
برگ بید از باد و عکس آفتاب در آب میلرزید بار اول ساره و میره و استاجلو با فوج جرخچیان
بر لشکر مخالف تاختند و منقلای لشکر ایشان را از جای برداشته بموجی رسانیدند
و محال اوغلی که سرگرده موجیان بود بر ساره و میره حمله آورده او را باز گردانید چون

خاقان اسکندر شان و سنجر ورود مبارزت مشاهده نمود آتش غضبش اشتعال یافته با ولادن
که از صدمه قهر شان در صبح در سینه شام شکستی و از نهیب تیغشان خنجر آفتاب در نیام
ظلام پنهان شدی بر ایشان حمله آوردند در اثنا ملغوج اوغلی که نهنگی بود در بحر بیدینی
در برابر آنحضرت آمده زبان بلاف و گزاف گشاده گفت نظم
من آنم که در روز پیکار و کین • توانم زدن آسمان بر زمین
بدوزم به پیکان بهم چشم مور • گشایم به تیر و کمان بی قصور ••
نظر گر کنم سوی دشمن بخشم • دهد جان شیر ژیان از هر چشم
سنانم ز پهلو در آید بناف • در رومی منم کویم اینک مصاف
اما پیش از آنکه دست بتیر و کمان برد و سیف و سنان در میان آورد خاقان اسکندرشان
شمشیری بر فرقش زد چنانکه مغفر با سر او دو نیم شد و پیکر دون سید و مخالفان این ستیز
که در مدت العمر خود ندیده بودند حیرت مغلوب هراس شدند قیاس ایشان استیلا یافته
تعلب گریزان شدند و میمنه جنود قزلباش بر میسره رومیان تاخت آوردند و گرد و غبار
و فتنه و آشوب بهوا کردند آتش حرب فروزان و خاشاک ابدان مبارزان سوزان شد شعله تیغ
خون افشان زبانه بآسمان کشید و دخان آتش سنان عنقا اختصاص دل افق بایوان
کیوان رسید میسره رومیان که نیروی جلادت سنان پاشا اختصاص داشت چون دل عاشقان
و زلف معشوقان پریشان گردانیدند و از تیغ خونریز جلادان گذرانیدند و از سلطان
سلیم چون شب هجران و ایام فراق چون سیاه و تباه گشت از میسره نیز خان محمد میمنه رومیان را
از جا برداشته تعاقب رسانید و در اثنا توپی به روی خورده کشته گردید لشکر روم بدین واسطه
خیره گشته یکبار هجوم آوردند و دست چپ قزلباش را مغلوب ساخته بمیان لشکر شاه

قبه ترتیب انداختند و خاقان اسکندرشان چون چرخ چنبری قبه میان سایبان شیردل

تیر غازیان از الضرب تفنگ باز گردانیده آنحضرت تیغ آبدار را چون نهنگ بحر خونخوار

در آبدار بحر لام آورده جوی خون را چون سیحون و جیحون روان ساخت و از موج خون

قصر آسمان هفتم رنگ لعل بدخشانی یافت و سند سحابی قاضی حصن شش سرخی زعفران

گرفت و تیغ نیلوفری جلا و خطه نجم پیکر گلزار و لاله زار پذیرفت و جوشن سیم اندود ماهی

از آن خون برنگ طبرخون گشت * پس توران آن بحر خون بر همه

چو ماهیان آبی شناور همه * ز خون دشت کین همچو عمان شده

در و چهار شاخ مرجان شده * در آن روز جمعی کثیر از رومیان مبارک

بضرب تیغ پادشاه ظفرنشان به خاک هلاک افتادند تیغ از شراب خون دلیران چون مستان

سرافشانی آغاز نمود و نیزه بغارت جانها دست تطاول دراز کرد هر چند نیزه تطاول نمود

سپر تحمل فرمود و هرگاه گرز زبردستی اظهار کرد درع فروتنی اختیار کرد و غازیان

زور آورده سمند میدان را تا بعرابه راندند و ینگچریان بضرب تقیب تفنگ باز گردانیدند

تفنگ چون برق از خود و خفتان و جوشن و برگستوان می گذشت بسان صاعقه در کرد آب

در پای جنگ آتش می فروخت **نظم** ز تیغ و تفنگهای آتش ستیز

ز هر گوشه بازار کین گرم و تیز * در آن گرم بازار جنگ و جدل

نمودی خریدار جان جز اجل * بسینه که شد ز لشکر قزلباش تیغ

ترس ترا ینگچری را بجا رفته ایشان تیر غازیان از زخم تفنگ مجروح [illegible] کرده اند

در عرصه از بهر مردان جنگ * تفنگ نقل و خون باده لاله رنگ

یلان از تفنگ داده دل از دست * ز نقل چنان گشته بی باده مست

آن روز

آن روز آن زمان که مهر عالم افروز تیغ از غلاف افق کشیده تا وقتی که سپهر زرین

قبه زبرجدی قلعه زنگاری بحد استوار رسید آتش قتال و جدال و عنایت التهاب و اشتعال

بود آنحضرت در این وقت نوبت بعرابه رسانیده به ضرب شمشیر حلقه زنجیر را بریده و عرابهای عثمانیان را

باز می گردانیدند و میان گرد و محیط کشته نقطه گرد و از شش میان گرفتند خاقان اسکندرشان

با ایشان است خنگ بهر طرف که می تاخت از دشمنان لشکری می انداخت و از هر جانب که

حمله میکرد از کشته پشته می ساخت به تیغ آتشبار [illegible] که بر سر وی رسیدی

بر خاک هلاک می افتاد و از آتش حمله و زخم شرار شمشیر هر مخالفی را که در می یافتی ریخت

براوییه بادیه می فرستاد * بهر جا که شمشیر در کار کرد

یکی را دو کرد و دو را چار کرد * و بنتش سلطان استاجلو و سایر

قورچیان جنگهای نمایان کردند و میان اخود را بآنحضرت رسانیدند خاقان اسکندر

شان باتفاق قورچیان بر مخالفان حمله آوردند و درع و بغتان شکل ابر سروران باز آورد

و تفنگ آتش افشان در قبه جوشن و حلقه زره شهاب می فروخت قلماق [illegible]

بسان کوره آتش تفسیده و مغز در سر گردنکشان چون نقره در کار بگداخت خاقان

اسکندرشان فرمود که کرنای نواختند و موازی سعید غازی تیز دو آنحضرت جمع آمدند

بنابر آن که اقبال فرمود و جلو گردانیده و جوق جوق که قلب لشکر شکسته بودند در میان

ایشان میرسید و صفوف ایشان را شکافته و ایشان می گردید و در آن اثنا اسب آنحضرت

بسیاه آبی فرو رفت خضر آقا استاجلو بارکی چو در او کشیده خاقان اسکندرشان سوار

گردیده روانه شد و لشکر روم سلطان علی میرزا افشار را گرفته تصور کردند که خاقان

اسکندرشان است نزد سلطان سلیم بردند بعد از تحقیق که دیگریست او را بقتل آوردند

دیگر قزلباش که میسره روم را شکسته بودند از عقب رفته بودند مراجعت کردند و قلب
سلطان سلیم خود را زده جنگ نمایان کردند و از معرکه بیرون رفتند و سلطان سلیم امر کرد
تعاقب سپاه قزلباش ننمودند و همچنین بغارت دست نگشادند بواسطه آنکه مبادا مکری کرده باشند
بعد معلوم کردند که از حشم قزلباش در اردو نمانده بضبط اموال و اسباب
شروع کردند و درین جنگ خان محمد استاجلو و ساروپیره قورچی باشی و حسین بیک لله و امیر
عبدالباقی و سید محمد کمونه و امیر سید شریف شهید شدند و از طرفین سه هزار کس بلکه پنجهزار کس بقتل
بعضی بقتل آمده بودند سه هزار از سپاه سلطان سلیم و دو هزار از لشکر قزلباش خاقان متوجه
درجزین گردید و سلطان سلیم همه را اعزاز و اکرام نمود و صورتی که آبا و اجداد او را در خیال
محال مینمود بعین الیقین مشاهده فرمود و نخست بمسجد حسن پادشاه که در میدان صاحب آباد بود رفت و
نماز گذارد و منقول است که در محلی که خطبه بنام پادشاه رسید خطیب گفت السلطان ابن السلطان
ابوالمظفر شاه اسمعیل بهادرخان و میان خود گفتند که خطیب بالقبال آورد سلطان سلیم گفت
که زبانش عادت کرده است و گفت که حیف شد میر سید محمد خان عالیشان درین جنگ کجا بود
شهادت یافتند بعد از شکست غزو دولت شاهی بابدا و تفاقت ملاطف الهی طبق کلام معجز نظام
وقذف فی قلوبهم الرعب خوف تمام بر خاطر شان استیلا یافته در آخر همان ماه طبل مراجعت
کوفته بصوب روم روانه شدند و در اماسیه قشلاق کرد این خبر در درجزین مسامع خسرو ظفر قرین رسید
متوجه تبریز گردیده در ماه شعبان در آنجا منزل گزیده قشلاق کرد **گفتار در محاربه نمودن**
ابونصر سلطان و خواجه مظفر بتکچی با محمد زمان میرزا درین سال محمد زمان میرزا ابن
بدیع الزمان میرزا از اردوی خاقان اسکندرشان جدا شده باستراباد رفت میر غیب بیک
طالش که حاکم آنجا بود منهزم گردید میرزا محمد زمان کامیاب و کامران در استراباد متمکن گشت

دران

دران اثنا بدون سلطان بیگ که حاکم اسفراین بود باتفاق خواجه مظفر بتکچی متوجه دفع او گشتند
اما بواسطه وصول سلطان سلیم بتبریز اراجیف بسیار در میان خلایق افتاده بود و امرا
بتأنی حرکت می کردند چون بقریه خوراشاه رسیدند قرا اویس قورچی و ساقی از درگاه خاقان
با بشارت فتح خبر مراجعت سلطان سلیم رسانید امرا از غایت خوشحالی گریه دیده روانه جرجان
شدند و در آنولایت با محمد زمان میرزا جنگ کرده او را مغلوب گردانیدند و میرزا محمد زمان روانه
غرجستان گردید امرا و دو شاه حاکم آنجا بودند ملحق گردید **وقایع متنوعه** در
سال در خراسان خصوصا در شهر هرات قحطی بمرتبه شد که مردم یکدیگر را میخوردند
وزنبیل خان که حاکم آنجا بود آدمی خوار را بسیاست رسانید و هم درین سال خاقان اسکندرشان امیرالامرایی
را بچاه سلطان استاجلو تفویض نمود و نظارت دیوان اعلی با میرزا شاه حسین اصفهانی
شفقت کردند و منصب صدارت سیادت پناه امیر عبدالله لله که از اکابر سادات
آذربایجان بود تفویض فرمودند چون وی از عهده مهم فرو بیرون نتوانست آمد بنابرآن
میر جمال الدین محمد استرابادی عنایت گردید و حکومت دیاربکر بقرا بیک برادر خان محمد فرمودند
و او را خان لقب کردند **متوفیات** سلطان مراد بن یعقوب پادشاه در آن زمان که خاقان
اسکندرشان روانه بغداد شد باریک و ... بر روم رفته متوجه شام گردیده چند
مدت متصل دولت سلطان قانصوه و سلطان مصر اوقات گذرانید و از آنجا بدیار علاء الدوله
ذوالقدر رفته دختر خود را بعقد وی در آورد و دو فرزند او شد حسین نام و یعقوب نام
درین سال که سلطان سلیم بجنگ خاقان اسکندرشان می آمد سلطان مراد بوی ملحق گردیده
خواست که در جنگ قزلباش باشد ملازمان مصلحت ندیدند از سلطان سلیم جدا شده
دیاربکر گردید چون باورنه رسید ... سلطان که از جانب خاقان شیر شکار حاکم آنجا

بود و باد و جو و هجوم و کثرت اشرار بتره و روزکار و جمعی امرا نامدار و قلت عساکر بنصرت آثار ظفر کرد
بمقتضای کلام ملک جبار کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله منظور داشته در برابر
سلطان مراد علم جدل برافراشته فریقین را نهایت کوشش دست داده آخر الامر آنچه سلطان
قاجار فائق آمده نام او را نقش ساینده سر او را بانگشتری بپایه سریر شاه سعادت
قرین ارسال نمود و آنچه سلطان بواسطه آنکه با شقصد سوار هشت هزار کس را مغلوب کردانیده
بود به قدر رسی سلطان ملقب کردید و دولت سلاطین آق قوینلو بنابر قتل سلطان مراد بنهایت
رسید و از آق قوینلو سیزده تن سلطنت کردند بدین ترتیب • قرا عثمان • علی بیک •
سلطان حمزه • جهانگیر میرزا • و این چهار تن حاکم دیار بکر بودند • حسن پادشاه •
سلطان خلیل • یعقوب پادشاه • بایسنغر میرزا • رستم بیک • احمد بیک •
محمدی میرزا • الوند میرزا • سلطان مراد • و ایام سلطنت همگی باستقلال صد و یک سال
بوده سوای آنکه بار یک پنج سال دیگری حاکم عراق عرب بوده و در جنگ چالدران امرا
سلطان سلیم بود و بعد از مراجعت از آذربایجان گور شد و بعد از چندی ذلت نوبت
ممالک سلاطین آق قوینلو عراق عرب و عراق عجم فارس و کرمان و آذربایجان و دیار بکر
بود بدیع الزمان میرزا چند روزی در اردوی خاقان عالیجاه بسر برده بموجب حکم
جهان مطاع در ری ساکن گشته و بی استجازه با شهر ابا در رفته از ملازمان شنگ خان
شکست یافته بهند رفت و دو سال در آن دیار بوده باز در خراسان بخدمت خاقان اسکندر شان
آمده بر عنایت بادشاه مقرر شد که در شنب غازان تبریز ساکن بوده هر روز مبلغ هزار دینار
بجهت خرج او بدو واصل کردانند در سالی که سلطان سلیم به تبریز آمد میرزا بدیع الزمان
رعایت کلی کرده با خود برد و بعد از چهار ماه در آنجا بعلت طاعون فوت شد امیر عبد الباقی

از اولاد

از اولاد عارف ربانی شاه نور الدین نعمت الله کرمانی بود و خدمتش در انشا و یا کبر کی عبارت
از اقران ممتاز بود و در اوایل ایام خاقان اسکندر شان صدر بود و بعد از آن بنظام حل و عقد
و قبض و بسط امور مالی و ملکی من حیث الاستقلال بقضیه آنحضرت در آمد و درین سال کشته شد
ملک محمود جان دیلمی که از بزرگان دهی فرزدین بود و مدتی که وزارت یعقوب پادشاه کرده بود
بعد از آن وزیر خاقان اسکندر شان شده درین سال رحلت کرد و خلیل سلطان ذو القدر چون در جنگ
پادشاه روم از روی تقصیری واقع شده بود خاقان اسکندر شان کور سلیمان قورچی بسوی خون
در حیاتش مامور کردانید چون کور سلیمان مانند بلای ناگهانی بشیراز در آمد چون دید
که جمع کثیر در پیش خلیل سلطان حاضرند آهسته بگوش او گفت که امر شاه چنین شرف نفاذ یافته
که ترا بحضرت ... ببرم و مراجعت نمایم و اگر در ... آنرا امری بشوم
کسر حرمتت واقع میشود و صلاح در آنست که بخلوتخانه در آیی تا حسب الحکم عمل نموده باز گردم
و خلیل سلطان تنها بخانه در آمد کور سلیمان از عقب در آمده حکمی که در باب قتلش آورده بود
نمود و خلیل سلطان مخالفت نکرده بدو زانو در آمد کور سلیمان گردنش را زده سرش را
برداشته از آنخانه بیرون آمده روانه درگاه عالم پناه گردید خاقان اسکندر شان
حکومت شیراز را بعلی بیک ذو القدر عنایت فرمود و امیر سید شریف از نبایر سید میر شریف
علامه بود و چند سال صدر خاقان اسکندر شان بود و در انتشار مذهب حق سعی مشکور بجهت
بالظهور رسانیده و در اهانت جمعی که سالک طریق ضلال بودند کوشش بسیار کرده
چنانچه حقوق خدمتش و در انتشار مذهب ملت جعفری بر ذمه ثابت است مساعی جمیله
او در ترویج شرع اقدس نبوی واضح است مذکور درین سال کشته کردید چنانچه مذکور کرده شد

گفتار در قضایائی که در سنه احدی عشر و تسعمایه واقع شده گرفتن سلطان

تسلیم قلعه کماخ در این سال سلطان سلیم علم عزیمت بطرف قلعه کماخ افراخت یوسف بیگ
ورساق که قبل از خاقان اسکندرشان کوتوال آن قلعه بود مصلحت در توقف دید و محمد بیگ
ملازم خود را با سیصد کس در آنجا گذاشته متوجه درگاه همایون شد سلطان سلیم با سپاه
جرار زیاده از قطرات امطار در حوالی قلعه نزول نموده رسولان نزد غازیان روانه گردانید و
پیغام داد که مناسب آنکه بالطاف سلطانی اعتماد نموده دست تسلط از قبضه دروازه
حصار برکشایید تا از تعرض لشکر قیامت اثر ایمن گشته در اردوی همایون اوقات گذرانید
جماعت ورساق گفتند که بمجرد آنکه از کسی بنعمت رسیده باشد چگونه جایز گردانیم
که حقوق نعمت آن پادشاه عالیمقام را نابود انگاریم و قلعه را که بر سبیل امانت سپرده
باشد مانند اهل خیانت بتصرف شما گذاریم رسولان آنچه شنیده بودند بسلطان سلیم رسانیدند
آتش غضب او زبانه گرفته سوار شده و قرب صد هزار رومی جبه پوش با جوش و خروش
پیش او روان گشتند تا در برابر قلعه آمدند امر شد که ینگچریان جنگ آغاز نهند سپاه روم از
جوانب هجوم آوردند و جمعی ینگچریان بالای پشته که حوالی قلعه بود درآمدند و مردم
حصار را به تفنگ گرفتند

گرفته ز دود تفنگ مهر و ماه * فضای فلک شد چو گلخن سیاه

غازیان ورساق و دلاوران باتفاق
دست تیر و سنگ بردند و رومیان برج حصار را با زمین هموار گردانیدند و قهرا جبرا
قلعه را گرفتند غازیان پناه بمسجد بردند رومیان متوجه ایشان شدند و ورساقان شمشیرها
کشیدند و از مسجد بیرون آمده چندانکه مغلوب گشتند کوشیدند تا مجموع مردی کشته شدند
اما سلطان سلیم قلعه را بمردم خود سپرده روانه بجانب علاء الدوله ذوالقدر گردید **گفتار**
در محاربه نمودن مصطفی پاشا بیقلو جاوشن با نور علی خلیفه روملو

در این سال

در این سال مصطفی پاشا که از قبل سلطان سلیم حاکم طرابزون بود با لشکر بسیار رومیان
بتخوار متوجه ارزنجان گردید چون نور علی خلیفه روملو از توجه او مطلع گردید باتفاق محمد بیگ
ایغوت اوغلی استاجلو عنان عزیمت بآنجانب افراخت و عساکر نصرت اثر در حوالی چمشکزک رسیدند
بیقلو جاوشن با لشکر با جوش و خروش نمایان شده در برابر غازیان صف سپاه
بیاراست نور علی خلیفه با هشتصد سوار جرار بر قلب مصاف بیقلو که زیاده بر ده هزار
بودند تاخت و بنوک سنان نقش وجود جمعی از صفحه هستی محو ساخت و عاقبت مصاف
غالب آمده نور علی خلیفه را بقتل آوردند و ایغوت اوغلی با جمعی سالم بیرون رفتند **وقایع**
سنه [illegible] در این سال اوپه سلطان روملو از بلخ بدرگاه خاقان اسکندرشان آمده
دیگ سنده و قچه پر از پیکان که در جنگ اوزبکان از بدن مرد بیرون آمده بود بتحفه
نموده و در جمیع معارک بر اوزبکان غالب آمده بود و احوال بی صاحبی ولایت خراسان
عرض نمود بنابر آن خاقان اسکندرشان سلطنت خراسان را از سرحد سمنان تا کنار آب آمویه
بحضرت شاه دین پناه عنایت نمود و امیرخان ترکمان را لله او ساخت **متوفیات**
علاء الدوله ذوالقدر مدار خود را بمکر و تزویر و فریب نهاده هر بار که رسولان روم
نزد وی می‌آمدند او جمعی از ملازمان خود را بخوت مصریان می‌پوشانید و بمجلس درآورده
میگفت که اینان ایلچیان پادشاه مصرند که از نزد سلطان قانصوه نزد من آمده‌اند و تحف
بسیار آورده‌اند و در نزد رسولان روم می‌گفت که تابع امر و فرمان سلطان روم
و از مصریان بیزارم و بر رسولان سلطان مصر نیز بر همین سلوک میکرد و از طرفین
بسیاری گرفت و دایم می‌گفت دو مرغ دارم یکی طلا بیضه میکند و یکی نقره که مدعا سلطان
روم و سلطان مصر باشد در این سال سلطان سلیم داعیه آن داشت که بار دیگر خاقان

اسکندرشان مقابله نماید و بازنم بسته و خیمه بسیار در سرحد علاء الدوله جمع آورده بود
علاء الدوله آنرا منفعت خود دانسته غارت کرد و از این غافل که با خرطوم فیل بازی کردن
و با مار پیچانی مار خاریدن در هلاک خود کوشیدن است با و کردار کرد فتنه برانگیخت خاک ادبار
بر فرق ذرکار خود بیخت چون سلطان سلیم از آن غبن آگاه گشت فسخ عزیمت آذربایجان
کرده بصوب بغض روانه شد علاء الدوله چون تاب مقاومت نداشت لوای فرار بجانب
کوه و زنهار برافراشت سلطان سلیم سنان پاشا را با چهل هزار سوار از پی روان ساخت
مقدمه لشکر روم در وسط جبال نم کور باو رسیدند علاء الدوله باتفاق پسر خود سلیمان
بیک از کمین درآمده بر جنود روم حمله نمود بعد از کشش و کوشش لشکر ذوالقدر شکست
یافته مرد مجهولی علاء الدوله را بقتل آورده سرش از تن سنان پاشا آورد پاشا سرش را
نزد سلطان سلیم فرستاد • بلی اگر چرخ آید نفاق • •
به ذوالقدر گردد و در محاق • گرفتار شد خصم آید بتیز •
بریدند فرقش بشمشیر تیز • و خواند کار از آنمرد که سر او بریده بود پرسید
که داعیه چه منصب داری تا بتو دهم آنمرد احمق گفت منصب آقای خود و آقای او را از غیظ
الناس بود آقائی او را بانشا کردند و منصب او را بوی دادند سلطان سلیم بتمام ولایت
ذوالقدر استیلا یافت پسر ذوالقدران بعضی ملازم سلطان سلیم شدند و فوجی متوجه
درگاه خاقان اسکندرشان و زمره روانه درگاه سلطان قانی پناه گشتند دولت
بنهایت رسید و از این طبقه در کتب تواریخ چهار نفر یافتیم که سلطنت کرده اند
• ملک اصلان • سلیمان • ناصر الدین • علاء الدوله • مملکتشان مرعش و ابلستان
و صاحب هشتاد هزار خانه ذوالقدر بودند خواجه آصفی ولد خواجه نعمت الله قهستانی

بود

بود که چند گاه وزارت سلطان ابوسعید قیام نمود و در شانزدهم شعبان وفات یافت
و شخصی در تاریخ او گفته اند • چون آصفی آن چشم خرد را مردم
در ابر اجل گشت نهان چون مردم • پرسید دل از من که چه آمد تاریخ
گفتم ز برات آمده از ده و دوم • مولانا نظام استرابادی در سال
مهر خموشی بلب نهاد و از تصانیفش کتاب ملقب به سلیمان و دیوان قصاید مولانا ربانی
ساوجی در سال از عالم انتقال نمود و پیش از این شاه متجاوز بود و از تصانیفش تاریخ
سلطان حسین میرزاست **گفتار در قضایایی که در سنه اثنی عشر و تسعمائه
واقع شده و ذکر محاربه بیقلو با قرا خان استاجلو** در اوایل که خاقان
اسکندرشان حکومت دیار بکر را بقرا خان رجوع نمود خان مشار الیه قرار گرفته زمام
مهام را در قبضه اقتدار احمد چلبی نهاد و احمد چلبی مال و جهات آمد را بقرا خان نداد خان
قصد او نمود و احمد چلبی بر این معنی اطلاع یافت و چنانکه بیوفایی لازمه ذات او بود قاصدی
نزد بیقلو چاوش فرستاده عرضه داشت که وقت مناسب چنان می نماید که بسرعت هر چه
تمامتر خود را بحوالی این دیار اندازی تا آنچه مطلوب است حاصل گردد و بیقلو چاوش
در طی مسافت مسارعت کرده چون بحوالی شهر رسید احمد چلبی باستقبال نمود و مفاتیح
قلعه را بوی سپرده بیقلو چاوش در آمد متمکن گردید و قرا خان چون از استیلای
رومیان آگاه گردید با فوجی از دلاوران متوجه گردید تا مردم آنجا را از جاده خلاف
بشاهراه وفاق در آورد چون به آن حدود رسید مردمان شهر با رومیان اتفاق کرده از
دروازه بیرون شتافتند و دست بانداختن تیر و راندن شمشیر بردند و غازیان را نگذاشتند
که نزدیک حصار آیند و خان از موافقت ایشان مایوس شده باطراف آن ولایت متفرق شد

شوارع را مضبوط کرده نگذاشت که یکمرتبه بار دیگر بشهر آورند چقلو چاووش عاجز گشته چهار
کرت بجنگ غازیان روانه ساخت قراخان با فوجی از ابطال دهر و شیران بیشه ستیز هر چهار
و نهر عثمان یکران بجانب میان معطوف گردانیده در پریشان ساختن مهم ایشان از حسب المدعا
ساخت چنانچه یکی از ایشان سالم نماند و خلاصه این جماعت بقتل آورد و مظفر و منصور
عنان بصوب اردوی خود تافت بعد از چند روز خبر آمد که چقلو چاووش قریب بیست
و چهار هزار سوار و پیاده مجتمع ساخته از آمد بیرون آمده بنابر آن قراخان از اردوی
خود جدا شده روی بطرف معسکر چقلو چاووش آورده در موضع قورق سهر بار دیگر معسکر
ساخت آنگاه متوجه آن شد که بزودی بمقابله خصم توجه نماید و مجدداً داد مردمی از خون
عدو گلگون سازد و چقلو دست سلطان نیز وی را ترغیب مینمود و میگفت که دشمنان خاندان
صفویه را بیش ازین مهلت نباید داد و بزخم شمشیر و خنجر رخنها در دیوار وجود ایشان میباید
گشاد اما دلاوران انبوه و خاقان اسکندر نشان قورچی رسیده بود و حکم آورده بود
که مقابله نکند تا ازینجانب مدد رسد و سایر مردمان نیز بسرعت محاربه مصلحت نمی‌دانستند
و میگفتند تا زمان وصول کومک با حریف بستیز نباید بود قراخان رای قدرش را اصوب
اقرب قصود نموده روز دیگر برابرش کجک دوی خرام سوار شده و اعلام را بعزم افراخت
جوانغار و برانغار را چنانچه باید و شاید مرتب ساخته از آنجانب چقلو چاووش نیز میمنه و میسره
را بمردان کار استحکام داده و در پیش لشکر خود عرابها را از ضربزن و تفنگ تعبیه نموده اطراف
آنرا بزنجیر بیکدیگر بسته پیش خود را با شتران و کتلکه مضبوط گردانید و چون صف نبرد
لشکر دران صحرا نمونه دشت محشر بود مرتبه نخست دلاوران غازیان شمشیر بار آخته و تیر
بر مخالفان استتار ساخته بهم و میان آنها جابجا انداختند و دست چپ ... ازجا برداشته قلب

رسانیدند چون راه فرار و میان مسدود شده بود ناچار بجنگ شروع نمودند منقول است
که در آن روز جمعی از رومیه از ضرب شمشیر غازیان اسب که ادهشته با بر دوش یکدیگر نهادند
در میسرا ... ❁ از هیبت بارک چون بکدند ... ❁ شخص میان زران شده و جان
از صاعقه چو باطن آتشکده زمین ❁ وز زلزله چو ظاهر فالج زده زمان
غازیان ستم توان الضرب تیغ بران خنده در جان جوانان تیغ آخته خرمن بقای ایشان را بباد فنا
دادند زبان تیغ آیه کل من علیها فان گویان جان فرو میخواندند و صفیر تیر پیغام کل نفس ذائقة
الموت بنزدیک و دور میرسانید و چندان کشته بر هم افکنده که سوار از امحال گذشتن و
پیاده را محل گذاشتن نماند ❁ ز بس کشته در عرصه شور و شر
اجل را نبودی مجال گذر ❁ امرا سنجق بپاشا گفتند که لشکر ما از نبرد
گشته مهم از اشتعال نیران قتال گذشته لایق آنکه مضمون الفرار ... ظفر عمل نمائیم
مقتضای محوای الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین تجاوز نفرمائیم چقلو چاووش این سخنان را
قبول نکرده و لشکر خود را استمالت داده بجنگ تحریک نموده بار دیگر رومیان بشر و شور
حمله کرده باز غازیان ایشان را تا قلب رسانیدند نزدیک آن رسید که چقلو چاووش از معرکه
بستیز عنان یکران ... گریز منعطف گرداند خال اعراض کرده خود را تا قلب و میان
انداخت قبضه را تفنگی گشاده یافته بسبب انقطاع رشته حیات او گردید غازیان دل
نشکسته شدند و رومیان از جای خود در حرکت آمده و خونکاری قرار بر فرار دادند و غازیان
مسرعی جهت این خبر نزد سلطان سلیم فرستاده بار دیگر الصرف نموده

ذکر محاربه نمودن سلطان سلیم با سلطان قانصو پادشاه مصر و شکست سلطان مصر

سال سلطان قانصو از مصر علم عزیمت بطرف حلب افراخته در آن زمان خیر بیگ که از امرا

حلب بعد از سلطان غوری داشت بنابر آن سودان نزد سلطان سلیم فرستاده عرضه
داشت کرد که اگر چه روزگار بسایه سعادت بسر نبرده ایم اکنون بنده مانند دولت اقبال
کمر خدمت بر میان جان بسته در فتح ولایت عربستان سعی می نمایم و حلقه عبودیت در گوش
هوش کشیده و بقیه ایام زندگانی در ظلال اعلام می گذرانیم سلطان سلیم تسخیر ولایت
عربستان را با خود گردانیده حکم کرد که جنود ممالک محروسه از اقصای ولایت فرنگستان
تا دیار قزلباش و امامیه جمع کردند و ترتیب اسباب قتال و جدال از ضربزن و توپ فرنگی
فرمود بعد از اجتماع عساکر بجانب حلب حرکت آمده و از آنجانب سلطان قانصو با سپاه
بسیار روانه جنگ و پیکار گردیده و در مزار داود نبی علیه السلام نزول نمود و سپاه چون
ذرات آفتاب افزون مانند قطرات امطار متکاثر همه جوانان نوخاسته و سراسر تن و پیکر بکره که
کار آهسته مستعد قتال و جدال گردیدند و سلطان سلیم در حوالی عسکر دشمن نزول نمود

چو آهوی چین مانده شد از سبب تو • شکم ناگهان کشتش از تیغ چاک •
پر از نافه مشک شد ناف خاک • جماعتی را بحراست لشکر پیش فرستاد و از جنود

پادشاه مصر فوجی نیز بطلایه بیرون آمدند و لوازم پاسبانی بجای آوردند چون آفتاب نورانی علم
بر افراخت و لشکر کواکب را مغلوب ساخت

سحرگاه کاین شاه انجم حشم • بجنبید از جا بطبل علم
دمید از افق صبح صادق شکوه • کف انداز شد بختی مست کوه
ز واغ افق آسمان در گرفت • فلک سینه صبح را بر گرفت
ز واغ جهان تازه شد خون روان • شد از خون افق عرصه نهروان
پی کینه این خونی خانه سوز • • • بجوش نشست شهسوار عالم فروز
ز خورشید دم طبل زرین بجنگ

شکم بر دو نیمه بتیغ کرد

زوند از

زوند از فلک قدسیان طبل جنگ • سلطان سلیم بترتیب جیش پرداخته
قراجه پاشا و قرامانی را بمیمنه فرستاده و سنان پاشا و ذو القدر اوغلی علی بیک و ملغوچ اوغلی
را بمیسره جای داد و در پیش صف ابطال عرابه های پر از ضربزن و توپ فرنگی و ینگچریان پنج صف در عقب
یکدیگر در پیش عرابه ایستادند و از آنجانب سلطان قانصو نیز صف سپاه را بیاراسته
خیر بیک را بجوانغار مقرر کرده و جانبردی غزالی که حاکم حمص و حما بود به برانغار امر فرموده خود
در قلب جای گرفته آن دو پادشاه جنگجو بدین ترتیب برابر هم ایستادند لشکر مصر قریب صد هزار
سوار مرد وار گریخته که مشرف لب و بر آمدند تا سپاه سلطان سلیم را ملاحظه نمایند قراجه
پاشا پنج شش عرابه با ضربزن در برابر ایشان فرستاده و توپچیان آتش داده چهار کس را زدند
و باقی فرار کرده و بقشون ملحق شدند در آن اثنا جانبردی غزالی با جمعی از دلاوران عرب
روی غضب به میمنه رومیان تاخت و قراجه پاشا بمدافعه شتافت و از دو جانب جمعی
مصریان ثابت قدم و قرار بتزلزل رفته شکست بجوانغار سلطان سلیم افتاد و مصریان
بعقب سلطان سلیم در آمدند و قریب پنج شش هزار کس را بنوک نیزه و از اسب انداختند افتاده
پیاده روانه قلب سلطان سلیم شدند بار دیگر جانبردی غزالی از قفای میسره در آمده سه هزار
سوار از مرکب انداختند و لشکر روم فرار کرده و تا پیش خیمه گاه مجال توقف نیافتند
و غلامان مصر ایشان را تعاقب نموده در برابر تفنگ افکنده در آمدند و ینگچریان بضرب تفنگ
ایشان را که در یک صف جمع شده بودند مانند بنات النعش متفرق گردانیدند القصه
سنان غلامان مصری مجموع نهاد تا عقب سوی قفار رفت و هم زبانه می کشید تفنگ رومیان

از درع و خفتان مصریان چون باد شکم از لباس حریر بیرون می زنید • • •
در آن انجمن بهر دفع گزند • تفنگ بر تخت آتش کین سپند • • •

ز نوک سنانهای خار اکذر • شده چشمه چشمه زره و سر به

و بازا تفنگ انیستم باز کرد • [illegible] وجود از عدم باز کرد

دار خشم و کین [illegible] بیان شیر شکار برنگ [illegible] شیر شده و از غبار میدان کام کردان

جان سپار لطعم سرمار کشت و از جوارح و اعضای هر کس مجال گشتن و طریق گذشتن نکی نمانده

ز رفتن [illegible] پا لنگ کوه تا وی بذیرفت • ز غلطیدن کشتگان در مصاف

شده پشته پشته چو کوه قاف • اما چون سلطان سلیم [illegible] خود را

مغلوب دید ینگچریان را استمالت داده باندا ختن توپ و تفنگ مامور گردانیده و [illegible]

جنبش آمده متوجه سلطان قالنباد شدند و قلب او را به توپ و تفنگ از هم فرو ریختند در آن اثنا

آمد شد تیر و [illegible] تفنگ آتش افروز [illegible] یک صف سپاه را ویران کرده و سلطان

سلیم پیوست سلطان قالنباد و [illegible] نیمه جان [illegible] تیغ باز داشته روی به جنگ

نهاد و رومیه ایشان را تعاقب کرده جمعی کثیر را به قتل آوردند و در میدان کار سلطان قالنباد را

مرده یافتند و هر چند ملاحظه کردند زخمی بر وجود او نبود و اموال نامحصور و غنایم موفور به دست

عسکر روم افتاد و سلطان سلیم بحلب رفته اشراف و اعیان آن دیار از قلعه بیرون آمدند

و مفاتیح خزاین و مفاتیح دروب و قلاع را به دست کلای سلطان سلیم دادند عجب است از صاحب کتاب

افادت اثر حبیب السیر که در آن عصر بوده و نوشته که سلطان قالنباد به اجل طبیعی فوت شده

و سلطان سلیم بی جنگ حلب را به دست تصرف آورده و راقم این حروف حسن روملو از [illegible] نفر

دلاوران که در آن جنگ حاضر بوده اند دیده و از ایشان شرح این جنگ پرسیده به این نوع

که مذکور گشت

گفتار در مستولی شدن محمد زمان میرزا بر قبة الاسلام بلخ

درین سال محمد زمان میرزا به اتفاق امیر [illegible] و شاه نظام بلخ رفته آن بلده را قتل کرده محمد بهارلو

که ملازم

که ملازم ابو سلطان [illegible] بود برج و باره و بارو شهر را استحکام گردانیده و بعد از چند روز

روز شنبه خواجه حیدر علی با اتفاق کلانتران و داروغه [illegible] روی محمد زمان میرزا باز کرده

[illegible] شهر درآمد امیر محمد بهارلو در ارک متحصن شده بعد از دو روز تعهد و پیمان بیرون آمد و ملازم

گردید و هم در آن اوان امیر جان محمد قاسم از شبرغان با پیشکش فراوان به خدمت میرزا محمد

زمان آمده ملازم گردید و امیر [illegible] دو شاه حکومت بلخ را با برادر خود قوام بیک داده میان

غبار نقاری به خاطر محمد زمان میرزا نشست اتفاقشان به نفاق مبدل شد

گفتار در قشلاق نمودن خاقان اسکندرشان در نخجوان و رفتن ابو سلطان به گرجستان

درین سال میان قرقره و منوچهر در گرجستان محاربه واقع شد قرقره فرار کرده به [illegible]

سعادت ملاقات خاقان اسکندرشان استسعاد یافت و احوال مملکت گرجستان و استیلای

منازعان عرض کرد و رای آفتاب اشراق پرتو التفات به احوال او انداخت حکم فرمود که

سلطان [illegible] و حسن [illegible] بیک قاجار و غازیان [illegible] بیک به جهت تعجیل تمام

متوجه شوند و سعی نمایند که شاید به عنایت الهی مملکت گرجستان از وجود آن منحوس پاک

شود امرا از راه شوره گل متوجه آن [illegible] شدند چون فضای آسمانی و [illegible] با اطراف آن

بلده محیط شدند منوچهر از مشاهده [illegible] آتش در نهاد [illegible] افتاده و پای فرار [illegible] جایی

با اتباع و [illegible] متوجه [illegible] گشته قاصدان نزد ابو سلطان فرستاد و از در صلح سخن گفته امرا

رسولان او را به قتل آوردند و [illegible] نمودند چون [illegible] رسیدند منوچهر فرار

نموده به روم رفت و امرا [illegible] قلعه [illegible] آن قلعه بر قله کوهی [illegible] واقع

شده و غازیان اعلام نصرت گشاده و شمشیر ظفر کشیده و دایره وار در گرد [illegible] آمده [illegible] کرده

در میان گرفتند و چهار روز میان ایشان جنگ [illegible] غازیان [illegible] واقع شد آخر لشکر اسلام

آب انبار قلعه را سوراخ کردند و کبرا عاجز گشته روی به درگاه سلطان آوردند و از باز
که وکیل منوچهر بود با پیشکشهای لایق و تحفهای موافق از قلعه درآمدند و سلطان حکومت
گرجستان را به قرقره داده مراجعت نمود و هم درین سال سلطان حسین بیگ بیاسا رسانید

وقایع متنوعه درین سال خاقان سکندرشان در تبریز قشلاق نمودند درین سال شاه
دین پناه بهار رسیده در باغ شهر نزول اجلال فرمود و در مسند حشمت و اقبال ابواب عدالت
و رعیت پروری گشاده و بیمن قدوم آن حضرت آن سال محصولات بکمال خوبی آمده بود

متوفیات مولانا عبدالله مروارید در جوانی بملازمت سلطان حسین میرزا منسوب و بمرتبه صدارت
رسید آخر در جرگه امرای عظام درآمده بجای امیر علیشیر مهردار و بعد از فوت سلطان حسین میرزا
در کنج انزوا قرار گرفته درین سال از عالم انتقال نمود و مصنفات بسیار موجب است و دیوان قصاید
و غزلیات تاریخ شاهی منشآت تاریخ منظوم خسرو و شیرین سلطان قانصوه و غوری بغایت فاضل بود
و عالم پرور بواسطه قتل او دولت سلاطین چراکسه برطرف شده از این طایفه سی و هشت پادشاهی
کردند بترتیب عز الدین ایبک • ملک منصور • سلطان قطوز • بندقدار • ملک سعید
سلامش • ملک منصور • ملک اشرف • ملک ناصر • ملک عادل • کتبغا • حسام الدین
لاچین • سلطان ناصر • سلطان برقوق • سلطان فرج • ملک جقماق • سلطان قایتبای
ناصر یوسفی • سلطان قانصوه • و غوری • اما تومن بیگ سست پای و دو کاری نساخت و
ممالکشان مصر و شام و حلب بود و مکه و مدینه سکه بنام ایشان بود و ایام دولتشان دویست و هفتاد
و چهار سال بود

گفتار در سنه ثلاث و عشرین و تسعمایه و لشکر کشیدن سلطان سلیم بجانب مصر و شام و محاربه نمودن با تومن بیگ و ظفر یافتن و تصرف نمودن آن و

درین سال سلطان سلیم روانه شام شده اهالی آن بلده شهر را تسلیم نمودند و غنایم

خسروانه

خسروانه شامی حال ایشان کرده بود و در روز جمعه در مسجد بنی امیه خطبه را بنام سلطان سلیم خواندند
و بعد از فتح آنجا بار شتر بسیار آب بار کرده روانه مصر گردید و چون بحدود آن مملکت رسید
شنید که امرای مصر بعد از شکست خواهرزاده سلطان قانصوه را که تومن بیگ نام داشت پادشاه
خود ساخته اند و لوای مخالفت برافراخته سلطان سلیم بعرض سپاه و ملاحظه یراق تابینان
عالیجاه پرداخته کوچ بر کوچ متوجه مصر گردید و در حوالی بلده مذکور نزول فرمود و از آنجانب
تومن بیگ رایت جنگ و جدال افراخته با سپاهی که هر چه تصور توان کرد و بیشتر همه را مغفر پهلوانی
بر سر و جوشن بهادری در بر در خارج شهر صف قتال آراسته ضربزن فرنگی بسیار در پیش لشکر
داشت در میان او غلامی که از امرای معتبر مصر بود بعرض رسانید که صلاح دولت در آنست که دور
شهر را بسته بجنگ بدارند و تومن بیگ سخن وی را قبول نکرده در برابر سلطان سلیم صف
آراسته در اثنا غلامی از لشکر سلطان مصر فرار کرده نزد سلطان سلیم رفته معروض
گردانید که مصریان در برابر لشکر شما توپ فرنگی بسیار تعبیه کرده اند که بر لشکر شما اندازند
سلطان سلیم از عقب مخالفان درآمده ایشان را بتوپ و تفنگ گرفت چون مصریان توپ
و تفنگ خود را برای میمنه سوار نکرده بودند از گردانیدن عاجز شدند و فرار نمودند
سلطان سلیم توپ ضربزن ایشان را گرفته در بلده مصر فرود آمده و کلانتران اعیان مصر بپای عقیده
و استغفار از حصار بیرون آمدند و روی نیاز بر خاک درگاه پادشاه سوده و امان طلبیدند
و سلطان سلیم از سر جرایم ایشان گذشته و سنان پاشا را با جمعی دلاوران بیرون فرستاده
های نقض آن بلده کند چون سنان پاشا در شهر تردد نمود در نصف شب غلامان مردمان
عرب بیرون ریختند سنان پاشا را دفعه درآمده بعد از کشش و کوشش مصریان غالب آمدند
و سنان آغا را با شصت نفر از غلامان بقتل آوردند و باقی امرا جنگهای مردانه کرده نقش او را از

بیرون آوردند و سلطان سلیم بنفس خود باندرون شهر رفت و در میدان معرکه نمود و جنگها
تفنگها پر کرده پیوسته قتال و جدال شدند سلطان سلیم میان شهر را گرفته جمعی کثیر از ایشان
بقتل آورد و مصریان معروض داشتند که ما از ارتکاب افعال سابق خود پشیمان گشته‌ایم امید
آنکه پادشاه از گناه ما گذشته من بعد طریق خدمتگاری و جانسپاری بتقدیم رسانیم سلطان
سلیم بعضی را خلعت فاخر بخشیده خرم و خوشدل گردانید چون غلامان مصر از موافقت عامه
مایوس شدند شب از شهر فرار نموده روانه حبشه و زنگبار گردیدند سلطان سلیم بی خوف
و بیم در مصر قشلاق نموده در بهار تومن بیک نداخته با پنجهزار غلام حبشی بعزم مقابله

آوازه حرکت

از حبشه بمصر آمدند سلطان سلیم چون این خبر شنید قراجه پاشا را با جمعی کثیر بسر راه ایشان
روان گردانید و آن دو لشکر بهم رسیدند و جنود صفوف بیاراستند و از جانبین طالبان نام
و ننگ بمیدان جنگ تاختند و تیغ خون افشان از هم زمین را برنگ لعل بدخشان دادند آخر شکست به
غلامان افتاده تومن بیک گرفتار گشته از دست شحنه قهر شربت شهادت چشید و تمامی
مصر و حلب و شام و حجاز در حوزه تصرف سلطان سلیم درآمده ایالت مملکت مصر را بخیربیک رجوع
نمود و حکومت شام را بجان بردی غزالی که در اوایل از مصریان برگشته بود و بخدمت
آمده عنایت فرمود و با غنایم موفوره و اموال نامحصور متوجه اسلام بول شد گفتار در فتح
امرای غرجستان و شکست میرزا محمد زمان درین سال محمد زمان میرزا امیر اردوشاه را بقتل
آورد و قوام بیک برادر اردوشاه التیرج و بانوج شهر را مضبوط ساخته ایلچی بکابل فرستاد
و از بابر پادشاه مدد طلبید بنابر آن آنحضرت روانه بلخ گردید قوام بیک قلعه و شهر را بملازمان
سپرده باردوی همایون ملحق گردید بابر پادشاه با فوجی از شجاعان بسر میرزا محمد زمان ایلغار کرده
خانه کوچ وی را متصرف شد و میرزا محمد زمان با الم فراوان بجانب غرجستان روان شد حاکم آن

ولایت

ولایت امیر شیخ محمد سیف الملوک و خواجه غیاث الدین علی شهر ابیطامی استقبال بجای آورده
متابعت وی در پیش گرفتند بعد از دو روز رایات نصرت آیات بابر در موضع آهنگرد سایه افکند
اما چون تمامی غرجستان حامی محمد زمان میرزا بودند بابر پادشاه بکوهستان شیخ انسی آمده از راه
فیروزکوه و غور روانه کابل شد چون آمدن محمد زمان میرزا بولایت غرجستان بسمع شاه دین
پناه رسید ابراهیم سلطان موصلو و احمد سلطان افشار را با لشکر جرار بسر شاهزاده عالی
تبار ارسال نمود و غازیان فوج غرجستان معاندان رسیدند محمد زمان میرزا و سیف الملوک صلاح
دران دیدند که خود را بدروازه‌های بستنگم رسانند اما جمعی از مردمان مغول قالنجی بساز آوردند که
تا قتل خود را درین زمین منحوا بیم مستعد جنگ شدند و غازیان رستم جاه و غلامان طهماسب شاه
آغاز محاوله کردند بعد از محاربه طرفین و اشتعال نایره حرب و شمشیر سپاه حضرت شاهی
با آن سالکان طریق نادانی غالب آمدند میرزا محمد زمان روانه سان و چاریکی و دید و امرا سالما غانما
بهرات معاودت نمودند و امیر بیک که از قبل بابر پادشاه حاکم بلخ بود باتفاق ابراهیم جانبق
بر سر وی تاخت میرزا محمد زمان با صد نفر از ملازمان آغاز محاوله نمودند مغولان پیرا ازاسب
انداختند یکی از مردم مغول شمشیری بدست وی داده خواهد که او را بقتل رساند محمد زمان
میرزا نام خود گفت آن شخص اسب خود او را سوار کرده نزد امیر بیک آورد او را روانه کابل
گردانید بابر پادشاه بعد از قواعد عهد و پیمان ایالت بلخ را او وی عنایت فرمود و صبیه خود را
در حباله نکاح وی آورده و بعد از سه ماه او را با خیل و سپاه به بلخ فرستاد و چون بمقصد رسید
بمقتضای هوای نفسانی بتحریک مرهلوانی اکثر ایام بتجرع شراب ارغوانی مشغول گشته از
تدبیر مملکت باز ماند درین سال خاقان اسکندر نشان در نخجوان قشلاق نمود و هم
درین سال شیخ شاه پادشاه شیروان امیره و باج پادشاه رشت و کارکیا سلطان احمد گیلانی

لاهجان بشرف عتبه بوسی مشرف شدند امیر دباج مظفر سلطان لقب یافت اندرین سال ملک [illegible]
حاکم گرجستان بدرگاه عالم پناه آمده و خاقان اسکندر شان دیو سلطان را همراه او بگرجستان
فرستاده و دیو سلطان بقلعه لوری [illegible] مستولی گردید متوفیات مولانا علاء الدین
طبیب [illegible] الصدر دریں سال از عالم انتقال نمود گفتار در قضایایی که در سنه خمس
وعشرین وتسعمایه واقع شده دریں سال شاه عالم پناه ابراهیم سلطان موصلو را بتاخت ولایت
غرجستان فرستاده امیر شاه محمد چون از آمدن سپاه ستاره عدد آگاه گردید بقلعه [illegible] متحصن
شد و امیر جعفر علی را برسم رسالت نزد ابراهیم سلطان فرستاده التماس نمود
که ولایت مذکوره را بوی تسلیم کند ابراهیم سلطان درین باب قبول آورده و بعد از سه روز
سپاه عالم سوز یورش نمودند و تیر [illegible] بالای برج صعود
نمود و شاه محمد سیف الملوک با جمعی از مردمان [illegible] قلعه را گذاشته بطرف میمند گریخت
ابراهیم سلطان قلعه را ویران کرده متوجه هرات گردید گفتار در قضایایی که در سنه
ست وعشرین وتسعمایه واقع شده دریں سال پادشاه عالم توجه بجانب قندهار فرموده
شجاع بیگ بقلعه متحصن شده سپاه را باشتعال آتش قتال مامور گردانید ملازمان پادشاه
غالب آمدند و ایشان را تا بدر دروازه راندند شجاع بیگ قاصدان کاردان بهرات نزد امیر خان فرستاده
التماس نمود و امیر خان ایلچیان نزد پادشاه فرستاده پیغام کرد که هرچند شجاع بیگ
قبل ازین [illegible] طاعت [illegible] و از جاده اطاعت بیرون نهاده بود اما چون حال ما تقدم
پیش آمده قبول نماید که من بعد از بندگان درگاه شاهی باشد مناسب که آنحضرت ترک
محاصره کرده روانه کابل گردد پادشاه جواب داد که بعد از گرفتن قندهار شجاع بیگ را بدرگاه
شاه دین پناه خواهم فرستاد و ملک قندهار را هرکه شما بگویید تسلیم خواهم کرد و در فتح قندهار

سعی تمام می نمود و قرب سه سال محاصره بر یک حال بود و احوال محصوران قندهار دشوار گشته فرو
ماندگان شهر و درماندگان زندان قهر در حبس عنا و محنت مبتلا گرفتار شدند و در سال
دیگر که دورمیش خان بحکومت هرات آمد مظفر بیگ که ملازمش بود نزد بابر پادشاه فرستاده
التماس نمود که ولی قندهار کوچ کرده روانه ولایت خود گردد شجاع بیگ قندهار را
بملازم مولانا باقی سپرده روانه خراسان شد مولانا باقی حقوق تربیت شجاع بیگ را بطاق
نسیان گذاشته قاصد نزد بابر پادشاه فرستاده و بر طلب نمود و بابر پادشاه عود نموده
قندهار را متصرف شد و حکومت آن دیار و ولایات را بولد خود کامران میرزا رجوع نمود
دریں سال خاقان اسکندر شان در اصفهان قشلاق نمود متوفیات سلطان سلیم بن
سلطان بایزید بن سلطان محمد بن سلطان مراد بن سلطان محمد بن ایلدرم بایزید بن سلطان مراد
بن اورخان بن سلطان عثمان بن ارطغرل بمرض طاعون وفات یافت پادشاه قهار بوده مدت
سلطنتش هشت سال و هشتاد و هشت روز بوده و مملکت آناطولی و روم ایلی و [illegible]
در [illegible] و کفه و شام و حلب و مصر و دیار بکر چهار جنگ کرده جنگ اول با پدرش سلطان
بایزید و دوم با برادر خود سلطان احمد و سیم بحضرت شاه اسمعیل و چهارم با سلطان
قانصوه پادشاه مصر و شام و ولدش سلطان سلیمان در اماسیه بود فی الفور تمام اورا باسلامبول
آورده بتخت نشاندند و امینی شاعر قصیده که از هر مصراعش تاریخ جلوس او بیرون می آید
در سلک نظم کشیده و این مصراع از آنجاست • بداد و زمان ملکت کامرانی
بکاوس عهد سلیمان سبحانی گفتار در قضایایی که در بلاد خراسان واقع
شده و آمدن عبید خان بهرات دریں سال عبید خان با سی هزار سوار از آب
آمویه عبور کرده متوجه هرات شد در روز پنجشنبه شانزدهم جمادی الآخر سنه مذکوره

حاکم ولایت خرتبرت سیوندک بیک کرد بهرات فرستاد و این حادثه را افشا نموده خانان
باستحکام قلعه مشغول شد پری سلطان و علو باصوفیان خلیفه و علو دروازه عراق
مضبوط گردانیدند و دروازه ملک را امیر محمد بن امیر یوسف محافظت کرده و جنگ سلطان
دروازه خوش انگاه داشت و خود بیک همت بمحافظت دروازه فیروزآباد گماشت امیرخان
با پانصد کس از جوانان در باغ شهر قرار گرفت سحر روز شنبه بیست و سیم ماه مذکور شاطر عبد الله
که نفر بان امیرخان در قصبه جهیل دختران میبود بشهر آمده خبر قرب عبید خان را بعرض رسانید
باشارت جناب خانی آن نفر بعد عه بیرون رفته حوالی باغ زاغان را آتش زد و صباح روز یکشنبه
عبید خان با بسیاری از اوزبکان از راه دو برادران بسر خیابان آمده در حوالی ساقی سلمان
نزول نمود و بعد از دو روز باتفاق اوزبکان خرمن سوز سوار شده و سپاه را از فوج فوج
جنگ مأمور گردانید و زمره از ایشان بطرف باغ زاغان آمدند و بعضی از خیابان در آمده نزدیک
بید ارس سلطانی رسیدند امیر حسین علی نوکر میر غیاث الدین محمد با جمعی از مردمان جویک دیو
دو دار شهر بیرون رفته در میان هر دو مدرسه جنگ عظیم بوقوع انجامید مردمان عبید خان را
بضرب تیر و تفنگ باز گردانیدند و همچنین نوبت دیگر اوزبکیه عبیدیه از هر طرف دروازه عراق
جنگ انداختند از دست غازیان زخمهای کاری خورده بار دوی خود معاودت نمودند
در روز جمعه دوم رجب کوچ کرده با سپاه و دیو شعار به پل سالار رفت و از انجا کوچ بر کوچ
متوجه بخارا گشت و اهل هری از محاصره خلاص شدند چون خبر وفات سلطان سلیم
ببلاد شام رسید جان بردی غزالی آغاز مخالفت کرده با جمعی از امرا چرکس و عرب
در حوالی حلب نزول نمود و قراجه پاشا که از قبل سلطان سلیم حاکم آن قلعه بود در شهر
متحصن گشته چرکس شام آغاز محاربه و محاصره کردند رومیان دو دفعه تغافل

شاه دین پناه

ایشان آوردند و یکماه آن گروه گمراه در کنار شهر نشسته و چشمها را چون کاه کل دیوار
بسته هر روز جوانان جنگجوی بهادران تندخوی از روی قهر از شهر بر آمده و چشم دیو بر
بریشان میمودند شب هنگام که اطناب خیمه دامن را با وتاد چرخ ازرق فام بسته شد

شبی کان شب سیه تر بود از قار • شبی تیره چو روز دوری یار •
جهان تاریکتر از روی زنگی • چو چشم مور بر عاشق ز تنگی •

کوس رحیل کوفته روانه دمشق گردید قراجه پاشا کیفیت حال را بپایه سریر اعلی عرضه داشت
سلطان سلیمان فرهاد پاشا را با سپاه جنگجوی شجعان بسیار و توپ و تفنگ بیشمار
بدفع او ارسال نمود و پاشا بر سبیل استعجال طی مسافت کرده باتفاق علی بیک ولد شهسوار ذو القدر
در حوالی دمشق نزول نمود و جان بردی غزالی خبر یافته بخونریزی اهل بستیز و آویز باستقبال
شتافت بعد از جدال و قتال نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم فرهاد پاشا وزید جان بردی
غزالی را آنقدر که بقتل آمد فرهاد پاشا مظفر و منصور بپایتخت قسطنطنیه معاودت نمودند و سلطان
سلیمان از علی بیک ولد شهسوار ذو القدر شکوه کرد بنا بر آن سلطان سلیمان فرهاد پاشا را
ببلاد ذو القدر ارسال نمود که بعیادت رود و ولد بیک فرزندش گفت صلاح دولت در آنست
که فرهاد پاشا را بقتل آورده اردوی او را غارت کنیم و روانه درگاه خاقان اسکندر نشان
شویم زیرا که بهاری دمی انگریست علی بیک سخن فرزند را بسمع رضا اصغا نکرده به دیدن
فرهاد پاشا رفت ایشان او را گرفته بقتل آوردند **گفتار در لشکر کشیدن دیو سلطان
بگرجستان** درین سال لوندخان حاکم گرجستان سر از ربقه اطاعت دارین کرده
از طوق فرمانبرداری بیرون نهاده جمعی کبران بی ایمان از ابناء خود ولایت شکی را بیشتر
غبار بلا در ان دیار ارتفاع یافت حسن بیک حاکم آنجا بر عرضه داشت بپایه سریر اعلی

و فرهاد پاشا چون
بآن بلاد رسید تعارض کرد
بیع ...

فرستاده مدد و طلبید خاقان اسکندرشان و بوسلطان بهلول را با جمعی از امرای کبار و بهادران در آن
نامدار به مدد وی ارسال نمود و بوسلطان از قانق و عبری عبور نموده از کم و کرم را بخشند
در قریهٔ قری حل اقامت انداخته عذر خواست که با پیل و مال بهلول زدن با شیر ژیان آنچه آزموده‌ان
موافق عقل نیست بهتر آنم انست که از گردنکشی سپهداری بجانسپاری خدمتکاری
آید و چون خاطر وی بدین قرار گرفت پرتو این خبر فرخنده اثر بضمیر او تافته وسایل التحیت و
دست شفاعت در دامن عجز آویخته بزبان عجز و نیاز عذرنامه نوشته بعرض رسانید
که چون چهرهٔ مروت بواسطهٔ مخالفت خراشیده شده طریق ملاقات درین ایام صعوبتی دارد
و صورت ملازمت متعذر می‌نماید اگر آنحضرت مراجعت نمایند بعد از چند وقت بنده به درگاه شاه
عالم پناه شتافته مراسم خدمتکاری و شرایط جانسپاری بظهور خواهم آورد و بنابر آن
دیو سلطان از آنجا مراجعت نموده متوجه درگاه اعلی گردید **وقایع متنوعه** درین سال
خاقان اسکندرشان در نخجوان قشلاق نموده درین سال آقا محمد روزافزون از اردوی همایون
فرار کرده به مازندران رفت امیر عبدالکریم با وی جنگ کرده شکست خورد آقا محمد فرار نموده بقلعهٔ
اولاد متحصن شد خاقان اسکندرشان دوجه سلطان تکلو را با سپاه عراق و کردستان بسر
وی فرستاد دوجه سلطان در یکهفته قلعهٔ اولاد را گرفته آقا محمد را بچنگ آورده به درگاه فرستاد
ایالت مازندران بامیر عبدالکریم قرار گرفته وی قبول نمود که هفت هزار تومان بخزانهٔ عامره رساند
هم درین سال پادشاه روم قلعهٔ بغداد را فتح کرده و کفار فرنگ از آن دیار اخراج نمود **[illegible]**
خواجه مولانای اصفهانی در منصب بلند نیابت منصوب بود و وزیر دولت خاقان
اسکندرشان بهرات رفت بعد از آنکه شیبک خان بخراسان استیلا یافت مولانا ملازمت
خان اختیار نمود خان او را دایم بواسطهٔ عداوت اهل سنت مطعون میساخت و در بخارا در پنجم جمادی

الاول سنهٔ مذکور درگذشت از جمله قصاید نظم تاریخ عالم آرای مولانا عبدالله هاتفی خواهرزادهٔ
جامی بود در محرم سنهٔ مذکوره بعالم آخرت شتافت از جملهٔ منظوماتش خسرو و شیرین و
لیلی و مجنون و هفت منظر و تمرنامه و شاهنامهٔ حضرت شاه اسمعیل امیر محمد امیر یوسف امیرخان ترکمان او را
در روز شنبه هشتم شهر رجب شهید کرد و چون این خبر بخاقان اسکندرشان رسید توهم آن
نمود که امیرخان سالک طریق خلاف گشته در میدان مخالفت علم بلا کند و دورمش خان از ایالت
خراسان فرستاد و امیرخان بواسطهٔ قتل امیر محمد یوسف خوف بضمیر او استیلا یافته در روز دوشنبه
نوزدهم شهر ذی قعده و در درگاه شاه دین پناه بطرف ولایت سبزوار توجه نمود و آوازه انداخت
که امیر محمد داعیهٔ آن داشت که پادشاه را بخراسان آورده و من هر گاه به ده روز بعد از اطلاع یافتن
داعیه تیغ سیاست رشتهٔ حیاتش را منقطع گردانیدم اکنون میروم که پادشاه را از سلطان
برادرم و در آن زمان دورمش خان و زینل خان و پیل مالان فرود آمدند دورمش خان از رفتن امیرخان
آگاه شده نزد او رفته امیرخان را راضی یافته و به دستیاری جام بادهٔ فرح انجام اندوه
دوران از سر آن سرو به بیرون رفته از پیالهٔ محبت دورمش خان کلفت و عناد امیرخان بالفت
مبدل شد و مشار الیه را تفهیم شد که به دستور سابق ایالت هرات متعلق باو خواهد بود و عنان
انابت به آتش سرکشی انعطاف داده عازم هرات شد و در آن اثنا خواجه حبیب الله از درگاه جهان
عالیجاه آمده و در حوالی اردوی شاه دین پناه فرود آمده بود که دورمش خان فرستاد که پروانه
چند در باب مؤاخذه وزرا و مقربان امیرخان بواسطهٔ قتل امیر محمد بن امیر یوسف آورده شده
اگر نواب خاقانی صلاح دانند با امیرخان ملاقات کرده احکام مذکوره را ظاهر نمایم دورمش خان
در جواب ارسال نمود که من راضی نیستم که امیرخان از من آزرده باید احکام معهود را اخفا کرد
خواجه حبیب الله در اثنای کوچ با امیرخان ملاقات کرده امیرخان از وی اعراض و اعتراض

ازوی پرسید که من نسبت بخواجه شاه حسین چه جرم کرده‌ام که در مقام اضرار منست خواجه در جواب
گفت که شما بی تقریب بقتل امیر محمد بن امیر یوسف که از اولاد رسول بود اقدام نموده‌اید و میرزا
شاه حسین از محبان خاندان است امیرخان چون از خواجه این سخن را شنید روی برتافت و خواجه
متوجه هرات گردید **گفتار در قضایایی که در سنه سبع و عشرین و تسعمایه واقع شده**
شاه دین پناه روانه درگاه خاقان اسکندرشان گردید امیرخان در رکاب آنحضرت روان
گردید در روز یکشنبه آن خسرو اقلیم چهارم با لشکری زیاده از انجم بطرف آذر
بایجان حرکت آمد و در اثنای طی مراحل و منازل مرض خاص عام بمزاج امیرخان عارض شد چنانچه
قوت سواری مفقود گشت از اسب فرود آمده پیاده شده در محفه نشست شاه دین پناه چون باردوی
خاقان عالیجاه رسید اعاظم امرا و ارکان دولت آنحضرت استقبال نمودند و لوازم پیشکش
بجای آوردند و زبان بمحامد و ثنا گشودند خاقان اسکندرشان بدیدار فرخ آثار شاه دین پناه مسرور
گردید **وقایع متنوعه** درین سال خاقان اسکندرشان در تبریز قشلاق نمود و درین سال
دورمش خان هر قریه و ناحیه که در خراسان ویران بود معمور و مزروع ساخت و باشارت
خاقان اسکندرشان ایالت استراباد را بزینل خان نامزد فرمود و زین الدین سلطان شاملو
اسفراین را تعیین نمود و احمد سلطان افشار را در ولایت فراه حاکم ساخت **متوفیات**
امیرخان بن گلابی بیک بن امیر بیک موصلو امیر بیک در زمان سلطنت حسن پادشاه
بغایت معتبر بود و با امرای سلطان ابوسعید جنگهای نمایان کرد و درین سال در شب یکشنبه
دوازدهم شعبان امیرخان نقد جان بقابض ارواح سپرد **گفتار در قضایایی**
که در سنه ثمان و عشرین و تسعمایه واقع شده ذکر فتح سلطان سلیمان پادشاه
گبری از کفار رودس نسبت بسلطان سلیمان پادشاه روم مخالفت

ظاهر گردیده بود و درین سال از آب عبور نموده متوجه رودس گردید مقاتلان منوری که حاکم
آن قلعه بود چون از آمدن و میان کار گردید کس نزد فرنگستان فرستاده مدد طلبیدند سلطان
سلیمان با جنود فراوان در حوالی قلعه نزول نمود و از موج لشکر بسیار روساحل آن محیط
یکبار مصدوقه مرج البحرین یلتقیان شاهده افتاد پادشاه روم لشکر را بتسخیر قلعه فرمان داد
جیش روم بموجب فرموده دست اقتدار از آستین سعی بیرون آوردند و روی همت بتسخیر
حصار آوردند و توپها و بادلیجها نصب کرده بزدن سنگ اندازها قلعه را خراب کردند حکم شد که از
ممالک محروسه قریب بصد هزار پیاده با بیل و کلنگ بسبب آوردند و بطرف قلعه آمدند فرنگیان
مضطرب گشته رسولان بخدمت سلطان سلیمان فرستادند و از صلح سخن راندند بعد از
تاکید عهد و پیمان قلعه را سپرده اموال خود در کشتی گذاشته متوجه فرنگستان شدند
سلطان سلیمان بجای تیار مسلط شده و باسلامبول در آمد مولانا نیازی شاعر که در آن زمان
بود قصیده که از اول مصرعش تاریخ جلوس و از مصرع ثانی تاریخ فتح رودس بیرون می‌آید
در سلک نظم کشید و این بیت از انجاست

در اول جلوسش بود بسرافرازی * دوم فتح رودس الهی بنازی

امیدی طهرانی بجودت طبع سلیم سرآمد شعرای
دوران بود میان او و شاه قوام الدین نوربخش بواسطه باغی نزاع واقع شد درین سال
باینداولا را با جمعی شب بر سر مولانا امیدی فرستاد تا او را چند زخم بر زدند و جهت
آنکه بسبب او از غضب منتقم جبار و خشم احمد مختار بترسند شهید گشت یکی از شعرا جهت او تاریخ گفته

نادر العصر امیدی مظلوم * چون بناحق شهید شد ناگاه
شب بخواب من آمد و می‌گفت * کای ز حال درون من آگاه
بهر تاریخ قتل من بنویس * آه از خون ناحق من آه

میرزا شاه حسین در اوان شباب در اصفهان بامر معماری و بنایی اشتغال داشته بعد از آن
متصدی امور جزویه خصوصا وزارت داروغه آنجا که ملازم دورمیش خان بود گشته بعد از آن
بواسطه هرگونه خدمات لایق که نسبت بخاقان اسکندرشان نموده بود منظور انظار
عواطف خاقانی و مشمول مراحم سلطانی شده بامر جلیل القدر عظیم الشان وکالت شرف اختصاص
یافته فی الحقیقه که معمار این رواق معقوس و مهندس این طاق مقرنس تا بنای این چرخ زرنگار
و این سطح زبرجد خشت اساس ساخته صاحب جاهی چون او در امر دیوان وزارت متمکن نگشته
علو همتش بجایی رسیده بود که یکروز هزار تومان بسم صله و جایزه بهر کس عنایت فرموده
بود و از کمال غرور تکیه بر الطاف خسروانه کرده هیچکس را وجودی نمی گذاشت ارکان دولت قاهره
را معدوم می انگاشت تا آنکه خاطر همگی از و آزرده گشته در قلع و قمع اساس بقا و حیاتش
متفق گشتند از جمله مهتر شاه قلی رکابدار که تحویلدار رکابخانه شریفه بود مبلغی باقی داشت
آن وزارت پناه از و طلبیده در مقام کسر حرمت او بود در روز چهارشنبه بیست
و هشتم جمادی الاول سنه مذکور از دولتخانه بیرون رفته متوجه منزل خود گشته در آن
حین مهتر شاه قلی از غایت غیظ و غضب در آمده خنجر از میان کشیده بر شانه اش زد
و قورچیانی که در آنجا حاضر بودند گفتند که امر شاه است که این شخص را پاره پاره کنیم ایشان
بزخم شمشیر بر کشیده و ویرا بقتل آوردند ازین واقعه نازله که خانه عمامه بخون غرق گشته
بر خاک افتاده و دوات مشکین رشحات سیاه پوشیده کاغذ بواسطه سیلان سرشک
دمادم چون رخسار خوبان ساده عذار از نقوش خط پاک گردید

دولت از غصه شد با دود و سپاه — وانش مانده از همه فغان باز
تعجب گشت غالب آیینه اش — در روش چون بر وشش گشت بهم

زبان

زبان ناشده وزین درد الم و مهتر شاه قلی که میرزا شاه حسین را بقتل آورده بر بارگیر
تیز سیر سوار شده متوجه شهر دولت شد بخشناه پادشاه ویرا گرفته بدرگاه عالم پناه آورد تا
خاقان اسکندرشان ویرا بغلامان میرزا شاه حسین داد و ایشان او را بقتل آوردند از نوادر
اتفاقات آنکه قبل از قتل میرزا شاه حسین بچهار روز قاضی عبدالرحمن سیاوجی که در دار الخلافه
حبیبی بود در عالم رؤیا مشاهده نموده که میرزا شاه حسین تا آسمان عروج کرده و بیکبار بزمین افتاده
درخت حیاتش بباد فنا داده و در آن اثنا کسی وی را گفت که اوقات زندگانی میرزا شاه حسین بنهایت
انجامید نام و نسب تاریخ وفاتش گردید آنگاه قاضی از خواب در آمده لفظ میرزا شاه حسین
اصفهانی را حساب نموده چون عدد آن حروف با آنچه در خواب با وی گفته بودند موافق یافت
حیرتش افزوده بملازمت امیر جلال الدین محمد صدر شتافته کیفیت واقعه را عرض کرده
تا آنکه آن حادثه از حیز قوت بفعل آمد خواجه ضیاء الدین بیرم در مرثیه میرزا شاه حسین گفته

مهر سپهر لطف که از نای انورش — آیینه فلک شده جام جهان نما
دریای جود شاه حسین آنکه از شرف — شاگردش مهیده و دیده ایام عمرها
با قصر رفعتش که فلک آستان اوست — گر سدره کوتهی بکند هست منتهی
با کوه گفت از رهنما از حلم او — گر ز بهر لعل و کوهش آب زندگی
چون آفتاب طالع سعدش زوال یافت — بخت سپید چو سایه اش افتاده و
از پای خورده از فلک دشت فتنه داشت — بنگر ز دست حادثه افتاد و جوان بها
در گلشن زمانه چو گل گشته غرق خون — چون لاله ساخت پیرهن عمر را قبا
در کربلا که جنت عدن است شد مقیم — فی روضة تکرمه عن غضها السما
تاریخ فوت او چو ضیا یی غفل جست — آمد بگوش جان من از غیب یا خدا

بر صفحهٔ زنور نوشتست کلک صنع • خطی که خون چکید از او دم قضا •

مضمونش آنکه چون بجوارش مقام یافت • تاریخ گشت شاه شهیدان کربلا

بعد از فوت خواجه جلال الدین محمد خواند امیر تبریزی قایم مقام **گشت و در قضایای**
که در سنه ثمان و عشر و تسعمایه واقع شده چون فصل شتا بنهایت انجامید شاه دین گل

از پی صید دل بلبل چهره برافروخت و بر سبزه زمرد فام نشست

بفرخ ترین ساعتی جم جناب • شد از تختگاه حمل کامیاب

شکفتند گلها بصحرا و شکوه • پر از لاله شد دامن دشت و کوه

شقایق چو لعل بتان می پرست • بعشرت قدحهای گلگون بدست

هوای شکار و هوس تماشای کوهسار در سر شاه اسلام مضمار کار زار پیدا شد از تبریز
کوچ کرده بجانب شکی در حرکت آمد اشارت عالیه صدور یافت که غازیان عیال
از مقر خویش اسب صحرا پی رانده در یکی از مواضع آن سرزمین جمع ساخته اغنام
امثال بر شاهی کردند چون جرگه بهم رسید اسبان را گرفته در آن اثنا حسن بیک والی شکی
با پیشکش فراوان بدرگاه آسمان نشان آمده و منظور نظر کیمیا اثر گردید آنحضرت در کار
مراجعت کرده بعد از زیارت آبا و اجداد روانه سراب شده در صحرای کمه زکی نزول نموده

و با به دلیل آمده

در آن مقام مزاج آنحضرت انحراف یافت **وقایع متفرقه** هم درین سال لوند بیک
گرجی لشکر بشکی کشید حسن بیک حاکم آنجا با فوجی از لشکر جرار بجنگ آمده بین الجانبین
محاربه در غایت صعوبت دست داده و شکست در سپاه شکی افتاد و حسن بیک در آن معرکه
شهید شد لوند بیک بجرم معاودت نمود در آنجا شکی درویش محمد خان را که پسرش بود
حاکم خود گردانید هم درین سال حاجی بابا سلطان استاجلو که امیر الامرا بود وفات یافت

و بو سلطان بیک که امیر الامرا شده شاه اسمعیل بن سلطان حیدر بن سلطان جنید بن شیخ ابراهیم
بن سلطان خواجه علی بن سلطان صدر الدین بن سلطان شیخ صفی الدین بن [illegible] الغرض
مرض بجوهر ذات مبارکش مستولی گشته حکمای مسیح دم و اطبای حذاقت شیم هر چند معالجه
کردند فایده نداد و ساعت بساعت ضعف قوت پیدا کرده طبیعت از مقاومت عاجز گشت

درین دقیقه بماند جمله حکما • که آدمی چکند با قضای کن فیکون

اصول نبض چو شد منحرف ز خلیش جهل • بلای عجز فرو رفت پای افلاطون •

صلاح طبع چو سوی فنا در روی نهاد • بماند بیهده در دست بوعلی قانون

لاجرم در شب دوشنبه نوزدهم شهر رجب آفتاب سپهر اقبال از برج جاه و جلال بمغرب فنا
غروب نمود و نیر آسمان سلطنت از اوج عزت و کمال بسر حد زوال انتقال نمود • • •

گرفتش دل از کار این کهنه فرش • پرید از قفس مرغ روحش بعرش

شد از محنت آباد عالم بدر • ولش آرزو کرد ملک دگر •

امیر جلال الدین محمد استرابادی بدن پاک آنحضرت غسل داده بعد از آن نعش مبارکش
را به اردبیل برده و در جوار آبا و اجداد بزرگوارش دفن نمودند [illegible] عالم پر رنج
نهان گشت در خاک مانند گنج • با رعایا و زیردستان بنهج معدلت و شفقت سلوک
می کرد و از مهابتش هیچکس ابواب تعدی و تغلب بر خلایق نمی گشودی • • •

ز شمشیر گردی ز روی ادب • برهنه تن خویشتن بر ملا • •

ز کوتاه دستی در آن روزگار • شدندی نه در تن گهر با • • •

نه با حاکمان نسبت [illegible] • نه با غازیان وصمت ارتشا • •

هر آنکس که معبس کردی چو شام • چو صبحش تباشیر بودی جزا • •

بسان تراز روشندی پر نگار • نزدم که مایل شدی از هوا •

مدت عمر شریفش سی و هشت سال بود و زمان سلطنتش بیست و چهار سال و ممالکش آذربایجان و عراق عرب و عراق عجم و خراسان و فارس و کرمان و خوزستان و بعضی اوقات دیار بکر را نیز متصرف بود و آنحضرت در میدان رزم مرد رزمی بود خنجر گذار و در مجلس بزم ابر بی بود و گوهر نثار از غایت سخاوت زر تمام عیار و سنگ بی مقدار در نظرش یکسان بود و بواسطه علو همت حاصل بحر و کان بخشش یک روزه اش را وافی نبود و اکثر اوقات خزانه اش خالی بود و بشکار میل تمام داشت و تنها شیر را می کشت و امر کرده بود که هر کس خبر شیر بیارد [illegible] و زرین بوی دهند و هر که خبر پلنگ بیارد اسب و زین بوی دهند و تنها می رفت و شیر و پلنگ را بقتل می آورد و آنحضرت در ایام سلطنتش پنج جنگ کرده جنگ اول با فرخ یسار پادشاه شروان در جبانی جنگ دوم با الوند در شرور جنگ سیم در قولله اولاغی همدان با سلطان مراد جنگ چهارم با شیبک خان در حوالی مرو جنگ پنجم با سلطان سلیم در چالدران اولاد ذکور آنحضرت چهار بند اول نواب کامیاب سپهر رکاب شاه طهماسب دوم سام میرزا سیم القاس میرزا که بر سمنون قلیه ضلال قدم جسارت در وادی مخالفت نهاد و چهارم ابو الفتح بهرام میرزا اولاد و اناث آنحضرت پنج است اول خانش خانم دوم در اصداف خلافت و کوکب فلک ولایت پریخان خانم سیم خورشید احتجاب که در جناب مهین بانو سلطانم چهارم فرنگیس خانم پنجم شاه زینب خانم ذکور و اناث آنحضرت که در طفولیت غایب یافته اند ذکر ایشان در این کتاب متضمن فایده نیست بنا بر آن راقم حروف پیرامون آن نگردیده و در تاریخ آنحضرت گفته اند • آنکه چون مهر در نقاب شده

از جهان رفت و ظل شدش تاریخ ۹۳۰ • سایه تاریخ آفتاب شده

[margin:] [illegible] شاه اسمعیل

دیگری

دیگری هم در الواقعه گوید • هر که مارا کند به نیکی یاد • •

در جهان نام او به نیکی باد • شاهی که چو خورشید جهان گشت مبین

بر دود و غبار ظلم از روی زمین • تاریخ وفات آن شه شیر کمین

از خسرو دین طلب که شد خسرو دین • قاسم خان بن سیدک خان

بن جانی بیک بن براق بن قراچه بن قوزی خان بن ارس خان بن چینای خان

بن ابرزن بن ساسی بوقا بن قوتی بن آوره بن جوجی بن چنگیز خان

در این سال از عالم انتقال نمود وی پادشاه شجاع بود و ممالکش دشت

قبچاق و احشام قزاق بعد از وی حق نظر خان فرزندش خان گشت

حالا فرمانفرمای دشت اوست شیخشاه بن فرخ یسار در این سال از دار

ملال بدار السرور انتقال نمود مدت سلطنتش بیست و سه سال بود و مملکتش

تمام شیروان بعد از وی سلطان خلیل پسرش قایم مقام شد خواجه جلال الدین

خواند امیر تبریزی که بعد از میرزا شاه حسین وزیر گشته بود و در روزی

که وزیر شد این رباعی خواند • ای نور دو دیده جهان افروزم

رفتی تو چون شب سیه شد روزم • گویا من و تو دو شمع بودیم بهم

کانام تر الحق و من میسوزم • تا آن دم که لباس مستعار حیات

بر قامت خلافت آنحضرت مزین بود خواجه موما الیه وزیر مستقل بود

بعد از فوت خاقان اسکندرشان متقبل امر وزارت حضرت شاه دین

پناه گشته میان او و دیو سلطان روملو که امیر الامرا بود کدورتی

سانح شده آخر الامر منجر بدان شد که از اشتغال بواير عذار امیر موی

الیه اساس بقایش منحرف گشته خاک وجودش بباد فنا رفت مشهور است
که در روزی که او را در بوریا پیچیدند و سوزانیدند این بیت مناسب حال خود میخواند
گرفتم خانه در کوی بلا در من گرفت آتش * کسی کو خانه در کوی بلا گیرد چنین گیرد

گفتار در جلوس شاه دین پناه بر تخت سلطنت

در چاشتگاه روز دوشنبه نوزدهم ماه رجب المرجب سنه ثلثین و تسعمایه حضرت شاه دین پناه ظل الله
که خلف خاقان اسکندر شان است بر سریر سلطنت نشست و در آن وقت سن
مبارکش ده سال و شش ماه و بیست روز بود **تاریخ** طهماسب شاه عالم گیر ظفر لقای
جالعبد شاه غازی بر تخت زر گرفتی * جای پدر گرفتی و کردی جهان مسخر
تاریخ سلطنت شد جای پدر گرفتی * امرای نامدار و وزرای عالیمقدار
کمر خدمت بر میان جان بسته بجای خود ایستادند * چو شاهان شطرنج در پیشگاه
بستادند شهزادگان سپاه * صدور خرد دوران انجمن
نشستند چون گل بصدر چمن * و سایر اکابر و اصاغر از اطراف
بارگاه سپهر اشتباه قرار گرفته چشم و گوش باشارت آنحضرت نهادند و
مناظم دین و دولت و کار ملک و ملت رونق تمام گرفت **ع** بازار نو پادشاهی تازه شد
شاه دین پناه جمهور اهالی و امرا را بعواطف پادشاهانه و عوارف خسروانه
اختصاص نموده همه را خاطر جویی کرد و زمام امور مملکت با دیو سلطان روملو
رجوع نمود و نظارت دیوان اعلی را بعد از احراق خواجه جلال الدین
محمد بقاضی جهان قزوینی تفویض کرد و امیر قوام الدین حسین را در امر صدارت
با میر جمال الدین محمد استرابادی شریک گردانید و دوران زمستان در تبریز

قشلاق کرده باز نزدیک شدند اتفاقا بواسطه همین رجوع بجانب صحرای مذکور رفت
و شب شراب عسل خورده طمع به پسر اتالیق خود کرده پسر کارد بر وی زده
در همان شب فرار کرده نزد سلاطین حصار رفت براق خان از آن زخم درگذشت
مدت عمرش پنجاه و شش سال بود و ملکش تاشکند و فرغانه و سمرقند و چهار دانگ
سمرقند و چهار دانگ بخارا بعد از موت او درویش سلطان که پسر بزرگش
بود خان شد با سلطان امین سلطان خوارزمشاه و سلطان و سایر برادران
تابع وی شدند چون خبر فوت براق خان بکاشغر رسید خان حاکم آنجا سپاه
خود را جمع آورده متوجه اندجان گردید زیرا که پدر براق خان سونجک سلطان
از پدر رشید خان گرفته بود و برهان سعید نیز با جمعی جمیع نواحی بخارا را متصرف
شده و حق نظر خان قزاق از ولایت قرق قربا بطمع تاشکند حرکت آمد بعد از
براق خان خان سکه و خطبه بنام پیر محمد خان بن جانی بیک سلطان کردند
بعد از آنکه وقتی پسران اسکندر خان عبد الله خان و عباد الله خان رشد
تمام کرده پدر را که در کنج خمول آرمیده پای از دایره انزوا بیرون ننهاده
مرکز وار بر جای خود ثابت میبود به پادشاهی برداشتند پیر محمد خان چاره که
بنام او زده **متوفیات** میر اسد الله شوشتری از افاضل سادات و اماجد
و اعاظم نقبا و نجبا و علمای عالیمقدار جامع علوم عقلی و نقلی و مستجمع فضایل و کمالات
نفسانی بود و مسقط الراس آنحضرت از شوشتر است فاما اکثر اوقات در مشاهد
مقدسه بافاده علوم دینی و استفاده معارف یقینی اشتغال داشته و جمعی که در خدمت
مجتهد الزمانی در عتبات عالیات افاده علوم نقلیه مینمودند و ترقیات

کلی ایشان را حاصل شد افضل و اعلم ایشان صدارت پناه موی الیه لهذا حضرت
مجتهد الزمانی پیوسته در مجلس بهشت آیین اظهار مناقب و فضایل کمالات ایشان
می‌نمودند و چون عزل معزالدین محمد متحقق شد نواب سپهر رکاب صدارت جمعی کم‌فرصت
تصدی آن را با ایشان قرعه مشاورت با افاضل و ارکان دولت قاهره در میان
انداخت هر کس بموفق مدعای خود کسی را تعیین میفرمودند بنابر آنکه اوصاف او
بموجب توصیف مجتهد الزمانی در مسامع اشرف شده بود قرار بر آنحضرت داده
کس باحضار وی به شوشتر فرستادند و بدرگاه معلی طلب نمودند و منصب صدارت
بوی تفویض فرمودند فی الواقع کمالات صوری و معنوی ایشان لایعد و لایحصی بود
وحسن عبارت و لطف انشا را علاوه سایر فضایل ساخته اند و در اکثر علوم تالیفات
و تصنیفات دارند از جمله در زمانی که در عتبات عالیات در ملازمت حضرت
مجتهد الزمانی بوده اند بموجب اشاره عالی رساله لمعه که مولفات ایشانست
بافصح عبارات و الطف استعارات ترجمه کرده اند و در علامات ظهور صاحب الامر
علیه التحیة و السلام رساله تالیف فرموده جلاء العیون مسمی ساخته اند و ادله سمعیه
و عقلیه بر وجود آنحضرت اجرا فرموده و درین سال از عالم انتقال نمود گفتار
در قضایایی که در سنه اربع و ستین و تسعمایه واقع گردیده و در رفتن شاه
دین پناه به تبریز و گرفتار شدن قاضی محمد و حیدر بیک انیس چون لشکر
سرما از طلیعه سپاه بهار رو بانهزام آورد و روز بروز قدوم آن فصل طبیعت کرد رفت

چو دی رفت شد فصل اردی بهشت * می طعنه زد بر ریاض بهشت *
فلکسای شد سایبان سحاب * شها بر سر کو زرین طناب *

دراوا

دراوایل فصل بهار شاه کامکار از قزوین بیرون آمده متوجه ییلاق سهند
شد چون قاضی محمد ولد قاضی مسافر عنان اختیار بدست نفس بی هنر کار داده
بر سمند غلط تخم زده مرکب شهوترا بهر طرف به جولان آورده و درشتی اشعار
خود ساخته ترک تاجیک را رنجانید و رمانید * درشتی همیشه چون خار بن

سرو باشد فاسد چو ریش کهن * چو نخل و حسد مایه دشمنی *
چو حرص و طمع ناپسندیده فنی * فرمان همایون بگرفتن او صدور یافت *
مولانا صیرفی در تاریخ الواقعه گوید * سر فرعونیان قاضی محمد *
که مغز ظلم را او بود بانی * اگر ماندی دو سال دیگر آن شوم *
شدی تاریخ او فرعون ثانی * آنحضرت از سهند کوچ کرده به چرنداب

نزول کرده در آن اوان حیدر بیک انیس که حامی آن خبیث بود گرفتار گشته
باتفاق قاضی محمد در قلعه الموت محبوس شدند بعد از آن شاه عالم پناه با خیل
سپاه متوجه دولتخانه شدند سادات و قضاة و موالی و اهالی باستقبال
استعجال نمودند و بتقبیل انامل فیاض مفتخر و سرافراز گردیدند و از کوچه خیابان
خرامان درآمده در مستقر سریر سلطنت و مرکز دایره خلافت و دولت و سعادت
نزول اجلال فرمودند بعد از چند روز روانه قزوین گردیدند و در بلده قشلاق
نمودند کامران میرزا ابن بابر پادشاه بن میرزا عمر شیخ بن سلطان ابوسعید
بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور بعد از شکست برادر سالی
چند در دیار کابل و غزنین سلطنت کرده آخر بدست همایون پادشاه گرفتار گشته
مکحول گشته در مکه معظمه ساکن شده در ذی حجه سال مذکور متوجه عالم آخرت گردید

گفتار در قضایایی که در ماوراءالنهر واقع شده و جنگ اوزبکان با یکدیگر

درین سال سلطان سعید بن ابوسعید خان بن کوچم خان باتفاق عبدالله خان بن اسکندر
خان بن جانی بیک سلطان با سپاه زیاده از چون و چند متوجه تسخیر سمرقند شده و
آن بلده را قبل کردند و دران اثنا درویش خان ولد براق خان که بوفور تجمل و حشمت
و کثرت لشکر و بسطت مملکت از سلاطین اوزبک امتیاز داشت با سپاه بی‌پایان
و عدت بی‌اندازه شمشیر را از تاشکند بیرون آمده همت بمحاربه سلطان سعید و عبدالله
خان گماشت در موضع بهم رسیدند با یکدیگر مقاتله نمودند بعد از کشش و کوشش
درویش خان مغلوب گشته بجانب تاشکند گریخت سلطان سعید بر سمرقند مستولی
گردید و عبدالله خان با سپاه فراوان روانه بخارا شد و دران اوان برهان سعید
نبیره عبید خان که حاکم آنجا بود با جوانی تعشق می‌ورزید شبی پنهان بخانه جوان رفت
و آنمرد وی را بقتل آورده سرش را نزد عبید خان فرستاد صباح سپاه بخارا مستعد شده
خواستند که بعبدالله خان جنگ کنند چون برهان سعید را معلوم گردید مجموع شهر را
تسلیم کرده ملازم گردیدند **وقایع متنوعه** درین سال شاه وردی سلطان
زیاد اوغلی و سلیمان بیات با سپاه قراباغ عازم گرجستان شدند سیماون از
خوف جنود عالم سوز پناه بکوههای بلند برد غازیان تمام ولایت کوری
و سورجی برات علی را غارت کردند و مواضع و مساکن ایشان را ویران ساختند
و اشجار و غلات با میوه‌های رسیده از بیخ برکندند و مظفر و منصور با غنایم
نامحصور بگنجه معاودت کردند و دران اوان شاه دین پناه در تبریز بود قبت
آقای ذوالقدر که برسالت روم رفته بود بدرگاه عالم پناه آمد و تحف و تبرکات

بیشمار

بیشمار که خواند کار فرستاده بود گذرانید **متوفیات** محمد خان شرف‌الدین
اوغلی تکلو والی هرات درین سال از عالم انتقال نمود شاه دین پناه ایالت
او را بپسرش قزاق عنایت نموده درین سال دوست خان با یونس خان جنگ
کرده غالب آمد و بخوارزم مستولی گردید و یونس خان باتفاق برادرزاده پهلوان
قلی سلطان بقزوین آمد روز سه‌شنبه یازدهم رجب بعتبه‌بوسی رسیدند آمدن
خوارزمیه تاریخ واقع شد **گفتار در قضایایی که در سنه خمس و ستین و تسعمایه
واقع گردیده و محاربه نمودن غازیان با ابای ترکمان** درین سال ابای
ترکمان با جمعی مردمان بی‌ایمان بحوالی استراباد آمدند و بغارت ولایت فرمان
داد جنود آن مردود آتش آشوب افروختند و توپ و تفنگ بر اساس باره و دیوار
قلعه ثبات ابراهیم خان ذوالقدر کارگر آمد و تیرباران عیب صبر و تحمل
او را پاره پاره ساخت و عجز و انکسار احوال خود را بدرگاه شاه دین پناه
معروض داشت بنابران فرمان قضا جریان صدور یافت که شاه قلی خلیفه مهردار
و بدر خان استاجلو بایلغار باستراباد روند و دفع ابا کنند ایشان حسب الحکم در
دوم ماه شعبان با سپاه فراوان از قزوین بیرون رفته و سایر امرا چون یادگار
محمد بیک تکلو و حسن بیک و غلی و قاسم بیک ورسق اوغلی و احمد قیا اوغلی با بیانان
ملحق گشته روانه آنجا شدند و ابای ترکمان چون توجه ایشان را استماع نمود
خانه کوچ را انداخته فرار اختیار نمود و غازیان الوس وی را غارت کرده و در آنجا
نزول نمودند و دران اثنا ابای ترکمان با فوجی جاهلان بخت انجام نمایان شدند و دست
بجنگ بردند چون عسکر بهرام انتقام بایلغار تمام آمده بودند اسبان ایشان ...

مانده بودند • فرو مانده اسبان جولان همه • چو اسبان شطرنج بیجان همه •
بنا بر آنکه التهاب نیران مقاتله تا غایت هنگام امتداد یافت چون ابا معلوم گردید که
کاری نخواهد کرد نقفا ایلغار کرده قطار استری که در راه بود گرفته روانه ینبو
خود گردید روز دیگر لشکر خود را با مردم آن نواحی جمع کرده بجنگ آمد چون
غازیان اسبان ایشان گرفت انداخت یکبار سوار شده بروی حمله نمودند وی
بزحمت تمام از نوک نیزه افعی اندام خلاص شده راه فرار پیش گرفت ترکمانان
ازین جنگ متوهم گشته راه خوارزم پیش گرفتند نزد علی سلطان رفته از وی
مدد طلبیدند و امرای عالی تبار بطرف اتراک ایلغار کردند دران بیابان از تف
آفتاب جهانتاب گندم در گوشه مانند سپند در آتش می سوخت و نیش کژدم مانند
عقیق میشد • هوایش چو آه ستمدیده گرم • ز بس گرمیش سنگ چون موم نرم •
چو ماهی به زمین آتش فشان در رو • اگر بر درم شست بستی لئیم •
فرو ریختی همچو سیماب سیم • در اثنای ایلغار شاه علی خلیفه مهردار
را که سردار سپاه بود قولنجی دست داده در شب سیزدهم رمضان درگذشت
امرا سخن بدرخان را قبول نکرده هر کدام برای خود عمل مینمودند بعد از چند روز
سپاه عالم سوز دران بیابان بواسطه تاخت لوس ترکمانان اسبان خود را
مانده کردند خبر آمد که علی سلطان برادر دین محمد حقوق انعام و احسان شاه پناه
را فراموش کرده با لشکر گران از خوارزم بداعیه رزم مدد ابای ترکمانان
بدین حوالی آمده بدرخان چون برین حال اطلاع یافت بعزم آنکه دستبردی نمایند
برایشان روان شد علی سلطان از غایت عجز خندقی در کنار اردوی خود کنده

چو ماهی شده مار بریان در او

بود و چون الحال را پر از ریگ کرده و گذاشته و شتران را خوابانیده و تفنگچیان را
نشانده قلعه مستحکم ساخته بود امرا آغاز جنگ کردند جوانان تیز جنگ و شجاعان
با نام و ننگ حمله کردند آتش جنگ بالا گرفت چون غازیان به کنار خندق رسیدند
اوزبکان ایشان را به تیر و تفنگ گرفتند • ز ابر تفنگ برق جستن گرفت
ازان برق شعله اگر بستن گرفت • ز ابروی خوبان کمان یاد کرد
ز هر گوشه فتنه بنیاد کرد • ز پیکان پیکان برنج بسیار داشت
چو خاری که از غنچه آزار داشت • دران اثنا ابای ترکمان ها و دویست نفر
از دلاوران از عقب لشکر در آمده هر چند امرا به بدرخان گفتند که جمعی را به دفع
او ارسال فرمای قبول نکرد ابای ترکمان از عقب گنبه در آمده آغاز شیبه نمود
کشیده و کشادند تیر از کمان • بر آمد فغان از زمین و زمان •
ز پیکان خونین که رخشان شده • بدین گونه لعل بدخشان شده •
بر دن جست مرغ خدنگ از کمان • عقاب شکاری گرفت آسمان
قلعچیان از ضرب تیر ترکمانان بر سر سواران ریختند و قلب را منقلب ساختند دران
اثنا رستم خان با جمعی غازیان جرار از خندق گذشته بمیان اردوی اوزبکان
در آمده علی سلطان مضطرب گشته داعیه نمود که فرار نماید قضا را تفنگی بر رستم
خان خورده و کشته گردید اوزبکان خیره شدند یکبار و تیر بر سر غازیان فرو
ریختند امرا چون پی سوجی و جرنجی رفته بودند شکست خورده خود را به آب کنار اندا[ختند]
و جمع کثیری غریق بحر گرداب فنا شدند آب که سبب حیات است موجب هلاک ایشان
شد و زلال که نهال از فیض او سبز شود و درخت عمر ایشان را از پای در

آورد و قریب هزار جوان چون سرو روان و گل خندان بیکبار زمین بادخزان
بخاک و خون غلطان شدند و بسیار از اسبان کشتی رفتار و نهنگان پیکار با
زینهای زرین و جلهای نگین از دست صاحبان و رکاب پای الکب جدا
افتاده سر در صحرا نهاده می چریدند ابراهیم خان و بعضی سواران کشته شدند
مهرخان یادگار محمد ترکمان دستگیر شدند و حسن بیگ فتح اوغلی و احمد بیگ قیا اوغلی
با جمعی غازیان سلامت بدر رفته به اصفهان آمدند و علی سلطان از همان مقام
بطرف خوارزم معاودت نمود **گفتار در فتح قلعه قندهار بدست امرای
نامدار و شاهزاده عالی تبار** دران اوان که پادشاه همایون بدرگاه شاه دین پناه
آمده بود قرار داد که چون ولایت هندوستان بار دیگر بتصرف وی درآید قندهار را
بملازمان شاه دین پناه تسلیم نماید چون همایون پادشاه بعد از چند گاه بران
دیار مستولی شد هم دران اوقات سپاه ستوده صفات از دار غرور بدار
سرور انتقال نمود و فرزندش جلال اکبر قایم مقام گردید بنابران حکم شد که
سلطان حسین میرزا ولد بهرام میرزا و علی سلطان والی شیراز با جمعی از دولتخواهان
و همگی از فتح قلعه قندهار را پیش نهاد همت سازند همگنان اطاعت حکم واجب
الاذعان کرده بصوب آن دیار توجه نمودند چون حوالی قلعه قندهار محل نزول شاه
زاده عالی تبار و امرای نامدار گردید غازیان مردآزمای و سرهنگان قلعه
کشای آغاز محاربه کردند شاه قلی که از قبل جلال الدین اکبر کوتوال حصار بود
آغاز شجاعت و دلاوری کرده بمدافع و ممانع مشغول گردید و کوشش بسیار نمود
و چون مدت مدید حال بدین منوال بود آخرالامر عاجز گشته از قلعه فرود آمده مفتاح

حصار را

حصار را سپرده روانه درگاه اکبر گردید سلطان حسین میرزا در آن دیار ساکن
گشته دیگر امرا بالکای خود متوجه شدند **وقایع متنوعه** در شب بیست و دویم جمادی الاول
سیل بقزوین آمده دروازه ابهر را آب برده قریب دو هزار خانه خراب کرد
هم درین سال شاه دین پناه از دولتخانه کهنه بدولتخانه نو انتقال نمود و مولانا
محتشم در تاریخ اتمام دولتخانه نو گفته در یک مصراع دو تاریخ که **ع**
بهشت برین است خیر المنازل **گفتار در قتل ابای ترکمان** چون ابای ترکمان با
غازیان غالب شد خواجه محمد ولد خواجه مظفر بتکچی را در حباله خود آورده ملازمان
خواجه محمد پیش وی رفته نوکر شدند دران اثنا اتفاق با خاتون نمودند که وی را بقتل
آورند ابای ازین خبر اطلاع یافته محب علی و رفقای او را طلبیده با ایشان گفت که
شما بکشتن من اتفاق نموده اید نمی باشد که بغضب من گرفتار خواهید شد ایشان
از بیم جان قسم یاد نمودند که این خبر که شما شنیده اید غیر واقع است بعد از آن
ترسان و لرزان از پیش وی بیرون آمدند و با منکوحه وی گفتند که وی چنین گفت
آن شیر زن گفت که باید در فلان محل اسب چند حاضر ساخته در خیمه ابای رود و پاسبانان
از بیم باران نمد بر سر خود انداخته بخواب رفته بودند ایشان با هم گفتند که کدام
یک مرتکب این امر می شود محب علی از غایت پردلی و پهلوانی بخرگاه در آمد ابای را
در خواب یافت بیکضرب شمشیر سرش از بدن جدا ساخت آن سر را برداشته
با اتفاق زن از خیمه بیرون آمده خود را باسبان رسانیدند و مانند برق و باد
روانه استرآباد گردیدند و آن سر را در قزوین بدرگاه شاه ظفر قرین آوردند
متوفیات شیخ زین الدین جبل عاملی حاوی المنقول و المعقول جامع الفروع و الاصول

بود درین سال شهید گشت سبب شهادت آنحضرت آنکه جمعی از اهل سنت
برستم پاشا وزیر اعظم خواندکار گفتند که شیخ زین الدین دعوی اجتهاد کرده و بسیاری
از علمای شیعه نزد او آمده مطالعه کتب امامیه میکنند غرضشان رفض است چون
شنید رستم مکری کفر محض است رستم پاشا کس بطلب آنحضرت فرستاد و دران اوان
افضل الفقها در راه مکه بود او را گرفته باسلامبول آوردند بی آنکه بعرض
سلطان سلیمان رسانند وی را شهید کردند • او کوه حلم بود که برخاست از جهان
بی کوه کی قرار پذیرد بنای خاک • زلزله یافت پیکر خاک از فراق او
هم مرقد مقدس او شد شفای خاک • و از جمله تصانیفش شرح شرایع •
شرح لمعه • شرح الفیه • شرح نفلیه قواعد بطریق قواعد شیخ شهید • رساله
اسرار الصلوة • رساله مناسک حج رساله در حرمت غیبت **گفتار در قضایای
که در سنه ست و ستین و تسعمایه واقع گردیده** • درین سال سلطان سلیمان پادشاه
روم سلطان بایزید را از حکومت کوتاهیه معزول ساخته ایالت آن دیار را بفرزند
بزرگش سلطان سلیم که در قونیه بود رجوع نمود چون سلطان بایزید اخبار سلطنت
واقتدار عنایت و شفقت پدر نامدار در باره برادر استماع نمود نقد اخوت را بشوائب
بغض و حسد مشوش ساخته مرآت صفای عقیده را بگل خداع و مکیدت مکدر گردانید
خیالات فاسده و تصورات باطل در عرصه دماغ او جای گرفته شعار خلاف برادر
در اطراف بر و بحر ظاهر گردانید اموال بسیار بر عامه و رجال تفرقه کرده در اندک
زمانی جنود عظیم ترتیب داده همچون شیر درنده مانند شمشیر برنده بعد از اجتماع
سپاه بجهت دفع سلطان سلیم بطرف قونیه در حرکت آمد و غافل از آنکه سر کرا

اقبال با ادبار مبدل شود و سعادت بنحوست معوض گردد به بسیاری مال
و انبوهی رجال نافع نیابد سخن مردان جهان است اذا انقضی مدة لم تنفع عدة و چون
این خبر دران دیار شایع شد سلطان سلیمان فرستاد و این واقعه مذکور را معروض
داشت از استماع این حرکت ادب عرق پادشاه عالی حسب در حرکت آمده حکم کرد
که احمد پاشا امیر الامرای اناطولی و فرهاد پاشا امیر الامرای قرامان و علی پاشای
ذو القدر با لشکر کوه پیکر گردون اثر عفریت منظر اهرمن دیدار بسبیل ایلغار
بامداد او روند و سلطان بایزید را گرفته در زاویه عدم ساکن سازند چون
ایشان بحوالی قونیه رسیدند سلطان سلیم از قلعه بیرون آمده با ایشان پیوست
در کنار شهر در برابر سلطان بایزید صف سپاه بیاراست آنگاه فوجی از دلیران
جلادت شعار از طرف سلطان بایزید بر سپاه سلطان سلیم تاختند و صدمهای
گیرودار در گنبد دوار انداختند ایشان نیز بمدافعه در آمده داد مقاتله دادند
و از بوارق سیوف و صواعق سهام جویهای خون میان معرکه روان کردند
ز خون هفت دریا بر آمد بهم • زمین از دگر سو برون داد نم •
آفتاب جهانتاب از سهم تیر بر تاج جوشن سحاب بپوشید و مریخ خونخوار از خوف
دلاوران میدان رزمگاه سپر در سر کشیده همانروز از صباح تا رواح آتش
جدال و قتال اشتعال داشت با قلم تقدیر بر لوح قضا رقم خلاف رضای سلطان
بایزید می‌نگاشت و شش هزار سوار و پیاده از طرفین بقتل آمدند بعد از آنکه
خورشید خنجر گذار بخانه مغرب آیت غروبیت بر افراشت • شب تیره چون شاه خورشید چهر
فرو رفت آمد از سر خنگ سپهر • نهادند در شب صلاح نبرد و

که شوان بهم تنگ فرق کرد * فرود آمدند از دو جانب سپاه
چو شیر ژیان سر بکین سینه خواه * چو از کوه سر زد بلند آفتاب
سر فتنه جویان در آمد ز خواب * تفنگ چابه را چخماق در فتیل زد
سنان چشم خورشید را میل زد * علی الصباح مردان مرد و لشکر

دلاوران مرد و کشور دست بگرز و خنجر بردند آخر از سلطان بایزید تیغ خون
خون افشان و سنان افشان جنگی نمودند که داستان رستم و دستان اسفندیار در
طاق نسیان ماند میمنه و میسره سلطان سلیم را مغلوب گردانید چنانچه تا استنبول
هیچ جا قرار نگرفتند اما سلطان سلیم با لشکر قلب قول سلطان بایزید حمله آورد
و سنگ تفرقه در شیشه خانه جمعیت ایشان انداخت با دولت بر بر هم سلطان
بایزید و زید سر خویش گرفته بطرف اماسیه گریخت چون بمقصد رسید سه از
از علما زمان معتبر خود در آکتینه سرهای ایشان را بعرضه داشت نزد سلطان سلیمان
فرستاد و مضمون آنکه این جماعت مرا از مخالفت تحریک نموده دارد و دشمنی نا
پسندیده که باعث بران جهل و غرور بود از آن پشیمان گشته الحال بندامت
به ندامت گزیدم اگر عاطفت آنحضرت شامل احوال این فقیر گشته نقوش این جرایم
بزلال عفو بشوید قدم از سر ساخته متوجه درگاه می گردم سلطان سلیمان
عرضه او را قبول نکرده بار دیگر سپاه آگاه گردیده راه فرار پیش گرفته کوچ
بر کوچ بارض روم آمد ایاز پاشا که حاکم آنجا بود یکی از مخصوصان خود را با تحف
بسیار باستقبال آن پادشاهزاده عالی تبار روان گردانید سلطان بایزید در
آن حوالی نزول نموده و بعد از چند روز اسکندر پاشا با چهل هزار سوار جرار با مردم

بسیار

بسیار بامر خواند کار بایلغار رسید بالضروره سلطان بایزید احمال و اثقال
در آن نواحی گذاشته از بیم جان با ده هزار کس از معتمدان راه فرار پیش گرفت
نوروز فرهاد و آق ساق سیف الدین سایر شجاعان جنگ کنان وی را از آن معرکه
سالم بیرون آوردند اسکندر پاشا تا قرامان ایشان را تعاقب نمود و سلطان
بایزید بعد از طی مسالک بایروان سید حاکم آن ولایت شاهقلی سلطان استاجلو
از قدوم او آگاه گردید قاصد بدرگاه شاه دین پناه فرستاد و حامل این عریضه
چون بقزوین آمد و مضمون بعرض شاه دین پناه رسید آنحضرت حسن بیگ یوزباشی
را با تحفهای بسیار نزد شاهزاده عالی تبار ارسال نمود بایزید متوجه درگاه شاه
دین پناه گردید رایات نصرت آیات بصوب عراق برافراخت چون ببلده تبریز رسید
امیر غیب بیگ استاجلو که حاکم آنجا بود باتفاق سادات عظام و نقبای کرام
و اشراف و اکابر و سوقیه و اصناف از پی استقبال بیرون آمده از غلبه انبوه
تمام دشت و کوه فرو گرفت و بر مصداق طریق استماع چندان بود که در هیچ عید
نوروز مانند آن روز کس مشاهده ننموده بود و قیصریه بازارها را آیین بسته بودند
و مغنیان و مطربان بلطافت آواز و نغمات آن داود دلنواز و قرائت موزون تا اوج
گردون بر آوردند سلطان بایزید بقیصریه در آمده بهیچ طرف نگاه نکرده متوجه
میدان و گوش اسب غیر بود و بعد از آن در حرم نداب نزول نمود و بعد از چند روز
بطرف مطلب توجه نمود **وقایع متفرقه** درین سال سلطان سلیمان پادشاه روم
سنان بیگ را که در قانونچی و سپهگیر شده شاه دین پناه دیر اتبرکات خوب
و سلاکات مرغوب مصحوب وی بدرگاه شاه دین پناه ارسال نمود و سخنان محبت انگیز

مودت آمیز پیغام داد **متوفیات** مولانا ابوالحسن ولد مولانا احمد ابیوردی

که در فضیلت جامع علوم و اقسام حکمیات و مجمع انواع فضایل و کمالات بود و از علو

فطرت خوش طبعی بود بی نظیر و در مولویت و حسن عبارت بی عدیل ذکر دن ایام

بجو امر فضایلش مزین **نظم** ز درک عالی علمش همیون هر که قاصر

ز رکنه آیه فضلش نفوس ناطقه مضطر • حدت فهم و سرعت انتقالش بمثابه

که هیچکس از علماء اعلام را با او مجال مباحثه نبود • کاشف کلک خاطرش بود • هر که موشکاف

الزام • کاهی اشکال منطقش گشته • ناطقه در دقایق ابهام • در این سال در روز

یکشنبه بیست و ششم رمضان اعلم علمای دوران از سرای غرور به دار سرور خرامید

از جمله تصانیفش اثبات واجب • روضة الجنان در حکمت • رساله منطق • شرح فرایض

نصر در میراث متن شوراقی در کلام حاشیه در کلام راقم حروف ذره بمقدار از نزد

آن بزرگوار مطالعه شرح تجرید نموده **گفتار در قضایایی که در سنه سبع**

و ستین و تسعمایه گردیده چون سلطان بایزید بحوالی قزوین رسید معصوم بیک

صفوی که وکالت شاه دین پناه داشت با اعاظم امرا مثل سید بیک کمونه و سوندوک

بیک قورچی باشی و علیقلی خلیفه مهردار به استقبال مبادرت نمودند سلطان بایزید

با جنود چون به سعادت همه با اسلحه جنگ و تیر و شمشیر و تفنگ با اسبان تازی بمیدان

قزوین در آمدند شاه دین پناه سپاه را در جایگاه که گذاشته با قورچی باشی و

حسین بیک قورچی تیر و کمان و دو دیگر ملازمان اصلا از غلبه ایشان اندیشه ننموده

سلطان بایزید از سمند خوش رفتار به زیر آمده با شاه دین پناه مصافحه نموده بیکجا

باتفاق بدرگاه در آمدند و در جنب یکدیگر نشستند بعد از چند روز شاه دین پناه

جمعی عظیم

کوش

واقع

جمعی عظیم در همان میدان ترتیب داده سلطان بایزید را طلبیده اعزاز و

اکرام او بجای آورد و امرا او مقرب بارگاه او در محل مناسب جای داد بعد از اکل و

شرب هزار تومان از نقد و جنس به رسم مکرمت نمود شاه دین پناه در صدد

در خواه گناه او گشته اقچه سقال علی قاجار همراه سنان بیک که از نزد خواندکار

آمده بود در روانه سلطان سلیم گردانید ماحصل پیغام سخن آنکه بعد از این میان

شما و سلطان بایزید موافقت سلوک رفته و بنیان مصادقت تاکید یابد و آینه

ضمایر جانبین از زنگ مخاصمت زدوده آید در اثنا این حال سلطان بایزید بسبب

بخت تیره روز بافساد مردمان شریر بدآموز از طریق صواب بدر رفته خواست

بدستی وستی ریاض دشمنی را سیراب گرداند و در شربت اخلاص زهر نفاق

رساند فرا اغرلو محمود چه کس که از محرمان آن ناکس بود بغدر آن غدار را بعرض

شاه دین پناه رسانیدند سلطان بایزید بر آن اطلاع یافته در شب ایشان را بقتل

آورده بواسطه آن زمان شعله وحشت می فروخت و آتش ضدیت اسباب

محبت و الفت را می سوخت تا آنکه عرب محمد طرابزونی که در خدمت سلطان بایزید

میبود روزی شاه دین پناه در باغ میگردید خود را به شاه دین پناه رسانیده او

گفت و کلمه واجب العرض دارم نواب علی او را به بیوتخانه وعده نمود سلطان

بایزید ازین خبر دار گردیده آن فقیر را بقتل آورد و چون شاه دین پناه از قتل او اطلاع

یافت بالضروره بفکر دفع ایشان افتاد و چون اثر ملال آنحضرت بر همگنان ظاهر گشت

نماز شام جمعه بدرخانه هجوم آوردند و آغاز طعن و لعن کرده سنگ در دو بام

انداختند هر چند این معنی موافق مزاج اشرف نبود چون امر بی اختیاری واقع

شده بود دیگر برانجاعت اعتماد نماند بنابرین صباح جمعه بعضی امرا بمنزل او رفته
ویرا با فرزندان بدستور مقرر بدولتخانه آوردند و در عصر آن روز مسلوب
الاختیار ساخته ملازمان معتمد او را چون الله پاشا و فرخ بیک و سنان میرآخور
و عیسی چاشنی گیر و خواجه عنبر و غیرهم را بقتل آوردند و اوزخان پسر بزرگ
او را با حسن بیک و سلطان محمود را با معصوم بیک و سلطان محمد را با قورچی باشی
و سلطان عبدالله را با میر سید شریف سپردند و خودش را در اندرون دولت
خانه حفظ کردند قورچیان بر وکلا شدند **گفتار در جنگ کردن براق سلطان
قاجار و غازیان با اوزبکان و شکست یافتن ایشان** درین سال سارو قورخان
با جمعی از اوزبکان بفرمان علی سلطان بنشابور آمدند تا آن دیار را غارت کنند
براق سلطان قاجار و ملک ادوغلی ذوالقدر با فوجی از غازیان جوشن در بر بدفع آن قوم
از شهر بدر رفتند دلاوران جنگجوی و امرای تندخوی با آن جمع رسیدند آغاز
جنگ کردند بعد از کشش طرفین و اشتعال نایره حرب سپاه قزلباش بر اوزبکان
غالب آمده سارو قورخان را با جمع کثیر از اوزبکان بقتل آوردند بعضی از ایشان از
بیم جان خود را در کاریزها انداختند غازیان ایشان را از آنجا بیرون آورده
براه عدم فرستادند **وقایع متفرقه** درین سال در اوایل رمضان مزاج اقدس
اشرف شاه دین پناه انحراف پیدا کرده بعد از دو ماه بصحت مبدل گشت و مومنان را
حیات تازه و سپهر در پی اندازه دست داد و زنگ غم و وحشت از روی آینه
دلها زدوده گشت و رنج ناتوانی باعدای دین و دولت انتقال کرد و عوض تاریخ بیرون از
عارضه که نصیب دشمنان باد شفا یافت • ماه ملک از محاق بیرون شد •

روزگار

روزگار جهان همایون شد • خسرو هم رکاب عیسی گشت •
پر غمی همچنان قارون شد • یوسف از قعر چه خلاصی یافت •
یونس از بطن حوت بیرون شد • اختر بخت سعد کرد طلوع •
طالع روزگار میمون شد • هم درین سال عیسی خان پسر لوند بیگ
حاکم گرجستان بسعادت اسلام رسیده منظور نظر کیمیا اثر آنحضرت گردید **گفتار
در قضایایی که در سنه ثمان و ستین و تسعمایه واقع گردیده و جنگ
کردن شاهوردی سلطان زیاداوغلی با حکام گرجستان و کشته شدن
گرگین** درین سال سمایون حاکم گرجستان باتفاق گرگین ولد لوند بیگ بدعه
یورش تفلیس بحوالی قلعه کوج آمدند و باطراف ولایت گرجستان کس فرستاده جمعی
آن دیار را طلب نمودند چندان مردان آراسته و جوانان نوخاسته در آنجا مجتمع شدند
که دیده گردون پیر در ازمنه سابقه و قرون ماضیه در آن دیار بنظر نیاورده بود
چون خبر ایشان بسمع شاهوردی سلطان رسید از گنجه بیرون آمده با لشکر قراباغ
متوجه قلع و قمع دشمنان بی ایمان شد و فوجی افتقلای گردانید و ایشان خندقی
را که گرجیان در ورند کنده بودند پر کرده خبر را بسلطان فرستادند وی
نیز از خندق گذشته بسرعت تمام بجانب ایشان نهضت فرمود و در موضع
بایشان رسیدند و غازیان نیاز خویش بحضرت واجب العود مرجوع گردانیده گفتند
ربنا افرغ علینا صبرا و ثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین و چرخچیان
بایشان جلو انداخته و از جانبین دو فوج گرگین از نماوران معرکه کین سرهنگان
شجاعت آیین دست بتیر و کمان و سیف و سنان بردند **نظم**

زهر گوشه رستم دلان نیمان • کشیده گشادند تیر از کمان •

آخر غازیان ظفر صولت نهنگان دریای جلادت مجموع آن گبران بی ایمان را از
زین بر روی زمین انداختند درین اثنا شاهوردی سلطان با لشکر طلب ایشان تاختند

گبران بی آنکه جنگ کنند فرار نمودند • ولی عاقبت چرخ عالی نبرد •
ز خیل مخالف برآورد گرد • درافتاده گبران چابک عنان •
یکی از خدنگ و دگر از سنان • یکی را دل از زخم پیکان فگار •
بخون غرقه چون غنچه از نوک خار • گرگین چون روباه گرگین که از شیر غژبان

گریز و بوادی فرار شتافت مرزبان لشکر قاجار آن سگ صفتان نابکار را ابتر
ساختند بحکم کانهم رؤس الشیاطین بر خاک مذلت انداختند گرگین با پانزده نفر
از کفار بقتل آوردند و خنجه بیگ که از امرای معتبر گرجستان بود با جمعی از
ازناوران دستگیر کرده بر شاه دین پناه فرستادند بهمادون با اندکی از گرجیان
از آن معرکه خلاص شده بطرف گوری رفت و شاهوردی سلطان زیاد اوغلی با غنایم
بسیار بجانب گنجه معاودت نمود چون لوند این خبر را شنید از تنور سینه شعله آتش
بفلک اثیر رسانیده و از فواره دیده آب خونین بر خاک ریخت مجموع گرجیان جامها سیاه
پوشیدند **وقایع متنوعه** اندرین سال قشلاق و ییلاق در قزوین واقع شد اندرین
سال ایلچیان سلطان سلیمان مقدم ایشان علی پاشا حاکم مرعش و حسن آقا قاپوچی
باشی که از جمله محرمان و معتمدان او بود با چهل و شش نفر در سه شنبه بیست
و دویم رجب بقزوین آمدند و تحف و تنسوقات مرصع آلات چون کمر شمشیر و کمر خنجر و
نفیس فرنگی بسیاری از نفایس آوردند امرای کبار و مقربان مدار بدیدن او رفتند

وتهنیت

و تهنیت قدوم گفتند بعد از چند روز شاه دین پناه را از فروغ طلعت پادشاهزادگان
خورشید دیدار مشتری آثار آراسته بود و امرای حضرت و ارکان دولت در محل خود
آرام گرفتند • نشستند شهزادگان گرد شاه • چو عقد ثریا باطراف ماه •

شاهزادگان چون بند کمان در کمین • ابرو و یسار از یسار و یمین •
نبرد آزمایان گردن فراز • سرافکنده پیش از طریق نیاز •
ندیمان سنجیده خوش کلام • فرو بسته لب از سر احترام •
یلان مرصع کمر سر بسر • بخدمت همه دست بسته در کمر •

علی پاشا و حسن آقا را باعزاز و احترام تمام در آوردند شاه دین پناه ایلچیان
پادشاهان ذوی الاقتدار و خسروان عالی تبار ملاقات نمودند و بصیقل کلمات
محبت آمیز و الفاظ مودت انگیز زنگ اندوه از مرآت خاطر ایشان زدودند بعد از
فراغ مجلس طعام باعزاز و احترام بوثاق خود معاودت نمودند بعد از چند
خنجر و عالیچه و اسبان تازی رفتار با زینهای زرنگار و خلعتهای فاخر و انعامهای
وافر ارزانی داشت جعفر بیگ استاجلو را که در سلک امرا منتظم بود بایلچیگری
همراه ایشان بروم فرستاد و **متوفیات** میرزا اشرف ولد قاضی جهان قزوینی که
وکیل شاه دین پناه بود و جامع اقسام علوم و مستجمع انواع فضایل و کمالات بود
فی الواقع بهر نوع فضیلت استعدادی که والد ماجد وی اتصاف داشت او زیاده
از آن حیثیات و فضایل بود و باوجود کمالات بلکه انشاء او بنسبت پدر زیاده
نزد فطرتش عالیتر انشاد و سلیقه اش شعر بسیار موافق بوده در شاعری و سخنوری
یگانه آفاق و زمانی که والد ماجد وی متقلد منصب وزارت بود به نیابت آنحضرت

باانتظام مهام جمهور انام انتظام داشت و صاحب قلم بود و سالها زیست شاه
دین پناه کمتر تردد می‌نمود و والد وی همیشه ازین رهگذر از وی آزرده خاطر بود
مجملا نقصی که ذات فایض البرکات میرزا اشرف جهان را بود خلط مصاحبت نالایقان
و فضیل خفی لی بود که خباثت ذات او بر جهانیان ظاهر است رستم پاشا وزیر اعظم
سلطان سلیمان پادشاه روم که به دختر داماد او بود در یازدهم شوال باجل طبیعی در
گذشت و مال بیقیاس گذاشت علی پاشا بجای رستم پاشا وزیر اعظم گشت **گفتار در**
وقایعی که در سنه تسع و ستین و تسعمایه واقع گردیده درین سال ولی بیگ ایل
باشی استاجلو که برسالت روم رفته بود همراه ایلچیان خواندکار خسرو پاشا حاکم
وان و علی آقای قاپوچی باشی با دویست نفر در روز پنج شنبه چهاردهم ذی قعده بقزوین
در آمدند روز شنبه هفدهم ماه مذکور در باغ سعادت آباد بسعادت بساط بوسی
سرافراز شدند و کتابتی که بخط خواندکار آورده بودند گذرانیدند انوار عاطفت
شاهی بر ایشان تافت و چون قبل ازین فرخ زاد بیگ فرستاده بودند و بخواندکار پیمان
کرده بودند که هر کس از جانبین ملتجی شود او را باز پس دهند بنابران روز پنجشنبه بیست
یکم ذی قعده سلطان بایزید را با اولاد بحسب استدعای خواندکار تسلیم ایشان کرد و
همه را هلاک کردند و تاریخ آن واقعه گفته‌اند ۞ پنج کم از زمره عثمانیان ۞
و در سلخ شهر مذکور با احباء مقتولان بروم معاودت نمودند **نظم**
شاه جهان آنکه کسی از عهده شکرش بدر نیامدی ۞ کز عدل او معدلت خلق از بنیان بود و لشکری
اعدای دین را سر ببرید پی تیغ کین گردی زبر ۞ نی دوستی داره و جز بی تیغ تو آلودگی
وقایع متفرقه و در سال و سه هفدهم شهر ربیع الثانی داود بیگ لله لواسان باجمعی از

نادران

نادران گرجستان بقزوین آمده پیمان کردند شاه دین پناه حکومت تفلیس را بوی
عنایت نموده اند درین سال علی بیک ورنگ بعضی از الکای خراسان را تاخته بجانب
خوارزم معاودت نموده اند درین سال قزاق برادر خود حسین قلی را تاخت و لات
هزاره فرستاد و ایشان آن دیار را تاخته گوسفند و اموال بسیار گرفته بهرات معاودت
نمودند و قریب به سه هزار اسب و شتر از ایشان تلف شد **متوفیات** درین سال شاهزاده
سلطانم بنت شاه اسمعیل که همشیره اعیانی شاه دین پناه بود در شب چهارشنبه چهار
دهم جمادی الاول بعالم آخرت انتقال نموده و ولادتش در سنه خمس و عشرین و تسعمایه بوده
گفتار در قضایایی که در سنه سبعین و تسعمایه واقع گردیده و گرفتار شدن
عیسی خان و لوند بیگ چون عیسی خان بن لوند بمرتبه ارجمند رسیده و مقدم بر تمام
امرا و ارکان دولت می‌نشست و هر ساله مبلغ شش هزار تومان الکا و انعامات در وجه
او مقرر گشته بود و انفعالی با غوا و اضلال بعضی از مشرکان مکار و خدعه تلبیس سفلگان
کفار زمره ضلالت و اقدار از او بر اسلام بر ناصیه اعتقاد خود کشیده و من یرتدد
منکم عن دینه و هو کافر مصداق گردید و او عیسه فرار نموده گی
از ملازمان محرم او این قضیه را بشاه دین پناه معروض داشت بنابر آنکه آخر چهارشنبه
بیست و ششم ربیع الثانی او را دستگیر کرده بقلعه الموت فرستادند هم درین سال
سلطان سلیمان پادشاه روم الیاس بیگ را که از جمله ملازمانش بود با تحفهای خوب
و تبرکات مرغوب از آن جمله پانصد هزار اشرفی که سی هزار تومان باشد با چهل اسب
با جلهای مخمل زربفت و زینهای مرصع در میان ایشان اسب گیتی بود و باد پای که
بگاه سرعت آتش وار از پستی بالا گیرد و آب کردار از بالا بشیب آید ۞

نه شکل آب بود چون فرو رود بنشیب * نه سیر باد بود چون از نشیب بالا
ز مژده‌ی همشان زمرد غابقوه خرم * ز دیده مهره افعی برون کشند دو
نکمه بر سایهٔ او برنشاندش تقدیر * دگر نه کی بغبارش رسد سوار زکا
زمانه سیری کامروزش از بر بگذری * بعالمیست که کاندر دو لیوم فردا

ایلچیان مزبور نهم صفر بقزوین رسیده از اخبر وصول ایشان بعرض رسانیدند شاه دین پناه در بارگاه قرار گرفته ایلچیان تحف کذرانیدند شاه دین پناه مجموع شاهزادگان و حضرات کافه انام و طبقات اکابر و اشراف را بر حبا از اعلی اختلاف ورجات هم از نفایس قشوقات اشرفی و غیره عنایت فرمود و سلاطین اوزبکیه که در ماوراء النهر بودند مثل پیر محمد خان حاکم بلخ و عبد الله خان والی بخارا و سلطان سعید حاکم سمرقند انواع ارمغان ارسال نمود **وقایع متنوعه** درین سال امیر نقی الدین محمد از صدارت معاف گشته در ذی قعده صدارت عراق و فارس و خوزستان بامیر محمد یوسف که افاضل سادات استراباد بود مفوض شد و در اواسط ذی حجه صدارت سروان و خراسان و آذربایجان بامیر زین الدین علی ولد میرزا آقا الله مرعشی عنایت نمود و هم درین سال قشلاق و ییلاق در قزوین واقع شد **متوفیات** مولانا قطب الدین بغدادی در جامعیت علوم عقلی و نقلی از اقران و حجاب بیانات و تفوق بشمار داشت و فهم دراکش کشاف غوامض معارف یقینی و فهم بادرکش حلال مشکلات مسایل دینی با وجود اجتماع فضایل و دانش در فن انشا و سخن پردازی سرآمد منشیان بلاغت شعار و در شیوه عبارت آرایی مقتدای سخنوران فصاحت آثار بود از جمله تلامذه استاد البشر امیر غیاث الدین منصور بود و پیش شاه دین پناه

تقرب بسیار داشت درین سال در قزوین متوجه عالم بقا گردید مولانا نور الدین ولد مولانا کمال الدین حسین که از علوم عقلیه فرید عصر بود و در بسیج مسایل فقه در معرض مطارحه و مباحثه بنفسا و که از درج ضمیر اصابت تاثیرش بجواهر زواهر تصرفات دلپذیر منجلی گشت و هیچ نکته از نکات در میان نیامد که چو گوهر زبان بدر والای ذهن و قادش ترصیع نیافت حدت فهم و فطانت عالیه اش بمرتبه بود که قلم و زبان همه از ان در سلک بیان نتواند آورد و مهارت مجارست او در علم کلام خصوصا تجرید و حاشیه آن زیاده از دیگر علوم بود و بعد از والد ماجد خود طبابت شاه دین پناه به و قرار گرفت آخر الامر آنحضرت منصب وکالت ابر و ی تکلیف کرد قبول نکرد و درین سال در روز دوشنبه بیست و هفتم رجب از عالم انتقال نمود مولانا محتشم کاشی در آن واقعه گوید

ولا بنگر این نامجا با فلک را * که کرد او اخرین واقعه گویند
ز رویش بزمین سو رسید آن بخت آسان * گذشته تا چه غایت بیداد مایل
اجل شد دلیر انچنین هم گریزد * که کار زمین در زمان ساخت مشکل
این سلاطین جلیس خواقین * بکام همه زمان ز بر قاتل
سپهر معارف جهان فضایل * سپهر معارف جهان فضایل
شدی باز دو چنگ مرغ بسمل * سمی نبی نور دین ماه ملت
محمد ملک ذات قدسی شمایل * حکیمی که سنه متین عطا حبیش
میان حیات اجل بود حایل * چو شهباز روح بلند آشیانش
بهشت کند از جنان جهان ظل * نمودند از بهر تاریخ فوتش
حکیمان قوم سرور اهل عالم * فضایل پناه بن پناه افاضل

که در سنه

گفتار در قضایای احدی و سبعین و تسعمایه واقع گردیده و آمدن محمد خان اوزبک

درین سال پیر محمد خان اوزبک بن جانی بیک سلطان حاکم بلخ با سپاهی
زیاده از مور و ملخ بحوالی مشهد مقدسه آمد تا آنکه خرابی کند بدیار خود معاودت
نمود خان خود توکل بهادر را بعذر خواهی بدرگاه عالم پناه فرستاد و شاه دین
پناه چپین بیک للهٔ سیاوش باشی را همراه وی بپیغام فرستاد و بعد از مراجعت پیر محمد خان
علی سلطان اوزبک باتفاق برادر زاده اش ابو الخان بتاخت خراسان آمدند و
طرق تردد مسدود نمودند هم از گرد راه بتعیین یورت و مقام مشغول شدند امرای قزلباش
صائن قلی خلیفه روملو و قنبر سلطان استاجلو و ملازمان سلطان ابراهیم میرزا
از شهر بیرون آمده بر مخالفان حمله نمودند آتش پیکار زبانه زدن گرفت و شرار کار
زار خرمن هستی ایشان را سوخت گروه انبوه را بقتل آوردند چون شاه انجم سپاه
از هم رزمگاه و بحصار مغرب در آمد هر دو گروه پیوسته آمدند عنان برتافته ببوی
منازل خود شتافتند و هم تمام بر ضمیر علی سلطان استیلا یافته طبل مراجعت کوفته
روانه دیار خود گردید چون باسفراین رسیدند جنگ انداختند و جمعی کثیر از ملازمانش
کشته گردیدند بنابران خایب و خاسر متوجه دیار خود گشت **وقایع متنوعه**
درین سال شاه دین پناه معصوم بیک صفوی را با سپاه بسیار بتسخیر مازندران
فرستاد و خوف بسیار بر امیر مراد خان مستولی گشته عرضه داشت بدرگاه عرش
اشتباه فرستاده پیغام نمود که مرا چه زهره و یارا که در برابر فوجی از جنود منصوره
آیم اگر عفو فرمود ولایت است بهر که عنایت کنند می سپارم **نظم**
چو شد نظم از ان انتساب دتمام • بپاداش آن شاه گردون غلام

قوی پایه گردش طبل و علم • باو کرد تاج سعادت کرم •
بنابران حکومت مازندران بوی مرحمت فرمود و درین سال ملوک آفاق رسل و هدایا
بدرگاه شاه عالم پناه فرستادند از انجمله سلطان محمود خان والی بکر ابو المکارم
نامی را با نواع هدایا و اصناف پیلاکات ارسال نمود و همچنین ابو الخان پیشکشها ارسال
نمود شاه دین پناه رسولان را خلعتهای گران بخشیده رخصت انصراف داد **متوفیات**
درین سال خانش خانم همشیره شاه دین پناه از عالم فانی بجهان جاودانی انتقال
نمود و نعش او را بموجب وصیتش بحایر کربلا برده دفن نمودند هم درین سال عالیجاه
ولایت پناه ارشاد دستگاه هدایت آیات سلام ملاذ خلایق معاد واقف اسرار جبروتی
کاشف اطوار الملکوتی محرم حرم مع الله مرتضی ممالک اسلام شاه نعمت الله کرمانی
پهلو بر بستر ناتوانی نهاده غنچه صفت از هبوط صرصر بیماری پژمرده گشته شاخ
عمرش از تند باد فنا شکست آنحضرت بخواهر والد شاه دین پناه بود و هیچ وصلتی
که بمقتضای لقد تقطع بینکم رقم انقطاع بر آن نکشیده اند و هیچ مجمعی بعنوان یافت که نوای
فراق چنگ و رنگ بگوش حضار آن مجلس نرسانیده اند و کدام قصر مشید و بنا
ممهد است که بوم هلاک بر سر دیوار او ننشسته کدام سرو آزاد در جویبار نشو و
نما یافته که باره حیات منقطع نگشته اما چون نص کل من علیها فان داغ فنا بر جبهه
زمره اولاد بنی آدم نهاده اند و بفحوای کل شیء هالک الا وجهه ابواب فیضان ممات
بر چهره متوطنان عرصه وجود گشاده اند و بس مرارت که بجان ماتم زدگان میرساند
دوایش از شربتخانه انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب چشم باید داشت
و حرارتی که در دل مصیبت زدگان پدید آید اطفای آن از زلال نوال اولیک علیهم

صلوات من ربهم توانگرد **گفتار در قضایایی که در سنه سبعین و تسعمایه واقع گردید و گرفتار شدن قزاق** در این سال قزاق که از خاک بر گرفتگان این بارگاه
و تربیت یافتگان این درگاه بود کفران نعمت کرده چون جهودان خیبر سر از خیبر
اطاعت بیرون آورده پای از دایره متابعت بیرون نهاد و بکفران عصیان
ایستاده و سر پیچید از خیالات فاسد بدماغ راه داده و سودای سلطنت هرات
در خاطر شوم او رسوخ یافت و از باد پیمای آب سوا و هوس بغربال پیمود و باقره
نایره بیکار آب از روی کار برد و از وخامت عاقبت امور و ارادت احوال جمهور
اعدای دولت عبرت نگرفت کان او آنکه بغیر از شاه دین پناه کسی منسبت کی با مقاومت
تواند نمود و تاب حمله اش تواند آورد و بنابران تجربه هات تعذیب عباد مشغول گشته
اکثر رعایا را او ملوکات اخراج گردانید و اموال و اسباب ایشان را متصرف گشت
و بنای جمعیت اهالی را بصرصر تعدی ویران کرده ابواب ستم بر روی خیل حشم و غیره بگشود
و از مضمون این حدیث غافل گردید که الملک یبقی مع الکفر ولا یبقی مع الظلم
و ندانست که تیغی که از دست مسکینی بیاید صمصام پیغمبری نشاید کردن تکبری که
از وجه مال فقیران سازند مانع تفنگ قضا نشود و جوشنی که از وجه مظلومان ترتیب گشته
دافع بلا نگردد • برون کن ز سر نخوت قیصر نگین • نه از دست بیوه زن انگشترین
ز گنجی شود خسروی کامکار • نه از کیسه کاسب وامدار •

طغیان

چون خبر قزاق بسمع شاه دین پناه رسید آتش غضبش اشتعال یافت و شرار خشم
او چون آتش سوزان زبانه کشید و سیلاب قهرش چون دریا از شدت باد در تموج در آمد
امر فرمود که سلطان ابراهیم میرزا و بدیع الزمان میرزا و معصوم بیک صفوی امیر خان

ترکمان و ولی خلیفه شاملو و شاهقلی سلطان افشار و نظر بیک استاجلو و صدرالدین
خان صفوی و ارس بیک روملو و حیدر بیک ترکمان و امیر اصلان افشار و خلیل بیک
گرد متوجه هرات گردند کشت او را بانقیاد و تسلیم و سلوک طریق مستقیم دلالت
کنند اگر طوق حلقه اخلاص زیب گردن گوش گرداند و قبول تقبیل درگاه عالم
پناه که موضع دولت و اقبال است اقبال نماید و چهار هزار سوار همراه فرستد که امرا [illegible]
باز روشوند شرایط اعزاز و احترام او بجای آورند و اگر بر عنا و تمرد اصرار نماید
کار ازپیش برند و بنابران فوجی از دولت خواهان از شهر بیرون آمده در غوریان
با صوفی ولی خلیفه روملو که والی آنجا بود ملحق شدند و در آن اثنا قزاق برادر خود
حسین قلی را با جمعی پریشان و اتباع شیاطین بجنگ برادران و صوفی ولی خلیفه ارسال
نمود و صوفی خلیفه قاصدی از برق و باد تیزتر با مرا فرستاده از آمدن لشکر قزاق
خبردار کرد و چون معصوم بیک این خبر را شنید با فوجی از بهادران خنجر گذار بسر ایشان
ایلغار نمود و صبح روز دوشنبه امرا با لشکر چون کوه آهن و دریای موج افکن به
مخالفان رسیدند تا آن غایت که نزد حسین قلی لشکر قزاق خبر توجه امرا بطرف ایشان
نصیحت نه پیوسته بود و پس از وصول ایشان مضطرب گشته عزیمت هزیمت [illegible]
بسان مرغ آبی از شکوه عقاب قهر در گرداب تحیر مانده صورت فرار بر لوح اندیشه
میکاشتند اما جمعی را که از جام حسام مرگ جرعه تلخ میبایست چشید و از [illegible]
جان سپردن واپسید بر سیاست شنیده بجنگ مخالف اقدام و جنگ جدال نموده است
میدان جنگ تعیین میکردند صباح شنبه دهم ربیع الآخر منقلای عساکر ظفر شعار
بمخالفان رسیده هم از گرد راه حمله نمودند و در صدمه اول بستیزه بهادرانه هم

نمودند و کوشش مردانه کردند و شرار حرب بالا کشید و نایرهٔ ضرب آتش قتال در خرمن
جانهای افگنده شد با واجل نهال اقبال را از ریاض وجود بر میکند و از امواج دریای
مصاف با فواج کشتگان اطراف صورت فزع اکبر نمودار و دست محشر مشاهده شد

زمین از خون مردان موج زن شد • سپر را خشت و جوشن را کفن شد •
ز خون بر زمین رفت سیل ستیز • ز میدان گریزنده بر رستخیز •
یلان از تبرزین فتاده نگون • چو از تیشهٔ کوهکن بیستون •
سپرها فتاد از تفنگ لخت لخت • به انسان که از ژاله برگ درخت •

بهادران لشکر منصور چرخچیان گروه مغرور را از جای کنده تعاقب نمودند و ایشان
را بضرب تفنگ باز گردانیدند در آن اثنا ولی خلیفه شاملو با جمعی بهادران از شهر
شیر خوی با فوجی پلنگان جنگجوی بمدد منقلای رسیده به یک حمله ایشان را منهزم گردانیدند
لشکر قزاق مانند تیر پرتاب آتش پای همچو خاک و خاشاک با دبهای و بسوی فرار آوردند
لشکر منصور فرار وحشت شده کثیری از ایشان بقتل آوردند بعد از فرار ایشان قلب
لشکر که بوجود امرا نامدار مثل سلطان ابراهیم میرزا و معصوم بیک صفوی مستحکم بود
بزرمگاه رسیدند و نزول نمودند بقیة السیف لشکر قزاق خود را از آنمعرکه بیرون انداخته
بعضی بشفقت بسیار بشهر رسیدند و فوجی باطراف جهان متفرق گشته جعفر بیک حیران و
پریشان مهر را گذاشته با جمع بقیة السیف بجانب بلخ گریخت نزد پیر محمد خان رفت خود را
دست رد بر سینهٔ امید او نهاده ناچار رو به هند کرد و چون خبر شکست لشکر قزاق
رسید لشکر اندوه و غم بر خاطر او استیلا یافته آثار عجز و ضعف بر صفحات احوال خود مشاهده
نمود و خواست که لشکر خود را جمع آورده شهر را محافظت کند میسر نشد نظم

چو لشکر

چو لشکر پراگنده شد در نبرد • دگر مشکلش میتوان جمع کرد •
شکوفه چو ریزد ز باد بهار • نگردد دگر جمع با شاخسار •
ز خارا چو بشکست مینای مست • به استادی کس نگردد درست •

از روی اضطراب اضطرار در خدمت شاهزادهای عالی تبار سلطان محمد میرزا
و سلطان حسین میرزا بقلعه اختیار الدین رفته کشف وار سر در درون این قلعه
کشیده از نهیب لشکر بحر جوش رعد خروش غریق دریای حیرت گشته ره بساحل سلامت
نبرد عاقبت معصوم بیک صفوی تنها در آن قلعه رفته سلطان محمد میرزا را بیرون
آورد و آخر قزاق از روی عجز و بیچارگی ترک فضولی کرده در عصر جمعه شانزدهم ربیع
الاخر از حصار بیرون آمد امرا او را در محلی مضبوط کرده این خبر را بپایهٔ سریر اعلی
معروض داشتند از شامت ستمکاری بیدادی که با اهل هرات کرده بود بآفات گونا گون
و بلیات روز افزون گرفتار شده و بمقتضای حمیده شدید و اما من ظلم فسوف یعذبه
عذابا شدیدا در اثنا این حال بحکم اتفاقات آسمانی مرغ روح آن مخذول بدام اجل
در افتاد و دست ایام بر صفحهٔ حیات او آیهٔ انعقاد و انقراض بنوشت و کشتی عمرش که
روزی چند بسبب امیر لقباد و ختم بودند به ساحل فنا رسید امرا سر پرشور او را به
درگاه کرده بدرگاه عالم پناه فرستادند و در آن بلدهٔ جنت نشان قشلاق نمودند
گفتار در قضایایی که در دکن واقع شده در این سال چند رای پادشاه بیجانگر رسولان
کاردان نزد حکام دکن فرستاد و بعضی از ولایتشان طلب نمود بنابر آن ایالت آن
دیار رسل و رسایل بهم فرستادند و باهم موافقت کردند نظام شاه از بلدهٔ احمدنگر
با سپاه جوشن ور و افیال پیچده مر بیرون آمده باتفاق عادلشاه و قطب شاه بطرف

کفار روسیاه بحرکت در آمدند چون این خبر محنت اثر برای بیجانگر رسید با جنود
از ریگ روان و مور بیابان باستقبال مجاهدان بشتافت چون سپاه اسلام از توجه
کفار لیام خبردار شدند از آب کنک عبور نموده در برابر ایشان نزول کردند

دم صبح کاین شاه چابک عنان • گرفت آسمان را بتیغ سنان
دهل زن زد از هر طرف ساز جنگ • بچرخ آمد این گنبد نیل رنگ

سرداران سپاه و گردنکشان درگاه از طرفین متکفل گشته صف سپاه بیاراستند جنبرای
با صد هزار سوار و دویست هزار پیاده جرار و چهار هزار فیل روی بحکام دکن آورد
و نظامشاه در قلب قرار گرفته میمنه میمون فال را بوجود عادلشاه آرایش داد
میسره قطبشاه قرار گرفت ابتدا اول پیادهای طرفین بیکدیگر مخلوط گشته جنگ نمایان
کردند دران اوان فیل عظیم جثه روی بسپاه اسلام نهاده و قطبشاه رفته بادی
مقاومت نمود بیکبار جنود اسلام صورت اندا خته و بکفار حمله کردند جنگ عظیم
بوقوع انجامید از هول آن کارزار روی سپهر نیلوفری برنگ شنبلید گشته گرد و غبار
بر گنبد لاجورد رسید **نظم** ز بس بر فلک رفت گرد سپاه • •
شده کوکب بخت هندی سیاه • در اثنای قتال و جدال فیل نظام شاه بجو
فیل قطبشاه رفته و هم تمام بر فیل جنبرای مستولی گشته روی بگریز آوردند و نقش
بر جنبرای جوزده آن کافر مرکب عزت بر خاک مذلت افتاد و بنابران لشکر اسلام
خیره گشته باد از تکبیر و تهلیل کمر بفلک الاثیر رسانیده بودند تیغ بر ایشان نهادند لشکر
هندوان تاب آن نیاورده از میدان پیشتر روی به بیابان گریز آوردند لشکر اسلام
قرب چهار هزار نفر از ایشان بقتل آوردند جنبرای دستگیر کرده بنظر نظام شاه رسانیدند

هرچند کفته

هرچند کفته که کلمه عرض کن نکرد از کمال شقاوت و جهالتی که داشت قبول عرض کردن
کلمه نکرد و بنابران بفرمان نظامشاه کشت اموال بسیار زیاده از حصر و شمار
بدست عساکر جرار در آمد حکام اسلام روانه بلده بیجانگر شدند و بنهب و غارت
و خرابی ولایت شروع نمودند چندان یاقوت رمانی و لعل بدخشانی و زمرد
آبدار بدست آن سپاه جرار افتاد که محاسب وهم از تعداد آن بعجز و قصور اعتراف
می نمود و دران دیار دیار نگذاشته بجانب ولایت خود معاودت نمودند **وقایع
متنوعه** درین سال پهلوان قمری قلعه شتار را از دست غازیان عظام و افضل
این مجمل آنکه قبل ازین علی سلطان دران بلده مستولی گشته بود درین سال بیرشهر
جمعی مردمان نامی را در انجا گذاشته متوجه درگاه علی سلطان گردیدند در غیبت
او پهلوان قمری دروازه را بسته و بعضی مردمان او را بقتل آورده و فوجی را اجماع
نموده مفاتیح قلعه را بدرگاه شاه عالم پناه فرستاد و علی سلطان با جمعی از اولاد بیکلان
بحوالی قلعه آمد تا آنکه جنگ کند به یار خود مراجعت نمود و شاه دین پناه تفاوت
ممالک محروسه را که در کل قرب هزار تومان میشد • نشان نهاد تمغا بغیر از آن
که در ورود نه تمغاجی از عم تعاقب است **گفتار در قضایایی که در سنه ثلاث و سبعین
تسعمائه واقع گردیده و محاصره کردن امرا قلعه ابچور و** چون سلطان ربیع
قشلاقیان بنوای نامیه را که در بطون شعاب و دق اشجار و نبات جای داده
در جنبش آورد و خیام رنگارنگ شکوفه در ریاحین سراپرده های قوی برتوی لاله
و نسرین برافراشت و بهاری و بر بساتین صحاری برستونهای درختان بر طنابهای
آب نصب کونه نشو و نمایش داد • سلطان ربیع چون دگر بار •

ز دو خیمه بطرف دشت و کهسار * از سبزه و گل سپه عیان کرد *
آهنگ حریم بوستان کرد * از سرو سهی علم برافراخت *
از غلغل رعد شور انداخت * امرای قزلباش امیر غیب بیک را و دیگرات
که افراشته علم عزیمت بجانب نسا و ابیورد برافراختند ابوالخان از قرب جنود ظفرنشان
خبر یافت و دانست که طاقت مقاومت ندارد لاجرم آبروی خویش نگاه داشته از
گذرگاه سیل برخاست و در قلعه ابیورد متحصن گردید امرای عالیجاه کمر همت بر تسخیر
کنگره قلعه انداختند پس از وصول بظاهر حصار آغاز محاصره و محاربه کرده سپاه
اوزبک نیز روی بمقاتله و مقابله آوردند ابوالخان آغاز عجز و انکسار بر صفحات
احوال خود مشاهده نمود خوف عظیم و رعب تمام بر ضمیرش مستولی گشت از جنت
خراسان پشیمان گردید رسولان سخندان که بسحر بیان عقده وحشت از ضمایر بگشایند
و بلطایف الحیل مرغ رضا را از هوا بزیر شست آورند نزد امرا فرستاده امان
طلبید و قسم یاد نمود که من بعد ترک پر دلی کرده هر سال پیشکش درگاه عالم
پناه فرستد بنابراین امرا از بالای قلعه کوچ کرده متوجه درگاه عالم پناه شدند
متوفیات علی سلطان بن الوس خان بن محمد امین بن یادگار بن تیمور شیخ اوغلن بن
حاجی تولی اوغلن بن عرب شاه اوغلن بن فولاد اوغلن بن اپه خواجه بن بختای بن بلغان بن
شیبان بن جوجی بن چنگیز خان علی سلطان پادشاهی بود اوباش را حامی دار
نظم
ز وجود و حرامی * نه سیرتی که از خاطری پاس دی *
نه صورتی که کسی دوست دار او بودی * در روز بروز طغیان ظلم او بر صفحات
روزگار ظاهرتر می شد و ذکر مطالبات نامعقول و مصادرات و تحمیلات بغیر مقصور

دی در اطراف ولایات خوارزم اشتهار می یافت و دود دلهای سوخته و سوز سینهای
افروخته آتش بلا در خرمن حیاتش انداخت درین سال بارادهٔ تاخت استراباد
بتخریب بلاد و تعذیب عباد از خوارزم بیرون آمد در موضع نزول نموده ناگاه
مختوم عمرش بختام لعل مختوم مبدل گشت مرکب نه کا فیش را صدمات حوادث
ایام بسر در آمد و از وزیدن نسیم بهجت اثر آن شهر پر آشفته چون جنات نعیم شکفته
شد بعد از فوت او جاجم خان بر بلاد او مستولی گشت گفتار در قضایایی
که در سنه اربع و سبعین و تسعمایه واقع گردیده و فرستادن شاه دین پناه سلطان
محمد میرزا را بحکومت هرات درین سال شاه دین پناه حکومت هرات بالسلطان
محمد میرزا عنایت نمود و بیکان شاهقلی را للهٔ آنجناب گردانید و ایشان از قزوین
بیرون آمده بجانب خراسان روان شدند چون این خبر بماورالنهر رسید اسکندر خان
که پادشاه بخارا بود فرزندان و امرای خود را جمع ساخته در باب تاخت ولایت
خراسان با ایشان مشورت نمود امرا و ارکان دولت آن پادشاه بعرض رسانیدند
که شفقت سفر اختیار کنیم و بسلطان محمد میرزا و سنبر دی نمائیم عبدالله خان که ارشد
اولادش بود * به پیش پدر شد گشاده میان * دل آکنده از کین کمر بر میان
که شایسته جنگ شیران منم * هم آورد سالار ایران منم *
بنا بر فرمان اسکندر خان با سپاه انبوه سیل نهیب و دریا شکوه از آب آمویه عبور
نموده به بلاد خراسان در آمد چون خبر توجه آن سپاه بشاهزادهٔ عالیجاه رسید بنا
برآنکه اکثر ملازمانش متفرق بودند پناه بحصار تربت برده جنود اوزبک بظاهر قلعه فرود
آمدند و مداخل و مخارج حصار را مسدود ساختند بعد از چند روز امرای خراسان

با جنود دیگران که افهام حساب دو هام کتاب از شمار آن عاجز آید متوجه میدان قتال
و جدال شدند تا به پیشیاری تیغ آبدار با عزم دراز و داغ عبدالله خان بیرون گشتند
دران اثنا شجاع بیگ پسر مصطفی بیگ رساق ملازمش مراد بیگ با چند نفر از
دلاوران در روز جنگ کنان خود را در قلعه انداخت و از بکان خایف و هراسان
گشته از تسخیر حصار مایوس گردیدند بار اول خسرو سلطان کوچ کرده روانه دیار
خود گردید در روز دیگر عبدالله خان طبل مراجعت کوفته علم عزیمت بلکه نزدیک بطرف
بخارا برافراخت چون به آب مرغاب رسید و لنمود بند را خراب کرده کوچ بر کوچ
روانه بخارا گردید حضرت میرزا ابی از تنگنای محاصره خلاص گشته روانه هرات گردید

گفتار در لشکر کشیدن سلطان سلیمان پادشاه روم بجانب نخجوان چون در
نوروز خورشید جهان افروز در برج حمل منزل کرد و تند باد نوبهار در مرغزار وزید
و از پرتو آفتاب حمل سبزه و ریاحین دمید • که چون فصل دی رفت و نوروز شد

هوای چمن خاطر افروز شد • بجنبش درآمد سپهر بلند •

فرو کوفت رعد از ابر کوس جنگ

فرو ریخت تیر تگرگ آسمان • ز قوس و قزح کرده زه بر کمان •
بجنگ سپهر از پی ترکتاز • شد از انجم ثاقب فلک نیزه باز •
ز اوج فلک تیر باران سحاب • زرهپوش سپر وار برف از حباب •
ریاحین برآراسته لشکرش • سپر شد گل قبه نیلوفرش •

سلطان سلیمان پادشاه روم سپاه فراوان جمع کرده بی پایان جمع آورده بطرف
دیار عجم روانه گردید در اثنای راه پرتو پاشا را با جمعی جنود جرار به تسخیر قلعه گوله
ارسال نمود پاشای مذکور آن قلعه را گرفته باز در مراجعت نمود سلطان سلیمان در

خوالی قلعه گلت دار نشاور دران عظمت واقع ارباب اوج فلک دوار برافراخت
چون عساکر جرار قلعه را مرکز وار در میان گرفتند و آن قلعه بود در بالای کوه
رفیع واقع و در متانت و استحکام در آفاق شایع و در استواری آبروی سد
سکندر برده و در ارتفاع و سعت و گرفتبه تا هیبه زده **نظم**

چه کوه پر شکوه عرش پایه • که بر بام فلک افکند سایه •
عقابش با همای مهر هم پر • پلنگش با نهنگ چرخ همسر •
فلک چون پشته پیرامن او • که گرد آمد ز گرد دامن او •

مبارزان جنود روم از جوانب هجوم کرده با انداختن توپ و تفنگ شروع نمودند

تفنگ آتش افشان در بن کهنه طاق • ره روشن فلک تیره در محاق •

در رومیان هرچند کوشش نمودند امارات فتح الباب و علامات ظفر بهیچ باب
ظاهر نشد امرا درگاه و پاشایان رفیع جاه از عدم تسخیر قلعه مضطر شدند آخر
نقب بطرف برجی آن سد حدید زدند و اندرون آن را پر از باروت کرده آتش زدند
و اجزای برج از هم متلاشی گردید از آن آتش فتنه برج حصار بر افروخته همچو گلهای
نار •

دران قلعه یکسر مشوش همه • چو اهل جهنم در آتش همه •
حصار چنان گردانند آتش قصور • ز تاب تجلی فرو ریخت طور •

رومیان بزخم شمشیر آبدار بسیاری از کفار را به دار البوار فرستادند و اموال
بسیار بدست ایشان افتاد و قبل از فتح سلطان سلیمان فوت شده بود و جنود
نادانسته قلعه را گرفتند **وفیات** سلطان سلیمان بن سلطان سلیم بن سلطان
بایزید بن سلطان محمد بن سلطان مراد بن اورخان بن سلطان عثمان بن ارطغرل

بن سلیمان بن قیا الب که بچند واسطه با غوزخان میرسد در آن اوان که در کنار
قلعه سکت دار بودند عرض مرض بر وجود ذات او مستولی گشته زمان بزمان بر غش تا
شده ساعت بساعت شدت آن حالت می افزود لاجرم آن پادشاه چشم
دل بر آن واقعه ناگزیر که لازمه ذات صغیر و کبیر است نهاده محمد پاشا را که وزیر اعظم
بود طلبیده سفارش مملکت روم را نمود و سلطان سلیم را ولی عهد کرده
متوجه عالم آخرت گردید مدت عمر او هفتاد و چهار سال بوده و زمان سلطنتش
چهل و هشت سال بود و مملکتش عراق عرب و بصره و دیار بکر بود و از کرجستان و اوالی
و دیار ذو القدر و حلب و شام و مصر و قرامان و تکه ایلی و از مغرب طرابلس و جزیره
و حجاز و یمن و عدن و قسطنطنیه و کفه و استنبول تا قلعه ... در تصرفش بود و چون این حادثه
عظمی بوقوع انجامید محمد پاشا فوتش را پنهان کرده مردمان کاردان بگوتاهیه فرستاده
سلطان سلیم را طلب نمود و نعش او را مخفی روانه استنبول گردانید تا در طریق
فتنه در کشندی که جهت همین کار ساخته بودند دفن نمودند سلطان سلیم مانند برق
و باد روانه ادرنه گردید چون باستنبول رسید خطبه بنام خود خوانده روانه ادرنه
گردید چون بحوالی اردو رسید اکثر سپاه باستقبال او استقبال نمودند چون سلطان
سلیم بسپاه ملحق گردید وفات سلطان سلیمان آشکارا کردند و سلطان سلیم
از طرف ادرنه مراجعت نمود از این قوم سیزده نفر سلطنت کرده اند • سلطان
عثمان • اورخان • مراد غازی • ایلدرم بایزید • امیر سلیمان • موسی چلبی •
سلطان محمد • سلطان مراد • سلطان محمد • سلطان بایزید • سلطان سلیم •
سلطان سلیمان • سلطان سلیم • مدت سلطنتش تا درین سال که تاریخ هجری

نهصد

نهصد و هشتاد رسیده و است و دو بیست بود و بکمال عبد الله خان بن قران خان استجلو
که بخواهر زاده شاه دین پناه بود و درین سال در شروان علم عزیمت بجانب آخرت برافراخت

گفتار در قضایایی که در سنه خمس و سبعین و تسعمایه واقع گردیده درین سال
شمادون بیک لدلواسان سوار بسیار و پیاده بیشمار جمع آورده متوجه تفلیس شد
چون این خبر در آن دیار شایع گردید داود بیک لدلواسان که از قبل شاه دین پناه حاکم
آن قلعه بود با فوجی از نهایت دران جوش و ... از شهر بیرون خرامید و متعد
قتال و جدال گردید چون تقارب صفین شد داود ابراهیم خلیفه قرامانی از غایت
جهل و نادانی با مردم اندک عازم جنگ شمادون گشت و سایر امرا اورا
منع کردند که مصلحت نیست که با اندک سپاه با این طایفه کراه مقابله کنی قبول نکرده
بر ایشان حمله نمود و بضرب ایشان نادران کشته گردید علی الزمان داد و فریاد و لا طاقة لنا الیوم
بجالوت و جنوده بر آورده اکثر از وی تخلف نمودند حضرتش ناچار راه گریز پیش گرفت
و تفلیس آنها را دیگر سپاه بسیار جمع آورده باتفاق حسام بیک قرامانی متوجه شمادون
قتال گردید و بعد از کشش و کوشش بسیار منهزم گشته پناه بقلعه تفلیس بردند و شمادون
حصار را احاطه نمودند بعد از چند روز طبل مراجعت کوفته روانه دیار خود گردید

وقایع متنوعه درین سال رسول سلطان سلیم پادشاه روم محمد نام با شوکت
تمام بقزوین آمد و مکتوب مشتمل بر اظهار اخلاص و استقامت بر جاده سداد و
عهد و میثاق آورده بعد اللتیا و التی مراسم تعظیم و تکریم و انعام باز گردانیده
درین سال سلطان سلیم پادشاه روم اسکندر پاشا را با لشکر بسیار بتسخیر جزایر
نمود زیرا که ایشان نواحی بصره را تاخته بودند چون پاشای مذکور با جنود منصور

در حوالی جزایر نزول نمود و حکام ایشان رسولان کاردان نزد پاشای سپاه روان
فرستادند ما حصل سخن آنکه والیان ما می‌گویند که ما بنده و دعاگوی سلطان سلیم‌ایم
اگرچه پیش از این بر بهمونی بخت بد پای از دایره متابعت بیرون نهاده چهره وفا
را بناخن مخالفت خراشیدیم اکنون از اعمال ناپسند خود نادم و پشیمانیم اگر پادشاه
گناه ما را ببخشد بعد از این پا از جاده عبودیت بیرون ننهاده هر سال مبلغ پانزده
هزار فلوری بخزانه عامره بسپاریم بنابراین اسکندر پاشا ببغداد مراجعت نمود

گفتار در فتح گیلان بدست امرای عظام و غازیان ظفر فرجام

در این سال خان احمد والی گیلان بر بهمونی قاید ضلال قدم جرأت و جسارت در وادی مخالفت
و طغیان نهاده سر از گریبان معاندت بیرون نهاده سپری از مخالفت در روی
موافقت کشیده بود و آنکه مشار الیه آبا و اجداد او باج‌گذار و فرمانبردار این دولت
بودند هر چند او را بامثال و احکام مشحون بنصایح مقرون باصناف مواعظ تنبیه
نمودند نافع نیامد بعذرهای معلول و سخنان نامعقول تمسک نمود

بیت

بنادان بود پند پیر ناصواب ۞ نشاید نصیحت نوشتن بر آب
بود گر ز آواز خروش بی‌نصیب ۞ چه حظ مرده را از علاج طبیب

چون تکرر حس باستمالت آن حضرت دولت از سر بیا علی رفته بود و مخالفت او را که مشاهده
نمود معروض گردانید بنابران آتش خشم جهانسوز زبانه زدن گرفت امیر سپاه‌سالار
با فوجی از عساکر بیکس فرستاد و زیر آنکه خان احمد وی را از آن دیار اخراج کرده بود
با فوجی شجاعان بکمان بلشکر در آمدند و در آن اوان سپهسالار سعید که از قبل خان
احمد والی آن دیار بود بقدم مقابله و مقاتله پیش آمد و جنگ صعب میمنه و میسره بهم بر

دولت قاهره بروی غالب آمد سپهسالار سعید را با فوجی از ملازمان براه عدم
فرستاد چون این خبر بشاه دین پناه رسید صدرالدین خان صفوی را با جمعی سواران
بجانب رشت روانه گردانید و در آن اوان کیا رستم که از قبل خان احمد والی آنجا
بود بی‌خبر خود کسی راست نظر در نمی‌آورد مشار الیه غافل بر سر وی ریخته کیا رستم را
با جمعی از سواران دستگیر کرده روانه درگاه عالم پناه گردانید و در آن اوان
شاه دین پناه خواهرزاده خود جمشید خان را تربیت نموده طبل و علم و خیل و حشم
شفقت نمود ۞ بطبل و علم سرفرازیش داد ۞ ز خلق جهان بی‌نیازیش داد
می سلطنت بخت در جام او ۞ برآمد بچرخ برین نام او
رسید از شرف تا بجایی سرش ۞ که شد نسر طایر پر افسرش
وی را با جنود و سپاه بحکومت گیلان بیه‌پس سوی کوچسبان الجمشید خان تسلیم نمود
در این اثنا شاه دین پناه بولقلی بیک ذو القدر را فرستاد که کوچسبان را از وی
گرفته بجمشید خان دهد خان احمد بواسطه جهل و جنون بسبحان مردمان و دون امیره
شاه منصور را با جنود بسیار و گیلانیان بیوسار بمنع وی نامزد فرمود و ایشان
بمجرد رسیدن بولقلی بیک بجنگ بعد از جنگ بسیار وی را بقتل آوردند و ندانستند که
بستان غیرت و شیدن بخیال باطل زهر قاتل نوشیدن در هلاک خود کوشیدن است
چون این خبر بپادشاه والا گهر رسید آتش کینه و انتقام‌گذاری از سینه آنحضرت
زبانه زدن گرفت و علامات غضب چهره مبارکش مشاهده افتاد و فرمان عالم
مطاع شرف نفاذ یافت که سپاه بسیار از علا و آذربایجان و عراق با یراق
متوجه پایه سریر اعلی گردند تا باتفاق امرا متوجه گیلان گشته آن بلاد را مسخر گردانند

خان احمد از آوازه وصول جنود قزلباش متوهم گشته از کرده پشیمان و از گفته
نادم گردید رسولان بدرگاه عالم پناه فرستاد و از طوفان طغیان بزورق خلاص
پناه جست ایلچیان بپایه سریر اعلی رسیدند هرچند در استرضای خاطر آنحضرت کوشیدند
فایده مترتب نشد زیرا که صورت فریب و خداع او در ضمیر منیر شاه دین پناه انطباع
یافته بود و حیله و مکرش بر آئینه خاطر معاینه یافته بود بنابران ایلچیان را بی مراد و مقصود
رخصت انصراف ارزانی داشت امر عالی صدور یافت که غازیان از دو جانب
متوجه گیلان شوند سلطان مصطفی میرزا و امیرخان ترکمان و قوچ خلیفه مهردار و نظر
بیگ استجلو و ولی خلیفه شاملو حاکم قم و امیر غیب بیگ استجلو و حیدر بیگ ترکمان
حاکم ساوه و احمد خلیفه وفادار شاملو و حمزه بیگ طالش و از امرای آذربایجان ابراهیم
بیگ بایاو علی و خلیفه انصار حاکم قراجه داغ و ابراهیم خلیفه الپاوت و زنبیل بیگ
ولد ابراهیم خان ذوالقدر و امیره ساسان حاکم کسکر و احمد سلطان پسر بی بی کامران
میرزا حاکم کوچم با سپاه آذربایجان از راه کوجبان بلاهیجان روند و قبل از اجتماع
امرای عالیشان امیرخان و نظر بیگ و حمزه بیگ طالش از بلده قزوین با جنود ظفر قرین
بیرون آمده در چهار فرسخی شهر فرود آمدند استماع نمودند که خان احمد با سپاه باران
عدد در دیلمان نزول کرده است امرای مذکور با عساکر منصور بر سر آن قوم مقهور
ایلغار کردند خان احمد در گرداب تفکر و غرقاب تحیر افتاده و از بیم جان خود را بلاهیجان
انداخت غازیان خرگاه و سراپرده و بارگاه او را متصرف شدند و بدیلمان
و خرگام در آمدند معصوم بیگ صفوی نیز با سپاه خونریز علم عزیمت بطرف لاهیجان
برافراخت خان احمد امیر جهانگیر سپهسالار لاهیجان و شاه منصور سپهسالار دیلمان

را با شش [illegible] هزار سوار و پیاده باستقبال ارسال نمود و ایشان در جای تنگ
تخته بند پیدا کرده مستعد قتال و جدال شدند معصوم بیگ با سپاه زیاده از چون و
چند بآن تخته بند رسید مخالفان بی استعمال سیف و سنان راه فرار پیش گرفته جمعی
با سر حرمان بلاهیجان رفتند غازیان یکصد و پنجاه نفر از آن قوم بد اختر بقتل آوردند
سیصد و پنجاه کس را دستگیر کردند و در لاهیجان متمکن شدند ولایات گیلان و کوله
دشتاه و گیسم تصرف در آوردند خان احمد چون از توجه سپاه باران عدد
آگاه شد در مضیق تفکر و طریق تحیر سرگردان گردید امارت بخت منحوس و طالع منکوس
مشاهده نمود دانست که طاقت مقاومت ندارد و در مرکب فرار بزیر بار کشیده
راه جبال اشکور را پیش گرفت تیر چرخش که چون باز بقصد کبوتر جان دشمن پرواز میکرد
چون صعوه در آشیان جعبه پنهان شد و کمانش که در کمین اعدا دهن باز میبود از وهم
در کیش فرو رفت و نیزه اش که روز جدال بسرفرازی علم و ثابت قدم بود سر در
لحاف کشید شمشیرش که بر سر عدو مایل بود چون حرز یمانی حمایل گردید و سپرش که روی
پیش کرد و فرود شمن حایل بود چون توشه دان کاروان بر پشت حمایل گردید صدرالدین
خان و ضیا احمد سلطان و بایندرخان طالش و امیره ساسان و حمزه بیگ طالش
و میرزا کامران با جمعی بهادران بر سر مخالفان که در راههای آن پراکنده بودند
رفته امیره بهادر را با چند امیر دیگر بقتل آوردند مظفر و منصور بازگردیدند معصوم
بیگ معاودت کردند و بلوک بلوک ضبط دید ملوک رعایا چون اجرام سحاب
و اجسام غیر ذی روح بجانب قلل جبال و جنگلهای اشکور متحصن شدند چنانکه طریق
مداخلت در آن مساکن منحصر در یک راهی بود و لیکن آن هم چون کمر خوبان موی میان

بار بیک امرای عالی تبار بی مشقت غبار عروس مملکت گیلان را در آغوش کرفتند و
لطف بیک استجلو و امیر غیب بیک استجلو و قوچ خلیفه مهردار و پیره محمد خان استاجلو
و امیر اصلان بیک افشار و حیدر بیک ترکمان با جمعی سواران رزم ساز و پیادگان
تفنگ انداز از طریق   روانه شدند آنراه چون طریق پر از خم و خم در خم بود (راه)
صراط المستقیم باریکتر و از راه دوزخ تاریکتر و آب لای و جنگل و تنگنای بمرتبه
بود که در مضیق آن یکسوار را گذار دشوار میشد و بغیر از جاده مستقیم بهر طرف
که میل می کردند اسب و مرد هلاک می گشت • رهی همچو سودای عاشق دراز •
چو دور فلک پر نشیب و فراز • گذرهای تنگ و گرهای سخت •
دل سنگ خارا از و لخت لخت • سموش چو صور قیامت بکار
هوا چون دم افعیش زهر مار • عبور کرده در اثنا راه ملک دیس
رستمداری که داماد خان احمد بود گرفته ملک سلطان ابوسعید که برادرش را [illegible]
بود داوند و تمام اموال و اسباب ملک دیس را که در قلاع بود جهت خاصه شریفه
ضبط نمودند و در تنکابن نزول نمودند خان احمد قریب به ماه در جبال گیلان حیران و
سرگردان بوده بهر جانب که توجه مینمود خود را بابسته بند و علاقه بیخ و غنائی یافت
دران اثنا شاه دین پناه الله قلی بیک ایچک اغلی و شاهقلی بیک و ملو و میرزا علی بیک
قاجار را با هشتصد نفر قورچی جرار از راه اشکور بجانب گیلان ارسال فرمود
و دران وقت آفتاب عالمتاب به سیم درجه جدی رسیده بود و شدت سرما و غلبه برودت
هوا بمرتبه استیلا داشت که تمامی اجرام کوهها که همواره ابر و سنجاب دوش
سطح زمین از برف قاقم پوش • کوه قاقم زمین بلا حواصل پوش •

چرخ سنجاب درکشیده بدوش • داده نقاش باد شبگیری •
موج موج آب را گره بگره • وآن رودهای دور و دراز پر آب و نشیب
و فراز بود و جنگلهای بعید و مخوف پشتهای پیچ که زمین آن چون چشم نابینا
در روز از نور آفتاب بهره داشت و نه در شب از شعاع قمر حظی • بیت
کسی ندیده فرازش بکرد چشم ضمیر • کسی نرفته نشیبش مگر بپای گمان
ز بیم دیو بدل در همی گداخت حجر • ز باد سرد بتن در همی فسرد روان
چو پشه پشه در و رازهای خار و خسک • چو باره باره در و خانهای بیکران
بغارهاش درون مار گرزه از حشرات • بناودهاش درون شیر شرزه از حیوان
ز تنگ عیشی بر روزهاش برده بهای • ز استخوان مسافر و تیرهای گران
حسام بیک لله پیرام بیک قرامانی با شرده نفر از جوانان کارآمدنی قریب بنقاه
سحر بخبر بر سر خان آمده خدمتش از بیم جان در طویله نهان گردید بعد از تفحص بسیار
او را دستگیر کرده نزد الله قلی سلطان آوردند امرا اعظام که بفتح گیلان مأمور
بودند خان احمد را با اموال و اسباب و ذخایر در روز سه شنبه ششم ماه رجب
بدرگاه عالم پناه آوردند شاه دین پناه بعد از چند روز ماه او را روانه قلعه
قهقهه گردانید و حکومت بلاد گیلان را با الله قلی سلطان استجلو و اسکندر بیک
افشار و حمزه بیک طالش و زنبیل بیک ذوالقدر و شرف خان کرد ارزانی داشت
مولانا عبدالرزاق صدر که در قزوین مقید بود روانه قلعه خرسک گردید مدت
سلطنت خان احمد سی و دو سال بود از این طبقه یازده کس سلطنت کرده اند بدین تفصیل
سید علی کیا کارکیا رضا کیا کارکیا میر سید کارکیا ناصر کیا سلطان محمد کارکیا

میرزا علی کارکیا سلطان حسن کارکیا سلطان احمد کارکیا سید علی کارکیا سلطان
احمد خان مدت سلطنتشان دویست و پنج سال بود وقایع سنه نهصد هم در این سال شاه خان
دین پناه شاه قلی سلطان استجلو را با تحف و تبرکات و مکتوب ملاطفت آیات که طول آن
هفتاد گز بود در باب مصادقت و موالات و تهنیت جلوس و فتح ولایت بروم ارسال
نمود شاه قلی سلطان با جمعی از ملازمان با یراق تمام با خیل و حشم و طبل و علم روانه گردید
در بلده ادرنه با سلطان سلیم ملاقات نمود و تحف را گذرانید و بعد از چند گاه بدرگاه
عالم پناه آمد گفتار در قضایایی که در سنه ست و سبعین و تسع مایه واقع گردیده
و لشکر فرستادن شاه دین پناه بگرجستان و گرفتار شدن سماون بیک چون
سماون والی گرجستان پا از جادهٔ سداد و قدم از طریق ارشاد بیرون نهاد و دست
بسر حد ممالک مسالک دراز کرده در بلده تفلیس ● که در بوستانش همیشه گل است
بکوه اندرون لاله و سنبل است ● هوای آن معتدل و خوش و مرغزار دلکش
هیچ تشویشی در فضا بوده جز در زلف دوست ● هیچ بیماری در وی نافته الا چشم یار
و نسیم صبا و شمال در صحاری او وزان و در فصل ربیع لاله در قلال جبال و بقاع او چون
قنادیل عقیق از شعله کنان بیز ادو در چمن تابان ● درخشان لاله از وی چون چراغی
ولی از درد او بر جانش داغی ● آبهای قنات و عیون او چون آب کوثر
در نرم و خوش گوار ● باد او چون باد عیسی جانفزا و روح بخش ●
آب او چون آب کوثر غم زدا و کارساز ● خرابی بسیار کرده اهالی آن دیار را ضعفا
و کنار را پایمال گردانید بنابراین فرمان عالم مطاع صدور یافت که شمخال بیک
چرکس و ابراهیم بیک لیاوت و علیقلی بیک قاجار باتفاق داود بیک متوجه گرجستان گردند

وسماون بیک

وسماون اگرچه پیرگاه عالم پناه ارسال کرد اند امرای عالیشان با جنود بیکران
و سپاه فراوان علم عزیمت بجانب گرجستان برافراختند بعد از طی مسافت نزول
نمودند سماون بیک طریق حزم و احتیاط را مسلوک داشته خود در اجیلی که در ارتفاع
با چرخ اخضر طریق همسری می‌کرد و در متانت با کوه دماوند لاف برابری میزد
کنگرش با سطح منطقة البروج رکاب در رکاب و عیونش بالاتر از چشمه آفتاب و در
بلندی بمثالی که خط نظری چند جا در سنگ گردد تا بذروه اش رسید و دیده بان وهم
و خرد و بزروبان خیالها پی بر بالای قطعه سنگیش نهادی ● گشیده بر سر چرخ برین تیغ

نهاده پیش پای او جبین تیغ ● فلک دست از بد او جوزا کشیده
بدامانش ولیکن نارسیده ● ز تیغ آمد ارش بر سحرگاه
دریده و چرخ سرکش اگر گاه ● جوانان نبات نورسیده
همه بر دامن او بر دمیده ● بسان عاشقان از هجر جانان
روان از چشمها سیلش بدامان ● گرازان در نشیب و کمد ازان ●
پلنگان بر فرازش گشته نازان ● عیان در بیشه‌هایش شیر شرزه ●
نهان در غارهایش مار گرزه ● ز نکیویش خروشان زنده دیوان ●
ز سوی دیگرش غولان غریوان ● متحصن گردید غازیان عظام چون

فضای بزم متوجه آن کوه محکم گردیدند کبران تیر آغاز جدال و قتال نموده غازیان
دست به تیر و کمان برده آتش قتال را مشتعل گردانیدند مرغان تیز تیز پران که از رنگ
چون عادی‌ها بر مانده بود جز از عیون الصبار مخالفان آب نیز نخوردند و زاغان
کمان که در گوشها منتظر چنین فرصتی بودند غیر از اجسام مردار کبران طعمه باشیان نبودند

کلاغان زآواز زاغ کاهنه • نشابان بمهمانی استخوانها •

دران اثنا سماوودن از غایت غرور با معدودی چند بر سپاه منصور حمله نموده یکی از
منجانبان را بقتل آورد و منهوری خدمتش را از مرکب غیرت بخاک مذلت انداخته دستگیر نمود
کبران راه انهزام پیش گرفتند اهل حشم و خدم بر گرد او بعضی کشته و بعضی دستگیر شده
جمعی طعمه شمشیر و تیر شدند و بیامن توفیقات الهی و محاسن تاییدات نامتناهی غبار ظلمت
ظلم از صفحات روزگار بدست قدرت ید الله با حسن وجوه سترده شده زنگار کدورت
ضلال از مرایای قلوب کاینات بصیقل عنایت با جمل اشکال زدوده آمد امرای عالیشان
از غزای گرجستان مراجعت کرده سماوودن بیک را به درگاه عرش اشتباه فرستادند

وقایع متنوعه درین سال معصوم بیک صفوی وکیل شاه دین پناه بوده متوجه حرمین
شریفین شده و در راه روم میان غافل بر سر وی ریخته خدمتش را با چهل و هشت نفر
از ملازم و رفقا بقتل آوردند و آوازه که قطاع الطریق عرب این کار کرده اند
مقدرت سلطان سلیم علی آقای چاووش باشی را به درگاه عالم پناه فرستاد و آنحضرت
از کمال محبت وی را نواخته روانه دیار روم گردانید هم درین سال مولانای علامه فهم
جامع العلوم والحکم امیر ابو الفتح که از سادات شرفه بود در دار الارشاد اردبیل
ابجا متوجه عالم بقا گردید جناب مولوی از جمله تلامذه مولانا عصام الدین است در
ماوراء النهر تحصیل نموده در آخر شهر مذکور متوطن گردید از جمله نتایج قلم خجسته رقمش
حاشیه بر کبری حاشیه بر آداب بحث حاشیه بر تهذیب منطق حاشیه بر کنز العرفان حاشیه
بر تهذیب اصول فقه حاشیه بر بحث مجهول مطلق حاشیه مطالع رساله در اصول فقه شرح
باب حادی عشر فارسی بر آیات احکام گفتار در قضایایی که در سنه سبع و سبعین و تسعمایه واقع

واقع شد

قشلاق نمود و حکومت خراسان بر الطریق سابق بدین محمد خان رجوع
فرمود و عبد خان بن محمود سلطان در بخارا حاکم شد عبد الله ابن اسکندر خان از نسل شیبک خان
همیشه داعیه تسخیر خراسان داشت و از بیم حسام خون آشام غازیان سکندر
نشان دندان طمع بنا کام در کام او شکسته بود و بمملکت بخارا قناعت نموده
بجای خود نشسته بود و درین سال باتفاق خانان چنگیزی و ازبکان خونریز
از آب آمویه عبور کرده متوجه خراسان شدند چون این خبر بهرات
رسید شمور اغلی و حسین میرزا و خواجه حبیب الله و سایر غازیان و تکلو
مجلس خان عالیجاه رفته بر بساط مشورت نشستند خاطر ایشان بتحصن قرار
یافت ضبط دروازه فیروزآباد بخواجه حبیب الله قرار گرفت و دروازه
عراق را شمور اغلی مستحکم گردانید حسین میرزا ابراهیم خان دروازه ملک
مضبوط کردند و دین محمد خان با جمیع غازیان نزد سام میرزا ساکن گردیده
تا نسبت ایشان با درون و خروج علی السویه باشد که از هر طرف مدد باید چنین
باشد بزودی توانند رسید روز دیگر کوچم خان و عبد خان و سایر سلطانان
بنواحی آن بلده فرود آمدند و کوچم خان در قریه شامیانه نزول نمود و عبید
خان و بخاراییان در باغ مراد و لشکر آهو فرار گرفتند سونجک خان با جمیع بهادران
در باغ مراد لشکر اقامت انداختند و ابو سعید سلطان در قریه مران
خیمه بارگاه بلند ساخت حاصل آنکه نقش بلده هرات را اوزبکان سنگها
مرکز وار در میان گرفتند بگرد سری حلقه نسبت آن سپاه • • •
چو هاله که گیرد فرو گرد ماه • آنگاه اوزبکان مدبها متوجه دروازه

فیروزآباد شدند و علاء زمان خواجه حبیب الله و سایر سرداران سپاه
بسولداران دزم ساز و پاوکان تفنگچیان از محلات بیرون خرامیده
دلیها و جرأت تیران جنگ مشتعل گردانیدند بضرب تیر و تفنگ ایشان را
مغلوب ساختند و روز دیگر عبید خان و سایر اوزبکان سوار شده در
کوچه‌بند آمدند غازیان بضرب تفنگ مرگ آهنگ ایشان را متفرق گردانیدند

ز هر گوشه از تفنگ ناله‌های — چو ابری که از ژاله شد جان‌بای

در آن اوقات بکرات جنود اوزبکیه و دشمنان خاندان صفویه بسدان
کاذرا آمدند بکرات آنگروه بی غیرت شکست یافته خایبا و خاسرا
بازمی گردیدند چون اوزبکان تیر مراد بر هدف مقصود نرسید و صبح سعادت
از افق طالع شان ننوزید از در صلح درآمده و حلقه موافقت جنبانیدند کوچم
خان نشانی به دورمیش خان فرستاد مضمون آنکه ترک نزاع و عناد کرده
از شهر بیرون آیند و مقالید بلد تسلیم نمایند که در سلک امرای این جانب
اندراج یابند چون دورمیش خان از مضمون نشان واقف گشت نشانی
از زبان سام میرزا بکوچم خان فرستاد و باین مضمون که عمده الخوانین
کوچم خان بعنایت شاهانه و التفات پادشاهانه مستظهر بوده بداند
که نشانی که طلب ام دورمیش خان فرستاده بود بنظر همایون ما درآمد
از نوادر لطایف عجب است که با وجود دیدن معارک و طی مسالک و تجربه در امور
و اختلاط با امثال این امور اسپند خامی نشانی باید که در روز کوچ کرده
بجانب ملک خود روی و از عقب تیغ بندان درگاه شاهی اندیشیده در حفظ

ناموس خود باشی با بشارت دورمیش خان پروانه کوچم خان کردند پس از
اطلاع مشار الیه بر مضمون مسطور باز در جنگ آمد روزی دورمیش خان
با فوجی از مخصوصان بر فراز برج میرزا سلطان احمد که مشرف بر باغ مراد
بود برآمد جمعی از ملازمان پیر قواری قرا ایشک بجانب باغ مراد فرستاد
عساکر ظفر شعار بر سمند تیز رفتار سوار شده بطرف باغ مذکور بحرکت
آمدند چون بباغ سفید رسیدند که محل پاسبانان اوزبکان بود جنگ عظیم
بوقوع انجامید اوزبکان خونریز از دست شامیان رستخیز راه گریز
پیش گرفتند دلاوران سفاک غازیان چپاک از باغ سفید گذشته تا در باغ
مراد راندند یکی از دلیران بضرب گرز گران در باغ را شکسته قضا را
در آنوقت عبید خان نزد سونجک محمد سلطان آمده بود و با یکدیگر صحبت
می داشتند که فوجی از اوزبکان سراسیمه و مضطرب نزد ایشان آمده
گفتند که برخیزید که لشکر قزلباش و شامیان و باش از روی پرخاش
زور آورده بباغ آمدند سونجک محمد سلطان از غایت اضطراب و اضطرار
در جوی آب افتاده عبید خان از بیم خود را اسب رسانیده بطرف معسکر
خود بصد تشویش گریخت و غازیان از همانجا بازگشتند چون حلاوت دلیری
انجمن از غازیان صادر شد و معلوم اوزبکان گشت که گرفتن هرات
بجنگ از مقوله ممتنعات است بنا بر آن کوچ کرده هر یک روانه بلاد خود شدند

گفتار در قضایایی که در سنه احدی و ثلاثین و تسع مائه واقع گردید

درین سال بیانه و لیو سلطان روملو و کپک سلطان استاجلو با عظمت

وکالت غبار نقار ارتفاع یافت چون ملازمان دیو سلطان در چخور سعد
بودند از امرای استاجلو تنزل کرده رخصت رفتن خراسان و مقابله
کردن با اوزبکان حاصل نموده روانه ییلاق لار گردید چون پرتو وصول
بر ییلاق مذکور انداخت بجوهه سلطان تکلو والی کلهر و علی سلطان ذو القدر
حاکم شیراز و قراجه سلطان تکلو بتولدار همدان و سایر امرای عظیم الشان
نامه در قلم آورده مضمون آنکه ما با خیل و سپاه بامر شاه دین پناه بر سر
اوزبکان کینه خواه میرویم میباید که آن عزیزان نیز طریق اتحاد و یکانگی
را منظور داشته عساکر خود را جمع آورده در ییلاق لار باردوی ظفر شعار
ملحق گردند و قاصدان از آنجهت ساختن کتابت در حرکت آورده دران تابستان
در انجا ییلاق نموده حکام مازندران و هزار جریب رستمدار ملازمان خود را
با تحفه بیشمار بدرگاه آن امیر عالی تبار ارسال کردند امرای نامدار با سپاه
بسیار در ییلاق لار باردوی ملحق شدند دیو سلطان با لوازم طوی و پیشکش پرداخت
اقداح ارغوانی از دست ساقیان گلعذار دایر گشت و مغنیان طرب
ساز و الحان مطربان خوش آواز از عشرت تا بزهره ناهید در گذشت

ز نغمه سرایان زهره نوا * فرشته بچرخ آمده در هوا *
ز هر سو بتی جام نابی بدست * گرفته مهی افتابی بدست
مغنی چو دف را به پستان گرفت * نی انگشت حیرت بدندان گرفت
چو زلف پری پیکران تار عود * ز جان حریفان بر آورده دود *

و نشانها نوشته بمهر شاه دین پناه رسانیده که همراه آورده بودند

بکاشان

بکاشان و قم و سایر ولایات عراق فرستاده و جبه و جوشن و یراق
آورده بملازمان امرا قسمت نموده همه را بدانه انعام و احسان مرغ
دلهای ایشان را رام گردانید و مجموع تابع او گردیدند بامرا گفت که شاه دین
پناه متوجه تربیت و رعایت من بوده کپک سلطان افشار و گروه بنا بر آن
از آنجا بار بیرون آمدم از شما میخواهم که از صمیم قلب کمر امداد بر میان بندند
که تا منصب وکالت را از وی انتزاع نمایم امرا با وی موافقت کردند و
بجانب تبریز بحرکت آمدند کپک سلطان چون از توجه ایشان خبردار
گردید بمقربان خود مشورت نمود قارنجه بیک گفت که دیو سلطان مرد
حق ناشناس و بیوفاست با چندان عواطف و اشفاق که از شاه دین
پناه درباره او بوقوع انجامید طریق کفران نعمت را مسلوک داشته
نسبت بانحضرت این نوع سلوک میکند صلاح در آنست که توکل بر کرم
خداوند ملک بخش کرده از غلبگی ایشان نترسیم و باستقبال نشتافته الوای
جنگ و جدال بر روی ایشان بکشاییم کپک سلطان این سخن را رد کرده
گفت ما مرد و غلامان شاهیم و از محبان این درگاهیم با یکدیگر نزاع نمی
کنیم بعد از آن دیو سلطان تا نزکان کندی استقبال نموده باتفاق
متوجه درگاه عالم پناه شدند و در حین ذهاب شرف ملازمت دریافتند
دیو سلطان قارنجه بیک استاجلو و نارین بیک قاجار را که همیشه مایه
این فتنه بودند بقتل آورده و قاضی جهان را گرفته بقلعه لوری فرستاد
و کپک سلطان را با جمیع استاجلو و قطع گردانید کپک سلطان

بواسطه ترک مخالفت چشم آن می‌داشت که وی بو سلطنت او را در وکالت
خود شریک گرداند اما این اندیشه از خیر قوت بفعل نیامد • منسوخ شد و محو
شد و فنا • وزر سرخ و نام همچو سیمرغ و کیمیا **وقایع متنوعه** درین سال
شاه دین پناه نظارت دیوان اعلی را بامیر جعفر ساوجی حواله نمودند و اندرین
سال چوهه سلطان بجای کپک سلطان [illegible] درین سال قشلاق در تبریز
واقع شد **متوفیات** درین سال دورمش خان بن عبدی بیک شاملو
وفات یافت شاه دین پناه حکومت هرات را ایرو حسین خان عنایت فرمود
علی سلطان والی شیراز درین سال از عالم فانی بجهان جاودانی شتافت
شاه دین پناه حکومت آنجا را بامرا و سلطان ذوالقدر شفقت فرمودند
امیر جمال الدین محمد استرابادی از جمله تلامذه مولانا جلال الدین محمد دوانی
بود و بعد از آن در هرات در خدمت مولانا شیخ حسن مجلس شرح طوالع مطالعه
فرموده آخر صدر خاقان اسکندرشان شد چنانچه مذکور گشت و میرزا
شاه حسین با وی در کدورت سلوک مینمود بنا بر آن میر غیاث الدین منصور
را بپایه سریر اعلی طلب داشته او را با وی شریک گردانید اما بوقوع مقرون
نشد مکرر میانه ایشان مباحثه واقع گشت چون مطایبه و هزل در مزاج
مزاج امیر جمال الدین محمد غالب بود مباحثه را بظرافت منجر میساخت و میر غیاث الدین
منصور بلا حصول مقاصد بجانب شیراز مراجعت فرمود و مولانا خلیل
منجم کاشی این بیت را در سلک نظم کشید

ای میر با لقاب مقید رفتی •
نوشته ترا خلیفهٔ جد رفتی • تعظیم تو آخر نه چو اول کردند

افسوس

افسوس که اینک آمدی و بدر رفتی • و در مرتبه اول که خاتم المجتهدین وارث العلوم
سید المرسلین شیخ علی از عراق عرب متوجه پایه سریر خلافت مصیر
شد در میانه ایشان طریق محبت ظاهری مسلوک بود و میر قرار داد که شیخ
درس داد و شرح تجرید مولانا علی قوشچی بگذرانند و وی در خدمت شیخ علی
کتاب قواعد بخواند میر گفت بواسطه استفاده کلام این هفته خوب
می نماید و بواسطه افاده فقه هفته آینده و آخر الامر شیخ یکدو درس از ح
اشیه شرح تجرید بر میر گذرانید و دو هفته که مقرر بود که میر درس فقه بخواند
میر تمارض کرده درس نخواند فی الواقع بعد از محقق [illegible] قدسی خواجه نصیر الدین
محمد طوسی هیچکس در اعلام مذهب حق جعفری و ملت بیضای اثنی عشری زیاده
از آنحضرت سعی نکرده و در منع و زجر فسقه و فجره و قلع و قمع قوانین مبتدعه
و در ازاله فجور و منکرات و اراقه خمور و مسکرات و اجرای حدود و تعزیرات
و اقامت فرایض و واجبات و اوقات جمعه و جماعات و احکام صیام
و صلوة و تفحص حال امامان و موذنان و اندفاع شرور مفسدان و موذیان
و از جاده مرتکب فجور تجنب المقدور مساعی جمیله بظهور رسانید و عامه
عوام را بتعلیم شرایع احکام ترغیب و تکلیف نمود درین سال از عالم
فانی انتقال نمود و نعش او بموجب وصیتش نقل جانب کربلا کردند **گفتار
در قضایایی که درین سنه اثنی و ثلاثین و تسعمایه واقع گردیده و محاربه
نمودن شاه دین پناه با امرای استاجلو** درین سال بواسطه
قطع الکلام امرای استاجلو آغاز مخالفت کرده کپک سلطان و برادران

شهر رجب طریق علیخان الپ سلطانیه آمد منتشا سلطان و قلیچ خان و کرک
و بدر بیک بروی ملحق شدند و متوجه میدان جدال گردیدند چون دیو سلطان
و چوهه سلطان از مخالفت امرای استاجلو واقف گشتند با لشکری که
محاسب خیال از استیفای عدد ابطال رجال آن عاجز آید در خدمت شاه
دین پناه متوجه ایشان شدند و در موضع سکمک نزول نمودند و در خاطر
امرا گذشت که نوبت دیگر با کپک سلطان طرح مصالحه اندازند و نایره آن
منشئه را بآب مهر منطفی سازند و غبار وحشت و آتش فتنه که در میان ایشان
بر افروخته است بزلال موعظه و نصیحت فرو نشانند قاسم خلیفه ورساق
برسم رسالت نزد امرای استاجلو ارسال نمودند و در باب تمهید
اساس وفاق و قطع شجره نفاق مبلغ پیغام فرمودند قاسم خلیفه ورساق
بمقتضای نص و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما عمل نمود
و رایحه موافقت پوشیده و صلاح از آستین صدق بیرون آورده نزد
کپک سلطان آمده در صلاح جانبین سعی بلیغ نمود اما تقدیر آسمانی غالب
آمده شرار شر مشتعل گشت و قطع رشته خصومت جز به تیغ تیز تعلق نگرفت
و مخاطبات و معاتبات و مطاعنات بمضاربات سرایت کرد و نصایح
نافع از آب زلال و سحر حلال نزد ایشان بسان خاک خوار و بیقدر گشت
و مواعظ درشتر از نور و نایره شد و جدال و دو پی فزون شد ⁂ بود گر ز آواز خوش بی نصیب
چه حظ مرده را از علاج طبیب ⁂ بنادان بود پند پس ناصواب
نشاید نوشتن نصیحت بر آب ⁂ دو افروختن آتش بیکار آتش ناهی گشته

دنیا و کام

دنیا و کام کار بی خاک در چشم وفاداری انداخته و عنقا صفت سر بر شهر
و فضول در پس قاف فتنه کشیدند با لشکر جرار چون مهر و سپهر تیغ زن و نیزه دار
و سنان سماک و شهاب نیزه ور و خنجر گذار مانند آتش و باد رماح آور و با جوش
و خروش و بکر وار آب از باد ناور و بجوش متوجه میدان قتال و جدال شدند
و از هر دو طرف بتسویه صفوف و تهیه اسباب رماح و سیوف قیام نمودند
و از نیجانب قلب سپاه بفر طلعت شاه دین پناه آرایش یافت و دیو سلطان
و چوهه سلطان در خدمت آنحضرت توقف نمودند و در میمنه برون سلطان
تکلو و قراچه سلطان تکلو و اخی سلطان تکلو ایستادند و در میسره دورمی
سلطان شاملو و ذوالقدر اوغلی و محمد خان قرار گرفتند و جنود استاجلو
از طرف قول چشم امید بتوجه لوای کپک سلطان روشن نمود و در برانغار
از فرشکوه منتشا سلطان استحکام نمود و جوانغار از لمعان تیغ و سنان
قزاق سلطان آرایش داشت و چون آن دو سپاه کینه خواه با این ترتیب
بیکدیگر رسیدند زمانه را دل از حسرت خون شد که چنین دو لشکر که
بایست که بموافقت یکدیگر اعدای دولت منکوب و دشمنان مملکت را مقهور
گردانیدند کپک سلطان و منتشا سلطان بر امرای تکلو اسب انداختند و
از گرد مرکبان چشمه آفتاب پوشیده از غبار سم اسبان بسیط غبرا پرده
اغبر بر سپهر کشید ⁂ هوا تار گشت از غبار سمند ⁂ زمین شد دگر بر سپهر بلند
ز گردی بر چشم افلاک ریخت ⁂ زمین بر سر از دست خود خاک ریخت
کپک سلطان و منتشا سلطان چو رعد در غیاث برق بستان هیجا شدند

و بیخ بر کشیدند و از هر دو طرف می‌تاختند و مبارزی می‌انداختند به هر ضرب
شمشیری سری بجانب عدم روان می‌ساختند و به هر زخم پیکانی پهلوانی بر جای
بر خاک هلاک می‌انداختند • به هر جا که ایشان نهادند پی
تو گفتی در افتاد آتش به نی • زمین را از خون لاله‌زار ساختند
همی گشت بر کشتگان تاختند • همه زرد گشته به کوه کوه •
بهم بر فکنده ز هر دو گروه • شکست بر بیگلو افتاد و برون
سلطان و قراجه سلطان بقتل آمدند استاجلویان ایشان را تعاقب
کرده در پس قلب در آمدند پادشاه سلیمان مکان با فوجی از قورچیان بر ایشان
حمله نمودند • ثوابت شکوه و ملائک سپاه • گل باغ اقبال طهماسب شاه
بجنبید بر عزم جولان دلیر • باهنگ میدان چو غرنده شیر •
کپک سلطان چون شهباز بلند پرواز چتر همایون را بال اقبال گشاده
دید مرغ صفت پای بست دام اضطراب گردیده پای از میدان جنگ باز کشید
عنان برتافت نامرادی داده با جمعی از کرد خوفی بسیار بوادی فرار شتافت
قورچیان ایشان را تعاقب نموده جمعی را بقتل آوردند امرای استاجلو بجد
بهر آمدند در انجا ایلغار بدیشان رسیده ناچار پناه بمظفر سلطان حاکم
رشت بردند مظفر سلطان هشت هزار پیاده مدد ایشان فرستاد و چون
این خبر باردو رسیده شاه دین پناه اردو را در خلخال گذاشته ایلغار
فرمودند و بو سلطان و جوهه سلطان و محمد خان و ذوالقدر اوغلی و اخی
سلطان و دمری سلطان را منقلای گردانید چون ایشان بحوالی خرزویل

رسیدند ناگاه کپک سلطان و منتشا سلطان و قزاق سلطان کرد بیگ
و بهرام بیگ و قلیج خان میمنه و میسره را آراسته مانند شیر ژیان بی‌پروا
از جنگل گیلان بیرون آمده در برابر ایشان صف آرای شدند و آن دو لشکر
خونخوار و آن دو دریای ذخار بتموج آمدند و غبار معرکه پیکار بتصاعد نمود
و شمشیر آبدار سرهای سران را بر خاک مذلت انداخت **نظم**
فرو ریخت چندان سر و دست و پای • گرز و جوشن خالی نشد هیچ جای
بباریده چندان نم خون ز تیغ • که صد سال باران نبارد ز میغ
آخر الامر نسیم ظفر بر پایی بر پرچم امرای شاهی وزیده کپک سلطان
پای در وادی فرار آورده امرا ایشان را تعاقب کردند و کشته
گیلکان را بقتل آوردند و کپک منتشا کپک وش از مخلب عقاب خلاص
گشته بشفت تمام بگیلان رفتند **گفتار در محاربه نمودن پادشاه
با افغان و مستولی شدن بر بلاد هند** در این سال پادشاه بهرام
تهور ظهیر الدین محمد بابر متوجه ولایت هند گشت چون سپاه افغان
از توجه پادشاه عالیجاه خبر یافتند آن دیار را انداخته فرار نمودند پا
پادشاه آن ولایت را بیکی از ملازمان سپرده بصوب کابل عود نمودند
در این سال بطرف لاهور روان شده آن بلده را بتصرف در آوردند سلطان
سلطان ابراهیم که والی هند بود با لشکری از ریگ بیابان افزون
و از حساب محاسبان بیرون با اقبال کوه پیکر عفریت منظر ••
همه زنده فیلان گردون شکوه • بتندی چو دریا بهیکل چو کوه

متوجه میدان قتال کرده بخیال آنکه بابر پادشاه از آمدن او آگاه گردد
ولاهور را گذاشته بکابل مراجعت نماید بخلاف تصور بابر پادشاه تیغ
کین از نیام آخته و رایت نصرت آیت افراخته و با جیشی معدود بصوب
سلطان ابراهیم روان شد و در موضع پانی پت تلاقی فریقین دست داده گرد
میدان بر فرق فرقدان نشسته و آن دو گروه باشکوه چون زنبوران
خشم آلوده در یکدیگر افتادند و تیر و شمشیر بفرق یکدیگر نهادند •

زبرنده شمشیر تارک شکاف • شکاف اندر آمد ز تارک بناف
گران گرز در وی سپر دوران • از آن مرد و هم سروران سرگران

ندای فلکی و صدای ملکی بگوش هوش بابر پادشاه میرسید که الم تر کیف
فعل ربک باصحاب الفیل جنود سلطان ابراهیم اقبال را پیش راندند
و سپاه جغتای بضرب تیر و تفنگ اکثر ایشان را مجروح و بی روح ساختند

زهر گوشه خرطوم فیلان جنگ • چو قندیل پر شد ز تیر خدنگ

هندوان از میدان ستیز روی به بیابان گریز نهادند و از بیابان

گریزان شده زنگی خانه سوز • بدانسان که خیل شب از زنگ روز
رمیدند و یوان ز جا تا امید • چو زاغان ز پرواز باز سفید
سپاهان بابر بجنگ ایستاد • چو سایه شده پایمال سپاه
ز برق تفنگ گرم و هر گه همه • گریزنده چون دود از آتش همه

سلطان ابراهیم معه خوف هم پناه ... ملازمان بابر پادشاه
او را گرفته بقتل آوردند و حکومت دهلی را بقتلق قدم دادند و روانه آگره

گردانیده

گردانیده شد بلاد و هند را منصرف گشت **گفتار در گرفتن عبید خان و شهر طوس را** چون اختلاف آرای دربارگاه و قتل خواجه حبیب الله و اسپنلای
شاملو و دورمش خان و قتل بیرون سلطان و پریشانی خراسان
بعبید خان رسید از آب آمویه عبور کرده بمرو آمد آنگاه با خیل و سپاه
روانه شهر طوس شد باز مرد از سلطان نام بهادر ان نظام آن بلده
فرا رسید و آن شهر را چون دایره در میان گرفت و در آن زمان خانه کوچ
سلطان در آن مکان بوده و غازیان بدفع و منع ایشان از شهر بیرون آمده
مقابله نمودند و زمان کشش و کوشش از صباح تا رواح امتداد یافت
و غازیان بشهر آمدند و عبید خان ایشان را احاطه نمود و غازیان مدت
چند ماه در آن محاصره و مصابرت مینمودند در آن اثنا نایره جوع در کانون
سینه محصوران بغایت شروع یافت و دود دل گرسنگان از کره نار در گذشت
و قلت ذخیره بمرتبه رسید که چرم کهنه را جوشانیده میخوردند و بعضی که
اسب داشتند رگ ایشان را گشاده خون را تناول میکردند و بجهت علیق
اسپان چوب را تراشیده بعوض کاه میدادند • فشرده آنچنان قحطهای نبات

که نایاب شد همچو آب حیات • گرسنه شکم بر شده و خشم
که همسایه گوشت بود و پشم • و غازیان نزد حکام خراسان

فرستاده کومک طلبیدند هیچکس بفریاد رس نرسید محنت محصوران از حد
در گذشت چون و ازبکیه بر ایشان مستولی گشته شدند ولایت مشهد و تصرف
آن قوم مردود در آمد عبید خان یکی از معتمدان خود را در آنجا گذاشته

روانه استرآباد گردید **گرفتن کپک قرا سلطان اوزبک بلخ را** درین
سال کپک قرا سلطان ولد جانی بیک سلطان در ورود محصول بهانه‌ای
از اوزبکان مجهول بنظام بلخ آمد محمد زمان میرزا دران بلده متحصن گردید
بعد از دو سال پادشاه ویرا طلب نموده محمد زمان بلخ را گذاشته
متوجه اگره گردید کپک قرا سلطان بر بلخ مستولی شد میرزا محمد زمان چون
باگره رسید بابر پادشاه ویرا رعایت کرده مبلغ بیست هزار تومان الکا
باو عنایت نمود **جنگ زین الدین سلطان با چغتای بهادر** درین سال
چغتای بهادر با سه هزار سوار آهن پوش با جوش و خروش بتاخت خراسان
آمده غارت کرده علم مراجعت برافراشت چون زین الدین سلطان شاملو
حاکم اسفراین این خبر را شنید محمود بیک را با جمعی از ملازمان خود بجنگ اوزبکان
ارسال نمود در شش فرسخی اسفراین سپاه ظفر قرین با اوزبکان پی در پی
رسیدند از طرفین دست بآلات نبرد برده کشش و کوشش تا بمرتبه انجامید
که ازینجانب که ششصد سوار بودند سیصد کس کشته شدند و از جانب اوزبک
که سه هزار بودند هفتصد نفر بقتل آمدند شب از طرفین بموافقت شهسوار گردون
عنان از میدان کارزار برتافتند سپاه اوزبک انجا را ایش گرفتند و غازیان
باسفراین عود نمودند **وقایع متنوعه** درین سال شاه دین پناه
در قزوین قشلاق نمودند درین سال کارکیا احمد حاکم لاهیجان در قزوین
بخدمت پادشاه ظفر قرین آمده منظور نظر گشته بوطن خود **کشته شدن**
خواجه حبیب الله روزی ببازی نرد مشغول بود شاملویان کم رسوم

بدیشان

بدیشان رسیده بود نزد خواجه آمده آواز بلند کردند و گفتند که چون
مواجب ما بیست سال نمی آید از نوکری ما را اخراج کن خواجه گفت شما را رخصت
دادم ایشان در برابر گفتند پس چیزی بنویس که خط راه باشد خواجه از
غرور دوات و قلم طلبیده و بدست خویش رخصت ایشان نوشته مهر کرده
بدیشان سپرد و شاملویان در زمان نزد یار احمد خلیفه که سردار ایشان
بود رفتند و کیفیت سخن خواجه را بوی گفتند یار احمد باتفاق ایشان خانه
خواجه را احاطه کردند ملازمان خواجه مشغول شدند آخر شاملویان در
آمده و پسر خواجه را بقتل آوردند و تمامی اقربا و نوکران خواجه که
قریب صد نفر بودند شربت فنا چشانیدند درویش بیک شاملو خواجه را
گرفته مشار الیه التماس نمود که مرا نزد سام میرزا برید که اگر کشتنی باشم
مرا بکشید درویش بیک جامه بسر او انداخت که کسی او را نشناسد بعضی
از شاملویان او را شناخته بقتل آوردند و وی بغایت کریم بود و در ماه
رمضان هر کس که هر شب از او گوشت خریدی هشت زیاده از انچه در کار
او را کافی بود بوی دادی و در اوایل زمستان محتاجان عور جامهای
پنبه دار داده پوستین حرارت شعار ارزانی داشتی و مقرر کرده بود که
مریضان محتاج اسباب علاج از شربتخانه او ستانند و یکی از ملازمان
خود را تعیین کرده بود که هر روز در اطراف ولایت گردیدی غریبی که فوت
شده باشد او را کفن دادی و از مردم اکابر کسی که بصحبت وی رسیده و از
وی می پرسید که اگر در جوار تو محتاجی باشد مرا اعلام کن تا احتیاج

اورا بر آورد

گفتار در قضایایی که در سنه ثلث وثمانین وتسعمایه واقع گردیده ومحاربه نمودن دیو سلطان وچوهه سلطان امرای استاجلو در موضع شرور وشکست یافتن ایشان وکشته شدن کپک سلطان

کپک سلطان از آن زمان که از تبریز بدلاوران گیلان رفته بود در روز وشب در فکر آن بود که بچه طریق منصب وکالت از دست دیو سلطان بیرون آورد و در مقام آن بود که چهره مراد در آینه مقصود بچه وجه رو نماید وکدام منصوبه نهد و امید از شدت غم بیرون آورد و بنابران در اوان بسپاه فراوان از گیلان رایت عزیمت بطرف اردبیل برافراخت و بخیال سلطان و ملوک عمر نقش بود مرحله از مراحل بمنزل کانی طی کرده بود و بواسطه کبر بن خلیلی تمام بجوهر عقلش راه یافته در اردبیل سپرگی بود باتفاق یعقوب بیگ روملو ومقصود بیگ چپنی و امرای طالش قریب سه هزار و ششصد سوار تا استقبال شتافتند در قرا دره بیکدیگر رسیدند و در برابر هم صف آراسته شد متشا سلطان باقورچی ربنجا خان که غبار معرکه را توتیای دیده دولت دانسته دی اجباب را از ظلمات زنگه چپشدی بر قلب ایشان حمله نمودند و بخیال سلطان با وجود لشکر بسیار و غرور بیشمار غبار نیاموسی بر فرق خویش بیخت ازو پوش ازیک تعزی فرار اختیار نمود و استاجلو یان ایشان را تعاقب کرده احمد آقا جاوشلو در ان اوان تو قاچی غازی و قی سلطان بود و بخیال سلطان را بقتل آورده سر او را بتبریز دو امرا آورد و استاجلو یان بشهر

درآمدند

درآمدند احرام زیارت حضرت سلطان الاولیا شیخ صفی الدین اسحق بادب تمام و رعایت تعظیم و احترام شرط زیارت بجای آوردند و علم عزیمت بجانب تبریز برافراختند چون خبر قتل او بخیال سلطان در تبریز بسمع امرای استاجلو رسید تبریز را پناه دین پناه رسید دیو سلطان و چوهه سلطان و ذو القدر اوغلی محمد خان را با شش هزار سوار نیزه گذار و شش هزار قورچی بجنگ ایشان فرستادند امرا بسرعت تمام بطرف معاندان ایلغار نمودند در آن زمان استاجلو یان به تبریز رسیدند چون از آمدن دیو سلطان خبر یافتند بطرف چخور سعد شتافتند امرای ذو القدر بیشتر چون بکجه وکروه رسیدند ناگاه کپک سلطان با دلاوران که صخره از تیغ کوه گذار ایشان نرم گشتی و زره از نوک پیکان موشکاف هر یک صد پاره شدی فرب بهادر

همه پر ستوران فولاد و سم • کهر داد و در بحر فولاد و کم •
در آهن دل و رنگ خارا همه • چو تیغ اجل بیمدارا همه •

در پیش آن سپاه و پیل صفت مار زخم مور شمار صف کارزار آراسته شد امرا از هر طرفی که در حرکت می نمودند بار استاجلو ویند و بقیه سپاه و پیل صفت بر او حسند و دیو سلطان در قلب آرام گرفت و چوهه سلطان در میمنه افتاد و ذو القدر اوغلی محمد خان در طرح قرار گرفت با امرا اول تاج الدین بیک که در صلابت و مردانگی یگانه روزگار بود و کالبرق الخاطف والریح العاصف بر قلب لشکر اسب انداخته و صف سپاه ارشکافته در میان گلها که در عقب قشون بود رسید و از قفای او کپک سلطان

و منتش سلطان و فاروق سلطان و بهرام بیگ و سایر استاجلویان حمله
کردند و شعلهٔ سنان بر ولاه خرمن حیات جوانان بسوخت و از باد حملهٔ پهلوانان
آتش کینه بر افروخت • سنان تیز کرد آتش ستیز • بعالم فکند آتش رستخیز
شمشیر از تیز زبانی شمع حیوة را خاموش ساخت و کمان از کمال نخوت و کبر پشت
بر جانب مخالف کرده عدو را بر خاک مذلت می انداخت و ران بهادران و لاوران
استاجلو جنگی کردند که دهستان رستم و اسفندیار را فراموش کردند
دو لو سلطان چو به سلطان تیز • بنوک سنان و به تیر خدنگ
ربودند از روی خورشید رنگ • در اثنای ستیز و آویز ذو القدر
اوغلی محمد خان از پهلوی استاجلویان در آمده تیغ بیدریغ بر ایشان نهاده
و آرزوی که سالها در خیرهٔ خاطر داشت هیچ از آن در دل باقی نگذاشت
کپک سلطان و تاج الدین بیگ و درویش بیگ قوچی از دلاوران استاجلو
بقتل آمدند و منتش سلطان و فاروق سلطان صف سپاه را شکافته در
و مشقت بسیار بگیلان رسیدند امرای هدار با غنایم بیشمار متوجه درگاه
شدند و در نیمجا به زد و باد و ملحق شدند

محاربهٔ عبید خان با اخی سلطان و دمری سلطان و کشته شدن ایشان

در این سال عبید خان با لشکر
چلتن و بهادران صف شکن علم عزیمت بصوب استراباد بر افراخت
بعد از وصول آن حدود بدانجا و قراولان زینل خان که سردار ایل
قیاما بیگ استاجلو بود قدم جلادت پیش نهاده جنگهای مردانه
کرد و بعضی غازیان دست ناتوانی در نطاق فرار تما لا یطاق زدند اما

سپاه

سپاه و جرار قیاما بیگ قاجار چون بیروما جگرگاه اوزبکان را
میدرید و بهر طرف که حمله میکرد مخالفان را چون صید وحشی می راند •
ز منوش تو گفتی که در مغز ترک • همی آشیان کرده زنبور مرگ
بتیغ و بسنان سر کجا کینه توخت • گهی دل درید و گهی سینه سوخت
لئی گرد شمشیرش اندر شتاب • هم اندر هوا کرکس زد کباب
جوشان و خروشان قریب چهار فرسنگ جنگ میکرد و آخر منهزم باز گرده
زینل خان کوچ متعلقان را بر داشته متوجه ولایت ری شد عبید خان
ولایت استراباد را بولد خود عبد العزیز سلطان رجوع نموده بجانب
بلخ معاودت نمود و زینل خان اخی سلطان و پیر قلی سلطان را که شاه
دین پناه بکومک مردم خراسان فرستاده بود ملحق ساخته بطرف
استراباد مراجعت نمود و عبد العزیز سلطان از ایشان گریخته وکلانان
پیش پدر آمده و شرح واقعه را باز گفت عبید خان از استماع این خبر
برسر آمده آتش غیرت در درون او زبانه زدن گرفت و بر استراباد
گردید متعاقب سپاه آن بلده را غارت نموده و او نخبه اندیار
اوزبکی را بقتل آورده سرش را باستراباد برد و چون اخی سلطان
خبر اوزبکان را در بسطام شنید سلاح بر خود راست کرده متوجه آنجا
گردید و در آن طرف بسطام سپاهی مشاهده امرا گشت مشخص شده که عبید
و دمری سلطان گفت علاج در آنست که ببشهر رویم و کس بشاه دین پناه
فرستاده اعلام نمایم اخی سلطان زبان رد و • نشنید زین دشمن که کان

بجز روی شمشیر و پشت کمان • عبید خان بتعبیه سپاه پرداخته منتظر شد
که قنبر علی با جمعی از سالکان طریق پر دلی بر جوانغار قرار گیرد و از پیش بهادر
با جمعی از مردمان با بهور از برونغار و معرکه کارزار آورد و عبید خان
در قول توقف نمود و از آنجانب اخی سلطان در قلب قرار گرفت و دمری سلطان
در میمنه بار داشت و ضبط میسره را شاه علی بیک رجوع نمود و غازیان در غایت
دهشت و اضطرار دست باستعمال آلت کارزار برده و واقع جای حیرت
بود که غازیان دو هزار و پانصد سوار بودند و ازبکیه از بیست هزار
متجاوز بودند و صدای نفیر و سورن و رخم تنگلون گردون افتاد و دلاوران
حمله کردند و ازبکان باقدام مدافعت پیش رفته بباد حمله آتش قتال را مشتعل
گردانیده و دلاوران با ازبکان حمله کردند چشمه نور بخش آفتاب از غبار معرکه
تیره شد و چشمهای کواکب ثواقب از گرد سپاه سیاه و خیره گشت ••
زمین شد چنان گرد و بر سو شتافت • که در زیر دریا ماهی برش بتافت
و دمری سلطان بزخم سنان دشمنان خیره سر را از جای کنده و بر قلب
رسانید جمعی کثیر از ازبکان از قلب بیرون آمده حمله کردند و دمری
سلطان را از پیش برداشته از پی قول در آمده شکست کردند و اخی سلطان
خود را بر قلب عبید خان زده دست باستعمال تیغ و شمشیر بردند بزخم
یکی از ازبکان از اسب افتاد و عبید خان را استیلا میسر شد و دمری
سلطان نیز بعد از ظاهر ساختن جلادت پهلوانی بجهان جاودانی
شتافت اخی سلطان را زنده نزد عبید خان آوردند و دشنام چند عبید خان را

داد و خود نمود بحکم او کشته گردید زینل خان چون این خبر را شنیده استراباد را
گذاشته بفیروزکوه رفت و عبید خان حکومت استراباد را به پیش بهادر
داده خود متوجه هرات گردید و در غوریان قشلاق نمود و گفتار در
قضایایی که در بلاد روم واقع شده و محاربه نمودن سلطان
سلیمان با کفار فرنگ در این سال سلطان سلیمان پادشاه روم لشکر
آفرز و بوم را جمع آورده روانه دیار انگروس گردید و در میان فوج فوج
فوج روانه شدند چون بکنار آب تونه رسیدند خواندگار حکم کرد و بر سر
آب پل بندند اطاعت گذاران و زرنمان دست مهارت برگشادند و جسر
معتبر بسته شد و در میان عبور نمودند امیر قرال و اردل بان در کنار آب
تونه در موضع مهاج سپاه خود را جمع آورده بودند همه توپها و عرابها
در پیش داشته جای خود را محکم گردانیده مجاربه و مقابله آماده گشته چون
خواندگار با سپاه بسیار اکثر خونخوار صفها آراسته نزدیک رسیده
جنود کفار سوار شده روی بکارزار آوردند تفنگچیان در پیش سپاه
آن رو سیاه ایستاده آماده جدال و قتال بودند از آنجانب خواندگار پرتو
التفات بر ترتیب سپاه انداخت بر حسب اشاره ابراهیم پاشا وزیر
اعظم بر میمنه قرار گرفت و در میسره قاسم پاشا و فرهاد پاشا و علی پاشا
ایستادند و ارکان زمین از بار سلاح و مواکب لرزان برفت و سقف
آسمان از زخم نعال مراکب بجنبش آمد خاک بطارم افلاک رسید و روی
هوا از کثیف غبار ابری تیره بگرفت بلکه زمین دیگر پیدا شده

هوا از گرد و رهواران تنگی چون دل عاشق • زمین از زخم خونخواران سبز
چو نرخ جانان • آخر بین پیش با جیش خویش بر جوانغار لشکر روم حمله نمودند
ایشان را از جای خود کنده بقلب خواندکار رسانیدند از دل جان لشکر ببرق تیغ
آبدار و سنان آتشبار ابراهیم پاشا را شکسته بر قلب خواندکار رسانیده
ینکچریان یکبار توپ و تفنگ بر جیش قزلباش ریختند • پی ماتم کشتگان مهر و ماه
زدود تفنگ بر لباس سیاه • بریده دود از حلقه زره دو عیبه
جوشن می دوخت و تفنگ مرگ آهنگ صاعقه کردار با آتش زخم جگر مردان
کارزار و دلیران نامدار را میسوخت و ضرب زن ینکچریان میدان جنگ مرغ روح
را از قفس قالب بفضای عالم ارواح پرواز می داد سلطان سلیمان
خنجر آبدار از نیام آخته با لشکر قلب بر مخالفان حمله نمود **بیت**
سلیمانیش هر که خنجر کشید • فروزنده خورشید را برکشید
دلاوران فرنگ نیز بر آن میدان جنگ ثبات قدم نموده دست به تیر و کمان
و سیف و سنان بردند و حمله نمودند شمشیر آبدار از تارک مغفرها و سینه
زره و بهان قبا کل و خفتان لاله چاک می زد و از خون چهره نیلوفری رنگ
طبر خون می داد و فرش زمین را از آب بقم رنگین میکرد • ز شمشیر چاک افکن تابناک
برآمد ز هر جانبی چاک چاک • بکوشش دلیران شمشیر گیر
بسرعت دوان پیش شمشیر و تیر • بعد از قتال و جدال بسیار لشکر
کفر و ضلال از ضعف جنگ و جدال پشت بهزیمت دادند و از باس و بیم سپاه
جنود روم روی از میدان ستیز به بیابان گریز نهادند و از غایت سرعت

دکمال

دکمال عجلت بیکبار عنان و رکیب انداخته فرار نشناختند **نظم**
شکسته سلاح و گسسته کمر • نه پروای دست و نه پروای سر
دران اثنا فرهاد پاشا با لشکر اناطولی تعاقب کرده شمشیر در ایشان
نهاده و دمار از ایشان برآورد و درین اثنا که سلاطین کفار بود
بود و رسید کبران تصور نمودند که از سپاه روم است که عقب ایشان را
گرفته یکبار از هم فرو ریختند جنود روم ایشان را تعاقب کرده جمع کثیری
از کفار را بقتل آوردند • گریزان میدان کین خیلها • ز خون رفته دلشان بسیلها
فتاده به سر علم کرده ناک • چو خورشید جا کرده در برج خاک
و غنایم بسیار بدست رومیان افتاده روانه شهر بودین که پای تخت ولایت
انگرس بود شدند افرندیش با پیشکش فراوان نزد خواندکار آمده شهر و قلعه را
تسلیم نمود خواندکار حکومت اندیار را با او ارزانی داشته با سلام
قبول سعادت نمود **وقایع متنوعه** درین سال در ییلاق کوزل دره در روز
پنجشنبه پنجم شوال ابکخر جوهه سلطان ولد سلطان روملو کشته شد
اورا یکی از ملازمان او که سلیمان بیک روملو نام داشت و او نیز جوهه
سلطان وکیل شده اند درین سال قشلاق در قزوین واقع شد

گفتار در محاصره نمودن عبید خان دار السلطنه هراة را چون
عبید خان در الکاء غوریان قشلاق نمود حسین خان برج و باره هرات
را تعمیر نموده در وازها بمردمان معتبر سپرده و گذرها و کوچها را تعمیر نمود
عبید خان در اول بهار در استوای لیل و نهار در قریه شامیانه که در جنب

شهر بند هرات واقع است شامیانه بارگاه بر افراخت و دو سه نوبت
عساکر اوزبک جنگ انداختند اما بنابر استحکام شهر و شجاعت شاملیان
بهرام قهر کاری از پیش نبردند حسین خان با جماعت شاملیان مانند شیر
ژیان و ببر دمان بمیدان تاخته غایت شجاعت بجای می آوردند و در مصافات
روا از صدمه شیر برنتافتند بنوک تیر و سنان می شکافتند عبید خان معلوم
کرد که گرفتن شهر هرات بجنگ میسر نیست از نزدیکان ظالم را برابر اینها
و گذرها بازداشت که از جنس خوردنی چیزی بدرون شهر نبرند و از
محصوران شهر و محبوسان بی بهره گرفته انهار عاقبت آن دیار را انباشته
و خاشاک ظلم انباشت منقول است که شخصی در لباس گدایی اندک نمکی بدرون
شهر می آورد و بهمان لباس از شهر بیرون می آمد یکی از خبثا بعبید رسانید
که مردی نمک بدرون شهر می برد خان فرمود که او را بر سر بازار برده
با پنج تن دیگر بقتل آوردند چون عبید خان چهار ماه در حوالی هرات
با لشکر و سپاه نشسته هر گرت انگرود بی غیرت جنگ پیش می بردند بیشتری
از ایشان آزرده و مرده خاسر و خایب مقرون با نواع معایب مراجعت
نمودند و درین اثنا یارزی بیک که امیر الامرا بود از بلده بخارا آمده
بعبید خان اعراض و اعتراض کرده که نشستن و جنگ کردن در کوچه بند
فتح میسر نشود و لایق آنکه درین روزها باتفاق سپاه عالم سوز از اطراف
و جوانب جنگ اندازیم و مقصود را بجنگ آوریم بعد از آن با سبزوار
و نزدیکیه با پنج اعیه برای تماشای کوچه بند با بابا الهی چند کس سوار شده

بعد از

بعد از تماشای بسیار و آرزوی بیشمار از راه کوچها عبور کنان کوچه بندی
که در محاذی برج خاکستر بود افتاد و ملازمان خود را گذاشته از پی
تماشا در رفتار آمد در آن حین توپچی از حصار رسانان آسیر زمین تفنگی بجانبش
انداخت بروی خورده خدمتش از مرکب عزت بخاک مذلت افتاد و تفنگچی فی الفور
سرش از تن جدا کرده اسب و یراق او نزد حسین خان آورد و از کیسه وی
مهری بیرون آوردند و بر کاغذ زدند در انجا منقوش بود که العبد بابر
بن جانی بیگ فامیرزا در آن حین یکی از ملازمان وی از پی تحقیق قتل او شتافته
احوال او را معلوم کرده معاودت نموده و در آن روز که قتل این مقید
واقع شد از ولایت افغان از نزد درویش بهادر شخصی آمده خبر قتل زینل
خان آورد و از وصول این خبر نشاط بسیار بر عبید خان عارض
شد که محرمان قدیمش گفتند که ما او را هرگز اینچنین شگفته ندیدیم و در
آخر همان روز که بابری بیچاره کشته شد آن نشاط بغم مبدل گردید چون ایام
محاصره هرات امتداد یافت مرض جوع شیوع یافته قافله عیش برباد
عدم شتافت حسین خان و ارباب کلانتران چاره کار در آن دیدند که
اوسط الناس و آنانی که به تشیع در هرات شهرت ندارند با عیال و فرزندان
و عاری از جهات و غلات از شهر بیرون کرده آذوق ایشان را ضمیمه
آذوق و ذخیره رسانند و جهت این کار غازیان در شب تعیین کردند
و مجموع ایشان را اخراج کردند حاصل آنکه درون هرات بنوعی از مردم
خالی شد که در بازار از رعایا و شهری کسی بنظر در نمی آمد و کمین نمک

هرات مبلغ سیصد دینار تبریزی شد و بود و نبود و ارباب تنعم که جوهر
الماس را از غایت نزاکت مزاج دست نگر قندی پارچه نمک را درین سالها
پنهان کرده در وقت خوردن طعام آنرا از دستار بیرون آورده
اندکی از آن بر روی بریان میرسانیدند چون از طعام خوردن فارغ میشدند
آنرا باز پنهان میکردند • ز شوری نشان چشم دوران نداشت
نمک جز لب لعل خوبان نداشت • چون مدت هشتماه ایام محاصره
بر مخاطره امتداد یافت خبر توجه رایات شاهی در اردوی آن سالک
طریق تباهی شایع شد و در مقارن آنحال خبر رسید که بیرش بها[در] که از قبل
عبید خان در دامغان حاکم بود با مقدمه جیش شاهی محاربه کرده بقتل آمد
و عبید خان از ظاهر هرات کوچ کرده راه فرار پیش گرفت و توجه شاه دین پناه
و قتل بیرش بر قم زده کلک بیان خواهد شد انشاء الله تعالی گفتار

اندر محاربه نمودن بیرش اوزبک با زنبیل خان و جکرکه سلطان

اندرین سال بیرش بهادر از دامغان با جمعی اوزبکان بفیروزکوه
آمده در آن اوان زنبیل خان و جکرکه سلطان و مصطفی سلطان و جمعی از
مردمان جسرو ساتان برسم شکار سوار شده بودند ع که ناگاه بیرش [illegible]
که ناگه گردی از صحرا برآمد • تو گفتی سطح خاک از جا برآمد • گروهی آمدند
از گرد بیرون • چو آتش از زبان گلخن تون • ز صعلوکان مردم روی سیصد
همه درنده و خونخواره چون دد • حرامی وار دونی و حرامی
چو می که گبر دم را افکن زخامی • چو مطرب کیسه بر وز آن [illegible]

چو چنگ

چو چنگ از زخمشان نالیده هر تن • دران موضع میان آن دو گروه
منازعه و محاربه عظیم واقع شد یکی از غازیان مظفر و تعصب خود را
به بیرش رسانیده و بضرب سنان او را از اسب انداخت خواست که او را
از بار زیست سبک سازد از غایت حقارت که جثه آن مردود را بود دست
از قتل آن سر کشیده داشت در آن حال بیرش بر مرکب کشن سوار شد
و اوزبکان پریشان و شورزن و آن بداختر جمع کرده بیکبار حمله کرده
و غازیان از روی اضطرار قدم بر وادی فرار نهادند و زنبیل خان و
جکرکه سلطان و مصطفی بقتل آمدند و بیرش حرامی سر غازیان گرامی را
نزد عبید خان فرستاد و خود متوجه دامغان شد گفتار در کشته

شدن ابراهیم خان و مستولی شدن ذو الفقار ترکمان بر بغداد

اندرین سال ذو الفقار نخود سلطان که حاکم کلهر بود از [illegible]
و جهالت با جمعی مردمان بیدولت بر سر برادرش ابراهیم خان که والی بغداد
بود در ییلاق ماهی دشت هر چند ملازمان معروض خان گردانیدند که
ذو الفقار با سپاه و جرار بایلغار می آید قبول نکرد و با پنج نفر از ملازمان
در دولتخانه نشست در آن اثنا ذو الفقار ناگاه رسید و [illegible] نفر از
بارودی خان رسیده و بیکباره [illegible] ابراهیم خان از بیم جان
خود را بحرم انداخت ذو الفقار با [illegible] گشته طناب خیمه را بشمشیر برید
خیمه بر سر ابراهیم خان فرود آمده ذو الفقار بضرب تیغ آبدار ابراهیم
خان را با پنج شش نفر از ملازمان پاره پاره گردانید و اکثر نوکران

خان تابع ذو الفقار شدند و در آن اوان سید بیک لد سید محمود کمونه
بچهار صد سوار رسیده از روی اضطرار با سپاه ذو الفقار پیوست و منظور
نظر آن مدبر اختر گردیده جمعی از ملازمان خود را فرمود که ابرو و محاسن
تراشیدند و از آنجا به بغداد آمد بعد از محاصره بر آنجا مستولی شد
و جمیع اقوام خود را بکشت و والی تمام عراق عرب گشت **نظم**

ز بغداد آمد فرستاده‌ای * خروشنده مرد آزاده‌ای
که دوران طریق ستم باز کرد * در فتنه بر رنگ بد باز کرد
فلک گردش دیگر از سر گرفت * جهان رسم و آیین دیگر گرفت
کمر بسته در داوری ذو الفقار * گشاده در فتنه و کارزار
دماغش پریشان فکر محال * مدار دیگر سروری در خیال

گفتار در قضایایی که در سنه خمس و ثلاثین و تسعمایه واقع شده و محاربه نمودن شاه دین پناه با خانان اوزبک در موضع جام

در آن اوان که شاه دین پناه در ییلاق خرقان بود و هر روز صورت
فرح و سرور روی می‌نمود و همواره قاصدان از طرف خراسان
میرسیدند و بعرض میرسانیدند که عبید خان رایت مخالفت افراخته
دیگر بار در آمد و آتش فتنه و فساد اشتعال داد و رسوم بد و قوانین
محدث در میان آورده و طریق متابعت نفس بدکیش پیش گرفته و بمقتضا
عادت ذمیم و خلق لئیم چون سگ گرسنه دندان قساوت و صلابت پیشانی پیشه
ساخته و نقاب فاو پرده حیا را انداخته و راه جور و بیداد که پیوسته

بسته بو

بسته بود گشاده و عافیت و آرام را چون عنقا معدوم و گم گشته رونق
چون کوکب احمر و رواج اهل هنر نابدید گشته خلق بسیار و اهل و عیال
گذاشته فرار نموده‌اند و جمعی کثیر به زخم شکنجه هلاک شده‌اند **نظم**

همه شهر و ویرانه چون غنچه خون * که بود از شکنجه تنش در عنا
تهی دست چون سرو در تخته‌بند * درم دار چون سکه خورده قفا
مدارس چو اهل کرم مندرس * مکارم چو سیمرغ و جود و سخا

چون شرح این احوال بسمع همایون رسید آتش حمیت پادشاهانه زبانه کشیده
رای عالم آرای اقتضا فرمود که لشکر منصور بخراسان عبور نمایند و بسنان
شراب غرور ازبکان را بگوشمالی بسر افرازند فرمان همایون شرف نفاذ یافت
که تواجیان بر اقصای ممالک نهایت ولایات کسان دوانیده جار رسانند
که عساکر گردون مآثر در اردو حاضر شوند * دوانند هر سوی پرنده رخش
بر انسان که تیر از کمانهای چرخ * چو فرمان بفرماندهان رسید
خروشنده وار و بکیوان رسید * ز هر سو یکی دجله موج ریز
روان شد سوی آن محیط ستیز * جنود گران و سپاه بیکران

چون حوادث گردون بنهایت رسید و چون ذرات آفتاب بیرون از حد و بیان
در ظل رایات نصرت آیات جمع آمدند پادشاه ربع مسکون به سنت جمشید
و آیین فریدون از قزوین بجانب خراسان نهضت فرمود و در اوایل رمضان
اقبال و دولت همعنان در چمن محوطه نزول اجلال نمود و در وقتی که هلال
عید الخفت نمای لب بیگان گشت آنحضرت در سار و غش رسید و در آن

مقام فرخ انجام بآداب عید صیام اقدام نموده و دو سه روز لوازم
جشن و سرور و عیش و حضور بپرداخت چون نظام سلطان سعید افغانی
مضرب خیام سرادقات فلک فرسای گردیده و مرکز رایات ظفر نگار
گشت خبر آمد که زنبش خان با جمع بهادران سرکش که سرآمد میدان جلادت
و برگزیده روز مبارزت عبید خانند اعتبار بحصانت و متانت قلعه
دامغان کرده و از سر غرور و تنگی نشسته اند و خیالات باطل و تصورات
بی حاصل بخود راه داده اند امر عالی صادر شد که چو سلطان و اله سلطان
و محمد خان ذو القدر اوغلی با جمعی از سالکان طریق پردلی بطرف دامغان ایلغار
نمایند و زنبش را اسیر و ام ملا کرده اند ایشان حسب بشارت الصادق الامین
واعتنا و واثق خطاب این امر خطیر را از جان لبیک گفته متوجه شدند
موکب همایون در عقب ایشان با دلاورانی که غبار معرکه را توتیای
چشم دولت دانسته و آبحیات را از ظلمات رزم جویند طره شکنج تیغ
را بر زلف عنبرین خوبان ترجیح کنند زخم سنان آبدار و بلارک خونخوار
صاعقه بار و بهار از جان مخالفان خاکسار بر آورده چون کوه که سر بسر
گل از تیر باران کمان دانسته و چون غولا و سرخ رویی از آتش جدال جویند

یکایک چو پهلوان قولاد مهره ؛ بخونریزی همه چون تیغ شهره
همه چون گرز دشمن کوب سینه ؛ همه چون تیر زخم انداز صفدر
بیاز وقت کوشش چون کمان سخت ؛ بگاه رزم چون گوپال یک لخت
چو روبه پیل با ابر در قصد خونریز ؛ بگشته آسیا یکایک گردون آویز

همه سرا

همه سر و ایا آهن دل چو مغفر ؛ همه روئین تن و زره چو خنجر
زره سان پشت یکدیگر بجنگ ؛ نهاده روی در دشمن سپروار
بهنگام وغا در نعره چون نای ؛ چو رایت سرفراز و پای برجای

از عقب امرا روان شدند چو به سلطان با فوجی از بهادران چون قضای
آسمانی و بلای ناگهانی باطراف دامغان محیط شدند و نقاره و کوس نواختند و هیون
انداختند و صدای کورکه و برتو و غریو کوس خروش و زلزله در کوه و
دوله در گرده افتاده و از کثرت لشکر دشت و صحرا تنگ آمدند و از شلیک
انجالات آتش در نهاد زنبش افتاده دود حیرت بر سرش فرا آمده و پای
قرارش از جای رفته و مشقت بسیار خود را بدرون حصار انداخت
امرا و ارکان دولت و عساکر مریخ صولت قلعه را مرکز وار در میان
گرفتند استادان توپچی و توپچی با فوجی از تفنگچیان رو ملو بر درخت چنار
که مشرف بود بر حصار بسته ساخته مخالفان را به تفنگ گرفتند هر لحظه
مهره تفنگ مرگ آهنگ اخبار قل ان الموت الذی تفرون منه فانه ملاقیکم
بدل ایشان میرسانید و هر دم خطیب تیز زبان حسام شدید الانتقام خطبه
بلیغ اینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیدة بگوش ایشان میخواندند
از ارکان بهر بیت پر غربت سفر مقری جستند جز سقر مقری نمی دیدند
بهر طرف که کوشش می کشیدند و من نصیر الکافرین من عذاب الیم می
شنیدند و زنبش گاه گاه با جمعی از ارکان گمراه از گوشه برون می تاخت
و از بهادران خود تنی چند را بکشتن میداد و هر چند چون غمزه خوبان

تیغ می‌کشید چون سر زلف خان تنگ شده و پریشان می‌گردید و بهر طرف
که روی می‌آورد راه اخلاص مسدود می‌دید فریاد این المفر از نهاد او بر
شبی بهمانی بر ریسمان بسته از قلعه فرود آمد و غازیان اطلاع یافتند
و او را دستگیر کرده شعله حیاتش را بآب تیغ افشان منطفی گردانیدند سپاه نصرت
شعار بیک حمله حصار را گرفته بدلیل قاطع و فرمان ساطع تیغ تیز فضل الله
المجاهدین باموالهم و انفسهم بر ایشان خواندند جمیع اوزبکان را بقتل آوردند
چون خبر قتل ریش و توجه پادشاه رستم وش به عبید خان رسید بیت
چو خان را خبر شد که خاقان رسید • بتسخیر ملک خراسان رسید
هراسان از ان خیل رستم صفات • هوای سمرقند کرد از هرات
و خوف تمام بر ضمیر وی استیلا یافته از ظاهر هرات است کوچ کرده
با دل پر خون از جیحون عبور نموده دست در دامن سلاطین ماوراء النهر
زده استمداد نمود و کومک نمود و شاه دین پناه از دامغان و ان
چون موضع کالپوش محل نزول سپاه پر جوش و خروش گشت خبر رسید
که قنبر علی با فوجی از اوزبکان در اسفراین نشسته است و ابواب ستم بر روی
رعایا آن بلده گشاده آنحضرت جوهه سلطان و حمزه سلطان
و حسین سلطان را با جمعی از غازیان بدفع ایشان نامزد فرمود و قنبر
علی چون از توجه امرا خبر یافت مانند برق و باد بجانب ماوراء النهر شتافت
امرای عالیشان را تا قصبه خبوشان با لشکری چون دریای جوشان
از عقب ایشان رفتند و مراجعت کرده باردو ملحق شدند و موکب

ظفر

ظفر انتساب چون ماه و آفتاب منازل و مراحل طی می‌فرمود •
همی رفت سلطان عاجز نواز • سلامت تر از کاروان حجاز
بجستند آن خیل انجم عدد • بجز همتی از رعیت مدد
و در مشهد مقدس نزول فرمودند بعد از زیارت امام علیه الصلوة والسلام
روانه جام شدند رایات خورشید طلعت چون سایه بر خرگرد انداخت
در انقام قراولان عساکر ظفر فرجام آمده معروض گردانیدند که خانان
اوزبک در بن حوالی نزول کرده اند آنحضرت چهارده کس را از قورجیان
نر با تکبری فرستاد و از ان جانب چهار صد سوار بهمین کار آمده بودند
غازیان با ایشان دوچار شده چند نفر دستگیر شدند روز دیگر شاه دین
پناه الله سلطان و ذوالقدر او غلی محمد خان را فرستاد که از دشمن خبر درست
آورند ایشان بخانان اوزبک دوچار شده صرفه در جنگ ندیده باردو
مراجعت نمودند روز دیگر سلاطین اوزبک در عقب زبر آباد که شرف
باردوی گردون شکوه بود فرود آمدند و از طرفین آتش افروخته شد
و پاس داشتند صبحی که از اثر توجه نیر اعظم خیل حشم سواکب کواکب
منهزم گشت فضای جهان از ظلمت ظهور زنگی پاک گردید نظم
سحرگاه کین خسرو نیمروز • شد از مشعل تیغ کین خانه سوز
چنان شعله شد آتشش را بلند • کز ان سوخت پروین چو عقد سپند
القصه سپاه شب و نوجهه • همه تیغ شد آفتاب سپهر
شاه دین پناه ظل اله مغفر ظفر بر سر نهاده و سلیح و تکمل کشته نظم

زره کرده پوشش خدیو جهان • چو فولاد و در زیر بر جوشن نهان
چو خور بر کمر تیغ آهن ظفر • اجل بسته پیشش بخدمت کمر
نی نیزه اش غنچه انگیخته • بجای شکر خون از او ریخته
بر باره تندخوی که در شب از خیل خیال رمیدی و در روز از نسیم شمال جهیدی
فلک گرد خنگی بسان شهاب • جهانگیر چون پرتو آفتاب
ز تیر نظر در روش تیزتر • ز باد سحرگه سبک خیزتر
برفتن چو ابر و بجستن چو برق • بیکدم ز غرب آمدی تا بشرق
چو وهم از همه سوی مطلق خرام • چو اندیشه در وقت رفتن تمام
سبق برده از آهوان در شتاب • بگرمی چو آتش بنرمی چو آب
اگر هی بران تند گلگون زدی • ز سرعت جهت گام بیرون زدی
برآمد بران پیکران چون نگار • سلیمان شده باد صرصر سوار
متوجه تعبیه سپاه کشورگیر گردید چوهه سلطان تکلو و احمد سلطان استاجلو
و حسین خان شاملو و تبرک شاملو و حمزه سلطان ذو القدر و حمزه سلطان
تکلو و احمد سلطان استاجلو و احمد سلطان افشار و محمد خان ذو القدر
اوغلی و پیر قلی سلطان شاملو و یعقوب سلطان قاجار و محمد سلطان شرف الدین
اوغلی و حسین سلطان درغوت اوغلی و ملک بیک خویی بعضی در میمنه
و بعضی در میسره قرار گرفتند و علمها را از ضرب باد فرنگی در پیش صف
سپاه باز داشتند چیش قزلباش چون ذرات آفتاب بیشمار بسان
قطرات سحاب بسیار همه چون شیر و پیل قوی بال و بزرگ هیکل شال مزبر

دلیر

دلیر پسکند آن دو آهنین چنگ مانند پلنگ و گرگ تیز چنگ **نظم**
همه گرگ زادان درنده خوی • ربوده ز شیران درنده گوی
همه زرد وخشمان و دیو آشتی • سرشته ز خشم اند پندا آشتی
عبید خان و کوچم خان نیز سپاه خود را پیاده ساخته • ز سوی دگر ازبکان دلیر
رسیدند مانند غرنده شیر • همه سبز چشمان برخسار زرد
نشانده به کهربا لاجورد • ز خط صفحه چهره شان بی نیاز
رخ شان بجای محاسن دراز • پر از چین و ابروی پر موی شان
نهان چشم در چین ابروی شان • همه چین چشم و همه دیو روی
همه شام جسم و همه شام روی • همه روی بر روی شان موی نه
بجز گرد و نکبت در ان روی نه • لبان کند و فرق بی موی شان
پر از چین لبان سپر روی شان • سرشته ز نخ جمله سرتا بپای
همه گنده پیران امرد نمای • عبید خان از تمامی مملکت ماوراء النهر
و کاشغر و ترکستان و اندجان و اطرار و سیران و قبایل و طرفان و غلاق
و غازاق و از دشت قبچاق و قزاق لشکر بیشمار و حشم بسیار جمع آورده
بود چنانچه از خروج چنگیز خان تا این زمان لشکر بدین کثرت از آب
آمویه عبور نکرده بودند **نظم** زیاده ز مور و فزون از ملخ
گرفته همه کوه و هامون نه شخ • عبید خان و کوچم خان در قلب قرار
گرفتند و در جوانغار براق خان و فولاد سلطان و عبد العزیز سلطان
و عبد اللطیف سلطان با ازدشت و برانغار جانی بیک سلطان و کلدی محمد

سلطان و ابوسعید سلطان را منفرد گردانیدند و سونجک محمد سلطان باتفاق
قنبر علی بی و شیخ درویش بی و رستم قلی بی طرح گذاشته شد و طبل خواجه
و قراجه بهادر بقراولی مقرر شدند و دیگر سلطانان میران مثل کپک سلطان و ا
ونوش اغلان و تنیش بی و سیدم میرزا و چغتای بهادر و یاقو بهادر
و حافظ قنقرات و شیخ ابوسعید و قراچیان که مردم رستمی بودند بجای خود
قرار گرفتند آنگاه از طرفین صوت نقاره و نفیر و آواز سورن بهادران
در میدان دار و گیر بگوش حاضران سپهر مستدیر رسید • ز بانگ نفیر قیامت نهاد
جهان شد گرفتار طوفان عاد • کجک بر دهل محنت بنیاد کرد
دهل دست بر سر زد و داد کرد • هر دو لشکر چون دریای آشفته
بتموج آمده بر یکدیگر حمله نمودند و مردان شیر دل و گردان صف گسل
بر یکدیگر آویختند جنگی پیوست که چشم بسیط غبرا از شدت و صدمت سم
ستوران آهنگ هوا نمود و نعال مواکب آنقدر از گرد و غبار انگیخت
که آفتاب جهانتاب در نقاب غبار مستولی گشته چهره نگشود بیت
ز گردی که بر چرخ دوار شد • بروی بیج خاکی نمودار شد
در عرصه گاه از غبار سپاه • نهان پیسه شد برق گم کرد راه
حسام در میان غبار رزمگاه از لمعان برق در میان ابر سیاه نشان
می داد و زبان سنان در قبضه مبارزان از شهاب ثاقب سخن میگفت
تیرها چون سپاه ملخ فضای صحرا را سیاه کرده نقاب کحل بر رخسار آفتاب
می بست پیکانهای آبدار چون پند ناصحان در دلهای مبارزان می نشست

زننده ی خدنگ از نظرها نهان • رسیدی چو تیر اجل ناگهان
شده نیزها کاخ تن را ستون • ستونی کزان شد بنا سرنگون
نی نیزه از تیغ گردن شکاف • شده ناوک از بهر تیر مصاف
تفک همچو اژدر سیه پر ز قهر • دهان پر ز آتش درون پر ز زهر
لشکر قیامت اثر قزلباش با صرصر حلاوت آتش جنگ را می افروختند و صاعقه
برق اثر از نوک پیکان خدنگ مرگ آهنگ عقد ثریا را بر گهر شبه جوزا
می دوختند در ان اثنا جانی بی سلطان با جمعی از ازبکان های جلادت
پیشه بهادر بر امرای الکه حمله آوردند و در اثنای گیر و دار شکست بر امرای
قزلباش واقع شد در ان اثنا سالک طریق پر دلی محمد سلطان شرف الدین
اوغلی از اسب افتاد و یکی از ملازمان او را سوار ساخت و حسن سلطان
دورتو و اوغلی بمدد وی رسیده بجنگ مشغول شد آخر الامر امرای الکه
فرار نمودند جانی بیک سلطان ایشانرا از پیش برداشته در پس صف پادشاه
نصرت شعار رانده اشتران اردوبازار را به تیر گرفتند نظم
شتر بس که خوردی بتن تیرها • شتر مرغ شد از پرش سر بسر
ز پیکان نمودی کرش عذر لنگ • پریدی شتر بر هوا چون کلنگ
اردوبازاریان دلیران ازبکان را بضرب تیر از خود دور می ساختند
ازبکان غلبه کرده اکثر بازاریان را مجروح و بی روح گردانیدند امرای
دست چپ نیز فرار کردند چنانچه یعقوب سلطان قاجار و ملک بیک
خوئی و اسفان و همنان هیچ جا آرام نگرفتند از فرار چو افغان و بر نقا

شاه دین پناه قطب وار در مقام خود قرار گرفته اصلا تغیر بحال خود
راه نداد و شاه با خاصان خود ایستاده در قلب سپاه • با قدی چون

سرو و روی تازه چون گل برگ تر • جبهه اش از قلب تابان همچو ماه آسمان
فتنه را سر کرده آن سر کرده و قوم • تیغ جوهر دار او را از غضب چین در جبین
دشمن بی جوهرش را از حسد خون در جگر • توپچیان و تفنگچیان که در پیش صف

ایستاده بودند بواسطه آنکه اوزبک از برابر در نیامد از تفنگ
انداختن متقاعد شدند و در محل خود توقف نمودند و ظلمت غبار بمرتبه رسید
که تمیز دوست و دشمن در آن انجمن بدشوار میسر میشد • هوا شد سیاه و از غبار سمند
بر آمد یکی تیره ابر بلند • ز بس گشت گوی فلک گردناک
گران گشت و افتاد غلطان بخاک • بعد از زمانی که تیرگی هوا بر طرف شد
در روشنی ظاهر گشت علم سفیدی که جمعی در گرد آن ایستاده بودند بنظر
شاه دین پناه در آمد بر آنحضرت ظاهر شد که عبید خان در پای آن علم است
شاه دین پناه سپاه را بدفع آن روسیاه فرستاد و غازیان دولتخواه
و قورچیان رزمخواه همه تیغها آخته بر عبید و کوچم تاختند

نظم

بر آن تنگ چشمان نهادند تیغ • نخوردند بر جان ایشان دریغ
بنوعی سر انداختن عام شد • که میدان پر از شلغم خام شد

و سپاه عبید خان و کوچم خان نیز بمدافعه در آمدند و آنگاه از طرفین شاهد
دور از زخم شمشیر نقاب ظلمانی از چهره نورانی گشوده و بقصد جان
جانبداران جلوه گری آغاز نمود و کمان پشت بجانب دشمن بدگمان کرده بخون

قاصد

قاصد سریع السیر نیز خبر واقعه ناگزیر بکشور دل صغیر و کبیر ارسال فرمود
چون معرکه کارزار بتیغ آتشبار قورچیان گرم گردید دبدبه مراد و ظفر
غازیان با اقبال وزید و رایحه فتح بمشام دلاوران با احترام رسید عبید خان
و کوچم خان از میدان محاربه رو گردان شده راه گریز پیش گرفتند

ز میدان شاهی گریزان عبید • ز جولان شاهی بکبر و امید
سراسیمه خانان گردون ستیز • بیچاره کردند رو در گریز

منقول است که در آن اثنا که لشکر قزلباش فرار نمودند سردار آن
اوزبکیه و دشمنان خاندان صفویه نزد عبید خان آمده بشارت فتح و ظفر
بوی رسانیدند مشار الیه گفت که سپاه از دو قومی بهم رسیده است که بر جای
ایستاده و در حرکت نیامده ظاهرا که بقیة السیف سپاه قزلباش است
که در آنجا توقف کرده اند باید که جمعی رفته خبری از ایشان گرفته حقیقت حال را
عرض نمایند بعضی از نزدیکان گفتند که شکست در قزلباش بمرتبه راه یافته
که توقف ایشان درین مکان از محالات است غالبا که چهارپایان بر دم
آن لشکر است که در آنجا ایستاده است عبید خان این سخن را قبول نکرده گفت
که سیاهی سپاه است نه از چارپای لاجرم چند نفر از سپاهی بتحقیق آن سیاهی
در حرکت آمدند مردمانی که بتحقیق رفته بودند دیدند که آن لشکر [illegible]
مراجعت کردند و حقیقت حال معروض گردانیدند در آن وقت قورچیان
شاملو و ذو القدر و سایر عساکر ظفر مآثر بجنگ رسیدند عبید خان
با اندوه فراوان روی ادبار بوادی فرار آورده یکی از قورچیان شاهی

بران سالک طریق تباهی رسیده شمشیری بر پشت وی زده از غایت حقارت
جثه که او را بود از وی درگذشت عبید خان از ضرب آن جوان پیچو شده
یکی از تروبکان جلو او را گرفته و دیگری از عقب اسب او رامی راند در آن حال
قورچی دیگر خود را بوی رسانید و خواست که مهم آن نا تمام را با تمام رساند
طبل خواجه امیر آخور زخم تبر آن قورچی را کم گردانید عبید خان و کوچم سلطان
بمشقت بسیار از آن ورطه بدر رفتند لشکر دشمن با آن کثرت که در
مقابل هر نفری بیست نفر بودند پشت بر هزیمت نمودند و مضمون و ان یکن
منکم عشرون صابرون یغلبوا مائتین بابلغ وجهی بظهور آمد • شکست آن
جهانجوی نصرت پناه • چنان لشکر بااندک سپاه • چون پرتوی
اقبال فرخنده فال رایت شوکت اقتدار اوزبکان مدبر دارکه باوج نکبت
و ادبار افراشته بود نگونسار شد شاه دین پناه با قورچیان رزمخواه نصرت
فلک سپهر فرود آمده به بستر استراحت تکیه زدند نظم

شب تیره کین شاه گردون غلام • فرود آمد از اسب شاه جهان
مسیحا بزیر آمد از آسمان • از انجم فلک مشعل افروز شد
شب تیره روشنتر از روز شد • غازیان تند خوی و دلاوران

بزیر آمد از ابلق تیز گام

جنگجوی در احاطه کردند در آن وقت جانی بیگ سلطان با بسیاری
از اوزبکان که از پی سبب قتل قزلباش رفته بودند آمده در جنب
اردوی نصرت شعار فرود آمدند اعتقاد ایشان آنکه اردوی عبید خان
و شاه و سپاه از رزمگاه بدر رفته اند و شاه دین پناه و سرداران

دولتخواه

دولتخواه دیدند که لشکر عظیم بی خوف و بیم در حوالی اردوی ایشان فرود آمده
عازم تحقیق شدند غازیان جرار دو نفر اوزبکان نابکار را گرفته نزد شاه
دین پناه آوردند اسیران حقیقت حال را تقریر کردند خسرو گردون غلام گیتی
خوشخرام سوار شده بر سر ایشان روان گشت چون به سلطان اوزبکان [illegible]
زانو زده گفت چندان توقف بباید نمود که غازیانی که فرار کرده اند متحقق
شوند نقد این گفتار در محک اصابت شعار آنحضرت تمام عیار نمود و
روان گشت بر جانی بیگ سلطان ظاهر شد که عبید خان شکست یافته است
از روی اضطرار فرار نمود جنود انجم عدد و ملایک مدد ایشان را تکامیشی کرده
جمع کثیری از ایشان بقتل آوردند اوزبکان از غایت اضطراب اسبها پی کرده
بر شتران سوار شده فرار نمودند • از حسد فتح تو خصم توپی گرد اسب
همچو حجی گز خدوک چرخه بادر بکشت • از نوادر اتفاقات آنکه عبید خان
چهل نفر از علمای ماوراء النهر همراه آورده بود که در روز جنگ دعا کنند
که بواسطه دعای ایشان بر سپاه قزلباش غالب آیند مجموع ایشان در آن
جنگ بقتل آمدند شاه دشمن سوز چند آنکه روز آنجا توقف نموده قورچیان
رزم آزمای که از چشمه تیغ آبدار نهال فتح و فیروزی را سرسبز و سیراب
گردانیده بودند بعنایات آنحضرت سرافراز گشته بانواع عطایا اختصاص
یافتند و قلاده حکومت هرات را بدستور سابق بکمر و حسین خان انداخت
زیرا که در آن معرکه کارهای مردانه از وی صادر شده بود و بعد از آن علم
مراجعت بصوب عراق برافراخت زیرا که ذوالفقار در بغداد و یاغی

شده بود و بعد از ان بنشابور آمده در آن مقام توقف نمودند و پرتو روشن
ضمیر اخبار فتح و نصرت و آثار ظفر و دولت که حضرت آفریدگار میسر گردانیده
بود بحسن عبارت لطف استعارت در سلک تحریر و عقد تقریر انتظام
داده و مبشران همایون در اطراف ربع مسکون دایر و سایر شدند **گفتار**
در گرفتن عبید خان مشهد مقدس رضیه رضویه را چون شاه
دین پناه مراجعت نمود بعد از چند ماه عبید خان سونجک محمد سلطان
و عبد العزیز سلطان را باشش هزار سوار ازبک بطرف مشهد مقدس
رضویه فرستاد و دران زمان احمد سلطان افشار و یعقوب سلطان قاجار
و اغزوار سلطان شاملو با سه چهار هزار سوار از غازیان نامدار در آن دیار
بودند از شهر بیرون رفته با ازبکانی که باخیال قتال پیش آمده بودند
دست در کمر زده ایشان را تا نزدیک طرق دوانیدند و چند سوار ازان
گروه بد شعار را از مرکب حیات پیاده ساخته رؤس نامبارک ایشان را
بشهر آوردند و بدین قیاس قرب دو ماه میان آن دو کینه خواه نایره
جنگ و حرب و غبار طعن و ضرب و هیجان بود و امرای عالیشان در محافظت
آن بلده جنت نشان بقدر امکان سعی می نمودند و دران اثنا شبی عبید خان
با جمعی از ازبکان بحوالی شهر آمده صدای کرنای و غازیان را پریشان
گردانید زیرا که باروی مشهد تمام نشده بود و تفنگچیان دران شب ترسان
و هراسان نزد امرا آمدند گفتند که عبید خان با سپاه بیکران از روی
خشم و کین رسید بحر و کوه جنبند با لشکری زیاده از چون و چند مقاومت

میتوان کرد و در روز دیگر عساکر ازبک جنگ انداختند و غازیان نیز
دست به تیر و کمان برده بزخم تیر دلدوز و پیکان خدنگ سینه سوز مخالفان
بدروز را مجروح و بی روح گردانیدند اما لشکر بهرام قهر ماوراء النهر کوچه
بندها را گرفته عساکر خراسان ازین جنگ خایف و هراسان شدند و دیگر
مصلحت جنگ ندیدند اول شب رو بهزیمت نهادند عبید خان جمعی
ازبکان را از عقب غازیان روان گردانید اما بامرا نرسیدند بعضی
از قزلباش گرفته مراجعت نمودند عبید خان با سپاه فراوان بشهر در آمد
و بقرب سیصد کس از غازیان شهید گردید یکی از ملازمان خود را انجا گذاشته
روانه هرات گردید حسین خان که در زمره از سرداران کار دیده بعقلیت
و ذخیره مطلع گشته چاره کار در مصالحه دیدند بصوابدید خواجه اسحق سیاوشانی
مصالحه برین نوع مقرر شد که عبید خان چند کوچ پس نشیند تا غازیان
با عیال و اطفال و احمال و اثقال از شهر بیرون رفته خود را با مامنی رسانند
و ازبکان را نگذارد که از عقب ایشان ایلغار نمایند بعد از تاکید عهد و پیمان
عبید خان چند کوچ پس نشسته حسین خان و تمامی غازیان و شیعیان از
هرات بیرون آمده بجانب سیستان روانه شدند چون بقرب ولایت مذکور
رسیدند سلطان محمود پیشکش فراوان نزد خان روان گردانید دران
اثنا بسامع خان رسید که رعایای دست درازی و یاغی گشته مع ذلک
بقطع طرایق اقدام مینمایند حسین خان و سایر شاملویان بر سر ایشان

رفته بعد از ستیز و آویز جنود ظفر آثار بدان قوم بد اختر روزوان کرده

منظر غالب آمدند و اموال ایشان را تالان نمودند و در آن اوان معلوم شد

که در ولایت کیچ و مکران اموال بسیار هست و ملک دینار حاکم آنجا در آن

بغایت مغلوک و پریشان است غازیان آن ولایت را نیز تاخت کردند و اموال

فراوان گرفته روانهٔ شیراز شدند **گفتار در گرفتن عبید خان هرات را**

بعد از کوچ کردن غازیان از هرات عبید خان با جیش فراوان بشهر در آمد

و چند ماه سلطنت متمکن گردید اشرار اوزبکیه و خوارج سمرقندیه دست

ظلم و ستم بزرگ و تاجیک دور و نزدیک دراز کردند و اموری که در آن

ایام از آن قوم نافرجام بوقوع انجامید آن بود که با کسی از مردم هرات

که اندک جهاتی گمان می بردند دست در دامن وی می زدند و نیز و قاضی که

رومی گفتند که این مرد در زمان قزلباش لعن صحابه کرده است و آن نجیب

بی آنکه بتحقیق احوال بشتابند بمجرد شنیدن صیغه شهادت از آن دو کذاب

بی سعادت حکم بقتل می کردند و چنین بدبختان او را حق کشان کشان بمیدان هرات

می بردند و لبان در زمان بقتل فرا می آوردند با مردم سنی مذهب متعصب

که بسبب مال او را شیعه گفتند و در آن زمان کشته گردید و با شیعیان محتاج

و مولانا بنائی که بنا بر عدم قبول سالم نماندند و از جمله مقتولان مظلوم

و کشتگان معلوم مولانا بنائی است که عنقریب احوال او معلوم خواهد گشت

گفتار در لشکر کشیدن شاه دین پناه بجانب بغداد و کشته شدن

ذوالفقار در این سال شاه دین پناه با لشکر نامحدود و سپاه نامعدود

که بهسیا

که بهسند پس عقل از شمهٔ آن عاجز آید و مستوفی فهم از حساب آن حیران

گردد متوجه بغداد گردید و از ییلاق حریا و قان عبور کرده بجانب

بغداد نهضت نمود و در سر منزل قورچی سپاه بحر جوش و رعد خروش بکارت

رسیدند و شرایط نیاز و نثار بتقدیم رسانیدند در آن اوان آفتاب

عالم تاب سایه بر برج سرطان انداخته بود و از شدت حرارت بسیط

زمین بساط آتشین می نمود و یاقوت در رحم کان از حرارت هوا می گداخت

و سنگریزه را در قعر آب تابش خورشید لعل مذاب می ساخت •

چنان آفتاب آتش افروخته • زتابش زبان در دهان سوخته

چرنده در آن سوزناک آفتاب • همی گشت بر روغن خود کباب

سمندر گر از آتش افروختی • اگر سوی آب آمدی سوختی

و چون شاه عالی تبار بتایید پروردگار در حوالی بغداد نزول کرد عساکر

گردون مآثر گرد حصار در آمدند ذوالفقار بپشتی مشتی بی اعتبار مغرور گشته

کفران نعمت این خاندان ظاهر ساخته و خیال محال و فکر جنگ و جدال با خود

قرار داده هر روز سپاه دشمن سوز با آن بد روز محاربه می نمودند بعد چند

روز علی بیگ نبیره صوفی خلیل موصلو و برادرش احمد بیگ که ملازم

ذوالفقار بودند در روز پنجشنبه سیم شوال بیاری پروردگار بر سر

آن نابکار رفته بضرب شمشیر آبدار سر ذوالفقار را از تن جدا کرده

بپایه سریر اعلی آوردند و بغداد مفتوح گشته علما زمان ذوالفقار از

غایت اضطرار خود را بر دجله زده از معبر آب با آتش دوزخ پیوسته

وبعضی اسیر سرپنجه تقدیر گشت شد شاه دین پناه علی بیک را امارت داد
جرباد و قان را منول و مقرر کرد و ایالت بغداد و با لقب خانی محمد سلطان شرف الدین
اوغلی مقرر داشت و آنحضرت در کمال عظمت بجانب شهر روان شده رایت
نصرت شعار در ضمان عنایت پروردگار به دار الخلافه بغداد در آمد و آوازه
معدلت شاهی بر اطراف ولایت انداخت آفتاب عنایتش سایه مرحمت بر مفارق
رعیت آن مملکت انداخته منادی کردند که هیچ آفریده در شهر مزاحم و متعرض
مسلمانان نشود و ایلچیان حکام اعراب برسم تهنیت فتح بغداد آمدند و تحفهای
لایق و پیشکشهای موافق بعرض رسانیدند چون شاه دین پناه بعد از تسخیر
عراق عرب رایات آفتاب اشراق بطرف عراق عجم نهضت نمود **وقایع متنوعه**
درین سال قشلاق در قزوین واقع شد هم درین سال شاه دین پناه بعد از
تسخیر عراق عرب رایات آفتاب اشراق بطرف عراق برافراخت هم درین سال
شاه دین پناه امیر نعمت الله حلی را در منصب صدارت با میر قوام الدین
شریک ساخت **متوفیات** مولانا هلالی عمده شعرای زمان بود و در فصیح
بلغای دوران قصاید و غزلیات و مثنوی او در کمال سلاست و بلاغت نظم
می فرمود و درین سال زمره از اهل حسد فی جیدها حبل من مسد بعبید خان
گفتند که مولانا رباعی در هجو گفته که بیت آخرش اینست که **نظم**
غارت کنی مال مسلمان به نیز ۰ کافر باشم اگر مسلمان باشی
ومع ذلک در اجهات بسیار دست و بواسطه بسیاری جهات خان قبح
حرکات بحبس وی حکم فرمود و پس از ایذای بسیار و آزار بیرون رشما

آن ولد

آن ها فرمود که او را در چهار سوی هرات بقتل آوردند و با وجود آنکه
این ابیات در مدح عبید خان گفته بود ۰ خراسان سینه روی زمین از بهر آن آمد
که جان آمد در او یعنی عبید الله خان آمد ۰ سمند تند زرین نعل او خورشید را ماند
که از مشرق بمغرب رفت یکشب در میان آمد ۰ تو ای دستی که در میدان مردی پنجه رستم
به پیش دست او فرسوده مست استخوان آمد ۰ خطا در شعر میباشد بکش خط بر خطای من
که آن سهو القلم افتاد یا سهو اللسان آمد ۰ از جمله منظوماتش دیوان غزلیات
و شاه و گدا و لیلی و مجنون و صفات العاشقین است **گفتار در قضایایی
که در سنه ست و ثلاثین و تسعمایه واقع شده و رفتن شاه دین پناه بجانب
خراسان** درین سال عبید خان علم عزیمت بجانب فراه برافراخت
احمد سلطان افشار که از قبل شاه عالی تبار حاکم آن دیار بود در قلعه
متحصن شده عبید خان قلعه را دایره وار در میان گرفت بعد از چند روز
معلوم کرد که گرفتن آن حصار از مردم افشار خالی از اشکالی نیست طبل
مراجعت کوفته بهرات آمد بعد از چند روز که در آنجا گذرانید خبر توجه
یافت در بیست و یکم شهر ذی حجه سال مذکور هرات را گذاشته بمرو گریخت
و رسولان بخدمت سلاطین توران روان گردانید و ایشان را طلب
نمود و خانان چنگیز تمام در مرو بوی ملحق شدند عبید خان در باب دفع غازیان
با ایشان مشورت نمود ابو سعید خان که در آن اوان پادشاه جمیع اوزبکان
بود گفت که ما با قزلباش مقاومت نکنیم تو با لشکری که داری با ایشان
جنگ توانی کردن خوب و الا آنکه بملک خود قناعت کنی که در این اوقات

هرچند با لشکر محاربه کردیم بجز خسران چیزی دیگر ندیدیم عبید خان چون
از امداد ایشان مایوس گشت ایلچی که نزد شاه دین پناه فرستاده بود
آمده خبر کثرت لشکر آورد و بنا بر آن عبید خان بطرف بخارا گریخت چون
بسمع شاه دین پناه رسید که بار دیگر عبید خان باشتعال نایره عصیان
پرداخته بخراسان آمده و شهر هرات را گرفته است عزم یورش خراسان
جزم کرده ظلال التفات باحوال سپاه ظفر مآل انداخت و امرا و مقربان
و سایر جوانان را باسب و زر و جوشن و خنجر نواخته در ساعت محمود و زمان
مسعود بجانب خراسان روان گردید • بفرخ ترین ساعتی جم اساس
بجنبید با لشکر بی قیاس • قیامت نمود چون روان گشت کوه
برفتن چو کوه و قیامت شکوه • ز نعل ستوران که در راه بود
هر روز حکام و سرداران باردوی همایون می پیوستند و نوازش می یافتند
چون موضع   پادشاه ربع مسکون غیرت افزای آسمان گشت
ایلچیان عبید خان و سایر سلطانان باستان اقبال آشیان رسیدند
و بوسیله امرا بارگاه سپهر اشتباه درآمدند و پیغامی که آورده بودند
بموقف عرض رسانیدند سواد کتابت اینست نامه نامی و صحیفه گرامی
که از جانب سلطنت و نصفت ماب حشمت قباب بالت آفتاب جلالت
اکتساب معالی انتساب طهماسب میرزا اشرف ورود یافته در زمان
خوب و ساعت مرغوب رسید و سخنانی که بدفعات تقریر کرده بودند
مسموع گردید آنچه در باب خرابی ولایت خراسان از جنود ظفر قرین شده

بودند

بودند بیان واقع است غرض ما آنست که دین و ملت و مذهب که از زمان
حضرت رسالت و خلفاء راشدین و امامان متعین الی غایت در عالم و عیان
انتظام یافته تغییر نپذیرد و اگر بمقتضاء فساد دور زمان خلل و فتوری در ملت
نبوت واقع شود حسب الامکان در دفع و رفع آن کوشیدن بر ما لازم است
و در محلی که حضرت خاقان شهید انار الله برهانه شربت شهادت چشیدند
از مردم خراسان در دست اهل بدعت و ضلال گرفتار شده خواه بالطبع خواه
بکره تابع تشیع و رفض شدند و این صفت طینت طبیعت آنمردم شده است
بجهت آن در تهیه جنود و سعود اسلام آنچنانکه میبایست در نمی آیند و همراهی نمی کنند
بدان سبب سعی در خرابی دارند و الحال آنکه از روی صداقت رجوع بلشکر
اسلام کرده همراهی دین می کنند معلوم کرده باشند که چه نوع التفاتها در
باره ایشان بظهور رسیده و آنها که نفاق می ورزند و گردن از اطاعت
اسلام می پیچند تفرقه که بدیشان عاید میشود ظلم نخواهد بود چنانکه گفته •
ظلمهایی که بظالم رسد است • همه عدل است و لی ظلم نماست
و گرنه هرگز در نیت و فعل غیر از رفاهیت اهل اسلام و عدالت و آبادانی
ملک چیزی دیگر منظور نبوده و نخواهد بود و بمقتضی انما الاعمال بالنیات امید داریم
که موافق نیت خود در جهان باهم دیگر گذشته بودند که در سال گذشته
باوجود آنکه این نوع بلیه واقع شده بود باز از روی سلطنت خراسان معلوم
دارند که شوکت لشکر اسلام چه نوع استیلا بر سپاه ایشان برده بود
چنانچه فردوسی گفته • ز سم ستوران در آن پهن دشت

کرده اند خود

زمین بُرش شد و آسمان گشت دشت • از غلبات گرد و غبار طرفین

بعد از انفراد لشکریان غازیان لشکر اسلام این فرصت را غنیمت
دانسته در اخذ اموال و اسباب ایشان پرداخته از آن غافل بوده اند
و در میان کرّ و مخفی مانده اند بحسب تقدیر این نوع صورتی دست داد و
در عالم سپاهیگری این کیفیتها عجب نمی باشد نظم

مباش غره که دارم عصای عقل بدست • که دست فتنه دراز است و چوب را دو سر است

در غزوهٔ احد که دندان مبارک حضرت رسول ص شهید شد بعد از آن چند
فتح و نصرت نصیب اهل اسلام گشت اگر امثال آنحضرت را هم به آنحضرت
موافقت شود و بعد از آن فتحها و نصرتها دست دهد عجبی نمی باشد ملاحان
بحار اسلام جهت آن کشتی شوق در بحر عمیق قضا انداخته اند که تا صدف
صدق بدست آورده تا لؤلؤ شاهوار بکف نیارند آرام نگیرند و بعد
قدر ضرر و نقصان ظاهری پای همت از معارک مردانگی و جرأت پس نکشیده اند

تا آن دریکانه نیفتد بدست • ما یار خود بساحل دریا نمی کشیم

اگر در آن نوبت جهت سپاه لشکر این قضیه واقع شد از عنایت سبحانی امید
میداریم که در هر واقعه تلافی گذشته ها شده مقصود و محصول شوند و چنانکه گفته اند

یوسف گم گشته باز آید بکنعان غم مخور • کلبهٔ احزان شود روزی گلستان غم مخور
دور گردون گر دو روزی بر مراد ما نگشت • دائماً یکسان نماند کار دوران غم مخور
هان مشو نومید چون واقف نهٔ از سر غیب • باشد اندر پرده بازیهای پنهان غم مخور

حضرت حق سبحانه و تعالی در حق اهل اسلام این نوع شبهات بسیار کرده است

دیگر

و دیگر از ابیات ما نوشته اند • سری را که جرم بلطف آله
دهم شام و تبریز را با سپاه • مضمون الفال علی ما جری نیست

و فکر و اندیشه ما همیشه مضمون این کلام است اما الامور مرهونة باوقاتها
چون عنایت کریم ازلی و حکیم لم یزلی همراه لشکر اسلام است بالاتر
از آن هم توقع داریم بیت دیگر را نوشته بودند نظم

منم شیر شیران مرد آزمای • که از ضرب شیران نجنبم ز جای

یعنی با وجود حصول دار السلطنه هرات گذاشتن و بجانب مرو شتافتن خلاف
مضمون این بیت است اگر صاحب وقوف نیستند از مردمی که میدانند
تحقیق نمایند که در محلی که کفار غلبه کردند حضرت رسول ص از مکه بچه نحو و بچه
طریق هجرت کردند و مهاجر و انصار می گویند در آن زمان ظهور کرده
از برای مصلحت مومنین و رفاهیت اهل یقین و جمعیت لشکر دین در مراتب
بودن صلاح نبود جهت آن در تغییر مکان کوشیدند چنانکه گفته اند

ز طعنه جاهلی که فلان از قضا گریخت • ناگاه عاقلی ز قضا از ملا گریخت
گر نیست از سبب التجا روا • خیر البشر ز مکه و یثرب چرا گریخت

و حضرت امیر المومنین علی ع در کلام دُرربار خود در این مبحث فرمایند که

ای یوم من الموت أفر • یوم لم یقدر ام یوم قدر

با وجود این معنی در یوم غزوهٔ احد تغییر مکان کردند بعد الحمد که این هجرت
آن طریق سنت حضرت رسول ص واقع شده در این امر هر کس که طعن
می کند طعن او بر حضرت رسول ص عاید میشود پس مطعون داشتن این امر کمال

جهل است دیگر مذکور بود که درویش که یکی از امرا ما بود و در مراتب اهل
آن ولایت چنان معاش کرده بود که مردم زمان پادشاه مرحوم سلطان حسین
میرزا را فراموش کرده بودند آیا در زمان پادشاه مذکور مدارس و خوانق
بدین سوا بی بوده که مساجد و معابد را طویله اسبان و خران کرده بلکه بیرون
ساخته بودند و همه کاشیها زرنگار را ویران کرده درها و چوبها را
جهت هیمه برده بودند و اکثر مساجد و معابد را شراب خانه و سقفه ساخته بودند
ما بدولت که بشهر درآمدیم نخست در تعمیر مدرسه و خانقاه سلطان حسین میرزا
و سایر بقاع خیرات کوشیده اخلاط طریق دستور الوزرا از مساجد
و معابد بیرون آورده مدرسان و طلبه و خادمان معین کرده آبادان ساختیم
حسن معاش درویش از همین مقدمات معلوم دیگر نوشته بودند • بیت
ز تیر آه مظلومان حذر کن • ای عزیز بحضرت احب الحب و این مقدمه روشن
که هرگز راضی نیستم و رضا نمی دهم و درین فعل ما نیست که به مومنی از لشکر ما
نقصان رسد اگر بغفلت و سهو واقع شده باشد که مطلع نباشد از مضمون
کریمه ولاتزر وازرة وزر اخری معاف خواهم بود و بعد از اطلاع اگر
غور رسی نفرمایم در ذمت ماست و دیگر نوشته بودند • با آل علی هرکه در
افتاد بر افتاد • هرکه مومن و مسلمان است و امید نجات آخرت دارد و محبت اصحاب
کبار حضرت رسول را از دست نمیدهد و حضرت امیر المومنین علی که یکی از ایشان
مذکور اند با او لا دامجاد ایشان مخالفت کردن در معاول از دیانت و اسلام
دور است ما با آن طایفه گفتگوی و مجادله داریم که مذهب ملت پدران

خود را

خود را که اشنع انواع بدعت و ضلالت شیاطین شده طریق حق را بر طرف کرده
رفض و تشیع اختیار نموده و با وجود آنکه میدانند که سب شیخین کفر است این کفر را
شب و روز شعار خود ساخته دم از ولای آن بزرگوار میزنند مضمون کریمه
انه لیس من اهلک حضرت مرتضی علی از آن نوع فرزند بیزار است ••
فرزند خوش است اگر خلف زاد • ورنا خلفی بود تلف باد •
فرزند لئیم طبع بد کیش • رنج پدر است و مادر خویش
و مخبر صادق در کلام خویش خبر میدهد که ونفخ فی الصور فلا انساب بینهم
یومئذ ولا یتساءلون در روز جزا از پرسش از عمل خواهد بود و نه از لب و دیگر
ایشان دعوی فرزندی محبت حضرت مرتضی علی می کنند از و بیرون نسبت
فرزندی آن بزرگوار مستشد نمیشد چون دعوی فرزندی می نمایند چرا که حضرت
رسول فرموده که هرکس پدر کس دیگر را گوید که پدر منست بر او نباشد آن
بهشت در نمی آید و اگر فرزند حضرت مرتضی علی اند آن بزرگوار کدام مرده را
از گور بر آورده و سوخته اند و چند کس را ریش و ابرو تراشیده و در گوش
او حلقه انداخته طبقه اسلام ساخت کدام ناپاک بی نماز نخش گفت که در
خود دیگر گفت نماز نکرده است ترا یی ساخته مقبول خود گردانیده و کدام کس را
فرمود که بمن سجده کن حضرت رسول فرموده که اگر سجده کردن بغیر خدای
تعالی روا میبود ضعفا را امیر میفرمودم که بشوهر خود سجده میکردند پس محقق
شد که سجده کردن بغیر خدای تعالی کسی را روا نبوده و کفر است و این افعال
و اقوال اضعاف و مسئله شماست با وجود این مقدار قباحت با موعظه

میفرمایند کنون لباس خود را نیلی سازد و گریبان بکنید حضرت مرتضی علی این
نوع بزرگواری بوده که اصحاب کبار بیعت کرده و در عقب ایشان نماز گزارده‌اند
و تابع ایشان بوده‌اند بعد از فوت آن بزرگوار مدت‌ها بکر آنحضرت خلیفه بر حق
بوده‌اند اگر میدانستند که آن بزرگوار باطل‌اند چون نعش ایشان را در پهلوی
حضرت رسالت‌پناهی گذاشتند و بیرون نمی‌آوردند پس معلوم شد
که آن بزرگواران بر حق بوده‌اند که بر ایشان تعرض نکرده‌اند و معلوم [illegible]
که حضرت مرتضی علی تابع روش رسول صلعم و اصحاب کبار بوده‌اند و هرگز با ایشان
مخالفت نکرده‌اند و پدر کلان شما جناب مرحوم شیخ صفی را هم چنین شنیده‌ایم
که مردی عزیز و اهل سنت و جماعت بوده ما را حیرت عظیم دست می‌دهد که شما
روش حضرت مرتضی علی را بعید و نه روش پدر کلان را پس اولادی آن عزیز
کجا ثابت میشود چنانکه گفته‌اند • شیر را بچه همی ماند بدو • تو به پیغمبر چه میمانی بگو
و جایی دیگر میگوید که **نظم** آنرا که غذای نسب و نسبت خاکش
ویران بود و هیچ گواهی چو فعالش • هر آینه هرکس که تابع روش آن بزرگواران
بوده مصلحت دنیا تابع بدعت ضلالت شود و بمضمون الذین ضل سعیهم
فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا نظر باید کرد و عبرت باید گرفت
در پس آینه طوطی صفتم داشته‌اند دیگر توقف ما در ولایت مرو بجهت آن
بود که عالیحضرت سلیمان مکانی با جمیع خوانین و سلاطین پای تخت سمرقند
و تاشکند و ترکستان و اندجان و حصار شادمان و بلخ و شبرغان با لشکر عظیم بدخشان
متوجه گشته مکاتبات و مراسلات بمقابله مرجه تاتر فرستاده بودند که عنقریب

بشرف دولت غزا مشرف خواهیم شد تا آمدن عبید کر نفرت ما از جنگ را
موقوف داشته‌اند که از این دولت محروم مانده‌ایم در این ایام حضرات جمعیت کل نزول
اجلال فرموده‌اند فضای الهی کوچ بر کوچ متوجه غزا و جهاد هستیم انشاالله
هر آینه بجایی که مخالفت شریعت نبوی و پیروی بدعت ضلالت نموده‌اند
اکابر دین و پیشوایان اهل یقین در حق ایشان چنین فرموده‌اند **نظم**
هرکس بقفا و رخنه در دین آرد • یا وقت نکوه بر جبین چین آرد
مستوجب کرده و جبار جهان • بر حد زدنش ترک نما چین آرد
هر وقت که روش شما موافق روش آن بزرگوار میبود ما را با شما هیچ مجال
و مناقشه نخواست بود و اینزمان که طریق بدعت اختیار نموده را بر طرف کرده‌اند دفع و رفع
آن بر ما لازم و واجب است • چرا که با تو همیشه تعصب آیین است •
برای جاه نباشد تعصب از دین است • آثارنا تدل علی حالنا بدام خذ غیره و الباقی
فیها علی الدوام والسلام علی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه
بعد از آن شاه دین پناه خلعت داده روانه کردانید چون ایلچیان نزد عبید
خان رفتند و کثرت لشکر که عدد آن زیاده از هفتاد هزار بود بعرض
رسانیدند بنابر آن عبید خان بطرف بخارا گریخت چنانچه مذکور شد شاه دین
پناه کوچ بر کوچ بهرات آمده بر تخت سلطنت نشست حکومت آن دیار را
برادر اعیانی خود بهرام میرزا داده غازیخان تکلو را الله آنحضرت کردانیده
در شانزدهم ربیع الاول لوای عزیمت بصوب عراق بر افراخت متوطنان
هرات بیکبار در تاب آفتاب فتنه آشوب و سموم عموم مهاجرت گرفتار شدند

خواطر بر تجرع ساغر فراق زهر مذاق قهار قرار داده چون اکثر دوری سپاه
شکوه به بیابان طبس رسیدند که از بیت آن بیت آسمان راه گم کردی
و دلیل از فضای آن بهزار حیله جان بکران بردی بآن دشت در آمدند

ره آن بیابان نهایت نداشت * چو صحرای اندیشه غایت نداشت
ندیده در و کس نشان آدمی * چو دون همتان خالی از مردمی
گریزان از آن عرصه جان نبیل * چو از صحبت جاهلان اهل دل
چو صحرای محشر پر از شور و شر * ز غولان و دیوان در و صد حشر
نه جز بوم مرغی در آن مرز و بوم * تذرو خرامان در آن جغد شوم
چو باز اجل مرغ او جان شکار * چو دشت فنا عرصه اش پر غبار
در آن بر آبی که امید بود * همان چشمه گرم خورشید بود

شهریار عالیشان با جنود فراوان از آن بیابان عبور کرده در بلده
اصفهان نزول نمود **وقایع متنوعه** درین سال قبل از رفتن شاه دین
پناه بخراسان در منزل شرف آباد قزوین امرای استاجلو چون منتشا
سلطان و قراق سلطان و قازوق سلطان بقرهای بوس رسیده اعزاز
و اکرام تمام یافتند درین سال دین محمد برادر زینش با هزار سوار بسبزوار
آمده اغزوار سلطان با چند سوار با وی جنگ کرده او را با جمعی از ازبکان
بقتل آورده و سرهای ایشان را بدرگاه عالی فرستاد و هم درین سال امیر غیاث الدین
منصور بن امیر صدرالدین محمد در امر صدارت با میر نعمت الله شریک گردید
متوفیات کوچم خان بن ابوالخیر خان بن دولت شیخ اوغلان بن ایلبکی

اوغلان بن بیتولا اوغلان بن ابه خواجه بن بلقای بن بلغان بن شیبان
بن جوجی بن چنگیز خان در سمرقند وفات یافت پسرش ابوسعید بجای او خان
شد امیر قوام الدین حسین اصفهانی بواسطه استیلای پیری قوت ادراک
براوی نزیت نهاده بود در امور او را گاهی اشتباهات واقع میشد از انجمله در
انزمان میان جلال الدین حافظ تبریزی و مولانا سعد الدین خطیب نزاع بود و هر یک
از ان برای مطلب جمعی ترددات نموده بودند و هر یکی بتفویض منصب خطابت
مستبشر و مسرور ساخته بود روزی مولانا جلال الدین بخدمت میر رفته
که در باب عنایات خود حکایت چند معروض دارد حضرت میر او را مولانا
سعد الدین تصور کرده قبل از آنکه مولانا جلال الدین آغاز حکایت نماید میر گفت
که دعوی که مولانا جلال الدین دارد بی معنی است و این مهم لایق تست و اگر
من گاهی او را بتفویض این امر امیدوار میسازم بنابر آنست که حامی او
اما خاطر جمع کن که من خطابت را به مولانا جلال الدین نمیدهم مولانا جلال الدین با
مافی الضمیر میر را دانسته دیگر نزد او نرود بواسطه منصب خطابت نکرد **گفتار
در قضایایی که در سنه سبع وثلاثین وتسعمایه واقع گردید** درین
سال شاه دین پناه عزیمت ییلاق کندمان فرمودند حسین خان شاملو از هرات
آمده بتقبیل عتبه شاهی سرافراز گشت و بوفور الطاف خسروانه و عواطف
پادشاهانه از امثال و اقران ممتاز گردید چون به سلطان نسبت بحسین خان
در مقام نفاق در آمده اراده نمود که در جشنی او را بقتل آورد و با این عزم
ترتیب ضیافت نماید و روز دیگر ایشان را طلب نماید بعضی از ملازمان شاه

دین پناه او را از این قضیه آگاه گردانیدند چون پرده مشکفام شام صفحه گلگون
ایام را مانند خال رخسار خوبان گل اندام رنگ سواد ارزانی داشت

جهان چون شاهدان بگشاده گیسو • ز شب مشکین نقابی بسته بر رو
جهان را مخترق در معده صفرا • مبدل گشته از صفرا بسودا
فرو بست آسمان را از جواهر • فضا آن شب بسیار کواکب
ثوابت جمله در بام نشستند • لب ضحاک صبح از خنده بستند
شکسته سایر از رفتار در پای • بمانده هر یکی چون قطب بر جای

حسین خان با جمعی از شامیان سفاک و دلاوران بیباک اسلحه جنگ پوشیده

بر سر خیمه جوهه سلطان آمد • که ناگه گروهی بکف ساز جنگ
رسیدند غران چو شیر و پلنگ • ز سر خواب و زرفت خواب غرور
خود در صبح محشر آواز صور • جوهه سلطان از ایشان گریخته خود را

بدولتخانه شاه دین پناه رسانید حسین خان وی را تعاقب کرده در خیمه
شاه آن دو میر گمراه مجادله نمودند در اثنای دار و گیر دو تیر از شامیان
گمراه بر تاج شاه دین پناه رسیدند چون قورچیان ذوالقدر زخم کاری
بجوهه سلطان زده وی درگذشت اما تکلویان مرگ او را مخفی داشتند

چو خورشید تابان بر آورد تیغ • که بر فرق دشمن زند بیدریغ
ز خواب قضا فتنه بیدار شد • اساس قیامت نمودار شد

حسین خان تکلو که در حوالی اردو نزول کرده بود بعد در رسید هر چند شاملویان
دران شب تا رهد و سعی بسیار بجنگ و کارزار نمودند اما از آثار سیاه بختی

ایشان

ایشان بغیر و سپاهی خبری دیگر روی ننمود چون آن گروه بی اقبال ظفر مطلوب
خود نیافتند در غایت یأس و حرمان از شهر بیرون شدند که تمام شهر اصفهان نشسته
قریب پانصد نفر از جوانان رعنا و سرو قدان زیبا گرفتار شدند و تکلویان
ایشان را بقتل آوردند امرای تکلو شاه قباد پسر بزرگ جوهه سلطان را
بجای وی وکیل گردانیدند اما قطرات سم هلاهل و رشحات سهم قاتل از تیغ
زبان خونفشان منافقان تکلو ترشح پذیرفت از لسان آن گروه سیه دلان
انهار زهر خصومت اجرا پذیرفت بعد از ظهور این واقعه آغاز عناد
کردند بالضروره دیگر طوایف مثل استاجلو و روملو و ذوالقدر و افشار
آغاز خلاف کرده بعد از چند روز در حوالی امامزاده سهل علی میان تکلو
و ایشان جنگ شد در آن اثنا یحیی آغلی که از هواخواهان تکلو بود خود را
بدولتخانه انداخت که شاه دین پناه را بمیان تکلویان برد آنحضرت
فرمودند تا وی را بقتل آوردند شاه دین پناه بقتل آن طایفه گمراه فرمان
داد امرا تکلو سوار گشته نزدیک بدولتخانه آمدند قورچیان آغاز تیراندازی
کردند مخالفان بی آنکه دست به تیغ و سنان برند فرار نمودند و بسیاری
از ایشان کشته شدند و دوره بیک قورچی باشی اسیر سرپنجه تقدیر گشته
بقتل آمد از آنجا بجهت گرد خذلان چو ذلت بر چهره دولت ایشان نشسته
از دست بخت طپانچه نکبت خوردند و از کاسه سر جام زهر ذلت
نوشیدند در حول و بیابان افتان و خیزان و سرگردان با دیدگان در عین
سیلان چون موج طوفان بیکبار دنیا را وا راه کردستان با مشقت تمام

بعد او رفته محمد خان شرف الدین اغلی تکلو سلطان را با بعضی از مخالفان
بقتل آورده و سرهای ایشان را بدرگاه عالم پناه فرستاده و آمدن تکلو موافق
تاریخ شد نواب علی خلعت از عقب حسین خان فرستاده او را طلب نمود

گفتار در رفتن الامه تکلو بروم

الامه که از میامن تربیت شاه دین پناه
ولایت آذربایجان در تحت حکومت او بود سودای محال اندیشید و سلطنت
و استقلال بخود راه داده اراده کرد با آنکه بجای چوهه سلطان وکیل گردد
موازی هفت هزار سوار بهم رسانیده متوجه درگاه شاه دین پناه گردید
و در حوالی قاید از نفر نرد نمود و چون شمه از کفران و عصیان او بسمع جلال
رسیده بود شاه دین پناه بر سر وی ایلغار نمود الامه روی از رزم و قتال
برتافت و از سهم خسرو جهانگیر که دار تیر از کمان پرده جست و از مهابت
چتر خورشید آسا چون سایه مدفوق شد و از شکوه ماه رایت فرقد سای
بسان هلال زرد و منحنی گشت بچشم و دل غریق آب حریق آتش بود در قلعه
وان اندخت و در آنجا بخواص و خویشان خود مشورت کرده مجموع گفتند که طریق
آنست که در استرضای خاطر حق جوی آنحضرت بهر نوع که میسر گردد باید کوشید
و اصرار نمودن بر مخالفت پادشاه مشعر بعدم ادب بال بود که حکما گفته اند
مخالفة الملوک عار و فی العاجل و فی الآجل او الامه را این سخن موافق مزاج افتاده
ادهم فکر ذوالقدر را باشکنها لایق و تحفهای موافق بدرگاه عرش اشتباه
فرستاد و بعد از روانه ساختن او اندیشه دیگر کرده با خود گفت که جایی
که من تخم جفا کشته باشم حرمن وفا چگونه بیابم در موضعی که نهان خلاف

نشانده

نشانده باشم ثمر موافقت بچه وجه توقع نمایم ع چو کردی مبی چشم نیکی مدار
در باب رفتن نزد شاه دین پناه متردد گشته در ان اثنا از نزد خواندکار
سلیمان پادشاه روم جامه زر دوزی مجوزه طلا دوزی آورده خلعت
خواندکار پوشیده روانه روم گردید

گفتار در رفتن امرای اوزبک بتاخت خراسان

درین سال تمش اغلان و بیش بی و شیخ ابوسعید اوزبک
بطریق یرتا ولی از آب آمویه عبور کرده از سرخس بمشهد آمدند و شش
سلطان و دراوان حاکم آنجا بود صلاح جنگ ندیده به نشابور آمد و اغزوار
خان بخود متفق ساخته بجانب مخالفان روان شدند چون امرای اوزبک تو
مقابله ایشان در خیر تنگی خود ندیدند بالضروره فرار کرده و از دریای آب
عبور نمودند و اغزوار سلطان و شش سلطان در آنکه با ایشان رسیده
اوزبکان آب را پناه خود ساخته غازیان را تیر گرفتند و فوجی از اوزبکان
بجبال و سنگر و از آب عبور نمودند اغزوار خان چون برق جهانسوز خود را
بر ایشان زده چندکس را بقتل آورده و سر اسپ بقیاس بر ایشان پیشوایی
شده راه فرار پیش گرفتند امرای عالیشان بمشهد مراجعت نمودند و دران
اثنا قورچی از شاه دین پناه آمده امرا را طلب نموده روانه درگاه معلی گردیدند

وقایع متنوعه

درین سال شاه دین پناه منصب امیر الامرایی بحسین
خان و عبدالله خان استاجلو که هر دو خواهرزاده شاه غفران پناه بودند
ارزانی داشت هم درین سال قشلاق در تبریز واقع شد در آنجا که از لشکر اوزبک
ذوالقدر اثر داوله آمده بود سوزانیدند درین سال راقم حروف حسن روملو

در بلده قم متولد شد **متوفیات** بابر پادشاه بن عمر شیخ بن سلطان ابو سعید
بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن صاحبقران امیر تیمور گورکان
با علو همت و سمو منزلت و کمال عقل و فراست و فهم و کیاست سرآمد سلاطین
دودمان امیر تیمور گورکان بود و هر سال مبلغ هژده هزار تومان تبریزی
برسم سیورغال بارباب استحقاق شفقت می فرمود و هر کس از هر جانب
که نزد وی امدی از محتاج و صاحب احتیاج از عالم و جاهل و قابل و ناقابل مراد و مقصود
مراجعت می کرد مدت عمرش چهل و نه سال و ایام سلطنتش سی و هشت سال
مملکتش در اوایل پادشاهی ولایت فرغانه و سمرقند بود و بعد از آنکه ماوراء النهر
از تصرفش بیرون رفت ولایت قندهار و اگره و لاهور و کابل و دهلی و بدخشان
در تصرفش بود در اگره فوت گردید همایون پادشاه بر جایش بر سریر سلطنت
نشست چون خبر فوت بابر پادشاه به محمد زمان میرزا رسید باغوای مردم
جهال داعیه استقلال در ضمیرش رسوخ یافت لاجرم پادشاه جم حشم
لشکر بسیار فراهم آورده در کنار آب گنگ که معسکر وی بود رفته پی
جنگ محمد زمان میرزا را بجنگ آورده در یکی از قلاع محبوس ساخت
بعد از حبس فرار کرده با معدودی چند سرگردان و بیابان گرد و الامر آخر
از روی اضطرار و ندامت بپای سریر شهریار عالی تبار آمد و در عاقبت

گفتار در قضایایی که در سنه ثمان و ثلاثین و تسعمایه واقع شده

چون اولمه بروم رفت سلطان سلیمان از ایران دهشت که نسبت بشاه
دین پناه مخالفت کنند بنابران میل بهشارا با پنجاه هزار سوار همراه اولمه بر

از مرتی

شرف الدین خان کرد که حاکم تبلیس بود در هنگامی که آمد بار دوم از تصرف او
بیرون آوردند این خبر در آن ولایت شیوع یافت شرف خان پسر خود شمس الدین
خان را در تبلیس گذاشته متوجه درگاه عالم پناه شد • از او شنید پادشاه چو اولمه دوم
بیاورد لشکر ز بیر مرز و بوم • گرفتند تبلیس را در میان
نشستند بر گرد حصن آن زمان • از این جانب شاه دین پناه مانند شیر
خشمناک و ببر سهمناک سپاه آراسته و جوانان نو خاسته بجانب ایشان در حرکت
آمد چون آوازه توجه آنحضرت بسمع رومیان رسید دهشت و حیرت بر ایشان
مستولی شده و اختر بخت ایشان منحوس و کوس و نشان منکوس از تسخیر
تبلیس مایوس شدند توپها را انداخته راه انهزام پیش گرفتند و الویادگار
روجکی خبر فرار رومیان در قراتقوز در و بعرض شاه رسانید آنحضرت
مراجعت کرده آن سال در تبریز قشلاق نمود **گفتار در محاصره نمودن
عبید خان ازبک بهرام میرزا را در هرات** در این سال عبید خان در
نهم رمضان با جنودی زیاده از حوادث دوران ظاهر هرات را معسکر گردانید
و در قریه شامیانه بارگاه بر افراخت غبار ازدحام بر خاک مذلت نشانید
تخت آبها از فقیران لب تشنه و عموم خلق باز گرفت و زر بکان ظالم را
بر مسالک و شوارع باز داشت از خیل جوز دولی بقلعه نزدو لاجرم روز
بروز تضییق و تشویش محصوران هرات زیاده شده در آن اثنا غازی خان
با اخراج مردم محتاج حکم کرده دروازه و کندهار اتراکان غلاظ شداد که
قریب مرده و شداد بودند از برای تحقیق اموال شهریان بار دهشت و ایمان

بالش و لحاف کهنه مردم شهر را پاره پاره کرده می‌جستند که مبادا در میان
آنها از نقد و جنس چیزی بوده باشد بعد از تحقیق آن از خانه کوچی که عبارت
از زن و مردی باشد مبلغ سه صد دینار تبریزی گرفته بیرون می‌کردند شهر بمرتبه
خالی شد که در اسواق کسی بنظر در نمی‌آمد و فلک بسیاری از غازیان از
غازیخان رو گردان شده بنزد عبید خان می‌رفتند عبید خان بمصلحت آنکه
غازیان از غازیخان فرار کرده بنزد او آیند ایشان را نوازش کرده خلعت
می‌داد و در آن اوان عبید خان قطعه گفته بخواجه امیر بیگ که وزیر خان بود فرستاده

و خواجه در جواب این بیت ارسال نمود ∙ ای باد اگر اهل نجا را گذر کنی
زنهار عرضه بر ایشان پیام ما ∙ و آنکه بگو ز راه کرم آن گروه را
کین گشته کینه خواه شما خاص و عام ما ∙ کلک غرور جهل شما کرده ثبت
در رقعه که بود در آن رقعه نام ما ∙ کای خواجه بعد ازین طمع از زندگی ببر
اکنون که گشت سکه خانی بنام ما ∙ ای مدعی مگر نشنیدی که می‌رسد
شاه سپاه ستاره خیل سپهر احتشام ما ∙ مانند کان حضرت شاهیم در ازل
ثبت است بر جریده هستی دوام ما ∙ از پرتو عنایت او هست آنچه هست
سلک نظام سلسله انتظام ما ∙ باشد جواب دعوی خانی که کرده
بینی که گفته حافظ شیرین کلام ما ∙ چندان بود کرشمه و ناز سهی قدان
کاید بجلوه سرو صنوبر خرام ما ∙ در آن اثنا غازیخان حکم کرد که

قزلباش از خانهای مردم که از شهر بدر رفته اند در روند و هر چه یابند ضبط
نمایند غازیان محصور و ترکمانان از انصاف و مروت دور چون از خان

این

این سخن شنیدند بمنازل رعایا در آمدند و آغاز جستن چیزها کردند مردمان
هر چیز که دفن کرده بودند متصرف شدند و در آن اثنا آتش جوع شیوع یافت
و چند گاه غیر از قرص پاره خورشید و ماه که هر صبح و شام از تنور افلاک
بر می‌آمد چشم غازیان و شهریان گرده نمی‌افتاد ∙ بنانی که در عالم امید بود

همین گرده ماه و خورشید بود ∙ تهی از شکم دیگها از طعام
چو طاس فلک سرنگون صبح و شام ∙ طبقهای بی طعمه چشم سپید
شده چون طبقهای کاغذ سفید ∙ ز بی طعمگی عالم بی ثبات
گرسنه شکم خورده سیر از حیات ∙ بقیمت به از زعفران کاه بود
که روزی با دو دانه همراه بود ∙ تنور شقایق برافروخته
ز سودای آتش جگر سوخته ∙ و گوشت در روغن مانند گوهر شبچراغ

و عنقا عزیز الوجود و بعضی از مردم محتاج بعوض گوشت از لحم گربه و سگ
بدل ما یتحلل حاصل می‌ساختند و فوجی چرم کهنه را میجوشانیدند و میخوردند
و میرزا و بزرگان از برگ درختان عشق الاغان بهم میرسانیدند و بعضی
از اوزبکان پنهان از عبید خان قریب دروازه آمده اسبان لاغر
می‌آوردند و بهای تمام میفروختند و اگر این معنی نمی‌بود کار غازیان و شهریان محصور
بسیار دور و در آخر اوقات محاصره غازیان چنان بی قوت شده بودند
که بعصا تردد مینمودند بابورچی بهرام مختصر طبقها برنج از گوشت آب
نزد آنحضرت با چند طبقی خالی می‌آورد و میرزا بهر کس لطف می‌کرد یک
قاشق برنج در طبقی که گنجایش سه چهار من برنج و گوشت داشت می‌گذاشت

پیش آنحضرت می بردند و در مجلس میرزا بر سر قاشق برنج جنگ می‌شد از بهرام
میرزا منقول است که روزی با غازیخان نشسته بودند که دو آقای معتبر از
نوقایچی و یکی تزرخان نام داشت آمده یکی گفت که چند روز است که سگی را بشمشیر
زده‌ام و بخانه این مرد رفته بمن نشنیده دوی در جواب گفت این سگ زخم‌دار
بود اما نیفتاده بود بزخم من افتاد و غازیخان برخاسته سگ را آورد و پاره کرد
و هر یک را پاره داد و در آن اوان گشتن قراسلطان و جانی بیک سلطان
والی بلخ بود و عبیدخان آمد در حوالی هرات نزول نموده با قزلباش
طرح دوستی انداخت و بره شیرمست دگره اسپی بهرام میرزا فرستاد
و ملازمانش اسبها آورده بغازیان می فروختند رسولان از جانب
عبیدخان آمده از صلح سخن راندند میرزا و غازیخان گفتند چو عبیدخان
دو منزل کوچ کرده پس نشینند تا شهر را گذاشته روانه عراق گردیم
و عبیدخان گفت ایشان از زیر طناب خیمه‌ام بکنند و بسلامت روانه
شوند غازیخان قبول نکرد و بعد از چند روز اتالیق ابوسعید خان پادشاه
سمرقند آمد و از صلح سخن گفت اما فایده بر آن مترتب نشد چون قریب
یکسال و نیم آن محاصره بر خاطره امتداد یافت و قافله جوع و ضیق معاش
در بلده هرات بار اقامت باز کرد و محبوب مرغوب طبیعت جیش مرئیه
عدم شتافت و مر معاش معاشران عیاش بی‌آب و نان و دهان خوبان تنگ
گشت و لب شیرین نازنینان ملیح بسبب فقدان نمک از تبسم ابا کرده
فریاد از نهاد اهالی هرات از طبقات سماوات در گذشت نسیم بشارت

نسیم دوران آشنا بر مزرع امید گرفتاران هرات وزیده خبر توجه پادشاه
عالمیان بییلاق خراسان وارد و در میان مخالفان شایع گردید در چهاردهم ربیع الاول
سنه تسع و ثلاثین و تسعمایه عبیدخان در ظاهر هرات کوچ کرده راه فرار
پیش گرفت توجه شاه دین پناه عنقریب مذکور خواهد شد **محاربه غازیان**
با اوزبکان درین سال جمعی از بهادران اوزبک تاخت ولایت بسطام
آمدند چون ذوالقدر سلطان که حاکم دامغان بود از آمدن اوزبکان
خبردار گردید کس نزد الوس گرایلی فرستاده مدد طلبید •

هماندم یلی نامور ذوالقدر • فرستاد سوی گرایل خبر
شجاع سرافراز میرزا علی • چو سلطان فرخ لقا شاه علی
براندند با لشکری همچو کوه • که گشتی بیمن زبان دلیران ستوه

نزد ذوالقدر سلطان پیوسته روانه مخالفان گردیده در ظاهر بسطام
عساکر ظفر فرجام باوزبکان رسیدند هم از گرد راه حمله نمودند ایشان
نیز تیرباران کردند آخر الامر باد نکبت بر رایت اوزبکان سید ولت وزیده
علم شوکت ایشان نگونسار گردید و در آن روز قراحیدر بضرب شمشیر جمع
کثیری را بقتل آورده و غازیان اعدا را تعاقب نموده چند نفر را دستگیر کرده
بدرگاه عالم پناه فرستادند **وقایع متنوعه** درین سال میر غیاث الدین
منصور از صدارت معزول گشته امیر معزالدین محمد اصفهانی را بجای
او نصب کردند و هم درین سال وزارت دیوان اعلی با احمد بیک نورکمال
تعلق گرفت امیر قوام الدین جعفر ساوجی وزیر شاه دین پناه بود و در ربط

بیک ملحق آمد **گفتار در قضایایی که در سنه تسع و ثلاثین و تسعمایه**
واقع شده در اوایل این سال در چهاردهم شعبان قمش اوغلان اوزبک
بر سر اردوی محمد خان ذوالقدر اوغلی که در چمن مخور ساوخ بلاغ بود در
احمال و اثقال او را بغارت برد هم درین سال شاه دین پناه القاص
را ترتیب کرده باتفاق بدرخان روانهٔ استراباد گردانید چون القاص
ببسطام رسید بخود قرار داد که ناگاه بطرف استراباد ایلغار کند و بضرب
حملهٔ قیامت اثر نهال اقبال اوزبکان را از بیخ بر کند و سرداران سپاه را
در مجلس جا بقی نشانده ما فی الضمیر خود را اظهار ساخته تمامی انجماعت این
رای را تحسین نمودند بدرخان و القاص با هزار و پانصد سوار بجانب استراباد
ایلغار کردند و نیم شب که صبح زبرجدی بانواع سیارات و ثابتات آرایش
یافته و اجرام نورانی چون گوهرهای شب افروز در حقهٔ الگون گردون تافته بود

بروز روی ستاره کرده بنده ・ فرو افتاده ناکه در خم قیر
ز تاریکی جهان زانسان بپایی ・ فلک چون قطب حیران مانده بر جای

باستراباد رسیدند دران وقت اکثر اوزبکان در حمام بودند غازیان
از روی قهر بشهر در آمدند و صور انداختند و نقارها نواختند و اوزبکان
برهنه و عریان از حمام بیرون آمدند عجب کر ظفر نشان ایشان را گرفته
می آوردند و قمش اوغلان از واقعهٔ این قضیه حیران و سرگردان در میان
شهر میگردید بعد از مشقت بسیار با پنج سوار از مضیق حصار خلاص
شده روانهٔ مرو گردید غازیان پانصد نفر و چهار نفر اوزبک را گرفته بقتل

وسرهای ایشان را روانهٔ درگاه اعلی گردانیدند و القاص و بدرخان در استراباد
متمکن شدند **گفتار در لشکر کشیدن شاه دین پناه نوبت سیم بخراسان**
و فرار کردن عبید خان چون استیلای طغیان اوزبکیه و اخضرار غلبان
خاندان صفویه از حد گذشت شاه دین پناه بجانب خراسان توجه نمود و چون
زاویه کوچ کنج از پرتو رایات خورشید نما مانند فضاهای سپهر نورانی
گشت صوفیان خلیفه روملو با دویست سوار بجانب سبزوار در حرکت
آمد دران وقت الوان خان کلدی اوزبک با چهار هزار سوار در سبزوار بود
صوفیان خلیفه بر سبیل شبخون آورده صد و پنجاه نفر از ملازمان
او را بقتل آورد و خان کلدی بدر رفته صوفیان خلیفه روانهٔ نیشابور
گردید دران عبده باوزبکان رسیده ایشان را نیز مغلوب گردانید و علم
عزیمت بطرف مشهد برافراخت دران وقت عبدالعزیز سلطان با هزار
سوار در آنجا بود و در آن اثنا حسین خان شاملو و اغزوار خان شاملو
و امیر سلطان روملو از شاه دین پناه جدا شده بمدد خلیفه رسیدند
عبدالعزیز سلطان بطرف هرات گریخت عبید خان نیز از آنجا فرار نمود
چنانچه مذکور شد شاه دین پناه در بیست و دویم جمادی الاول سنه
مذکوره بهرات تشریف آوردند و در باغ شهر دربند کامرانی
و جهانبانی متمکن گشتند اکابر و اشراف بسعادت پای بوس استسعاد
یافتند و بالتفات خسروانه و عنایت شاهانه سرافراز شدند آنگاه
متوجه احوال رعایا گشته غازی خان را که استلاج در زمان محاصره

اموال مظلومان را گرفته بودند بر توقف عتاب آورده و بعضی عجزه را از جرائم
نوازش نمود و چپین خان و شاه سلطان و امیر سلطان و ملو را به تسخیر غرجستان
روانه گردانید امرا فتح آن دیار کرده و شاه محمد سیف الملوک را دفع کرده
وقایع متنوعه درین سال اولمه بر سر تفلیس آمد شرف خان باتفاق حسین بیگ
چوته و قلیچ بیگ پازوکی و سایر امرای کردستان در موضع جنگ صعب کردند
و شر مخالفان کوتاه کردند اما شرف خان بقتل آمد و اولمه به تفلیس متوسل
شد و اندرین سال شاه دین پناه از جمیع مناهی توبه کرد و فرمان همایون شرف
نفاذ یافت که محتسبان آبروی پیاله و جام عقوبت انجام را ریخته شیشه
ناموس ایشان را بسنگ افسوس زنند و نصایح الحق در پنبه غفلت از گوش
صراحی بکشند و اگر کسی گند کردن او را لازم سازند بحکم کل مسکر حرام از
بوزه و بنگ و هرچه به چند جند از مفتی بی معنی گوی را اگر بی قانون شرع
آواز کند چون مغنی زخم گوشمال فرمایند و از نهاد او بر آرند و چنگ بی ننگ را
در کنار هر کس بیچ چند موی گیسو ببرند نی اگر بی آهنگ شرع راه بر گیرد نگذارند
که نفس از و بر آید طنبور بی مغز نامعتدل کو را چنان زنند که چون عود و سود
و رباب خوش مزاج را در هر مجلس که بینند بر خرش شکسته اخراجش نمایند سیلی
کلی از قمار خانه و شیره خانه و بیت اللطف از و قمار اخراج نمودند درین سال
امارت هرات را شاه دین پناه بشام میرزا ارزانی داشت و آغزیوار خان
شاملو را الله وی گردانید اندرین سال شاه دین پناه بداعیه یورش بلخ
در بیست و سیم شهر ذی حجه از هرات بیرون آمده قرب چهل روز در النگ نشین

توقف

توقف فرمودند **متوفیات** ابوسعید خان بن کوچم خان بن ابوالخیر خان
در سمرقند وفات یافت و برادرش عبداللطیف خان بجای او نشست
گفتار در قضایایی که در سنه اربعین و تسعمایه واقع گردیده و لشکر
کشیدن سلطان سلیمان بار اول به آذربایجان درین سال سلطان
سلیمان پادشاه روم متوجه آذربایجان گردید سبب لشکر کشیدن او
برین صوب آنکه اولمه پیوسته رسولان بدرگاه شهریار روم ارسال
پیغام مینمود که شاه دین پناه بیورش ماوراءالنهر از هرات بیرون رفت و
از آذربایجان دور افتاده اگر درینجانب نهضت فرمایند بیکلفت آن دیار مسخر
خواهد گشت رسیدن اولمه را با ده هزار کس پیش فرستاده و در آن اوان خواجه
که وزیر موسی سلطان بود باتفاق مولانا احمد طبیبی رسولان نزد رومیان
فرستاده بود و ایشان را از جانب تبریز طلب نمودند آن غداران با اولمه قرار داده
تعلیم تماشا صورت فریب بر لوح خیال خود میکشیدند تا بزمان اتمام
که بر سر سپاهیان علی الصباح بشهر می آیند و غازیان و شهریان باستقبال
شتافتند و اولمه و سایر سرداران سپاه روم بشهر در آمدند بعد از چند روز
ابراهیم پاشا با جمیع امرا در حوالی تبریز نزول نمود و اولمه را بطرف اردبیل
ارسال نمودند و خیمه و پیکار را بتسخیر قلعه النجق فرستاده القصه اکثر
ملک آذربایجان را گرفتند **نظم** ز وحشت گرفته حریفان سراپای
گر فلک ... بعد از چند گاه خبر آمد که شاه دین
پناه با خیل سپاه از خراسان کوچ بر کوچ متوجه است از استماع این خبر

ابراهیم پاشا متوهم گشته سر تفکر بجیب تدبر فرو برده در لحظه در بحر تحیر غوطه
خورده رهم فکرش در تلاطم امواج و مصادم افواج ندامت غرق گشته چون
سحاب در اضطراب آمد عرضه داشت بسلطان سلیمان فرستاد مضمون آنکه
موکب سلطان بمجرد توجه بندگان تبریز را انداخته بعراق رفته اما شاه دین
پناه در غایت عظمت و حشمت از خراسان برگشته آمده است و مارا طاقت
مقاومت با آنحضرت نیست * بجز شاه پاشاه و هم تنگ نیست
مدریا بجز کوه هم سنگ نیست * ندارند تاب شهان جاگران
ز خورشید برهم خورند اختران * چو دریای عمان برآرد خروش
ز خروشیدن نای ناید بگوش * نکرد هم تو آبی بناورد او
نجیدان تو باشی هم آورد او * چو بشنید سلطان روم این پیام
بشد جام اندیشه اش تلخکام * سلطان سلیمان بعد از وقوف بر
مضمون عرضه یورش تبریز را پیش نهاد همت ساخته بجانب سپاه روم
گردیده با ابراهیم پاشا ملحق گشته باتفاق متوجه عراق گشته شد چون آمدن
رومیان بآذربایجان در موضع النگ نشین بسمع پادشاه اورنگ نشین
رسید بعزم دفع مخالفان کوچ فرموده پیشتر سلطان و اوغلان خلیفه
قورچی باشی را برسم منقلای روان گردانیده خود نیز بعد از آن متوجه اعدای
دون گردیده بیست و یک کوچ بجیوه گنبد آمدند و اسب بسیار تلف شد
اصحاب ادبی و فرهنگ و فارسان میدان جنگ در مقام تفکر و تحیر افتاده
و هر کس را خیالی در سر و اندیشه در ضمیر پیدا بود زیرا که سلطان سلیمان با سپاه

زیاده از ریگ بیابان و اوراق خزان آمده بود و جنود منصور از راه
دور ایلغار کرده اسبانشان لاغر و ضعیف گشته اکثر جیش متفرق گردیده
چنانچه زیاده از هفت هزار در پایه سریر اعلی نبودند با وجود این غازیان شکوه
با اکثر امرا دل دگرگون کرده در مقام نفاق بودند اما جماعتی که بکرات
مشاهده کرده بودند که به نیروی دولت قاهره مهمات کلیه و قضایای مشکله
علی سبیل سهوله بقطع و فصل میرسد هیچ دغدغه بخاطرشان نمیرسید از منزل
گره بهرام میرزا و القاس میرزا و ابن حسین خان برسم منقلای روانه
تبریز گردیده دار دوی گردون شکوه بقزوین آمدند و از قزوین روانه
گردیدند در آنجا از امرا خبر آمد که خواندکار بتحقیق متوجه است امرا روی با
خواندکار نهادند بعد از وصول ایلغار آغاج بار ابراهیم پاشا و چار خورده
آغاز کارزار نموده چون فئه باغیه رومیه زیاده از حد و حصر بودند بعضی
از امرا مثل حسین خان و غازی خان و ملک بیگ خوبی دل دگرگون کرده بودند
بنابران جنگ صعب واقع نشده بهرام میرزا و امیر سلطان و سلیمان سلطان
تا شب با ایشان مقاومت نمودند چون شاه دین پناه خبر مقابله امرا شنید
با فوجی از بهادران نامدار بسبیل ایلغار روان شده و تا باندیشه تمکن و
وقار بیدا افتد خصم بر و از نه و فیل پاشا و ذوالقدر او علی محمد خان تکلو سلطان
خیانت و قباحت ذاتی که مکنون ضمیر مرکوز فطرت و جبلت او بود اظهار نموده
بنا بر عداوتی که از پدر خود و کور شاهرخ در خاطر داشته باتفاق سلطان
و حسین سلطان الدبرون سلطان تکلو پشت بر دولت کرده از موکب

عالی روگردان شدند از آنجهت فتور تمام بحال عساکر ظفر فرجام راه یافت
لاجرم آنحضرت بر سایر امرا و ارکان دولت پلی قشا دگشت و از جهت
رعایت حزم روزی چند جنگ را در تاخیر انداخت چون خواند کار سلطانیه
رسید در آخر فصل خریف مقدمه لشکر زمستان حریف معرکه سلطان
سلیم گشته برف عظیم آمد • ز قوس و قزح برف شغاف بخت
چو آن پنبه کز قوس ندّاف بخت • کف انداز برف شد هر سحاب
ز مهر شترهای مست سحاب • تلال جبال و اطراف غزار ربک
وبار جاری گشت عمامه و قبای خضرا از درپتبر ولشکر سرما از فرق صنوبر
وقد سرو فرو ریخت چو زره کافور از دست سحاب اطراف عالم فرو ریخت
دست و پای لشکریان روم ضایع شده و بسیاری از چهارپایان ایشان
بچراگاه عدم رفتند جمع کثیر از مردمان فوت شدند و مضمون ولله جنود السموات
والارض بظهور پیوست یکی از شعرا در آن واقعه گوید **نظم**
رفتم سوی سلطانیه آن طرفه چمن • دیدم دو هزار مرده بی گور و کفن
گفتم که بکشت [illegible] شامی را • باد سحر از میانه برخاست که من
بالضروره از اندیشه که دهشت در گذشته و بالم و تشویش راه بعد از
پیش گرفت شاه دین پناه از قرا آغاج کوچ کرده در رباط دانک
نزول اجلال نموده بدرگزین عبور کرد و در آنموضع الوندخان افشار
با هزار سوار از عساکر نصرت اثر ملحق گردید و شاه دین پناه محمود آقا چی
آوجی باشی را با لشکری ارسال نمود غازیان بموضع کله گن خرقان بخانقاه

رسید

رسید و پنج نفر از ایشان گرفته بدرگاه شاه عالم پناه آوردند و آن
رسید و پنج نفر از ایشان گرفته بدرگاه شاه عالم پناه آوردند و آن
بعرض خسرو جهان سانیدند که سلطان سلیمان با سپاه فراوان متوجه
بغداد گردید اولمه و ذوالقدر اوغلی را به تبریز ارسال نمود و از استماع این
سخن پادشاه زمین و زمن بر سر ایشان ایلغار نمود و غازیان لنگر عشاوه بحق
این خاندان با چهره سعادت اورا پوشیده و از اردوی نصرت شعار فرار
نموده به تبریز شتافته اولمه را از توجه شاه دین پناه خبردار گردانید
باتفاق سرداران اهل نفاق بقلعه وان متحصن شدند پادشاه کامران با جمعی
از غازیان متوجه قلعه وان گردید چون حوالی قلعه مضرب خیام نمود
ظفر فرجام گردید پهلوانان قزلباش چشم گشودند حصاری دیدند چون
قلعه افلاک از ساکنان خطه خاک مصون و برجی مشاهده فرمودند که مانند
از دایره فضل عقل بیرون فصیلش با فلک البروج توامان و خندق عمیقش
با گاو زمین هم عنان **نظم** کسی گر شدی چرخ را پر زبر
فصیلش ز دور آمدی در نظر • از آن سهمگین حصن گردون ستیز
خلاو ملا خندق و خاک ریز • زحل پاسبان و بر درش پاسبان
کند طوبی و سدره را نردبان • یکی سنگ از آن قلعه با شکوه
در افتاده و گشته البرز کوه • اطراف قلعه را مرا تقسیم کردند
و سرهنگان کشورگشای و قورچیان رزم آزمای آغاز جنگ کردند
و صورت صور نفیر جارسان بروج مستدیر را مضطرب و سراسیمه
گردانیده اولمه از بالای برج و باره هنواختن نفیر و نقاره اشارت فرمود

و جنود روم بانداختن تیر و تفنگ شروع نمودند تفنگی از قضای مبرم
دمرک مفاجا خبر رسید او و ضربزن دشمن شکن بود تنها در بدن میکشاورزی
دلو مصطفی از جانب میان قلعه بیرون آمده در برابر عساکر قزلباش ایستاده

ز پهلوی لشکر که شهریار ر ٭ برون راند مرکب یکی شهسوار
کلاهی ز فولاد چون بر سرش ٭ که گو سر به شک آمد از جوهرش
حمایل یکی تیغ هندی چو آب ٭ بگو سر تر از خنجر آفتاب
درفشان یکی تیغ چون چشم گور ٭ علمارک بر و زرفته چون پای مور

از ینجانب لوتو قاچی از قشون برون رفته با وی مقابله نمود مث

درآمد بمیدان چو عفریت مست ٭ کمندی ببازو کمانی بدست
چو کوهی روان گشت بر پشت باد ٭ عجب آنکه بر باد کوه ایستاد
مبارز طلب کرد و جولان نمود ٭ بنام آوری خویشتن را ستود
چو بالای نیزه درازی گرفت ٭ در آن عرصه که نیزه بازی گرفت

دلو مصطفی بروی حمله نموده نیزه بر دامن سپر وی زده از تیغ نعل او گذشته
سنان او شکست و شمشیر کشیده بار دیگر با دلو لوتو قاچی جلوادم خنت شمشیر
بروی زده چهار انگشت وی قلم کرد و از ینجانب لوتو قاچی لوتوخان دست انداخت
دلو مصطفی چون دید که بد در رسید بدرون قلعه گریخت القصه قشلاق ایماویان
و رعایای آن قلعه بپایون رسید و خواندکار به بغداد رفت محمد خان شرف الدین
اوغلی که والی آن دیار بود حسب الامر شاه دین پناه به بغداد در الکای شهرزور رفت
ابراهیم پاشا از موصل رسولان کاردان نزد محمد خان فرستاده و از صلح

سخن گفت

سخن گفت که قلعه تسلیم کند خان قبول نکرده رؤسای لنگور را طلب نموده
دفعه مشاورت در میان انداخت ایشان نیز و شاه دین پناه قبول نکرده
و مدرسه را مضبوط ساخته لوای مخالفت برافراخته محمد خان اراده کرد که
بر سر آن بی دولتان رود و ایشان را گوشمالی بسزا فرماید چپک گونه تانیغ
شده اما وهم تمام بر ضمیر محمد خان مستولی گشته قرادلی قورچی تیر و کمان و قاپ
یک یکلالان همراه کلید بغداد نزد سلطان سلیمان فرستاد اما خبر به
روانه درگاه عالم پناه شد و بمشقت بسیار به بصره رسیده مقامس و ابی
آن دیار ظعن بسیار خانزا کرده بسلامت گذرانیدند محمد خان بعد از قول آنکه سلطان
سلیمان میخواست که در موصل قشلاق کند و ملازمان محمد خان که کلید بغداد
برده بودند او را به بغداد آورده و خواندکار در آنجا قشلاق کرد وقایع
سنه ... و درین سال صوفیان خلیفه رو ملو در خبوشان مدبر و کش
نقل که بتاخت آمده بود جنگ کرده صد و پنجاه کس را بقتل آورده و آمده درین
سال صوفیان خلیفه بر سر سید م میرزا که در قلعه کلات بود شبیخون آورده
جمع کثیری از اوزبکان بقتل آورده و در حال مراجعت دویست نفر از ملازمان
وی از کوه افتاده هلاک شدند چون درویش علی سلطان ضعف خلیفه را معلوم کرد
با هزار و هشتصد سوار بتاخت آمد صوفیان خلیفه با پانصد سوار و دویست
پیاده با ایشان جنگ کرده غالب آمده چهار صد نفر بقتل آورد متوفیات
شیخ علی بن عبد العال المجتهد در روز شنبه هژدهم ذی حجه از عالم فانی بجهان
جاودانی شتافت مقتدای شیعه موافق تاریخ افتاده و از جمله نفایس حاشیه الفقیه

در رسالهٔ جعفریه و شرح ارشاد و شرایع و شرح لمعه حسین خان بن عبدی بیک
شاملو برادر دورمش خان بعد از قتل چوهه سلطان وکیل شاه دین پناه شده
بود درین سال شاه دین پناه از و منحرف گشته درین ایام بعضی از امور قبیحه
علاوه آن انحراف گردید از جمله قبایح آنکه باشدن قرا نامی از قوم شاملو که از اقربای
حسین خان بود نزد شاه دین پناه قرب تمام داشت بنا بر بعضی که نسبت به آنحضرت
داشت در شیشه شربت خاصه شاهی سم داخل کرده خواست که از آن شربت
مسموم سازد پادشاه بفراست یا بالهام غیبی بقصد آن بدبخت اطلاع یافت
و آن دور از سعادت از اطلاع آن واقف شده فی الحال بهانه از مجلس بیرون رفته
بجانب ماوراء النهر شتافت و بعضی مردم معروض نمودند که این قضیه شنیع
باشدن قرا بفرموده حسین خان است و این سخن در دل پادشاه زمان جا کرده
با وجود این قبایح باقتضای وساوس شیطانی و استدعای هواجس نفسانی عازم
آن شد که در تغییر دولت سعی بلیغ نماید و مردم را به سلطنت سام میرزا
ترغیب نماید و ندانست که بنور ماهتابات بفرماید سرزده در ایوان زوال نپذیرد
و چراغ آفتاب بدم افسونگران فرو ننشیند

ندانست کان شمع تابان مهر * نمیرد ز پف بر فراز سپهر

درین ولا شاه او را بقراولی میفرستاد
که حسن آقا از ملازمان او بود بعرض شاه دین پناه رسانید که عنقریب حسین خان
بمسالک طریق عناد گشته و آغاز فتنه در میان خواهد شد شاه دین پناه
در باب او اطلاع نمود و اشاره کرد او را پاره پاره کردند و سر او را قنبر اوغلی
بر سر نیزه کرده در اردوی همایون گردانید و قشون او را بهرام میرزا داد

امیر نعمت الله حلی از جملهٔ سادات رفیع الشان حله بود و فضایل و کمالات
آنحضرت و مهارت در علومی که لوازم اجتهاد است بمرتبه رسیده بود
که جمعی گمان اجتهاد او برده بودند و خود نیز دعوی اجتهاد مینمود فاما با وجود آن
علما مقرون نبود و حدت فهم و ذکا و فطنت عالی و بر نهجی بود که جمعی از
علما که در ماده مولویت بر او ترجیح مراتب داشتند با او تاب مقاومت
در مباحثه نداشتند و از او الزام مییافتند گاه بود که در علمی که از مقدمات
آن واقف نبود بحث میکرد و بجودت فهم و موافقت سلیقه از پیش میبرد
بنحوی که احدی بر حقیقت آن واقف نمیشد و مردم تصور میکردند که در آن
علم مهارت تمام دارد وی از تلامذهٔ حضرت خاتم المجتهدین وارث علوم
سید المرسلین علیا عبد العالی بود و ترقیات کلی او را از پرتو التفات
آنحضرت دست داده بود اما کفران نعمت کرده حقوق آنحضرت را
بعقوق بدل نمود و تدارک نمود و بنا مخاصمه که خاتم المجتهدین با شیخ ابراهیم
قطیفی داشت امیر نعمت الله مومی الیه بزعم او از وی استفاده بعضی
از مسایل فقهی نمود گاهی که در پایه سریر خلافت مصیر بود و کتابات شیخ
ابراهیم قطیفی مینوشت و او را به بعضی امور که مستلزم نقص حضرت
خاتم المجتهدین بود ترغیب میکرد فاما از ارتکاب این مقوله حکایات
نقص ایشان بشان ایشان راه نیافت و انواع آزار و اضرار دینی و دنیوی
بر وی حادث شد و در باب صحت صلوة جمعه بدون امام علیه السلم یا نایب
امام که فقیه جامع الشرایط فتوی باشد بخلاف رأی حضرت خاتم المجتهدین با حضرت

موصی الیه در مجلس بهشت آیین اراده مباحثه داشت و جمعی از علما و فقها مثل قاضی مسافر و مولانا حسین اردبیلی و جمعی که با حضرت خاتم المجتهدین در مقام عداوت و کدورت بودند با خود دران بحث متفق ساختند از امرا و ارکان دولت شاهی مثل محمود بیک مهردار و ملک بیک خویی و غیرهم حمایت ایشان مینمودند اما مطلقا آن مجلس منعقد نگشت و آن بحث از قوت بفعل نیامد و ترتیب آن مقدمات نتیج مطلوب نشد و دران اوان اشرار کتابتی مشتمل بر انواع کذب و بهتان نسبت بحضرت خاتم المجتهدین نوشته در قفای خانه آنحضرت که در صاحباباد دار السلطنه تبریز در جوار زاویه بود انداختند بخط مجهولی و از اقسام مناهی و فسوق دران کتابت بانحضرت نسبت دادند و پادشاه مؤید لازال ملکه و سلطانه در صدد استخفاف کاتب و باعث آن کتابت جهد موفور بظهور رسانید تا آخر الامر ظاهر شد که حضرت میرزا اطلاعی ازان بوده و بمرور ایام کدورت خاتم المجتهدین با او بجدی رسید که منجر بنفی بلد و اخراج گشته بکاولی از دیوان اعلی بر او موکل ساختند که او را روانه بغداد نماید و حکمی از دیوان اعلی باسم محمد خان تکلو که در آن زمان حاکم بغداد بود نافذ گشت که نگذارد که امیر نعمت الله با شیخ ابراهیم قطیفی و دیگر اعادی خاتم المجتهدین طریق مخالطت و مصادقت مسلوک دارند و از نگاهداشت احوال او صاحب وقوف باشد و بعد از آنکه آنحضرت بجانب بغداد رفت اندک زمانی بود که حضرت خاتم المجتهدین نیز مرخص گشته متوجه عراق عرب شد و میانه فوت آنحضرت و فوت میر نعمت الله فاصله بیشتر نبود از جمله امور

که حمل بر کرامات حضرت شیخ توان نمود آنست که محمود بیک مهردار که از الد خصام و اشد عداه آنحضرت بود روزی در میدان صاحب آباد در جنب مؤید صاحبقران چوگان میباخت و گلگون نخوت و غرور در عرصه و بیج بهر طرف میتاخت و آن روز جمعه بود و قریب بعصر حضرت خاتم المجتهدین در دفع شر و فتنه و افساد او دعای سیفی و دعای انتصاب مظلوم از ظالم که منسوب بامام همام عبد الله الحسین علیه التحیة والسلام است میخواندند و دعای دویم را باتمام نرسانیده بود و کلمات قرب اجله و انهدام ولده در زبان داشت که محمود بیک در اثنای چوگان بازی از اسب افتاده سرش چون گوی پامال سم سمند و خذلان گشته بر خاک مذلت و هوان یکسان گشت مولانا لسانی در سلک ناظم مناظم سخن گذاری انتظام داشت و دیوان اشعارش مشهور و ابیات بلاغت آثارش بر الواح خواطر فضلا مسطور در بن سال از عالم رفته بجوار سرخاب مدفون گشت

گفتار در قضایایی که در سنه احدی و اربعین و تسعمایه واقع شده و آمدن سلطان سلیمان پادشاه روم نوبت ثانی باذربایجان

چون سلطان سلیمان از ضبط بغداد فارغ گردید متوجه آذربایجان گشت شاه دین پناه که آینه رای جهان آرای او بصیقل تایید الهی جلا یافته بود صورت حزم را که محافظت آن بر ذمه ارباب دولت لازم است رعایت کرده و از پای قلعه وان بجانب متوجه تبریز گردید و در آنجا ملک بیک خویی که بقیه اهل نفاق بود با سایر ... دران اثنا دلو خرم از نزد خواندگار فرار کرده آمده خبر قرب لشکر روم

رسانیده شاه دین پناه روانه سلطانیه بدرگزین آمد و در آنجا امیر سلطان
روملو و چراغ سلطان استاجلو بقراولی بجانب لشکر خواندکار ارسال
گردانیده ایشان در قریه ونه درجزین باردوی خواندکار رسیدند و میان
بغرور موفور با ایشان تاختند و ملازمان چراغ سلطان اکثر فرار کرده بعقب
نگاه کردند و ملازمان امیر سلطان موازی بیست نفر جنگهای مردانه
کردند و امرا اسب بر رومیان تاختند بسیاری را از پا در آوردند و سر
ایشان را از بدن جدا کرده نزد شاه دین پناه آوردند و از نامردی که ایشان
بوده تعاقب نکردند چون سلطان سلیمان آگاهی یافت که قوچی اندک از سپاه
قزلباش این نوع جنگ کرده‌اند بر خاطر او گران آمده بر آشفت و امرای
خود را سرزنش کرد که دویست نفر قزلباش را نتوانستید گرفتن چگونه حضرت
را جواب خواهید داد و از درجزین عبور کرده رایات عزیمت بصوب
روم برافراخت چون شاه دین پناه شنید که رومیان از درجزین عنان مراجعت
منعطف گردانیده‌اند لوای توجه از عقبش مرتفع ساخته بسرعت تمام بحرکت
آمد بهرام میرزا و شاه سلطان و امیر سلطان و شاهقلی خلیفه مهردار و محمد
امین بیگ سفرچی و جماعتی از قراول و قابوچی از عقب ابراهیم پاشا فرستاد
تا دست بردی نمایند بنفس نفیس عنان یکران بطرف قلعه وان منعطف
گردانیده و در آن زمان جمعی از رومیان از قبل سلطان سلیمان در قلعه بودند
چون از توجه جنود ظفر ورود خبردار گردیدند قلعه را گذاشته فرار نمودند
در عشرین ربیع الاول سنه مذکوره پادشاه جهان در چمن وان نزول

اجلال

اجلال فرمود و قلعه را متصرف شد چون خواندکار قبل از آنکه شاه دین پناه
قلعه را متصرف نماید بتوهم آنکه مبادا غازیان حصار را بگیرند محمد پاشا را
که امیر الامرای دیار بکر بود با فوجی از امرا مثل اولمه تکلو و رستم بیگ و الوند
و احمد بیگ و مصطفی بیگ و بدر بیگ و ادریس پاشا و ملک سلیمان بیگ و ملک ویس
سلطانزاده و دو هزار ینکچری با ده هزار سوار بمدد متوطنان قلعه وان فرستاده
بود و آن جماعت برگشتگان بمدد و وسطان آمده بودند و بعضی از قورچیان
ترکمان در عصر روز چهارشنبه بیست و چهارم ربیع الاول بجهت خبرگیری
بجانب وسطان رفته بودند هنگام غروب بایشان رسیده چند نفر را بقتل
آوردند و سه کس را گرفته بدرگاه همایون فرستادند و آمدن ایشان معلوم گشت
همان لحظه شاه دین پناه بر اسب کوه پیکر سحاب منظر که چون آب از بالا بشیب
و دود چون آتش از شیب بالا رود

نظم

سیه چشم و گیسو وش و مشک دم
پری روی و آهو تک و گور سم ❊ ز اندیشه دل سبک پوی تر
ز راه خردمند ره جوی تر ❊ چو شب بود و در شب چو بشتافتی
بیک روز یک ساله ره یافتی ❊ چو بینا بی دیده بی رنج راه
رسیدی بهر جا که کردی نگاه ❊ پی مورچه بر پلاس سیاه
شب تیره دیدی ز صد میل راه ❊

سوار شده با جمعی از مخصوصان و
قورچیان زره خواه عنان عزیمت بطرف ایشان منعطف گردانید چون
موکب پادشاه جهان بحوالی وسطان رسید مشخص گردید که آن جماعت برگشتگان
بعد از تلاقی قراولان چاره کار در فرار دانسته بتعدی تمام بکوه اشتر گریختند

کسی اگه برگشت روز از قضا • بکوشش نیابد خلاص از بلا
اگر باد گردد بگاه گریز • لود آسمانش بر سرش فتنه ریز

رایات نصرت آیات شاهی بعنایت الهی از آن راه صعب عبور کرده در بالای
کوه بآن گروه باشکوه رسیدند در آن تاریخ ده هزار سوار در ملازمت
شاه عالی تبار بودند زیرا که سایر سپاه در راه خواب کرده مانده بودند
هرچند اوله با محمد پاشا گفت که با شاه دین پناه مقابله کردن صلاح نیست زیرا
که سپاه ما طاقت صدمت و صولت آنحضرت ندارند **نظم**

خنجر تیز زبانش که در آید بسخن • کلماتش همه بر صفحه ابدان باشد

ایشان قبول نکرده از خوف عساکر ظفر نشان ینکچریان در پیش صف بازداشته
و دلیل بسته در صدد قتال و جدال بودند و در اثنا بوداق بیک [illegible] و ذوالفقار
برهنمونی توفیق پروردگار از میان آن قوم بسیار فرار کرده بشرف بساط
بوسی مشرف گشت شرف نجات یافت چون سپاه [illegible] لشکر شاهی کشت یافت
پناه غازیخان ذو القدر با جمعی از قورچیان ترکمان و ذو القدر قبل از موکب
نصرت اثر بدفع آن قوم روان گردیدند و شیران معارک کارزار از صف
شکنان میدان پیکار چون شیران خونخوار حمله بر اهل ادبار حمله آوردند
و مطلقا از تیر دلدوز و تفنگ برق افروز اندیشه ننمودند در صدمه اول بیاری
حضرت باری آتش هستی در خرمن هستی ایشان انداختند در یک طرفة العین
چهار صد نفر از آن قوم که به منظر الطعنه شمشیر آبدار ساختند و سرهای ایشان را
از بدن جدا کرده در پای کمیت خوشخرام شاه انداختند و جمعی دیگر را [illegible]

وقورچیا

و قورچی باشی خواندکار رومی چلبی او سیر گرفته منظر اشرف آوردند و عساکر
منصوره بقیه السیف آن گروه مغرور را تا حد ودلیس تعاقب نمودند و تمامی
احمال و اثقال ایشان بدست غازیان در آمد و چون بهرام میرزا و سایر امرا و [illegible]
ارجیش که رسیدند و در حوالی قلعه مذکور مستحفظان حصار با جنود نصرت
شعار مقابله کردند و غازیان ظفر فرجام قریب بیست نفر از ایشان بقتل آوردند
بقیه السیف بصد حیله خود را بقلعه انداختند کس بخواندکار روم فرستادند و طلب
مدد نمودند خواندکار سنان پاشا و درزی علی و حاجی پاشا و یحیی بیک [illegible]
را با جمعی کثیر بمدد او ایشان ارسال فرموده بداق خان قاجار با جمعی از دلاوران
جرار با آن سپاه بسیار مقابله نموده به نیروی دولت شاهی بر ایشان غالب
آمده سنان پاشا را با یکصد نفر بقتل آوردند و حاجی پاشا و یحیی بیک را اسیر
هلاک گردانیدند و سر سنان پاشا را با سایر کشتگان در چمن وان باردوی
همایون آوردند چون خبر قتل سنان پاشا بخواندکار رسید خلاصه لشکر خود را
رفیق ابراهیم پاشا ساخته بمعاونت متوطنان قلعه فرستادند پاشای کور
بعضی از مردم کارآمدنی خود را انتقالی کرده بجنگ بهرام میرزا ارسال
نمود غازیان و دلاوران ایشان را شکسته و چند نفر از ایشان [illegible]
دستگیر کرده نزد بهرام میرزا آوردند چون ابراهیم پاشا از وقوع آن حال
اطلاع یافت مردمان قلعه را بیرون کرده بسرعت تمام روانه مقام خود
گردید به نیروی دولت قاهره الکاء وان ارجیش مفتوح شد و ایالت آنجا با
کوتوالی آن حصار باحمد سلطان صوفی اوغلی تعلق گرفت **گفت**

در یاغی شدن سام میرزا و اغزوار و رفتن ایشان بطرف قندهار و شکست یافتن ایشان از میرزا کامران

بعد از رفتن شاه دین پناه از هرات
سام میرزا و اغزوار بر مسند حکومت نشستند و اغزوار خان همگی همت
بر ترفیه احوال سپاه و رعیت مصروف داشت و در تعظیم و احترام سادات
و موالی و اوساط الناس و ادانی اهتمام تمام کرده رایت مرحمت برافراشت
بعد از آنکه شاه و لشکری که در بلده هرات حکومت نمودند خبر قتل حسین خان
و پریشانی احوال شاملوبان بهرات رسید اغزوار خان توهم کرد که آنچه
بحسین خان رسیده بوی خواهد رسید و در آن اثنا باشدان قرایوزی از ماورا النهر
گریخته نزد اغزوار و سام میرزا آمده ایشان را بر مخالفت تحریک نمودند و ایشان
بسخن آن جاهل نادان فریفته شده سر از ربقه اطاعت و پا از جاده متابعت
بیرون نهادند بر مرکب جهالت و ضلالت سوار شده سالک سبیل کفران
نعمت گشته از مراحل سلامت درگذشتند و در آن اثنا ملازمان میرزا
و خان در خانهای مردم هرات نزول کرده بودند و بهر کس که ان میبردند
از خانها حصت حاصل کرده جهات ظاهری ایشان تصرف میکردند و
در طلب اخبار مدفونه صاحب خانه را شکنجه مینمودند و شاهزاده عالی تبار
باستصواب اغزوار از شامیان سزوک و سپاهیان مغلوک خلیفه سلطان
میر آخور را محبوس و بیک ... در هرات گذاشته در یازدهم شعبان
سنه مذکور بصوب قندهار علم توجه برافراختند در ولایت فراه مراد
سلطان افشار از روی اضطرار باغزوار ملحق گشته گردید چون .

سام

سام میرزا و اغزوار با لشکر جرار بقندهار رسیدند در آن اوان خواجه
کلان از قبل میرزا کامران حاکم آن دیار بود و چون از این واقعه آگاهی یافت
مردمان نواحی آن قلعه در آورده برج و باره را مضبوط کرده دیده خاطر
بر تحصن قرار داده سام میرزا و اغزوار قلعه را دایره وار در میان گرفتند
خواجه کلان با فوجی از دلاوران تیغ انتقام از نیام جلادت بیرون آورده
سپر مخالفت بر روی گرفته از قلعه بیرون آورده دست باستعمال سیوف
و رماح بردند و اغزوار نیز خود را با ایشان زده جمع کثیر را از نشر چشمه تیغ شربت
فنا چشانید اعدا را تا به در قلعه دوانید و چند ماه اغزوار گمراه با خیل و سپاه
در برابر حصار رفته دست باستعمال آلات جنگ میبرد و چون مدت مدید
امر محاصره امتداد یافت کند سعی سام میرزا بنابر قصور دولت بفراز
اوج مقصود نرسید و مرآت تیغ خونبار اغزوار بسبب غبار نقار نسبت
بشاه کامکار مظهر پیکر فتح و ظفر نگردید خواجه کلان قاصدان کاردان
نزد میرزا کامران که در آنزمان در لاهور بود فرستاده استمداد نمود میرزا
کامران باستصواب دیگران درگاه و مقربان بارگاه نزد همایون پادشاه
از ممالک هندوستان سپاه گرفتن نتوان نزد میرزا کامران جمع شدند
بعد از آن بطرف قندهار حرکت آمده و قراجه بیک را منقلای ساخته کوچ
بر کوچ بکابل آمدند از آنجا با سپاه آراسته روی بسام میرزا و اغزوار
آوردند لشکر قزلباش یک منزل پس نشستند میرزا کامران و سرداران
بجهت مشورت مجتمع گشتند خواجه کلان صلاح در معاینه دید و سایر سرداران

باو درین ای اتفاق نمودند بنابران میرزا کامران از قندهار برآمده با فوج
گروه بطرف معسکر سام میرزا که از انجا تا قندهار هفت فرسخ راه بود
توجه نمود چون بنزدیک ایشان رسید بتسویه صفوف مشغول شد سام
میرزا میمنه را با اغزوار سپرده میسره را ببلال سلطان افشار تفویض نمود
و نفس خود در قلب قرار گرفت و از انطرف میرزا کامران با بیست
هزار جوان در برابر سام میرزا که دو هزار مرد داشت صف آراست
اغزوار چو شیر غران با قوجی اردلاوران بر خواجه کلان که سردار جوانغار
بود حمله نمود **بیت** بجولان درآمد چو شیران مست

سر و شاخ گاو زمین می‌شکست • سپاهی او غرق جوشن همه
ز گرمی چو آتش در آهن همه • و قوجی را از مرکب انداخته ملازمان

خواجه کلان همعنان باس حرمان راه فرار پیش گرفتند و خواجه کلان قدم
استوار داشته بضرب سنان شاملویان جلادت آیین از پشت زین بر روی
افتاد لیکن بواسطه استحکام جبه چندان آزاری بوی نرسید ملازمان میرزا
کامران بمددش رسیدند • ز خیل مخالف دران رستخیز
رسیدند جمعی ز سیلاب تیز • کمر بسته در کین چو البرز کوه
• ویرا از تلاطم دریای فنا بساحل خلاص
رسانیدند دران اثنا نایره غضب سام میرزا التهاب یافته تیغ زهر طبیعت را
از نیام حمیت کشیده بر قراجه بیگ که سرداری جوانغار بوی تعلق می‌داشت
حمله کرد و ایشان را از پیش برداشت چون قراجه را از قلب رسانید باز عود

نموده

نموده بر سام میرزا حمله نمود دران اثنا اغزوار از پی مدد شاهزاده عالی
تبار بر قراجه بیگ اسب درمیان معرکه دست اسب وی بسوراخی در رفت
هر چند آن بهادر خود پسند مهمیز بر اسب زد اسب نتوانست که دست خود
ازان سوراخ بیرون آورد دران حال یکی از جغتای مجهول رسیده او را
از اسب انداخته بنظر سیاست اثر کامران میرزا آورده بفرمان وی کشته
گردید بعد از کشته شدن اغزوار آثار ضعف و انکسار بر روزگار سام میرزا
ظاهر گشته بطرف گرمسیر گریخت و میرزا کامران بعد از فتح چنان بلاهور
مراجعت نمود سام میرزا اوست که این شکست بنابر مخالفت شاه
دین پناه است بنابران باشدن قرا و بعضی از بدبختان یوزی قرار که
باغوای ایشان مرتکب خلاف شده بود کشته و سرهای ایشان با عرضه اشت
بدرگاه عرش اشتباه ارسال نمود مضمون عرضه آنکه بعضی از منافقان روزگار
تباه مرا بر مخالفت شاه دین پناه تحریک نمودند چنین بدحال گرفتار
وبال گردیدم و از انحال ناپسندیده که باعث بران جهل و غرور بود پشیمان
گشته انگشت ندامت بدندان تاسف گزیدم اگر عاطفت شاه دین پناه
شامل احوال مخلص گشته نقوش آن جرایم بزلال عفو شوید قدم از سر ساخته
متوجه پایه سریر اعلی گردم

گفتار در محاربه نمودن صوفیان خلیفه روملو با امرای عبید خان اوزبک

درین سال شیخ ابوسعید افشار
و قراجه بهادر و سام میرزا با چهار هزار و پانصد سوار روانه استراباد
گردیده در حوالی رادکان به جال لغان رسید هم از گرد راه حمله نمودند و اوزبکان

راه انهزام پیش گرفتند غازیان دویست و پنجاه نفر از القوم بد اختر
بقتل آوردند شیخ ابوسعید از اسباب از غایت اضطراب سوراخی پنهان
گردید که خدای جام اسپی آن نا تمام داده روانه بخارا گردید اندرین سال
صوفیان خلیفه روانه خاف شد و هزار سوار اوزبک که از نزد عبید خان
بتاخت آمده بودند بایشان رسیده آنها را اسیر مغلوب ساخته دویست
نفر بقتل رسانید **گفتار در آمدن بیرام اوغلان بتاخت ولایت خراسان**
و محاربه نمودن با خلیفه سلطان شاملو و شکست یافتن غازیان پس
از رفتن سام میرزا و اغزوار بجانب قندهار خلیفه سلطان شاملو که ایام
عمرش از هشتاد سال تجاوز کرده بود در مسند حکومت نشست محمود بیک
و الکنت بیک نیز بر منازل مناسب قرار گرفتند و چون خروش آن مهمونان
از کار رفته از فلک المستدیر و چرخ انقلاب پذیر گشت و ضعف خلیفه سلطان
و زبونی آن دو دیگر سرداران باطراف و اکناف رفت بیرام اوغلان که از قبل
کپک قزاسلطان بن جانی بیک سلطان حاکم ولایت غرجستان بود لشکر
جمع آورده بتاخت ولایت هرات روی در حرکت آمده چون بولایت نکودر
رسید اموال بسیار بدست آورد و این خبر چون بحکام خراسان رسید و کلانتر
و وزیر و امرای آن مرز بر سبیل مشورت نشستند محمود بیک صلاح در آن
دید که از شهر بدر نروند اما جناب حومی امیر سلطان ابراهیم امینی با جمعی
که از کیاست نصیبی نداشتند رای صوابنمای محمود بیک استحسان نشمردند
و بزبان آوردند که رعب و هراس بخاطر راه نباید داد و دل بر محاربه و مقاتله

باید نهاد

باید نهاد و جناب سلطانی ارشاد امیر سلطان ابراهیم امینی عمل کرده که
کلانتر بلده و بلوکات هر کس که اسب و اسلحه داشته باشد از شهر بیرون آمده
با غازیان در محاربه موافقت نمایند از اکابر امیر سلطان ابراهیم
امینی و از اعیان شاه محمد جامه باف و شادی محمد عسس سلاح جنگ پوشیده
در زیر علم خلیفه سلطان از پی مقاتله اوزبکان در روز دهم ذی قعده سال
مسطور از شهر بیرون آمدند و محمود بیک را با معدودی چند جهت حراست شهر
گذاشتند چون قریب بقرار استقرار رسیدند که از ولایت هرات رود دست
و از نفس بلده هرات تا آنجا ده فرسخ شرعی مسافت واقع است سیاهی
سپاه مخالف مشاهده ایشان شد و کسانی که خلیفه سلطان را در بیرون رفتن
و حرب کردن ترغیب و تحریص کرده بودند از گفت خویش نادم و پشیمان
گشتند خوف و هراس بی قیاس در ضمایر راه یافت بیرام اغلان از اقامه تقدیر
بسوی معرکه در آورده بحرکت آورد و عنان توجه بصوب غازیان بی سرانجام
مضمار کارزار گرم گشته از طرفین بهم آویختند اما چون لشکریان
خلیفه سلطان اطرافی بودند و مفت خوار و سرداری بی اعتبار از محاربه
متقاعد شدند بیرام اوغلان بر ایشان غالب شده خلیفه سلطان و امیر سلطان
ابراهیم امینی با هفتصد نفر از غازیان و شهریان بقتل آمدند بیرام اوغلان
سرهای مقتولان از بدن جدا کرده و از همان مقام متوجه غرجستان شد
وقایع متنوعه درین سال شاه دین پناه در تبریز قشلاق نمود و اندرین
سال شاه دین پناه الوند خان افشار را بقتل آورد **گفتار در قضایایی**

که در سنه اثنی واربعین وتسعمایه واقع شده و رفتن صوفیان خلیفه روملو بحکومت هرات بعد از شکست جنان امت بیگ سرو بان بیگ
مردمان بسخندان نزد صوفیان خلیفه روملو که حاکم مشهد بود فرستاده
و او را اطلاع نمودند صوفیان متعلقان و اهل خود را در مشهد مقدسه رضویه
گذاشته متوجه هرات گردید و در چهارم محرم سنه مذکوره بشهر درآمد
محمود بیگ و امت بیگ غازیان و شهریان بر سر استقبال نمودند با لشکر
بهرام قهر در باغ شهر نزول نمود بعد از پنج روز راه سخن مردمان بدخواه از او
در ربوده دست ستم بر رعایا دراز کرده لوپسند کان شریر و علمداران
بتفحص و ضرب بر برنا و پیر مسلط گردانید و خوشه گندم را دانه بیرون
آورده میشمرد و می گفت که از یک گندم سه چهار خوشه حاصل میشود
و از هر خوشه اینقدر دانه و از این جهت اینقدر از پیش شماست میباید داد
و بهر کس که گمان مالی می برد او را طلب کرده میگفت که دوش من در مجلس
یکی از ائمه علیهم السلم بودم امام گفت که از فلان که عبارت از تست
این مبلغ گرفته بغازیان تسلیم نمای من گفتم یا امام او دوست و محبت
او را از دادن این مبلغ و مرا از گرفتن این وجه معاف دار هر چند مبالغه
نمودم فایده نداد و در اثنای این مزخرفات آن دیوانه حماقت صفات
اشک از دیده فشانده بنوعی سخن میگفت که بعضی از حضار مجلس این مقالات
در وقوع یار است اعتقاد می کردند آنگاه آن زر را بیکی از ملازمان خود سپرده
او را شکنجه کرده آن وجه را حاصل میکردند چون خبر ظلم صوفیان

خلیفه

خلیفه روملو بشاه دین پناه رسید او از امارت هرات عزل کرده و آن
دیار را بالسلطان محمد میرزا عنایت فرمود و محمد خان شرف الدین اوغلی را لله
آنجناب کرد و **گفتار در محاربه نمودن صوفیان خلیفه روملو با عبید خان
اوزبک و شکست یافتن غازیان** درین سال عبید خان از آب آمویه عبور
نموده متوجه مشهد مقدسه رضویه گردید چون مردمان شهر این خبر شنیدند
وضیع و شریف همت بر محافظت قلعه گماشتند و متوجه صوفیان خلیفه
بنوعی ضبط آن قلعه مینمود که مزید آن متصور نبود چنانچه شب و روز برگرد
بروج و باره می گردید و چند نوبت عبید خان بدروازه جنگ آورده از دست
غازیان و شهریان زخمهای کاری خورده مراجعت نمودند هر چند اوزبکان
بنقب و تیر و تفنگ و اسباب قلعه کشایی توسل جستند سهم غرض ایشان
بهدف مطلوب نیامد چون صوفیان خلیفه احاطه کردن مشهد را شنید از هرات
بعزم رزم بجانب مشهد مقدسه بحرکت آمد و خضر چلبی که وکیلش بود در شهر
گذاشته سر دفتر جهل و نادانی نورالدین محمد اصفهانی را صاحب اختیار
ساخته در بلده گذاشته که مبلغ چهار تومان تبریزی قبل از آمدن من از مردم
گرفته نگاه دارد اگر از تحصیل این مبلغ اهمال ورزی یقین دان که بغضب
من گرفتار خواهی شد چون صوفیان خلیفه روملو بقوشنج رسید بنظرش
بجز سن کاهی فتاد فرمود که جوالی از آن کاه پر کرده برداشتند بنیت
آنکه چون صید خانرا در جنگ بگیرد و پوست کنده از آن کاه پر کنند بعد از آن
کوچ بکوچ متوجه گشت عبید خان که از نقل حرکتش آگاه گردید در تامل شد

خواست که باری مقابل نشود زیرا که از امرای شاه دین پناه بود و مقابل
شدن با وی عارش می آمد و دیگر بوی رسیده بود که او را جنونی عارض است
و در اثنای محاربه جنونش زیاده میشود و از بسیاری سپاه اندیشه نمی نمود
و دو سه هزار قزلباش همراه دارد و چند بار بر لشکر اوزبک غالب آمده بود
شده عبید خان با سپهداران مشورت کرد بعضی گفتند که شما با یکی از امرا
شاه دین پناه مقابل نشوید و از جماعت او اندیشه نمایید چرا از بخارا بیرون
آمده بگرفتن مملکت اولادی آیید عبید خان از شنیدن این سخنان عرق غیرتش بحرکت
آمده بجانب معسکر صوفیان خلیفه روان شد و از آنجانب صوفیان خلیفه جمعی
از اوزبکان دچار شد سی نفر ازیشان بقتل آورد و در قریه عبدل آباد
نزول نمود سپهداران اوزبکان که اسیر شده بود معروض کرد صلاح دولت
در آنست که همین زمان طبل مراجعت کوفته متوجه هرات گردی که عبید خان
با سپاهی افزون از حوادث دوران متوجه است و شمار اطاعت مقادت
او نیست زیرا که او را رتبه پادشاهی است و ترا رتبه امارت ***
مزن با سپاهی ز خود پیشتر * که نتوان زد انگشت با نیشتر
چون پرده غرور دیده او را پوشانیده بود سخن وی را قبول نکرد و در مقام
توقف نمود صباح روز پنجشنبه هشتم شهر رجب سال مسطور عبید خان با لشکری
که از حوادث دوران ظاهر گشت منقلای آن سپاه عبد العزیز سلطان
ولد عبید خان و علی سلطان و قش سلطان که از سلاطین اوزبک بودند
نمایان شدند و سونجک محمد سلطان با جمعی از اوزبکان روانه اردوی صوفیان

خلیفه کرده

خلیفه گردیدند صوفیان خلیفه باستقبال شتافت و مانند کسی که در بادیه
عطش از خدا خواهد که بقبضه خاک مشتاکی را تشنه گرداند و آب رسن انجا که خاطر
از رفتار باز دارد و در مقام مدافعه در آمده صوفیان خلیفه با پنج شش نفر جدا
شده که با نظاره لشکر عبید خان کند علی سلطان خواهرزاده تیری بر آب
ری زده او را القشونش محو گردانید و عبید خان از قلب بحرکت آمده لشکر
صوفیان خلیفه حمله نمودند و چنبو و قزلباش چون بهرام خون آشام تیغ انتقام
از نیام کشیدند و خدنگ آتش باز بزهر کین آب داده متوجه حرب گشتند
و آن دو لشکر جرار و آن دو دریای زخار بیکدیگر مخلوط شدند و خدنگ
جانستان پیغام اجل بدل میرسانید و افعی پیچان یعنی سنان جانستان جگر
دل مجروحان جوشن روح مشروح میگردانید * نی نیزه آفت روزگار
اجل گشته بر نی چو طفلان سوار * اجل را بتن تیر کین رهنمای
برون رفته جانها ز تنگی سرای * سپاه صوفیان خلیفه از مقاومت
عاجز گشته فرار نمودند آن دیوانه خود پسند با مردم چند خود در
عبدل آباد در انداخت عبید خان آن ویرانه را محاصره کرده در میان گرفت چون
در ویرانه مذکور چیزی از جنس ماکول نبود و غازیان اسپان خود کشته
و زنها را نکپته بجای هیزم می سوزانیدند و از گوشت اسب شاول
مینمودند و بعد از سی و پنج روز اوزبکان عالم سوز حیلها پیش برده جوالها
ساخته ویرانه را گرفتند و صوفیان خلیفه را زنده پیش عبید خان بردند
او را بتیغ بی سپرد که تا در عوض پسرش که در جنگ صوفیان خلیفه کشته

شده بود بقتل آورد و از مردمی که در آن معرکه حاضر بودند استماع افتاد که
در آن وقتی که صوفیان خلیفه را نزد عبید خان می بردند یکی از اوزبکان
او را بر پس اسب گرفته صوفیان خلیفه سر خود را بر وجهی بر پشت او نهاده بود
که رویش نمی نمود و هر چند که مردم عبید خان سعی نمودند که سر او را برداشته
روی او را به بینند میسر نشد **گفتار در گرفتن عبید خان اوزبک بلده**
هرات را از خضر چلبی بعد از رفتن صوفیان خلیفه از هرات نور الدین محمد
اصفهانی قلم ستم کشیده هر کس را که از رعایا و غیره گمان جهاتی میبرد و
مبلغی باسم او رقم کرده مردمان ظالم را تحصیلداران وجه میساخت تا آنکه
عوام بر سر او هجوم نموده ویرا در حمام بقتل آوردند چون خبر شکست
صوفیان خلیفه بهرات رسید خضر چلبی و امیر حسن قاضی باستحکام شهر [illegible]
مردم شهر و بلوکات را حاضر ساختند تا باتفاق ایشان بمحافظت آن بلده
نمایند اکثر ایشان مخالفت نمودند خصوصاً خواجه احمد بیار نگاهی برادر
خواجه مبارک و خواجه قاسم و باعث مخالفت ایشان آنکه صوفیان خلیفه در جهات
سوق هرات داری نصب کرده بود و مشهور است که ایشان را بپاویزد اما در
نیابت خواجه مبارک با خضر چلبی و امیر حسن قاضی صحبت بنفاق میداشت
روزی محب میکال که در آن زمان کلانتر شهر بود در خفیه کس نزد خواجه احمد
فرستاده پیغام نمود که باید که بیاری یاران شما بعد دمار ساختن
تا خضر چلبی و امیر حسن قاضی را از میان برداریم و عبید خان طلبیده هرات
بوی دهیم چند روزی این اندیشه معصیت پیشه در میان بود و لا آخر بنا بر حدیث

بدوی علیه السلام ... این سر قصیر بسیاری
از صغیر و کبیر رسید امیر ابو طاهر و امیر سلطان ابراهیم استخاز بن ...
اطلاع یافته نزد خضر چلبی کس بطلب ارباب نفاق فرستاد و خواجه مبارک
فرار کرده محب میکال بدست افتاد و بافتیح وجهی بقتل آمد و اعیان هرات
اگر چه با ایشان اتفاق نداشتند اما در قلعه اختیار الدین مجبوس فی الحقیقت اختیار
بودند و رعایای بلوکات هرات باتفاق مردم زیارتگاه عصابه عصیان
بر پیشانی بسته مستعد جدال و قتال شده متوجه دروازه فیروزآباد شدند
هر چند خضر چلبی رسول فرستاد و نصیحت نمود مخالفان بصلح راضی نشدند و بمو گاوتاوان
زور آورده آسیابانی قریب بدروازه آمده شمشیری بدروازه زده
تیغ یکی از غازیان از پای درآمد و دلاوران از قلعه بیرون آمده تیغ انتقام
غبار آن فتنه را تسکین دادند و اهل نفاق یقین کردند که مهم بر وفق
دلخواه ایشان سرانجام نخواهد یافت پشت داده بمقر خود رفتند و رسولان
چرب زبان نزد عبید خان فرستاده او را طلب نمودند تا آمدن عبید خان
مردمان فضول و چپاتیان مجهول قریب بدروازه آمده جنگ مینمودند
دار و گیر و غازیان مغلوب شده خایباً و خاسراً مراجعت میکردند
در آن اثنا عبید خان در نوزدهم شهر رمضان با لشکر گران و گروهی
بایان بنظاره هرات آمده در باغ مراد نزول نمود خضر چلبی امت پیک را
در دروازه خوش بار و داشت و امیر حسن خطیب را در دروازه عراق
گذاشت بنفس خود با بعضی از غازیان رو بملو برین خارشان سردار شده

هر طرف که اوزبکان زور می آوردند از بی امدادی متوجه شده عبید خان شهر را
احاطه نموده طریق آمد و رفت مسدود گردانید روزی اوزبکان
هجوم آورده بکنار خندق آمده غازیان ایشان را بضرب تفنگ باز گردانیدند
خضر چلبی امیر حسین قاضی روزها از طلوع فلق تا غروب شفق و از غره بام
تا طره شام با مخالفان جنگ می کردند و بقرب ماه آن گروه
گمراه با غازیان عالیجاه مقاومت نموده آخر الامر ابوطاهر ولد سلطان
ابراهیم امینی که حراست دو سه برج از بروج دروازه خوش بوی تعلق
می داشت با امیر حسن قاضی نزاعی داشت بواسطه آن بدبخت نادان یکی از معتمدان
خود را در خفیه نزد عبید خان فرستاده عرضه داشت که اگر منصب عالی
که مناسب من باشد بمن می دهی از برجی که آن بمن تعلق دارد مردمان شما را
بشهر در می آورم عبید خان بعد از تاکید عهد و پیمان قاصد وی را روانه گردانید
قاصد نزد وی آمده عهد نامه را آورد و شب را الیه مترصد وقت می بود تا در شب
بیست و هفتم صفر سنه ثلث و اربعین و تسعمایه در وقتی که ثلثی از شب مذکور
گذشته بود آن بدبخت بی سعادت کنگرهای برج را ویران کرده نردبان
نهاد و بقرب سیصد اوزبک را بقلعه در آورد و ایشان نفیر کشیده متوجه
دروازه شدند غازیان چون از استیلای مخالفان آگاه شدند و دفع
ایشان میسر نگشت بعد از کوشش فراوان اوزبکان بر ایشان غالب
آمده خود را بدروازه رسانیدند و دروازه را بر روی یاران خویش باز
کردند و لشکر ماوراء النهر از روی قهر درون شهر در آمدند نظم

ز اطراف لشکر در آمد بشهر * سری پر ز کینه دلی پر ز قهر

طوفان بلا بالا گرفته بتاراج مال شهریان مشغول گشته نظم

ز هر گوشه ترکان غارت پرست * بتاراج و غارت گشادند دست
یکی برده انبان دریوزه گر * ز فرباش آویخته در کمر
یکی را کف از دانه چنب پر * که دست این صدف وان گرانمایه در
ز کشکول دریوزه با جام زر * ببردند ترکان تاراج گر

خضر چلبی در قلعه اختیار الدین متحصن شدند لشکر قیامت اثر اوزبک
بغارت محلات در آمدند با شارت مردمان ملوکات در خانه شهریان در آمده
جهات ظاهری ایشان را متصرف شدند و از برای جهات مدفونه مردم را
شکنجه کرده کمال ستم و تعدی بجای می آوردند و ناله صغیر و کبیر از فلک
مستدیر درگذشته زمره جبینان پرده عصمت بدست مغولان غول
هیات گرفتار شده ساعتی نمی آسودند عبید خان بعد از خرابی بصره سبحان
ناصحانه تفتیش بی راه درون شهر فرستاده که ترکان را از تاراج مسلمانان
باز دارند و او در بلده در آمده جار رسانید که کسی از پی تاراج بخانه مردم
رود بنا بر آن شدت تسکین یافت و مردم ملوکات امیر حسن قاضی را
گرفته در آتش انداختند چون عبید خان مملکت خراسان را که همگی محل جلوس
سلاطین عالیشان است تسخیر فرمود و از غازیان و تبرائیان کسی را
یافت بقتل آورد و متوجه فتح قلعه اختیار الدین گردید رسولان سخندان
پیش خضر چلبی و امت بیگ فرستاد و تا ایشان را از عقوبت بارگاه این

گردانیده بپایان آوردند و رسولان از قبل خان سوگند یاد کردند که چون
قلعه و اموال صوفیان خلیفه را تسلیم نمایند هیچکس باموال و عیال ایشان
تعرض نرساند لاجرم متوطنان قلعه اختیار الدین بعضی باختیار و بعضی باضطرار
از مضیق حصار بیرون آمدند و دران اثنا محمد رحیم ولد خود را با جمعی اشرار
باهل حصار رسانیده دست باموال مردم قلعه دراز کرده همان ساعت
عبید خان چون بلای ناگهان بوی رسیده بزخم تیر یکی از مخصوصان او را
براه عدم فرستاد و خضر چلبی با امت یک با فرزندان و عیال برهنه و عریان
بمدرسه سلطان حسین میرزا آمد عبید خان خضر چلبی را با فرزندان بسوی
بخارا فرستاد و بعد از چند گاه خورد و بزرگ ایشانرا بقتل رسانید و نیز
بحکم آن خان بی ایمان پنج شش کس بواسطه تشیع باقوال جهال در چارسوق
هرات کشته میشدند و روستاییان بی دیانت و شهریان با خیانت با هر کس
که عداوتی داشتند او را گرفته نزد قاضی میبردند که این مرد در زبان خویش
لعن ابابکر و عمر و عثمان کرده است بسخن آن دو گواه جاهل قاضی بقتل مظلوم
حکم میکرد و او را کشان کشان بچارسوق هرات میبردند و بقتلش می آوردند
از شومی ایشان امواج محن و افواج فتن بدرجه اعلی رسیده و سلب و نهب
در اطراف خراسان شایع گردید یاد وقایع متنوعه اندرین سال شاه دین
پناه در تبریز قشلاق نمود متوفیات پادشاه سلطان بن شیخشاه بن
فرخ یسار بن امیر خلیل الله بن امیر شیخ ابراهیم بن سلطان محمد بن کیقباد در روز
نهم جمادی الاول سنه مذکور از دار فنا بدار بقا انتقال نمود دوازده

نسلی

نسلی نماند مدت سلطنت او دوازده سال بود و مملکتش بلاد شروان
بعد از فوت او شاهرخ بن شیخشاه که در صغر سن بود بر تخت سلطنت نشست
صوفیان خلیفه روملو اصلش از شهر سیواس بود و چند سال در خراسان
حکومت کرد و چهار هزار و هشتصد را در جنگ بقتل آورده بود و در روز
دوشنبه و سه شنبه و جمعه دوازده من قند بجهت حلوا و چهل من عسل بجهت
حلوا و دویست کله قند و دوازده گوسفند مع یراق و دو هزار دینار
در راه دوازده امام صرف میکرد و درین سال بنوعی که مذکور شد
کشته گردید مظفر سلطان حاکم رشت در اوانی که جنود خواندگار
بآذربایجان آمد مظفر سلطان بواسطه نفاق ولایت خود را گذاشته نزد
خواندگار رفت بعد از رفتن او میان ولایت گیلان گردید و در غیبت او
امیره حاتم که ملازم وی بود بر رشت مستولی شده بود در موضع
مابین ایشان محاربه در غایت صعوبت دست داد امیره حاتم بروی غالب
آمد و مظفر سلطان با الم فراوان بکشتی نشسته مدتی بر روی دریا گردان
و حیران میگردید آخر سفینه دولتش در حوالی باکو در گرداب ادبار فتاده
سلطان خلیل والی شروان که بمظاهرت شاه دین پناه سرافراز بود او را
نزد خود برده در صدد رعایتش در آمد سلطان خلیل نیز بشومی آن در ان
اوان وفات یافت و او بدست فرستادهای شاه دین پناه گرفتار گشته
او را به تبریز آوردند چون بحوالی شهر رسید شاه دین پناه حکم کرد تا شهر را
آذین بستند و صناع و محترفه و اوساط الناس بآذین مشغول شدند اسواق

خواجه عنایت

وکوچها و قیصریه را بانواع زخوت و امتعه مذهب و مزین گردانیدند و قوالان
و مغنیان و مضحکان باستقبال مشار الیه سرعت نمودند و برانجمع خلعتهای
چرمین ساخته بسخریت تمام بشهر درآوردند و آخر او را در قفس آهنین کرده
سوزانیدند امیر سعد الدین عنایت الله خوزانی بمتانت رای و اصابت تدبیر
از سایر وزرای عالیمقدار امتیاز تمام داشت درین سال بغضب شاهی
گرفتار گشت پیش آن بود که بذروه عرض رسید که با علی بیک چلبی بیک
اراده فسادی داشته او را بانواع صلات و عطایا موعد ساخته بنابران
نایره غضب شاهی مشتعل گشته بحکم آنحضرت روزی که مظفر سلطان گیلانی
را در قفس کرده آتش زدند خواجه مشار الیه را در زیر قفس مظفر سلطان از
خصیه آویخته با یکدیگر سوخته خاک وجودشان بباد فنا دادند تاریخ وفاتشان

از عشق تبیر باسلیق توان یافت • خواجه عنایت که همیشه مدام
لاف خردمندی و فکر دقیق • بد عملی کرد و ز منصب فتاد
گفتمش ای با غم و محنت رفیق • از غم عشق که و تاریخ چیست
گفت ز عشق لب با سلیق • مولانا اهلی شیرازی درین سال

در شیراز فوت شد و از منظوماتش جواب قصیده مصنوع خواجه سلمان
ساوجی و دیوان غزلیات **گفتار در قضایایی که در سنه ثلاث
و عشرین و تسعمایه واقع شده و لشکرکشیدن شاه دین پناه نوبت
چهارم بخراسان** درین سال ایلچیان متواتر از خراسان می‌آمدند و عرض
میکردند که عبید خان بدستور مشهور در میدان مخالفت جولان مینماید

بنابران جهت پادشاهی و غیرت شاهی نایره غضب باشتعال داده فرمان
قضا جریان بنفاذ پیوست که لشکرهای جهان در ظل رایات نصرت نشان
بجانب خراسان روان شوند و در قلع و قمع جماعت ضلالیه اوزبکیه و گروه
بی شکوه نیز بدیه سعی تمام و جهد مالا کلام بتقدیم رسانیده آن بلاد را از وجود
خبث ناپاک ایشان پاک گردانید و مجاهدان دین و غازیان ظفر آیین کمر انقیاد
برمیان جان بسته   از شاه یک اشارت از ما بسر دویدن   گویان
متوجه شدند آنحضرت با لشکرهایی که وهم و خیال از استیفای اعداد ابطال
رجال آن عاجز متوجه خراسان گردید امیر سلطان روملو و صدر الدین خان
استاجلو و سلطانعلی تاتی اوغلی برسم منقلای از پیش روان شدند و خان محمد خان
ذو القدر از شیراز و شاهقلی سلطان افشار از کرمان و حسین خان سلطان
روملو و دداق خان قاجار و سرداران سر دیار باردوی همایون ملحق شدند
آنگاه شاه دین پناه بطرف نسا و ابیورد در حرکت آمد و در منزل
امیر سلطان روملو و شاهقلی خلیفه مهردار بطرف قلعه طبس روان شدند
زیرا که سام میرزا در انجا بود و سام میرزا از قلعه بیرون آمده و سر خجالت
از گریبان ندامت بیرون آورده و بپای استغفار با بنا و امرا او را
بنوید مرحمت شاه امیدوار گردانیده بدرگاه عالم پناه آوردند شاه دین
پناه بعضی ملازمانش را بقتل درآورده از سر گناه وی درگذشت **آمدن
شاه دین پناه بخراسان و فرار نمودن عبید خان** چون عبید خان چهارده
ماه در هرات توقف نمود عزیمت تسخیر ولایت مشهد مقدس رضویه نمود

درویش بی را که از عظمای امرای وی بود در هرات گذاشته بجانب مقصد
مستقله در جنبش آمد چون بولایت باخرز رسید شنید که شاه دین پناه از مقر
خویش بیرون آمده متوجه خراسانست و کسان از برای تحقیق این خبر باطراف
فرستاده و در اثنا فرستادگان وی آمدند و مرد مجهولی را با کتابتی گرفته
آوردند آن مکتوب را یکی از اعیان ولایت مشهد یکی از دوستان خود که
در هرات بود فرستاده مضمون آنکه در فلان روز حضرت شاه طهماسب
بخراسان آمده از پی قلع و قمع اوزبکان کوچ بر کوچ متوجه هرات است
عبید خان جاهل این کتابت را یکی از ملازمان سپرده و در ساعت از ولایت
باخرز کوچ کرده بهرات آمد و در انتظار خبر دیگر بود که در شانزدهم
شعبان از ولایت مرو شاهجان از نزد سونجک محمد سلطان کسی آمد و قزلباشی
که قراولان ایشان در دره گز گرفته بودند آوردند آن شخص گفت که حضرت
شاه بخراسان آمده درین زودی بهرات می آید عبید خان امرای اوزبکیه را
جمع کرده در تکلم آمد گفت اکنون آنچه شما با سپاه خود موافقت کرده توقف
نماییم زیرا که ایشان را هنگام رسیدن قزلباش محاربه کنیم غالبا ما را
با رفایق آییم زیرا که ایشان در تلف نیستان از مکان خود بیرون آمده
در سرما و برف و زحمت بسیار کشیده اند و یراق ایشان تلف شده و
در کیفیت سپاه و یراق زیاده ایم امرای اوزبکیه معروض کردانیدند

که نداریم طاقت جنگ شاه • تو بوفتح و نصرت هوا خواه اوست
فلک یار و انجم هوادار اوست • ز برق تفنگ گرم بازار اوست

بامنت

باد و حشمت ما ز آمیختن پس تیز • نداریم چاره بغیر از گریز
مزن با وی اش از غضب مشت را • مکن بی سبب بخت الخلت را

اولی آنکه از هرات کوچ کرده به بخارا رویم عبید خان این جواب را رد کرده
در توقف سخن گفت فایده نداد امرا و سرداران اوزبکیه گفتند که اگر درین
کار با ما موافقت می نمایی خوب والا ترا گرفته با سپه بجانب ماوراء النهر میبریم
عبید خان بنابرآن در هفدهم شعبان که آفتاب در برج دلو بود بر مرکب گریز
سوار شده گریان و نالان از هرات فرار کرده از خوف جنود ظفر شعار
از راه بلخ که غیر متعارفست متوجه بخارا گردید • انوار آفتاب چو سر بر زند ز کوه
پیدا شود که چند بود در رونق سها • و بعد از فرار او شاه دین پناه در ساق
سلطان نزول اجلال فرمود و روز دیگر با عظمت و حشمتی که دیده کردون بهرگز
هیچ جوانبختی را با آن هیبات ندیده بود از راه خیابان بشهر آمده بر سریر سلطنت خراسان
تمکن کردید • ملک خراسان بصد کر و فر • چو آمد شهنشاه آیین ظفر
خراسان زمین زیب و زیور گرفت • تن ملک از نو جان دیگر گرفت
آفتاب مرحمت سایه و دولت معدلت بر مفارق برایا و رعایا انداخت
مردمان آن دیار که تشنگان بادیه محنت و کرمازدگان تموز زحمت و مشقت
بودند از مشرب عذب فضل او شربت خوشحالی چشیدند

لشکر کشیدن شاه دین پناه بجانب بیندر او رود قند هار و مسخر شدن آن دیار

چون فصل شتا باخر انجامید سپاه سبزه و ریاحین بسلطنت زمین المنقش کردانیده
شکفته شد کلها بقهر و شکوه • پر از لاله شد دامن دشت و کوه

شقایق چو لعل بتان می پرست بعشرت قدحهای گلگون بدست

پادشاه عالی تبار بعزیمت یورش قندهار از هرات بحرکت آمد سلطان
محمد میرزا و محمد خان از هرات گذشت و در دهم ذی قعده سال مذکور خسرو
منصور بر سبیل ایلغار بطرف قندهار روان گردید چون کنار آب هلمند
محل نزول پادشاه سعادتمند گردید امرا و لشکریان بعضی بجسر و طایفه
شناور از آب گذشته عبور نمودند فرمان همایون نفاذ یافت که امیر سلطان روملو
با جنود بسیار روانه قندهار گردد و آن بلده را محافظت نماید بنابران امیر
سلطان روانه گشت چون خواجه کلان از توجه عساکر ظفرنشان خبر یافت
کچی خواجه را که از خویشان و معتمدان وی بود در قندهار گذاشته متوجه ولایت
سند گشت چون ماهچه طوق زرنگار شهریار عالی تبار از افق دیار قندهار
طالع گردید کچی خواجه و اعیان باستقبال شتافتند و منظور نظر خسرو فریدون
فر گردیدند ایالت آن دیار به بیداق خان قاجار قرار گرفت آنحضرت بهرات معاودت
نمود چون پادشاه ربع مسکون از یورش قندهار با غنایم بسیار بهرات
آمد ایلچیان عبید خان و کسکن قرا حاکم بلخ بدرگاه آمده عنایات یافته بدیار
خود معاودت نمودند هم درین سال دین محمد خان بن اولش خان و برادرش
علی سلطان که از اولاد چنگیز خان بودند عقل و دلالت کرده عبودیت
بر میان جان بسته بدرگاه شاه عالم پناه آمدند و آنحضرت ایشان را نوازش نمود
و با توابع و لواحق با عنایت کرده روانه آن ولایت گردانید هم درین سال
بهرام میرزا را قبل از رفتن شاه بخراسان بحکومت گیلان فرستاده بسبب

رفتن

رفتن میرزا بگیلان آنکه چون کارکیا سلطان حسن والی گیلان را قبول کرد
شاه دین پناه بهرام میرزا را با جنود فراوان روانه گیلان گردانید
میرزا باستصواب ایلچیان شاه و رود پلیمان مکث نموده در ان اوان
کیا خورکیا با پانصد نفر از بهادران جلادت آثار از راه اشکور غافل
خود را بلاهیجان انداخت بهرام میرزا با جنود عالم سوز در همان روز در
لاهیجان نزول نموده و سه نفر از امرای گیلان بدرگاه شاهزاده آمدند چون
میرزا متوجه آن دیار گردید اکثر آن ولایت تحت تصرفش درآمد در ان اثنا کیا
خورکیای طالقانی که نزد گیلانیان عمده اعتبار تمام داشت جناب میرزا را
بسخن مردمان هرجایی برانگیخت و بواسطه آن گیلانیان با غازیان آغاز
مخالفت کردند بهرام میرزا منکوب گشته به ییلاق رباوک آمدند بعد از چند
روز بقزوین آمد و راقم حروف حسن بیگ روملو که در اوان در قزوین بود در آن
بلده به نیول اجداد امیر سلطان مقرر بود باتفاق والد مراسم استقبال
و شرایط تعظیم و اجلال بجا آورده و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و مبلغی
نقد و اسباب زر و اقمشه و اجناس مرغوب بطریق پیشکش گذرانیدیم و از
اشراف طوایف نیاز و نثار بظهور آوردند و درین سال شاه دین پناه
امیر معزالدین محمد اصفهانی را از صدارت عزل کرده منصب وی را با میر اسد الله
مرعشی که از سادات شوشتر بود تفویض نمود و از اموری که در ان
اوان بوقوع انجامید قتل خواجه کلان غوریانی است مشار الیه از غلات
اهل سنت بود چون عبید خان بغوریان آمد خواجه کلان با بعضی از ایلچیان

باب اقبال رفته برکرد و برش کردید و این بیت را در وصف حال خود ساخت

اگرچه چون خاک بر خاکم کشی گرد و نگردم   وگر چون گرد بر بادم دهی گرد و نگردم

و الفاظ بی ادبانه نسبت بشاه دین پناه بر زبان جاری گردانید منهیان
دولتخواه و مخلصان بی اشتباه واقعه مذکور را معروض داشتند بنا بر آن
حکم عالی بقتل او صدور یافت فرمانبران او را کشان کشان بچهارسوق
هرات برده پوست کندند و پر از کاه کرده بر سر چوب تعبیه کردند
درین سال کارکیا سلطان حسین بن کارکیا خان احمد بن سلطان حسن بن
کارکیا سلطان محمد بن ناصر کیا بن امیر سید بن مهدی کیا بمرض طاعون علم
عزیمت بعالم آخرت برافراشت امیر عباس که صاحب اختیار بود ولد وی
خان احمد را که دران اوان یکساله بود بجای او بحکومت نصب گردانید

گفتار در قضایایی که در سنه اربع و اربعین و تسعمایه وقوع شده مراجعت نمودن شاه دین پناه از خراسان

چون مهمات مملکت
خراسان بر وفق مرام شد کان دولتخواه فیصل یافت شاه دین پناه عنان
دولت و سعادت بصوب سریر سلطنت و مستقر خلافت منعطف
گردانید و طنطنه مقدم همایون از ایوان کیوان گذرانید در اوایل جمادی
الثانی در عین سعادت و کامرانی بنواحی طهران نزول نمود و در آنجا حکم
بر گرفتن امیر قوام الدین نوربخش صدور یافت تفصیل این مجمل آنکه شاه
قوام الدین نوربخش از زنده درویشی که خلعت حیات جاودانی است
برآمده پا از حد خود بیرون نهاده بطریق پادشاهان عالی تبار و خواقین

ذوی الاقتدار سلوک مینمود شب و روز با سگ و یوز در شکار بود و بطریق
اکاسره و قیاصره حجاب بر ابواب پوست خود نصب کرده و ایشان هیچ فردی
از افراد انسانی را نمی گذاشتند که بمجلس او درآید و از هر کس که اندک کاری
که مرضی طبع او نبود سر میزد جمیع را شب بر سر او فرو ریخته و بقتلش می آوردند

چو تیره شود مرد را روزگار   همه آن کند کش نباید بکار

دران اوان که اردوی همایون در حوالی امامزاده واجب التعظیم امامزاده عبدالعظیم
بود خدمتش بدرگاه عالم پناه آمده بر جمیع امرا و سادات و موالی و اهالی تقدیم
نمود و اهل ری چون سالها بود که از ظلم او بتنگ آمده بودند و جانها بلب و کارد باستخوان
رسیده بود از وی شکوه کردند بار اول جناب قضا مآب قاضی محمد ولد قاضی
شکرالله که از بزرگان زمان بزیادت ادراک و شیرین کلامی ممتاز و مستثنی بود
بتکلم درآمده گفت ای شاه قوام الدین شما پادشاهید یا درویش وی جواب
داد که من درویشم حضرت قاضی فرمود که پس سبب ساختن قلعه و جمع آوردن
جبه و جوشن چیست وی سکوت اختیار فرمودند باز قاضی گفت شما در سفک
دما برتبه اسراف نمودید که جبانیان عبید خان اوزبک قاسم جلاد را افزا مویش
گردانید و اسامی مقتولان را که بتیغ او کشته شده بودند شمردن گرفت چون
بمولانا سید منکر شد شاه دین پناه فرمودند که اگر شما او را بقتل نمی
آورید چرا املاکش را متصرف میشدید و دران اثنا میر فیضی معروف اردوی
همایون بود گفت تراچه شد آنکه پسر سید محمد کمونه تقدیم کنی شاه دین پناه
فرمودند راست میگوید برخیز که جای توقف نیست بعد از گفتگوی بسیار دستار ظلم

پشمار بر آنحضرت چون آفتاب روشن گشت که دعوی او کاذب و بی اساس و نقش
غیر واقع است بنابران حکم عالی بگرفتن او صدور یافت چند روز در خانه
قاضی جهان محبوس گشته بعد از آن بقلعه النجق فرستادند در اوایل رجب
هوای قزوین از غبار سم سمند پادشاه سعادتمند چهر پیر گشت چند روز در آنجا
بکامرانی گذرانید در منتصف شعبان چتر و عالیشان در دار السلطنه
تبریز نزول فرمود **رفتن امرا بر سر قلعه استا و فتح شدن آنجا و**
دستگیر شدن خواجه کلان مردود چون خواجه کلان ولد خواجه ملک
خانی در یکی از قلاع آذربایجان که موسوم بود به استا متمکن بود و بآینده و رونده
متعرض می گردید امر عالی صادر شد که غازی خان ذو القدر و شاه علی سلطان
افشار و علی سلطان تاتی اوغلی با لشکر جرار بتسخیر آن حصار روند بنا
بران فرمان غازیان عظام بطرف قلعه روان شدند چون حوالی حصار مضرب
خیام جنود کواکب احتشام گردید غازیان باسباب قلعه گیری شروع
نمودند آن حصاری سر بفلک الافلاک کشیده و چشم روزگار مثلش ندیده
کنگره برجش از پی نظاره بسیط زمین از سپهر برین سر بر آورده و جدار
باستوارش با سد سکندری دعوی همسری بر اجری کرده **نظم**

سد سکندر ورش توامان • برج فلک باره اش همعنان
زبانهاش پنجگی در افکنده زیر • عجب گر رسد تا قیامت بزیر
حمل کرده بر خاک ریزش طواف • چو سیمرغ در دامن کوه قاف
سپاه ظفر یار نصرت شعار • نشستند در دامن آن حصار

سه ماه از صباح تا رواح شرر آتش پیکار می افروخت و شعله تفنگ جانستان
خرمن حیات دلاوران میسوخت • ز برق تفنگ شد دران دشت کین
پر از رعد و برق آسمان و زمین • دران اوان یکی از معتمدان خواجه
کلان از وی رنجیده از قلعه فرار نموده نزد امرا آمده بعرض ایشان رسانید
که این قلعه را راهی است و ممکن است که از آنجا بقلعه توان رفت و باین راه بغیر از
خواجه کلان و دو دیگر از معتمدان کسی دیگر مطلع نیست صلاح آنست که آتش
بر قلعه جنگ بیندازید و قلعه داران از انجو مشغول سازید و قورچی همراه من
کرده تا فتح قلعه نمایم امرا علی بیات را با جمعی از غازیان همراه آن شخص روان
گردانیدند و باقی لشکر جنگ انداختند و غازیان پیاک کوه روان چابک
سبک از کاه حوفرا در قلعه انداختند و صور کشیدند و چون مردمان آن حصار
از آن حال که اصلا در خیال ایشان نمی گذشت آگاه شدند سراسیمه گشته از بیم جان
دست بتیر و کمان بردند خواجه کلان و دو سه کس از غازیان بقتل آورده آخر
جنود ظفر شعار آن مدبر نابکار را دست بسته بپایین آوردند و ملازمانش
را براه عدم فرستادند و خواجه کلان را روانه تبریز گردانیدند چون
نظر شاه خجسته بنا و بران بد اعتقاد افتاد فرمود که او را از مناره نقره
از خصیه اش آویختند تا بمشقت تمام بدار البوار انتقال نمود **قضیه یایی که در**
شروان واقع شد درین سال قلندری در شروان دعوی نمود که من سلطان
محمد بن شیخشاهم و لشکر بسیار بهم رسانیده بر سالیان مستولی گردید و از آنجا
بشماخی آمد چون شاهرخ قوت مقاومت نداشت فرار کرده بقلعه بیغرد

رفت قلندر بر شماخی مستولی شد و بعد از چند روزی لوای جهتی رایت
مراجعت بر افراخت چون شاهرخ در قلعه بیغر د شنید که قلندر باز گشته است
از عقبش روان شد در حوالی سالیان ملاقی فریقین دست داد و بعد از ستیز
و آویز قلندر شکست خورده بدر رفت شاهرخ از عقب رفته وی را بچنگ آورده
شیخ یاد ار بضرب حقایق آن اهل نفاق را به راه عدم روان ساخت مولانا
رکن الدین مسعود کازرونی اعلم علمای دهر و افضل اطبای عصر بود که
در ازاله مرض بخلاف قاعده حکما و قوانین اطبا عمل می فرمود و تصرفاتش
موافق می افتاد و پیوسته در امور ملکی دخل میکرد و درین سال حضرت صدارت
پناه امیر معز الدین محمد اصفهانی اراده در خاطر گذرانید که حصول آن
موقوف بعرض اشرف علی بود حکیم آنرا در خفیه بسامع عز و جلال رسانید
بنابران آینه خاطر همایون از زنگ وقایع تیره گشت و حکیم را احراق فرمود
و امیر معز الدین محمد را عزل نمود و درین سال کامران میرزا با لشکر بسیار از بلاد
هند بحوالی قندهار آمد قراچه بیک را منقلای گردانید بداق خان قاجار شاهوردی
بیک یاوا غلی را با جمعی از جارسان میدان دلاوری باستقبال ارسال
نمود شاهوردی بیک با مردم اندک در حوالی شهر بمیرزا کامران رسید بعد از
ستیز و آویز بسیار گرفتار گردید لاجرم بداق خان طالب صلح و
صلاح گشته بعد از عهد و پیمان قندهار را بمیرزا کامران سپرده متوجه
درگاه عالم پناه گردید و میرزا کامران نیز شاهوردی بیک را رعایت
تمام کرده رخصت داد

گفتار در مخالفت کردن خواجه محمد صالح

تنکچی در استراباد و گرفتار شدن بدست ملازمان صدر الدین خان

درین سال محمد صالح ولد خواجه مظفر تنکچی سر از ربقه طاعت برآورده
از قبله متابعت بر تافته جمعی سپاه و پوشان استراباد در انجمع ساخت
بعضی از قصبات ولایت استراباد بتصرف در آورد قاصدان با تحف فراوان
بخوارزم نزد عمر قاضی سلطان فرستاده وعده طلبید و خود را از سلک
هواخواهان دولت منتظم گردانید والی خوارزم را حکومت استراباد موافق
افتاد و از احشام و صحرانشینان سپاه فراوان بهم آورده متوجه استراباد
گردید محمد صالح با سیاه پوشان از جنگل جرجان بیرون آمده بعمر قاضی سلطان
ملحق گشت خوارزمیان شرایط اعزاز و احترام بتقدیم رسانیدند
چون والی ولایت استراباد صدر الدین خان استاجلو از اتفاق آن دو
سردار آگاهی یافت با مردمان خود مشورت فرموده تمامی آن جماعت
متفق اللفظ معروض داشتند که چون اعادی در غایت کثرت اند و سپاه
ما در نهایت قلت مناسب چنان می نماید که استراباد را گذاشته متوجه
بسطام گردیم و شاه دین پناه را آگاه گردانیم صدر الدین خان باستصواب
ملازمان روانه بسطام گردید محمد صالح درون استراباد خرامیده بر
مسند حکومت متمکن گشت و ترکات لایق و تحفهای موافق بعمر غازی
سلطان مع سایر اوزبکان داد عمر غازی سلطان حکومت آنجا را برای
بوی گذاشته روانه خوارزم گردید بعد از رفتن اوزبکان بی وجود
سروری بر دماغ او استیلا یافته که دیگر سرش بشراب غرور سرگشته

کلاه آزرم از سر مشتری گرفت و از سر مغز او که از نور بصیرت بی نصیب بود
بسر به شوخ جلادا و آن سر دفتر ابلهان بساط عیش مبسوط کرده بود
از نقاب استماع افتاده که دران ایام آن جاهل نادان بلاد ربع مسکون را
بجز بیان محال اندیش نزدیکان خویش قسمت مینمود و ولایت که به یکی از ابلهان
نامزد می کرد آن بی عقل در برابر او سجده کرده و زبان به دعایش میگشاد
که در میان ملازمان وی جهت قسمت ربع مسکون جنگ عظیم بوقوع انجامید
و چون صدر الدین خان از استراباد بدر رفت خبر الواقعه را بدرگاه شاه
دین پناه فرستاد آنحضرت امر کرد امیر سلطان روملو و شاه علی سلطان
استاجلو و حسین خان سلطان روملو و حسن بیگ شاملو بسر وی روند
امرا بفرمان حضرت شاه دین پناه روانه شدند قبل از رسیدن ایشان صدر الدین
خان جوشن توکل پوشیده با فوجی از بهادران کار دیده و گرم و سرد روزگار
چشیده از بسطام بطرف استراباد ایلغار نموده در ماه مبارک
رمضان بعنایت یزدان بحوالی آن ولایت رسید فوجی از شجاعان منقلای
گردانید و خود بنفس خود با سرعت تمام از عقب ایشان روان شد دران زمان
محمد صالح با مردمان طالع بنای عیش و نوش اشتغال مینمود که ناگاه صدای نقاره
و صور بگوش او رسیده آن نابکار سراسیمه وار راه فرار پیش گرفت
متوجه مشهد گردید شاهویردی بیگ کنگرلو که از ملازمان خان بود وی را بچنگ
آورده بخدمت رسانید صدر الدین خان در مقام خود آرام گرفت نقاره
استماع افتاد که عورتی سیده که در نکاح یکی از قضات هرات بود و از شوهر خود

جدا

جدا افتاده با والده خود در آن ولایت بسر میبرد در روزی که والده وی
وفات یافت او بسبب فوت مادر سیاه پوشیده و جمیع زنان در گرد وی
جمع آمدند و گریه می کردند فرمود که دست آن ماتم زده را گرفته از آن مجمع
پرفزع بیرون آوردند و بخانه برده با وی دخول کرد اما با وجود این قبایح
ذیل تمام داشت و علما و شعرا را رعایت بسیاری کرد و مولانا حیرتی
در استراباد پیش وی رفته این قصیده را بنام او گفته گذرانید

ای که رای تو زصفا آینه غیب نماست • هست پیش تو عیان آنچه نهان در دل ماست
خسرو کشور اقبال محمد صالح • آنکه سر تا قدم آراسته از لطف خداست
در مقامی که گذر کرد نسیم غضبش • کوه صد پاره و سراسیمه تر از باد صباست

بجایزه این قصیده هفت خروار ابریشم استرابادی داد و چون صدر الدین خان
آن سرخیل اهل خذلان را مقید کرده بدرگاه شاه دین پناه فرستاد چون به
تبریز رسید غازیان بتوهم آنکه الفاظ بی ادبانه بر زبان وی جاری گردد
جوالدوزی بر زبان آن بدروزگار زده قوت تکلم از وسلب کردند و بنظر
سیاست اثر نواب شاهی رسانیدند پادشاه ظفر ورود آن مردود را فرمود
خم کرده بر بالای مناره بنظریه برده بینداختند فرمان بران امتثال حکم کرده
در حال آن بدفعال بعالم دیگر انتقال نمود **لشکر فرستادن شاه دین پناه
بجانب شروان و گرفتار شدن شاهرخ شقاوت فرجام** درین سال
بپادشاه دین پناه رسید که اعیان شروان از بی ضبطی شاهرخ بن سلطان
ملول و متنفرند امرا بی استصواب وی پرده ناموس میدرند و سپاهی بی پرسش

هرچه میخواهند میبرند رسوم سرعیه در آمد با رخنه و بقاع خیر بی رونق و معطل
پیوسته بواسطه افعال ایشان نظام کارها گسسته شده و مصالح خلایق
باختلال انجامیده و قوانین جمعیت در باهت از سمت استقامت و نهج صواب
منحرف گشته هریک بقوت بازوی خویش مغرور شده بزیر دست انواع ستم و ظلم میسازند

ببا خانها نهاد بر قدیم • که بودش عصای ستون مستقیم
که از اوج چرخش یک خشت برد • فکندند تا که بحت الثری
چو او تا در سجده افتاد چرخ • چو ابدال گشته ستونها دوتا
اما مان چو قندیل آویخته • چو سجاده افکنده محراب
درخت هنر همچو شاخ گوزن • فرومانده بی برگ و نشو و نما
گرانمایه را کار در انحطاط • فرومایه را پایه در ارتفاع

سقف

بنابران فرمان عالی نافذ شد که القاص میرزا و منتشا سلطان استاجلو و بدر
بیگ قورچی باشی و بدر خان استاجلو و یعقوب سلطان قاجار و قراولی غز
کرلو و محمد بیگ طالش و سپاه قراباغ و مغان و بیست هزار از جنود نصرت
نشان بموافقت قورچی باشی که در آن اوان از شروان آمده بود و بر
مداخل و مخارج آن ولایت اطلاع و وقوف تمام داشت متوجه تسخیر شروان شوند
امرا بموجب فرموده روی براه آوردند و کشتیها را جمع کرده از آب عبور نمودند

هر اهل شروان تهی شد ز خواب • که بگذشت دریای آتش ز آب

چون ظاهر قلعه سرخاب که حوالی کلد کلان واقع است محل نزول سپاه بحر جوش
رعد خروش گردید مردمان قلعه آغاز مخالفت نمودند لشکریان یک حمله

آن قلعه را گرفتند و متوطنان آن حصار را اسیر کرده خانمان ایشان را
یکباره به نهب و غارت و تاراج رو رفتند و فوجی امرا را بقلعه قبله فرستادند
و غازیان حصار را مسخر گردانیدند و سیصد کس که در آن قلعه بودند را سر
نزد امرا آوردند آنگاه امرای عالیجاه کمر همت بر فتح قلعه گلستان که محکم
ترین قلاع ولایت شروان است انداختند حاکم آنجا با ربعت الله بیگ در
قلعه متحصن گشت امرای شاهی در ظاهر قلعه گلستان قبه خیمه و خرگاه و بلند ساختند
و بالقرب تنگی و رزیدند جمعی را در بالای حصار گذاشته روی بقلعه بیغرد
آوردند شاهرخ پادشاه شروان از توجه غازیان چون آگاه گردید حسین
بیگ را که وکیلش بود با لشکر جلادت اثر بمیدان محاربه فرستاد و آن دو
گروه باشکوه در میان دره بیغرد بهم رسیدند

رسیدند شروانیان فوج فوج • ز دو از کوه پوشان همه دشت موج
بیغرد و شکوهی رسید آن گروه • که از هم فرو ریخت البرز کوه

دست بانداختن تیر و راندن شمشیر
بردند آسیای محاربه در گردش آمد جوی خون در آن دره روان گردید
حسین بیگ آثار عجز و انکسار بر ناصیه خویش مشاهده نموده سلوک طریق
گریز اختیار کرده بقلعه رفت و باستحکام حصار قرار داد و آن حصاریست
در غایت رفعت و استحکام و لبهای حصار سپهر فیروزه فام [illegible] و پس
از لوازم آن ام خندق عمیقش چون میدان امل در غایت وسعت و خاکریز
بلندیش مثال همت خردمندان در کمال رفعت

برجهش همعنوی با آسمان کرده با • سخن گرده با کنگره عرش ساز
بنایش بود طوق گردن سپهر

دو روزن ز دیوار از ماه و مهر ٭ رواق فلک طاق دروازه‌اش
بعرش برین رفته آوازه‌اش ٭ ز بالاش پستی که افتاده سخت
در آسمان گشته زان لخت لخت ٭ و دست تسلط اجنبی را اگرچه مهر
عالمتاب بر آن قلعه و دیار استیلا نبوده هرگز مرغ رایت فتح بغیر خسرو جهان‌آیین
بر آنجا پر و بال نگشوده جنود قزلباش بر قلعه گرجی که در پهلوی شهر واقع است
استیلا یافتند و شروانیان از خوف دلاوران بستن دروازه را فراموش
کردند غازیان خواستند که بدرون قلعه درآیند بدرخان مانع ایشان
گردیده گفت اگر جنود ظفر شعار بحصار درآیند اموال ایشان را تالان خواهند
نمود شروانیان فرصت را غنیمت دانسته دروازه‌ها را ببستند و در مقام
مقابله و مقاتله و مدافعه سپاه نصرت انجام ثبات قدم نمودند مبارزان
لشکر قزلباش اطراف و جوانب قلعه را فرو گرفته جنگ انداختند از درون
و بیرون تیر و تفنگ مانند قطرات امطار روان و ادعیه مردم پرهیزکار [illegible]
و صاعد گردید و در آن ایام شاهرخ شقاوت فرجام با جمعی از جاهلان
نکبت انجام دست از جان شیرین شسته فدایی‌واری کوشیدند و از جام
حسام جرعه مرگ مینوشیدند برین قیاس قریب چهار ماه میان امرای عظام
و آن طایفه گمراه نایره جنگ و حرب در اشتعال بود و روز بروز در جنگ جد
آن جماعت [illegible] میرفت ساعت بساعت آثار عجز و عصیان
بیشتر مشاهده میشد آخر الامر لشکر ظفر قرین بروج آن حصن حصین را بضرب
توپ [illegible] آوردند ٭ رسن بگسلد عاقلان کارزار

چو لاله شد از رخنها در حصار ٭ در آن اثنا درویش محمد خان حاکم
شکی لشکر کوهستان فراهم آورده بامداد شاهرخ بحوالی قلعه آمد تا عسکر
امرا شبیخون آورد و با این داعیه بحوالی اردو آمده نقاره نواخت صوفی
محمد بیک شیربخت اوغلی طالش و بعضی قورچیان بدفع آن گمراهان روان
گردیدند ایشان را مغلوب ساخته اکثر مردم او را از جامه حیات عریان
ساختند چون شروانیان از امداد درویش محمد خان مأیوس شدند زبان بتقریر
این معذرت گشودند که شاه دین پناه بنفس نفیس خویش باینجا می‌آید قلعه را
تسلیم کنیم امرا سخن پادشاه شروان را عرضه داشت کرده بپایه سریر
اعلی فرستادند قاصد در مرند باردوی پادشاه سعادتمند رسید
و آنچه شروانیان گفته بودند معروض گردانید لاجرم پادشاه کوکب
حشم عازم شروان گشت در حوالی قلعه نزول نمود و تمامی [illegible] از خیام
و اعلام و طویله و سپاه و بارگاه ٭ چنان گشت گیتی ز نزدیک و دور
که ره بسته شد بر صبا و دبور ٭ و شروانیان را معلوم نبود که شاه
دین پناه بنفس نفیس خود بظاهر قلعه رسیده است شخصی که آنحضرت را
می‌شناخت برسم رسالت ارسال فرمودند تا خبر تحقیق بیاورد آن شخص
ببارگاه عرش اشتباه درآمده و بی‌واسطه سخنان شروانیان بعرض رسانید
و نوازش یافته باز گردید و آنچه دیده بود و شنیده با ایشان درمیان
نهاد روز دیگر شاهرخ و حسین بیک و محمد بیک و اشرف و اعیان حصار
با تحف و تبرکات بسیار بآستان سدره مقدار آمدند و اظهار بندگی و سرافکندگی

نمودند • بامید لطف شه کامکار • امان خواه آمد برون از حصار
در آمد بآن بارگاه بزرگ • تواضع کنان تا حد ارچنر ک
شده سکه اش عیب بر روی زر • چو حرف غلط در خط معتبر
شده پادشاهیش بی اعتبار • بدینسان که اقبال خوبان یار
مقالید خزاین مفاتیح دروب دفاین بدست نواب دیوان اعلی دادند
شاهرخ و حسین بیک مقید گشته فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت
که آن قلعه را خراب کردند • حصارش فتاده ز پا سر بسر
چو برج فلک گشته زیر و زبر • رسیده از دور سپهرش گزند
بنایش شده پست خندق بلند • نمون کنگرش از ثبات همه
شده اره پشت ماهی همه • و در روز جمعه سیم جمادی الاول
نعمت الله بیک کوتوال قلعه گلستان به پایین آمده قلعه را تسلیم نمود
در شهر دهم جمادی الاول حسین بیک از عساکر شروان بقتل آمد و شاهرخ
را مقید ساخته همراه به تبریز آوردند چون مملکت شروان بعنایت یزدان
مسخر شد منشیان بلاغت شعار صورت عظایم امور را که در این اوان
از خسرو عالیشان بظهور آمده بود بنوک خامه گوهربار بر صحایف اوراق
نوشته ببلاد آذربایجان و عراق و فارس و کرمان و خراسان و کوهستان
و عمواجل عمان فرستادند چون شاه دین پناه باب تیغ غبار عصیان
جنود شروان را فرو نشانید و سرار طغیان ایشانرا بزلال شمشیر
آبدار نا چیز گردانید و در هر جا که سرکشی بود معدوم شد بیت

بهر جا غباری که دید از ستیز • نشانید از آب شمشیر تیز
ز باران پیکان چوشن گذر • نماند از غبار مخالف اثر
و حکومت آذربایجان بالقاس میرزا تعلق گرفت رایات نصرت آیات متوجه
مستقر سریر سلطنت گشت چون غبار موکب پادشاه ربع مسکون سرمه
دیده امید اهالی تبریز آمد و آذربایجان را از فر نزول آنحضرت غیرت افزای
باغ ارم و روضه جنان گشت یکی از شعرا قصیده که از مصرع اول
تاریخ فتح شروان بیرون می آید گفته و این دو بیت از آنجاست
وزرا و بسدره نشینان فلک از چپ • فوج فوج آمده و صف زده در صف نعال
با چنین عسکر و این جمع کجا روی نهند • که نه اقبال کند جانب او استقبال

گفتار در قضایایی که در بلاد خوارزم واقع شده و محاربه بوذون محمد اوزبک با امرای عبید خان

درین سال سلاطین خوارزم
سلطان غازی را بقتل آوردند مواد هرج و مرج در آن دیار پدید آمد و در
سر هوای سلطنت پیدا شد و در هر گوشه بی توشه دست از آستین ظلم
بدر آورده و سرگدایی پادشاهی در سر او بیری ابری که تیری و زیر دم
خسیسی رئیسی گشت نظم بدان سر بر آورده از گوشها •
کشیده سر از تخم بر خوشها • فرومایه دونان هند و نژاد
زده تکیه بر جای سام و قباد • نه زیرشته چتر کیانی خلل •
نگین سلیمان در انگشت شل • انواع خرابی باحوال رعایا راه
یافت فرزندان صوفیان خان و یوسف سلطان و علی سلطان و ایش سلطان

وپهلوان قلی سلطان ومواقش بر بلاد خوارزم مستولی شدند عمر قاضی فرزند
سلطان غازی که خواهرزادهٔ براق خان بود فرار کرده تا شکند رفته
از براق خان استمداد نمود و براق خان باتفاق عبید خان با لشکر ماوراء النهر
از روی قهر بخوارزم آمدند خوف بسیار بر ضمیر یوسف سلطان راه یافته
بطرف خراسان گریخت عبید خان بی مشقت اغیار عروس مملکت خوارزم را
در کنار آورد وچون یوسف سلطان بمقصد رسید برادران وی با سپاه
گران بوی پیوسته باتفاق روانهٔ اورگنج گردیدند در کنار آب
آمویه با امرای عبید خان و براق خان با ایشان دوچار شدند و ما بین ایشان
محاربهٔ در غایت صعوبت دست داد امرای ماوراء النهر فرار نمودند و
ازین جلادت هرچند پای مخالفان از جای رفت اما دست از تعقیب سپاه
جنگ باز نمی داشتند عبید خان ولد خود عبد العزیز سلطان را در اورگنج گذاشته
باتفاق براق و عبد اللطیف سلطان متوجه ماوراء النهر گردید مقارن
اینحال دین محمد اویس خان که در نسا و باورد از قبل شاه دین پناه حاکم بود
بعد یوسف سلطان آمد و اوزبکان را تاج پوشانیده آوازه انداخت
که لشکر قزلباش رسید باتفاق ایشان شهر را در میان گرفتند و عبد العزیز
سلطان باعلام این خبر قاصد نزد عبید خان فرستاده و مدد طلب نمود
عبید خان از آب آمویه عبور نموده سلاطین خوارزم از بالای
اورگنج رفته شدند و متفرق گردیدند عبید خان بشهر در آمده بر آنجا
مستولی شده حکومت آن بلده را بیکی از امرای خود رجوع نموده

بطرف

بطرف بخارا معاودت کرد وچون بهزار اسب رسید شنید که دین محمد
سلطان قصبهٔ خیوق را تاخته ولوای مخالفت برافراخته نایرهٔ غضبش
زبانه زده درویش بی را که از اعاظم امرا بود با اکثر لشکر و گروهی بطرف
خیوق روانه گردانید ازینجانب دین محمد سلطان باتفاق مردم بقیهٔ ترکمان
و علی ایلی بجانب مخالف در حرکت آمد در چهار فرسخی هزار اسب که چون کف
دست هموار بود و نهری در میان بود که تقارب فریقین بتلاقی انجامید یوسف
سلطان که منقلای سپاه دین محمد بود بر قراجه بهادر که پیشتر از جنگ بود
حمله کرد و ویرا با جمع کثیر دستگیر گردانید و فوجی اتفاق تیغ و پیکان
نهر روان گردید امرای عبید خان سر پل را گرفته تیرباران کردند و گروه
های نو اخته شد و هر یک تیر که در جبهٔ امکان داشتند بر لشکر دین محمد انداختند

ز هر دو طرف شیر شد ... در دو دشت پر صید نخجیر شد
ز بیم زرفتار تیر از کمان ... فرشته زمین آدمی آسمان
ز صندوق سینه در آن رزمگاه ... که انداز گردید صندوقچه ساز

مراسم قیاس بر بقیهٔ ترکمان مستولی گشته علم دین محمد را بر دوش فرار
نمودند آتش سلطان جلو انداخته ایشان را بضرب شمشیر باز گردانید
مقارن اینحال یوسف سلطان که از پی گریختگان رفته بود بجنگ رسید
بیکبار رکاب عبید خان سست انداختند و آفتاب اقبال مخالفان بشرف
زوال رسید روی بوادی فرار آوردند از عظمای امرای عبید خان لطیف
میرک و شیخ نظر بی و حاجی بهادر و نواجی باشی و قراجه بهادر و وکیل و حافظ قنغرات

وپنگیر شدند و درویش بی و کپک سلطان مدبر رفتند و عبید خان در
نزار اسب این خبر را شنید بر شتری سوار شده بطرف بخارا گریخت
چون فتح چنین بدولت پادشاه ظفر قرین بر محمد امیر گشت و این خبر
را بشاه دین پناه فرستاد قاصد وی به تبریز بدرگاه شاه عالم پناه آمد
و شرح واقعه را بیان نمود آنحضرت زیاده از حد مسرور گردید و از جهت
دین محمد خلعتهای فاخر روان ساخت و پروانه تصدیق تومان تبریزی که سال
از سبزوار بگیرد باو عنایت نمود **گفتار در قضایائی که در سنه ست**
اربعین وتسعمایه واقع گردیده و فرستادن شاه دین پناه شاهقلی
خلیفه مهردار را بجانب استاده چون مکرر آثار عقوق امیره
قباد حاکم استاده بظهور رسیده بود شاه دین پناه شاهقلی خلیفه
مهردار را با جمعی غازیان جرار روانه آندیار گردانید امیره قباد
چون از نهضت غازیان اطلاع یافت متعلقان خود را در جنگل متفرق
ساخت قبل از شاهقلی خلیفه سلیمان بیک توپچی باشی باتفاق امیر اشرف متولی
اردبیل بعضی از ملازمان مرادرا ارجوان نزول نمودند و دران اثنا
امیره قباد با سوار و پیاده بسیار بهمه و بوستار بقدم مقابله و مقاتله
پیش آمده آغاز جنگ نمود غازیان بیک حمله ایشانرا مغلوب گردانیدند
در آخر روز سلیمان بیک توپچی باشی جنگی کرد که روح اسفندیار و رستم
بر وآفرین خواندند امیره قباد هزیمت را غنیمت شمرده خود را بجنگل انداخت
و غازیان ایشانرا تعاقب کرده هشتصد نفر از آن گروه بداختر بقتل

آوردند

آوردند و سرهای ایشانرا از بدن جدا کرده روانه درگاه جهانبانی
گردانیدند و حکومت آندیار بفرمان شاه دین پناه به بایندر خان قرار گرفت
فرستادن شاه دین پناه بهرام میرزا را بتاخت کردستان
درین سال بهرام میرزا و کوکجه سلطان قاجار بتاخت ولایت
کردستان رفتند حاکم آندیار سلطانعلی تیلیج فرار نمود غازیان
ولایت او را تاخت کردند و اموال بسیار بجانب تبریز معاودت نمودند
دران ایلغار از بعضی مردمان اندک سستی واقع شده بود ایشانرا
بر خرها سوار کرده برای عبرت در بازار گردانیدند درین سال مهدی
قلی سلطان افشار که حاکم شوشتر بود و یوغارا از راه برده و دم عصیان
سرکشی و گردنکشی پیدا کرده و قلعه شوشتر را مضبوط ساخته و دست
تطاول بتعدیت عباد و تخریب بلاد دراز کرده حیدر قلی سلطان افشار
بدفع آن ظالم بدکار مامور گردید آن بلده را محصور ساخته سه روز و
بها در برادر مهدی قلی سلطان و برادرزاده روز یکشنبه بیست دوم شهر
ذی الحجه کشته سرش بدرگاه عالم پناه فرستاد هم درین سال در تبریز
طاعون واقع شد شاه دین پناه از شهر بدر رفت و چون طاعون بر
طرف شد به تبریز معاودت نمود والله اعلم **فوت شدن عبید**
خان اوزبک عبید خان بن محمود سلطان بن ابوالخیر خان بن دولت
شیخ اوغلن بن ابلتی اوغلن بن فولاد اوغلن بن ایبه خواجه بن تغاتیمور
بن بلغان بن شیبان بن جوجی بن چنگیز خان عبید خان پادشاهی بود

بنحوی مشهور بعد م علم معروف بقساوت قلب مع صوف از علوم با خبر
و در شعر بی بدل و در زمان شیبک خان حاکم بخارا بود و اکثر فرزندان سلطان
حسین میرزا را او شکست داد و درین سال باز بیورش خراسان و تاراج
اموال مسلمانان و قتل ایل گردید درین اثنا جبار شدید الانتقام و قوت
بخش خواص و عوام مرض مهلک بر مزاج وی مستولی گردانید تا شحنه قضا
از روی زمین رحلت کرده در زیر زمین منزل گزید قضای بلاد خراسان
که بنا بر هجوم هجوم او از گیاه و میاه عاری بود از فیض سحاب این
عنایت سمت خضرت و نضارت یافت فارس میدان اضرار که در قطار
سمند نصرت بجولان در آورد عنان توجه بسوی دیار عدم تافت
عبید خان هفت جنگ کرده بود جنگ اول بابک میرزا در مشهد دوم
با بدیع میرزا بن حسین میرزا در حوالی سبزوار سیم به بابر پادشاه در حوالی بخارا چهارم
با میر نجم و بابر پادشاه در غجدوان پنجم با خی سلطان و دمری سلطان
در بسطام ششم با پادشاه دین پناه در جام هفتم با صوفیان خلیفه روملو
در عبدل آباد بود شاه بر غیر از جنگ جام شکست نخورده بود و بعد از وقوع
این واقعه امرا و ارکان دولت آن سپه دولت عبد العزیز سلطان را بر تخت
نشاندند و عبد الرحیم فرزند دیگرش تابع گردید مدت عمرش پنجاه و نه
سال و ایام سلطنتش سی سال بود و در مملکتش بخارا و شهر کش و در جمیع ماوراء النهر
سکه بنام او بود و بعد از فوت او سکه بنام عبد اللطیف خان بن کوچم خان
زدند شاهرخ بن سلطان بن شیخشاه بن فرخ یسار بن امیر خلیل الله بن

سلطان ابراهیم

سلطان ابراهیم بن سلطان محمد بن کیقباد از نسل نوشیروان عادل درین
بحکم شاه دین پناه بقتل آمد بواسطه قتل او دولت سلاطین شروان منقرض شد
درین سال امیر سلطان روملو که والی قزوین بود و ساوخ بلاغ در تبریز
وفات کرده منشور او را به پسر سلطان خلیفه که در بلاهت از اقران خود
مستثنی بود عنایت فرمودند مولانا رکن الدین مسعود کاشی مولد وی
شیراز است اما بواسطه کثرت توطن در کاشان بکاشی شهرت یافته و وی
از شاگردان مقرر مولانا صدر الدین علی طبیب است فی الواقع در مهارت
علوم جالینوس ملکه در کثرت تحریر بطلیموس بود و در آخر عمر طبیب شاه دین پناه
گردید و درین سال از عالم انتقال نمود **گفتار در قضایایی که در سنه**
سبع و اربعین و تسع مائه واقع گردیده درین سال شاه دین پناه
به ییلاق سرلق فرمودند اندران مقام غازیخان تکلو با پنجهزار سوار
از خواندکار روگردان شده بپایه سریر سلطنت مصیر رسید و الکای سالیان
و محمود آباد و از اعمال شروان بتیول او مقرر گردید و دران اثنا سامع
عالی رسید که حاجی شیخ کرد با جمعی کثیر از قطاع الطریق بهم آورده
داعیه سرکشی دارد عبد الله خان و شاهقلی خلیفه مهردار و غازیخان تکلو
و قراولی عرکبر لوه دفع آن بد اختر نامور گشته بدان صوب توجه نمودند
حاجی شیخ کرد از خوف عساکر نصرت نشان براههای تنگ آنجا رفت
علم مخالفت افراخته و جنود ظفر ورود در پیش رفته کوششهای بهادرانه نمودند
ز هر سو شتابان چو باد سموم • یکبار کردند کردان هجوم

چو غرنده شیران دران عرصه گاه • بماندند خود را بقول سپاه
هوا تیره گون شد ز گرد سپاه • جهان تیره بر چشم خورشید و ماه
در اثنای دار و گیر از شست تقدیر تیری به محمود بیک خنسلو رسید کمان حیاتش
را از زه بقا گسیخت گردان گرجیه منظر بضرب خنجر چندی از جنود ظفر اثر را
بقتل آوردند غازیان بواسطه استحکام مکان کاری از پیش نبرده با
معاودت نمودند **گفتار در لشکر کشیدن شاه دین پناه بار اول بجانب
گرجستان و قلع و قمع متمردان** درین سال شاه دین پناه بواسطه
نصرت اسلام و تقویت دین رسول بقصد قلع و قمع گرجیان بی ایمان
شکار کنان روانه برگشاط گشت و امرا و ارکان دولت و سرداران
مملکت با سپاهیان سر دیار بار روی ظفر شعار ملحق گشتند بعد از آن
خسرو کامران با فوجی بهادران بجانب گرجستان ایلغار نمود و شبی که دماغ
زمانه از غلبکی سواد بهم برآمده بود • شبی چون شبه روی شسته بقیر
نه خورشید پیدا نه کیوان نه تیر • لشکر اسلام بشهر تفلیس که مکان
و مأوای ابلیس بود ریختند • قیامت بران قیامت شکوه
شدند از پی تاختن هم گروه • قراول سواران گرجی سپاه
که بودند آگه ز سرهای براه • همه سر نهاده بخواب سحر
که شدند غافل نگران بی خبر • وهم صبح رایت برافراختند
مر روز را با سپهر تاختند • دلیران گرجی بخواب فراغ
که با و سحر گشت شمع و چراغ • یکی در شکست و برون برد سر

یکی مانده بست درمیان دار و گیر • یکی برد سوی ره سپه ده
شب باز را بجنت و بیرون شد به • طوفان بلا بالا گرفت آتش نهب
و تاراج در شهر زدند و اطفال و عیال ایشان را اسیر کردند کلبا و گرجی
که از امرای معتبر لواسان بود با فوجی از ناودران پناه بقلعه تفلیس برد
آخر امان خواسته قلعه را تسلیم نمود و در سلک اهل اسلام اندراج یافت
غازیان ظفر شعار بزخم خنجر آبدار و شمشیر آتش بار عرصه ولایت گرجستان
را از وجود گبران ناپاک پاک گردانیدند دران اثنا جمعی که از امرای معتبر
لواسان بود از خوف جنود جرار گریزان خود را بقلعه تریس انداخت
و آن حصاری بود که دست مقیمانش بسنبله فلک میرسید و گوش ساکنانش
زمزمه ملک می شنید • محیط فلک خندق آن حصار
نرگس ابر و دست جز گرد کار • ببالای آن قلعه مشعل روان
چو بر آسمان نجم ثاقب دوان • جنود ظفر شعار تایید پروردگار
دایره وار بر گرد آن حصار درآمدند و نقطه کردار درمیان گرفته جنگ
یکی رفته بر خاک گر نیزه ار شتاب • بر نیسان که بر آسمان آفتاب
دست آن دگر نیز دامان برده پیش • که بر برج خاکی نهد پای خویش
بهم کوه و دریا بجنگ آمده • جهان زان خصومت به تنگ آمده
از صدمت و صولت غازیان نصرت فرجام خوف تمام بر گبران بی ایمان
مستولی گشته قلعه را تسلیم نمودند سرکه بتلقین و تعلیم والله یهدی
من یشاء الی صراط مستقیم موفق گشت امان یافت هر کس از نکال جهل

و طغیان بمضمون لن نؤمن بهذا القرآن اصرار نمود عرب چپنی بباد فنا داده
رخت چپنی بدار القرار کشید بعد از آن اعلام بجانب جبل دیدکور گرجستان
در حرکت آمد واقع آن کوه با شکوه با قلعه سپهر دوار دعوی برابری با فرقد

این نیلی حصار دعوای همسری دارد * چه گویم ز روی متین سخت سپه
نورو زرفزو ماند کی سخت تر * در افتد کلاه از سر مهر و ماه
کند گر ببالاش کاسپه نگاه * ز بالا چو نخجیرش آید بآب
خورد آب از چشمهٔ آفتاب * برش از فلک سبزه دلپذیر
نبر غالهاش آسمان داده شیر * عقابش کند صید مرغ ملک
بود آشیانش فراز فلک * ستاره بر اطراف پیرامنش
درخشنده چون لاله در دامنش * در آن سنگلاخ دوان گرده جای
وطن گاه گبران مردم ربای * عساکر گردون مآثر جای حصین

و موضع رصین آن کوه را جبراً قهراً مسخر گردانیدند و جمعی کثیر از کفار
فجار را در مضایق و معاقل جبل بقتل آوردند و بنیاد ثبات آن ملاعین را
بباد حملهٔ آتش آهنگ متزلزل گردانیدند و بقیة السیف آن مخاذیل چون
جراد منتشر ببادیه گریختند شاه عالیجاه بعزیمت جهاد کفار بد اعتقاد
بکنار آب کر رفته لواسان گرجی که حاکم آن دیار بود فرار کرده خود را
بکوههای سخت و بیشهای پر درخت انداخته از دست غازیان خلاص گشت
آنگاه ظفرمآل با سعادت و اقبال بازگشته در تبریز نزول اجلال نمود **بستن**
امرا با تاخت رستمدار در این سال پیر سلطان خلیفه روملو و چیجان

سلطان روملو و شاه علی سلطان چپنی استاجلو و احمد بیگ ترکمان با فوجی
بهادران متوجه رستمدار شدند حاکم آن ولایت ملک جهانگیر بن ملک کاوس
باتفاق رستمداریان بناموس پناه بقلعه لارجان بردند و عسکر
قزلباش از روی پرخاش بقلعه جنگ انداختند احمد بیگ ترکمان با فوجی
از دلاوران در دروازهٔ حصار درآمدند رستمداریان مدبر دار انجیر و ازرق
گردانیدند ملک جهانگیر از بیم حسام جنود عالمگیر امان طلبید در آن اثنا پیر
سلطان خلیفه که سردار سپاه بود از کمال عقل و دانش در بابی فی
که در حوالی قلعه بود درآمده بر درخت قلیسی صعود کرده با کل آن مشغول بود
بود و احمد بیگ رسید رستمداریان چون نامردی خلیفه سلطان را مشاهده
کردند بر سر احمد بیگ بجهت زخم تبرزین و زدو بین احمد بیگ را با جمعی از ملازمان
بقتل درآوردند پیر سلطان خلیفه از غایت بد دلی مراجعت نمود

چو بد دل شود پیشوای سپاه * شود کار لشکر سراسر تباه
سپهدار بدزهره سر گو مباد * که ناموس لشکر رود زو بباد

وقایع متنوعه چون مکرراً از حسن سلطان بن امیر ابو اسحق
علامات نفاق ظاهر شده بود فرمان عالم مطاع صدور یافت
که غازی خان ذوالقدر با جنود فارس متوجه آن دیار گردند مشارالیه
را گرفته روانهٔ درگاه عالم پناه گردانند بنابر فرمان امرا با سپاه
بهرام قهر عازم ری شهر شدند چون سلطان از خوف لاجرم پناه بقلعه
برد جیش قزلباش آغاز محاصره نمودند و ایشان از بیم جان بمدافعه مشغول

شدند چون ایام محاصره امتداد تمام یافت امیر سید شریف صدر ابابان از قلعه
بیرون آورده غازیخان و برادر او روانه تبریز گردانیده بامر شاه دین پناه کشته
گردید درین سال شاه دین پناه به ییلاق سهند فرمودند در اینجا القاص
میرزا و محمد خان حاکم شکی به درگاه عالم پناه آمدند درین سال غازیخان
تکلو قلعه باکو را گرفته جمع کثیری را بقتل آورد و قشلاق شاه دین پناه در تبریز
واقع گردید **متوفیات** درین سال غازیخان ذوالقدر والی شیراز متوجه
عالم آخرت گردید حکومت شیراز را با ابراهیم بیک ولد کچل بیک عنایت
نمودند **گفتار در قضایایی که در سنه ثمان و اربعین و تسعمایه واقع**
گردیده رفتن شاه دین پناه بدزفول درین سال موکب همایون به دولت
و اقبال بطرف ولایت خوزستان نهضت نمود و سبب این عزیمت آنکه علاء الدوله
اسمعیلی که والی دزفول بود سر از ربقه اطاعت کردن از طوق متابعت
بر تافت و فرمان همایون باجتماع سران سپاه و گردن کشان درگاه نفاذ
یافت و بعد از تکمیل شدن بهادران رزم خواه بجانب مقصد نهضت نمود •
روان شد باقبال شاه جهان • سعادت مساعد ظفر هم عنان
چون حدود خرم آباد محل نزول پادشاه دین پناه گشت حاکم لر کوچک
جهانگیر به درگاه سلاطین پناه رسید شاه دین پناه عزم دزفول نمودند
علاء الدوله [illegible] بالم و ناخوشی چون پشه ضعیف نهاد پیش از وصول
شد بود دگر بیرون ازان بدتر گریخته بطرف بغداد رفت **نظم** •
پس آنکه از آن عشرت آباد رفت • گریزان به سرحد بغداد رفت

در عایای آنجا بار بهب استقبال شتافته مفاتیح قلعه را تسلیم نمودند و شاه
دین پناه حکومت آن ولایت را بحیدر علی سلطان افشار رجوع نمود و
سید سجاد بن مهران مشعشعی که حاکم حویزه بود کمر عبودیت اخلاص بمیان
جان بسته به درگاه عالم پناه شتافت شاه دین پناه حکومت حویزه را
باز بوی رجوع نمود آنحضرت ابراهیم خان ذوالقدر و حسین جان سلطان
روملو را بتاخت ولایت فرستاده امرا آنجا را تاخته سالما غانما
باردوی همایون معاودت نمودند چون شاه دین پناه خاطر از کلیات
مهمات خوزستان جمع ساخت و رعایا را که از خدنگ حوادث آزرده
خاطر بودند بمراحم خسروانه بنواخت عزم معاودت نموده عنان عزیمت
بصوب بلده قم منعطف گردانیده و در آن شهر قشلاق نمود راقم حروف
حسن روملو از وقت نهضت شاه دین پناه بدزفول تا این سال که تاریخ
هجری بسنه ثمانین و تسعمایه رسیده است در جمیع اسفار همراه اردوی گردون
شکوه بود اکثر وقایع را برای العین مشاهده نمود امیر صدر الدین محمد و امیر
نظام الدین احمد و امیر قمر الدین محمد و امیر ابو المعالی محمد لطف الله از سادات
حسینی اند مولد ایشان قریه اسکویه نواحی تبریزست امیر ابو القاسم جد ایشان
از سادات عالیشان بوده جامع کمالات صوری و معنوی مستجمع سعادت
دینی و دنیوی و سلاطین سابقه پیوسته تعظیمات و تکریمات او می نموده اند
ابا سادات مشار الیهم مدت مدید در خدمت شاه دین پناه مدار
امور سلطنت و خلافت و صاحب مهام ملک و ملت بودند تقرب و محرمیت

ایشان در خدمت شاه دین پناه بر سبیل حقیقت بود و از ما عدا ایشان
بر سبیل مزاج القصه خامه تدبیر فلک اثر بر صفحه زر نشان مهر منیر قدم
در وادی تحریر نهاده و دست صانع قدسی اوراق لاجوردی سپهر برین
را بنقوش ثواقب کواکب آراسته هیچ فردی از افراد او در این تقرب بخدمت
ملوک سلاطین ندیده و در حریم حرم خاص باین نیکوئی محرم و اختصاص نشنیده
از ارباب فضل و کمال که ایوان کیوان رتبت جاه و منزلت ایشان بکتابه العلم
درجات آراسته بر آستانه رفیعشان سر مباهات و افتخار گذاشته بود و صحایف
جاه و جلال که صحایف احوال ایشان بنقوش و فضلنا هم علی کثیر ممن خلقنا
تفضیلا پیراسته غاشیه اطاعت فرمانبرداری ایشان نزار و دوش جان کشیده
نواب کامیاب ابواب انعامات بی پایان فراوان بر روی ایشان مفتوح
داشته الطف و احسن بلا بیم مراکب و سایر ما یکون من هذه القبیل با ایشان
تلطف نموده هر اراده که در خدمت آنحضرت می نمودند بلا توقف و تعلل بعد از
عرض بحصول اقتران یافته بود اگرچه انواع محظورات از آن بگذر لازم می آمد
دیگر نواب علی با ارکان دولت قاهره برسم ضیافت بجانب اسکویه تشریف
و نسبت با ایشان نهایت التفات و کمال مرحمت و غایت لطف بجای آورده
بجهت ملاحظه خاطر ایشان مجالس عشرت انگیز و محافل مسرت آمیز ترتیب
میفرمودند و انواع مباسطت و شکفتگی می کردند اما ایشان قدر این نعمت را
ندانسته و شکر این عطیه را بجای نیاورده و بنا بر آنکه در سرکار ایشان
کسی که از راه و رسم عالم خبری داشته باشد نبود و ایشان در مهام دیوانی

شرعی مداخله می نمودند بعضی امور که مناسب بر ایشان نداشت مرتکب میشدند
از آن ممر کدورات بخاطر اشرف اعلی رسیده ارکان دولت راه سخن یافته بمرور
ایام خاطر اشرف را از ایشان برگردانیدند و قاضی جهان که واسطه اتفاق
ایشان و اعتلاء مکان ایشان شده بودند بنا بر مصلحتها و مقتضیات زمان
ورق گردانیده در مقام نفاق با ایشان شده و آنها در خلوات با جمعی
از محرمان در امور ملکی تدبیرات اندیشیدند و جهت وکالت و صدارت
و وزارت و سایر مهمات سرکار شاه دین پناه باقوام و مخصوصان نزدیکان
خود صلاح دیدند آخر الامر فرمان قضا جریان شرف نفاذ یافت که ایشان
در قریه اسکویه ساکن گشته دیگر بدرگاه معلا نیایند و نواب علی سیورغالات
ایشان را که مبلغ کلی میشد شفقت فرمودند در اوایل این سال ایلچیان
سلاطین اوزبک جهان چره از جانب پیکن قرا سلطان حاکم بلخ و خدای
وردی بیک از قبل عبدالعزیز سلطان بن عبید خان حاکم بخارا با پیشکش
فراوان در تبریز بدرگاه شاه دین پناه آمدند و رخصت انصراف یافتند
حاجی آقا مهماندار بهمراهی ایشان برسم رسالت روان گردید متوفیات
امیر غیاث الدین منصور بن امیر صدر الدین محمد شیرازی از روی جامعیت
حکمت علمی و عملی ثالث معلمین بود و کواکب فضایل نفسانی از مطالع طوالع احوال
آن معلم ثانی طالع و اشراق لوامع کمالات از مقاصد علوم موقوف تصانیف ساطع

آنکه صاد صدارت گشته ٭ از شرف باعث صلوة صیام
گرده و دیباچه ریاضی را ٭ چون بیاض ارم خجسته کلام

و علو شان و غایت دانش او همین کافیست که در زمان سلطنت خاقان اسکندرشان

او را جهت تعمیر حضرت اعلم العلماء المحققین افضل الفضلاء المدققین وارث

علوم سید المرسلین استاد البشر عقل حادی عشر خواجه نصیر الدین طوسی

که در مراغه است و بکلیه ویران شده طلبیدند چون اتمام آن به دوره زحل

که سی سال بوقوع می انجامید خاقان اسکندرشان از طول زمان آن اعراض

نموده در اتمام آن سعی نمود و جناب میر از مرض آتشک محترز بوده از جهت

از جمیع اهل عالم متنفر گشته بود و دست بدست هیچ فردی از افراد انسان

نمیرسانید بملاحظه آنکه مبادا آتشک داشته باشد اگر گاهی اراده مصافحه

با کابر و اهالی نمودی دست در آستین کشیده مصافحه کردی و اگر کسی اراده

کردی که یکی از متعینان را از نظر اعتبار او ساقط سازد بمجرد اسناد آن

مرض از نظرش ساقط شدی بوقوع و عدم وقوع آن التفات نکردی

در زمان صدارتش قاضی علی بغدادی مدار علیه دیوان بود روزی

قاضی مسافر بنا بر هزل و مطایبه بعرض میر رسانید که قاضی علی قبل ازین

مرض آتشک داشته روز دیگر که قاضی علی نزد آنحضرت آمده که توقیع و مهر را

از جیب میر بیرون آورده و امثله و احکام را بمهر و توقیع رساند میر از قاضی

نفرت نموده خود را از وی دور میداشت هرچند قاضی نزدیک وی میرفت

میر خود را از وی کشیده میداشت تا باین نهج تمام دیوانخانه را میر با قاضی

گشتند بعد از آن قاضی دانست که سبب نفرت چیست هرچند در تدارک

آن کوشید فایده نداشت ازین جهت در حق او گفته اند رباعی

آن میر که پوشیده ز وسواس لباس • در آتشکش مدام هست و هراس

وسواس نداشت دست از دامن او • هرچند که شست دست از وسواس

در مرتبه ثانی که حضرت مجتهد الزمانی از استماع حکایت که در باب عدم

تقید میر از شرع اقدس مذکور می شد و افشا و بعضی مفسده و اشرار و

تجهلانی که میر او را میکرد در مقام عداوت در آمده از طرفین مبانی نزاع

استحکام یافته بود مطلقا صلاح را در آن مدخل نبود و آخر الامر منجر بقباحات

کلیه شده تا آنکه روزی در مجلس بهشت آیین مجتهد الزمانی حاضر بودند میر

تشریف آوردند مباحثه علمی در میان آمده در آن بحث بخشونت و نزاع انجامید

شاه دین پناه حمایت مجتهد الزمانی نموده در همان مجلس او را از صدارت

عزل کرد و روزی چند ملازم درگاه بود و بجانب شیراز روان گشت

درین سال از عالم انتقال نمود از جمله مصنفاتش حاشیه حکمة العین و حاشیه

زوراء و اخلاق المنصوری و محاکمات و حاشیه اشارات و اثبات واجب و مشارق

و حاشیه تجرید و تفسیر سوره هل اتی و مرآت الحقایق و ضمیر در هیات و لوامع

هیات و کفایه منصوری در حساب و ریاض رضوان ایمان الایمان در علم کلام

و دلیل الهدی گفتار در قضایایی که در سنه خمسین و تسعمایه واقع

گردیده و رفتن شاه دین پناه به ییلاق سره بند و آمدن دین محمد

اوزبک باسترآباد در اوایل فصل بهار رایات شاه جمشید اقتدار از بلده

قم به ییلاق سره بند در سر حرکت آمده روزی چند خسرو سعادتمند

در آن مقام بعیش و عشرت گذرانید و در آن اوان مزاج آنحضرت از نهج

صحت انحراف جبلت بعد از آن شفای کلی قرین ذات خجسته صفات
گشت در آن ایام بعرض شاه دین پناه رسید که طایفه از لشکر ماوراء النهر
داعیه نمودند که از آب آمویه عبور نمایند بنابر آن بهرام میرزا و بدرخان
استاجلو و حسین جان سلطان روملو و بداق خان قاجار را به ییلاق لار
روان گردانید بهرام میرزا خواجه عنایت که وزیر وی بود با جمع کثیری
بتاخت استراباد ارسال نمود و خواجه عنایت الله با غازیان شجاعت پناه
آن دیار را تاخته غانما سالما باز مراجعت نمودند در آن ایام شاه
دین پناه عبدالله خان و شاهقلی سلطان را بتاخت الوس کلهر فرستاد و امرا
الوس را غارت کرده بدرگاه فلک اشتباه مراجعت فرمودند چون خبر
انحراف مزاج شاه دین پناه بدین محمد اوزبک رسید رقم نسیان بر صحایف
حقوق شاه دین پناه کشید با لشکر گران باستراباد آمد حاکم آنجا صدرالدین
خان با فوجی از غازیان را از قلعه بیرون فرستاد و چون عدد اعدا زیاده
از حد و حصر بود غازیان مراجعت کرده پناه بشهر آوردند و دین محمد مصلحت
محاصره قلعه ندیده راه ولایت خود پیش گرفت چون این خبر به ییلاق لار بمیرزا
و امرا رسید بدرخان و حسین جان سلطان و بداق خان قاجار بطرف استراباد
ایلغار نمودند چون مراجعت دین محمد خان را شنیدند به ییلاق لار معاودت
نمودند **گفتار در جنگ رومیان با گرجیان** در این سال سلطان سلیمان
پادشاه روم موسی پاشا را که حاکم ارضروم بود با منصب امیر و سنجق
بتسخیر گرجستان ارسال نمود و رومیان بر حسب فرمان متوجه دادایلی شدند

ملک بقراط

ملک بقراط که بباش آچوق اشتهار دارد قلعه را مستحکم ساخته جمعی از نامداران
در آنجا گذاشته خود بکوهستان و جنگلستان رفت و رومیان حصار را محاصره
کردند بعد از ده روز مسخر کردند و از آنجا با لشکر آراسته باولتی آمدند
و قلعه آنجا را در میان گرفتند ینگچریان از پیش رفته سیبها را مرتب ساخته
بترتیب توپ و تفنگ و دیگر اسباب جنگ بیکبار بر گشادند در آن حین
باش آچوق از روی مکر و حیله جمعی را با تحف بسیار پیش موسی پاشا فرستاده
و پیغام کرد که بنده را چه حد آنکه با جنود حضرت پادشاه خواندکار مخالفت
کنم اگر پاشا مراجعت کند مفاتیح قلعه را بهر که امر کند می سپارم پاشا
بسخن وی فریفته شده از ظاهر قلعه اولتی کوچ کرده روانه ارضروم
گردید و جمعی از امرا سنجق را در بالای توپ گذاشت که تا از عقب او بارض
روم آورند چون باش آچوق از مراجعت پاشا خبردار گردید و سایر سر
داران گرجستان چون بلای ناگهان بر سر رومیان که بر بالای
توپ مانده بودند ریختند و اطراف و جوانب ایشان را چنان فرو گرفتند که از
هزار یکی جان بدر نبردند بعد از آن متوجه پادشاه روان شدند در وقت
چاشت بوی رسیدند و حمله نمودند و بزخم شمشیر آبدار دمار از روزگار
رومیان بر آوردند عرصه صحرا از خون ایشان لاله گون گردانیدند و موسی
پاشا را با جمع کثیر از رومیان بقتل آوردند و قتول ایشان از تاتالان بوده
چون خبر قتل موسی پاشا بحمید رسید خادم علی پاشا با لشکر دیار بکر بطرف
گرجستان ایلغار نمود چون بدان حوالی رسید امرای گرجستان بولایت

خود رفته بودند علی پاشا بعضی از قریهٔ آذربار را سوزانیده بطرف حمید
معاودت نمود **گفتار در محاربه نمودن رومیان با گرجیان** چون
خبر استیلای گرجیان بسلطان سلیمان رسید متمرد علی پاشا را با سپاه
بسیار بگرجستان فرستاد ایشان در موضع قاملوچمنی بگرجیان رسیده جنگ
کردند چون آتش حرب از حملهٔ دلاوران اشتعال یافت گرجیان زور آورده
علم دلو بهاء الدین کرد را گرفتند و دلو بهاء الدین برهنه گشته بر گرجیان
حمله آورده رایت خود را از ایشان گرفت فی الفور رومیان بهم پیوست
بعد از ستیز و آویز گرجیان شکست خورده رو بگریز آوردند اموال بسیار
بدست رومیان افتاده بدیار خود معاودت نمودند درین سال شاه دین پناه
در غایت عظمت و حشمت در قزوین قشلاق نموده بلاد ایران بیمن معدلت
آنحضرت آراسته گشت و کافهٔ رعایا و عامهٔ برایا در مهد امن و امان آسوده
بدعای دوام دولتش مشغول بودند **گفتار در قضایایی که در سنه
احدی و خمسین و تسعمائه واقع گردید و آمدن همایون بدرگاه شاه
عالم پناه** درین سال همایون پادشاه التجا بشاه دین پناه آورد و سبب
آمدن وی آنکه شیرخان افغان بهلکن پادشاه آغاز مخالفت کرده پادشاه
همایون متوجه آن افغان فی ور گشته در سرحد بنگاله بوی رسیده صف
قتال بیاراست حربی بغایت صعب دست داده همایون پادشاه با وجود
جنود نامعدود مغرور بود بر طبق کلمهٔ و یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم لشکر
مخالف که در غایت قلت بود اصلا التفات نمی نمود غافل ازین مقدمه که

کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله والله مع الصابرین بعد از جنگ
فراوان شیرخان را صورت نصرت روی نمود و سپاه جغتای شکست
فاحش یافتند میرزا محمد زمان نبیرهٔ سلطان حسین میرزا با جمعی از امرا در آب
گنگ غرق شدند پادشاه پریشان حال بلاهور آمده در آنجا بواسطهٔ
توجه افغانان و مخالفت برادران به بکر آمده حاکم آن ولایت میرزا شاه
حسین بن شجاع بیگ ارغون ابواب سعادت بر روی خود بسته در برج
خلاف رایت عناد برافراخت و چند بار پادشاه عالی تبار مردمان با اعتبار
را نزد میرزا شاه حسین فرستاده او را بسلوک طریق وفاق دعوت
نمود فایده نداد معلوم پادشاه گشت که گرفتن قلاع آنجذ و دار دست
آن مرز متعذر است بنابر آن کوچ کرده متوجه قندهار گشت حاکم آن دیار عسکری
میرزا که برادر پادشاه بود چون از توجه پادشاه همایون آگاه گشت خطبه
گذرانید که بهر نوع که تواند همایون پادشاه و ارکان دولت ورا دستگیر
گرداند شخصی از دولتخواهان و مخلصان پادشاه که در ملازمت عسکری
میرزا بود از اندیشهٔ آن ضلالت پیشه اطلاع یافته بجانب اردوی نصرت
در ولایت شال و مستانگ بتقبیل عتبه مرتبه موفق گشته کیفیت حال مقرون
بوبال عسکری میرزا را بعرض رسانید بالضروره همایون پادشاه اموال
و اثقال و احمال برادران حوالی گذاشته با سی چهل نفر از ملازمان جلادت
اثر از خوف آن بداختر با قوافل غم و الم و خوف از طریق غیر معروف عنان
یکران بطرف سیستان منعطف فرمود و احوال یوم یفر المرء من اخیه مشاهده فرمود

بعد از طی مسالک بولایت مذکور رسید حاکم آن ولایت احمد سلطان
شاملو با اکثر اشراف و اعیان باستقبال پادشاه بیرون آمدند و در موضعی
از مواضع آن ولایت با آنحضرت ملاقات نمودند و در منزلی که لایق آن پادشاه
بود فرود آوردند و پادشاه زمان باتفاق احمد سلطان بصوب هرات توجه
فرمود و چون محمد خان از وصول همایون واقف گشت علی سلطان را با تحف
فراوان باستقبال فرستاد و صباح روز شنبه عشرین ذی قعده محمد خان با امرا
و اعیان و سایر غازیان که در هرات بودند از هرات بیرون آمده از پی
استقبال خسرو نیکوفعال شتافت در قریه مالان خان و بعضی از فرزندان
و سایر سلطانان با پادشاه همایون ملاقات نمودند و در ملازمت آنحضرت
بشهر در آمدند در باغ زاغان سلطان محمد میرزا با خیل و سپاه با همایون
پادشاه ملاقات نمودند روزی چند پادشاه دولتمند در هرات متمکن شد
و بسعادت و اقبال بپایه سریر اعلی روان شد بهر ولایت که میرسید امرا و ارکان
انجا مراسم بندگی بجای رسانیده پیشکشهای لایق میکشیدند چون در کنف ذوالجلال
بسعادت و اقبال بر می آمد چین خان سلطان روملو حاکم آنجا با خویشان
و تبار باستقبال استعجال نموده بشرف بساطبوسی استسعاد یافت پیشکش
کشیده در منازل خوب فرود آوردند و چون بیگفرسنجی اردوی شاه دین
پناه بیگفرسنجی اردوی رسید بهرام میرزا و سام میرزا و قاضی جهان
و سوندک بیک قورچی باشی و بدر خان و شاهقلی خلیفه مهردار و سایر امرای
عالی تبار باستقبال مبادرت نمودند در سر قدم خیل چشم آمده فوج فوج

بادی ملاقات مینمودند چون قریب بارگاه خلافت پناه رسید از سمند خوش
فرود آمده ببارگاه توجه نمود چون پادشاه همایون مشاهده شاه دین پناه
گشت از درون خرگاه که محل جلوس آنحضرت بود برخاسته از پی تعظیم
قدم چند پیش آمده و مقارنه نیرین و اجتماع سعدین دست داده شاه باتفاق
همایون پادشاه بدرون خرگاه در آمدند و در جای مناسب قرار گرفتند
از جمله تبرکات او یک قطعه الماس بود بوزن چهار مثقال و چهار دانگ
واردوی گردون شکوه از چمن فرود و در حرکت آمد آنگاه فضای موج افزای
سورلوق از پرتو نزول همایون ظل او سپهر بوقلمون گشت در آن وقت
شاه دین پناه بعزم شکار سوار گردید چون جرگه بهم رسید آهوی بیابان
و گورزن بیشمار و سایر جانوران شکار پابسته دام تقدیر گردیدند بضرب
تیغ و تیر پادشاه عالم گیر بقتل رسیده • گورزن از خدنگ شکاری بهلاک
چو گاو زمینش هموحش زیر خاک • سر و شاخ آهو که خونبار بود
چو شاخ گل از تیر پر خار بود • ربوده سگ از آهوان هوش را
بخواب عدم برده خرگوش را • شاه دین پناه جشن عظیم ترتیب
کرده همایون پادشاه را طلب فرمود و ویرا در محل مناسب جای داد و
پس از اکل و شرب نقود و جواهر و کمر مرصع و تاج مرصع و اقمشه زرنگاری
و اکثر امتعه فرنگ و ادوات و آلات جنگ و اسپان تازی و شتران جمازی
و استران بسیار و بعضی قطاری و بعضی زینی و خیمه و خرگاه و طبل و علم
و بارگاه بوی عنایت فرمود و بایرام خان بهارلو که وکیل پادشاه بود

بوی نیز طبل و علم شفقت شده داعیهٔ زیارت مرقد آبا و اجداد پادشاه
پاک اعتقاد در ضمیر منیر همایونی جای کرده بصوب ولایت اردبیل توجه نمود
بعد از سیر تبریز و اردبیل باردوی شاه دین پناه مراجعت کرده حکم
عالی صدور یافت که شاهقلی سلطان افشار و بداق خان قاجار و
احمد سلطان والی سیستان و ایقوت بیک نبیرهٔ چایان سلطان و ادهم
بیک لدوی و سلطان و سعید قورچی بسرداری شاه ویردی بیک کچل
و هزار سوار ملازمان محمد خان بمدد پادشاه نامدار بولایت زمین
داور و قندهار روند بعد از فتح آن سرزمین بولایت کابل و غزنین رونده
آن ولایت گرفته بهمایون پادشاه تسلیم نمایند سرداران مذکور با ولات
مسطور روان شدند چون بگرمسیر رسیدند عسکری میرزا که از قبل کامران
میرزا حاکم قندهار بود قلعه را مضبوط کرده بر برج خلافت تمکن کرده
داعیهٔ داشت بکابل فرستاده آمدن همایون پادشاه را اعلام کرد
میرزا کامران قاسم سلطان و امیر جلیل را با فوجی از فارسان میدان
دلاوری بمدد میرزا عسکری بولایت معهود روان نمود چون این خبر
بپادشاه والا گهر رسید با لشکر قزلباش از زردی پرخاش ایلغار
کرده جمیع امرا که بر سم منقلای پیش رفته بودند و مخالفان نیز جرات
و جلادت نموده گروه با شکوه از پیاده و سوار بخیال جدال و قتال
از حصار بیرون آمده جنگ در پیوست بعد از کوشش کوشش طرفین و
اشتعال آتش فتنه و شین تیغ نبردان آستان میرزا عسکری چابک

سواران میدان دلاوری روی بانهزام آورده پناه بقلعه بردند عساکر
جرار حصار را مرکز وار در میان گرفتند و آن قلعه ایست سر بفلک
افلاک کشیده و چشم روزگار مثلش ندیده و وهم را عروج بر برج آن محال

سپاه ظفر یار و نصرت شعار • نشستند بر دامن آن حصار
حصاری که از اوج گردون بلند • برو رفته بالا بچندین کمند
سپهر آستان فلک پایه • ز دیوار او آسمان پایه
صف کنگرش آسمان عروج • ز ده خنده بر طاق ذات البروج
کسی را که افتد بر آن قلعه راه • نهد پای بر چشم خورشید و ماه
لب خندق و کنگرش یک بیک • یکی در سما و دگر در سمک

و از وصول لشکر قیامت شکوه زلزله در کوه و ولوله در جان آنگروه
افتاد میرزا عسکری و مردم او دست به تیر و کمان برده آغاز جنگ نمودند
چون سپاه همایون پادشاه و غازیان دولتخواه قلعه را احاطه کردند
عسکری میرزا از امداد کامران مایوس گشته و علامات ضعف و انکسار
بر صفحات او ظاهر شده جز تضرع و تشفع چاره دیگر ندید رسولان نیک
خواه بهمایون پادشاه فرستاده امان طلبید شهریار نیک اخلاق خود را از زمرهٔ
والکاظمین الغیظ جای داده از فقرهٔ والعافین عن الناس شمرده و الله
یحب المحسنین را منظور داشته خشم فرو خورد و میرزا عسکری و اعوان
و انصار از مجلس قندهار بیرون آمده بهبوسیدن انامل فیاض مفتخر و سرافراز
گشت و بداق سلطان در درون شهر نزول کرده بلده را بتصرف

خویش در آورد و همایون پادشاه کوچ کرده بالنگار خود توجه نمودند با آنکه
شاه دین پناه حکم کرده بود که مادام که ولایت کابل را از کامران میرزا
انتزاع ننمایند عود نکنند همایون پادشاه با پنجهزار سوار در نواحی قندهار
مانده امرای خود را طلب کرده قرعه مشورت در میان انداخت الغ میرزا
که از نبایر سلطان حسین میرزا بود بعرض رسانید که صلاح در آنست که قندهار
را از بوداق خان گرفته کوچ و متعلقان را در انجا گذاشته متوجه کابل گردیم
این تدبیر حضرت روشن ضمیر را معقول افتاد و الغ میرزا با قریب پانصد کس
از دلاوران مشهور را از جانب دروازه ماشور متوجه شهر شد و امیر حاجی
محمد که با فوجی از بهادران از طریق دروازه گنده کان بصوب بلده
در حرکت آمدند آن دو سردار چون قریب بدروازه قندهار رسیدند
دروازه بانان را غافل یافتند درون قلعه خود را انداختند ملازمان
بوداق سلطان پناه بارک بردند بعد از آن همایون پادشاه بشهر آمد
بوداق سلطان از ارک بپایان آمده و از پادشاه رخصت طلب کرده
متوجه درگاه دین پناه شد چون بار دیگر قندهار بامداد شاه دین پناه
بتصرف همایون پادشاه در آمد امرای جغتای فوج فوج از کامران میرزا
روگردان شده بآنحضرت می پیوستند همایون پادشاه باستصواب
مردمان نیکخواه متوجه کابل گردیدند در اثنا قراجه بیک بشرف دست بوس
پادشاه نامدار مشرف شده باصناف الطاف اختصاص یافت هم در آن
شیرافکن بهادر ولد قوچ بیک با هزار سوار جرار از کامران نابکار فرار کرده

باردو

باردو ملحق گشت و همچنان خضر خان حاکم هزاره با ده هزار جنود نامدار
بجنود ظفرشعار پیوست چون میرزا کامران از توجه پادشاه آگاهی یافت
کابل را گذاشته فرار نمود همایون پادشاه در غایت عظمت و شوکت
در کابل نزول نمود و هزاره و احشام و صحرانشینان با پیشکش فراوان
روی توجه بخدمت نهاده بتقبیل بساط همایون استسعاد یافتند در سال
قران علوین واقع شده شاه دین پناه در قزوین قشلاق بسعادت و اقبال
فرمودند **گفتار در قضایایی که در سنه اثنی و خمسین و تسع مایه وقوع
گردیده و رفتن شاه دین پناه بدامغان** شاه دین پناه به ییلاق ملیه
گنبد که در حوالی قزوین واقع است نزول نمودند و از انجا روانه سلطانیه
شدند و مدت دو ماه در انجا اوقات گذرانیدند و از انجا روانه دامغان
گردیدند **وقایع متنوعه** درین سال محمد سلطان با جمعی از زنگیان مشهد
آمده و شصت نفر از ملازمان شاهقلی سلطان استاجلو که حاکم مشهد بود
بقتل آورده روانه نیشابور گردیدند و بتخریب بلاد و تعذیب عباد اشتغال
نمود و بعد از بیست روز روانه دیار خود گردید درین سال شاه دین
پناه در قزوین قشلاق نمودند هم درین سال در تبریز طاعون شد **متوفیات**
امیر معز الدین محمد اصفهانی اتقی و اورع و ازهد و اعلم و افضل سادات
رفیع الدرجات عراق عجم بود در علم فقه خصوصا کتاب عبادات مهارت
تمام حاصل کرده بود و اکثر مسائل فقه را از حضرت مجتهد الزمانی فرا گرفته
بود و در عنفوان شباب بشرف زیارت بیت الله مشرف شده و در

که مجتهد الزمانی بسبب عزل میر غیاث الدین منصور را از منصب صدارت
شد در همان روز شمهٔ از اوصاف حمیدهٔ حضرت میر را در مجلس اشرف اعلی مذکور
ساخته و بعرض رسانید که هیچ از جملهٔ سادات و اعزه نقبا و علما را
لیاقت این مرتبهٔ سامی و منصب نامی غیر از آنحضرت نیست و در آن اوان
میر در اصفهان تشریف داشتند فرمان قضا جریان باحضار او نفاذ گرده
تا زمان وصول او بدرگاه معلی حضرت مجتهد الزمانی نواب و وکلا جهت
او تعیین فرمودند و مهر و توقیع ترتیب او نمودند مدت هشت سال صدارت
کرد و در ترویج شرع اطهر و تنسیق دین اظهر سعی موفور و جهد نامحصور بظهور
رسانید و در رفع بدع هیچکدام از صدور آنقدر جهد و سعی ننمودند که آنحضرت
خصوصا در تخریب شیره خانها و دار الفسقه خمور و مسکرات و کسر آلات
لهو و قمار و زجر فسقه و فجره و ملاحده و با وجود این رتبه مطایبه بر مزاج
آنحضرت غالب افتاده بود و لطایف و ظرایف دلپذیر از و بظهور میرسید
حسن خلق و تواضع و فروتنی آنحضرت در آن مرتبه بود که قلم دو زبان
شمهٔ از آن در سلک بیان نتواند آورد اما بنا بر غدر و خدعه که مولانا
رکن الدین مسعود طبیب کازرونی نسبت بدان حضرت بعمل آورد شاه
دین پناه را خاطر مبارک آزرده گشته آنحضرت را از صدارت عزل
فرمود و بعد از آن در روضهٔ عرش مرتبهٔ رضویه معتکف گشته اوقات
خود را صرف افادهٔ علوم دینیه و طاعات و عبادات میفرمود در
سال متوجه طواف حرمین شریفین شد و در راه بصره فوت گردید و جسد

شریفش را در کربلا مدفون ساختند از جمله تصانیفش رساله اثبات واجب و تقویم
سیاه و تاریخ وفات آنحضرت از خیر الناس معلوم میشود و مولانا سلطان
محمد صدقی استرابادی از مشاهیر شعرا بود و پیوسته میان آنجناب
و مولانا حیرتی بواسطه بحث شعر نزاع بود و درین سال در ماه رجب مهر
سکوت بر لب نهاد از تصانیفش شرح مطالع و دیوان غزلیات و
قصاید منشی سلطان استاجلو درین سال بمرگ مفاجا از عالم گذشت

گفتار در قضایایی که در سنه ثلاث و خمسین و تسعمایه واقع گرده

و مخالفت القاص با حق شناس چون القاص چند وقت در شروان
حکومت نمود بخار نخوت و غرور در دماغ راه داده و بواسطه چند روزه دولت
بی نور در بیشهٔ پندار غرور بر مسلک طغیان مغرور و روش شیوه تیره دلان
از شمع هدایت دور و نسیان حقوق سابق و طغیان با جمیع لواحق بنیاد نهاد
و بجهد تمام اسباب عناد و خلاف بهم رسانید و همت بر ابطال حق ولی نعمت
مصروف داشته از فحوای الکفران اشد من الکفر غافل شد بعد از آنکه
خال عصیان و خذلان بر چهرهٔ او ظاهر گشت بخیهٔ خلاف بر روی کار افتاد
بر همگنان این معنی واضح و لایح شد شاه دین پناه با خیل و سپاه روانه تبریز
گردید و او رکنج اوغلی را نزد القاص فرستاد و مشار الیه جوابهای درشت
بوی گفت القاص میرزا از توجه شاه دین پناه در بحر اندیشه افتاد و مادر خود
خان بگی خانم و پسر خود سلطان احمد را باستغاثه بدرگاه ارسال نمود
یقین شد که رنجش ز بنیاد نیست ۞ سرانجام کارش پشیمانیست

بما در چنین گفت کای نیک زن • تو خواهی مگر عذر تقصیر من
شد آن بانوی پر خرد رهبرش • که زاد او رود از پی مادرش

و خانبکی خانم رسالت القاس را عرض کرده ماحصلش آنکه آنحضرت ولی نعمت
منست و از کردار تباه و مخالفت بیجا نکاه بواسطه بخت تیره روز بر باد فساد
مردمان شریر بد آموز همداستان شده و از آن شرمسار و پشیمانم بکمال
عواطف شاهانه امیدوارم اگر مراحم خسروانه گناه بنده را نابود انگارد
خود شناخته بعد ازین پا از طریق متابعت بیرون ننهم و در مراعات
خدمتکاری و جانسپاری هیچ دقیقه فرو نگذارم شاه دین پناه نیز از تقصیرات
او گذشته از امرای عالیمقدار سید محمد کمونه و سوندوک بیک قورچی باشی
و شاهقلی خلیفه مهردار و بدر خان و معصوم بیک متولی اردبیل با والده
القاس روانه شیروان گردانید ایشان در جواد بالقاس ملاقات نمودند و ویرا
قسم دادند که دیگر قدم از جاده متابعت بیرون ننهد و هر سال
هزار تومان تبریزی بخزانه رساند و هزار سوار بیساق فرستد از نیجانب
شاه دین پناه از سهند کوچ کرده به تبریز آمد در آنجا برکت خلیفه تکه‌لی
که از مقربان القاس بود با قرب چهل نفر از اقوام القاس خلاف کرده
بملازمت شاه دین پناه رسید در تبریز میانه طایفه افشار و ذو القدر
صورت مخالفت روی نمود و از جانبین اسلحه جنگ پوشیده مستعد
جدال و قتال شدند شاه دین پناه ایشانرا بلطف و عنف ملامت نمود لاجرم
امر الصلح و صلاح صفا مایل شدند شاهقلی خلیفه ذو القدر و سوندوک بیک

قورچی

قورچی باشی و شاهقلی سلطان افشار و محمود خان الفت ربه دولتخانه آمدند
و عهد نمودند که مدت عمر با یکدیگر در مقام خلاف و نفاق نباشند بعد از آن
شاه دین پناه با سپاه بیکران روانه گرجستان گردیدند از شوره گل
عبور نموده به آق شهر آمد در آن ایام از بام تا شام و از صباح تا رواح
پیوسته چون ابر دست کریمان سیم میپاشید و کوه از سبب سرما دندان
دل مخالفان دین از بیم میلرزید در چنان حال پادشاه ظفر مآل بر سر گبران
شبیخون آورده لشکر اسلام چون بمقام گبران شقاوت فرجام رسیدند
تیغ جهاد از نیام انتقام کشیده روی برفها از خون ایشان گلگون ساختند
و بسیاری از گاو و گوسفند غنیمت گرفتند و خانهای آن بد کیشان را آتش
زدند و در آن اوان آفتاب در آخر جدی بود از شدت برودت رود کر
منجمد شده مانند نقره خام بسته بود و از بسیاری برف قلعه کوه و فضای
صحرا و هامون مسطح شده بود باهم مساوی گویا کمال اسمعیل برای آن زمان گفته

مانند پنبه دانه که در پنبه تعبیه است • اجرام کوهها است نهان در میان برف

در آن اوان راقم الحروف حسن نبیره امیر سلطان روملو با جمعی از قورچیان
روملو و چینی بوقچی از گبران پی پیمان دو چار گشته این کمینه باتفاق شاه
قلی نام قورچی چینی حمله کردیم و ایشانرا متفرق ساخته و جمعی را مجروح و
کرده اسیر چند گرفته معاودت نمودیم غازیانی که رفیق ما بودند از
کال و لاوری یکقدم پیش نهادند شاه دین پناه از آق شهر کوچ کرده
روانه بندی شدند در اثنای راه لوند بیک حاکم زکم و کبرم و باشی آچوق

حاکم گرجستان بدرگاه سلاطین پناه رسیدند و بنوازش خسروانه سرافراز
گردید و اباشی آجوق خلعت پوشیده بالکای خود معاودت نموده لوند بیگ
روزی چند در خدمت پادشاه سعادتمند توقف نمود چون دولت و سعادت
ملازمت مجلس همایون منتهی شد شاه دین پناه بتشریفات فاخره و انعامات
وافره و اسبان راهوار و خلعتهای شاهوار نواخت بعد از آن رخصت
حاصل کرده روانه دیار خود گردید و شاه دین پناه کوچ بر کوچ بگنجه
آمد و از گنجه کوچ کرده در منزل بولاق نزول نمود و از آن منزل ابراهیم خان
ذوالقدر و حسین جان سلطان روملو و کوکجه سلطان قاجار و [illegible]
سلطان زیاد اوغلی و خواجه باسازا با پنجهزار سوار جرار بسبق الغا
بشماخی که در آن اوان القاس ناحق شناس در آنجا بود ارسال نمود غازیان
جرار توکل بر حضرت پروردگار کرده آب کر زده متوجه شماخی شدند مهتر
دولتیار که ابراز دوی القاس بود خبردار گردید خانه کوچ القاس را
برداشته بقلعه گلستان رفت امرا و ارکان دولت و عساکر بهرام صولت
شماخی را تاختند و قلعه گلستان را در میان گرفتند بعد از رفتن امرا شاه
دین پناه با فوجی غازیان خونخوار و دلیران روزگار که بسنه طایر از زخم
تیر پرتابشان شهپر انداختی و کوه ثابت قدم از صدمه گوپالشان بلرزه شدی
سپاهی چو آشفته پیلان مست ◦ همه نیزه و گرز و خنجر بدست
از قوینباد دلی معمور کرده متوجه ارش گردید ◦ بر آهنگ شیران برانگیخت رخش
سلیمان نشان چتر و تاج بخش ◦ غبار سپه را بر ماه برد

تزلزل

تزلزل بگاو زمین راه برد ◦ ز نعل ستوران زمین بیقرار
ولی آسمان برقرار از غبار ◦ و کوچ بر کوچ روانه علیشبان
گردید از آن مقام سلیمان چلبی را که در پای قلعه گلستان بود با ششصد
نفر از دلیران جوشن ور بطرف قلعه دربند فرستاد در یکفرسخی قلعه
مذکور گلانتر قبله ارزنه و القاس می آمدند رسیدند و غازیان ایشان را
منهزم گردانیدند و بقرب سی نفر از آن قوم بداختر بقتل آوردند بعد از آن
علم توجه بطرف قلعه برافراختند سارو قیماس و دولو قیماس چکنیک از دربند
بدر آمدند بعد از ستیز و آویز راه گریز پیش گرفته بقلعه متحصن شدند
سلیمان چلبی مراجعت کرده باتسبیه آمد **وقایع متنوعه** و درین سال از اطراف
و جوانب از ترکان دشت قبچاق و صحرانشینان و سرداران کوهستان
مثل سلطان علی بیگ قیطاق و قراقباد و بیانیه سریر اعلی آمده اظهار بندگی
و سرافکندگی نمودند آنحضرت رعایت و عاطفت از خلعتهای فاخره و جامهای
زربفت و کمر شمشیر و اسبان تازی ایشانرا بنواخت و درین سال سلطان
سلیمان پادشاه روم سپاه بسیار بتسخیر بصره فرستاد و عبدالله منتذ
که والی آندیار بود از قلعه بیرون آمده تا شب با رومیان مقاومت کرد
چون دید که حریف ایشان نیست شهر را گذاشته فرار نمود و رومیان
بر بصره مستولی شدند **متوفیات** سلطان جغتای جوانی بود در کمال
زیبایی و طراوت غنچه رخسارش غیرت گلبرگ طری و لوامع رخسارش
رشک ماه و مشتری رخسار چون گل سیراب خط چون سنبل پر پیچ و تاب

گویی که نقاش حکمت لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم بپرگار ابداع دایره
از عنبر تر بر صفحه عذارش کشیده و رخسار چون گل شکفته و عارض چون ماه دو هفته

تو گویی پسته حمرا از لاله زیور • لباس ارغوانی کرده در بر
دو چشم ترک بد دلها کین ساز • دو ابرو بر جگرها ناوک انداز

اما پیش از آنکه گل امید در باغ مراد چندین بهار رفتار گرفت رشته

ز گلبرگ او چون بنفشه برآمد • ز آفت بر وجست باد خزانی
بوقتی که آمد گل از غنچه بیرون • شد اندر کفن همچو غنچه نهانی

بلبل طبع مولانا قاسم کاهی این ترنم آغاز کرد تاریخ

سلطان حقیقی بود گل گلشن خوبی • لیکن سوی رضوان اجلش راهنمون شد
در موسم گل عزم سفر کرد درین باغ • دلها ز غمش غنچه صفت غرقه بخون شد
تاریخ وی از بلبل ماتم زده جستم • در ناله شد و گفت گل از باغ برون شد

مولانا کمال الدین حسین ولد مولانا مسعود کاشی حکیمی بود فاضل و نکته دان و قانون رای صایبش بواسطه شفای امراض و کلیات قواعد ذهن ثاقبش ذخیره ازاله اغراض بعد از والد ماجد منصب طبابت شاه دین پناه بدانجناب قرار گرفت پیوسته منظور انظار عنایت سلطانی و مشمول عواطف خاقانی بود درین سال وفات یافت. گفتار در قضایایی که در سنه اربع و خمسین و تسع مائه واقع گردیده رفتن القاس بجانب چرکس و مراجعت او از آن دیار و شکست یافتن او از امرا و رفتن بجانب روم چون القاس با امرا مراجعت نمود با شش هزار سوار و پیاده

بجانب چرکس روان شد خانه کوچ را در شماخی گذاشته بتعجیل هرچه تمامتر روانه دربند گردید مادرش خانبگی خانم را در قلعه گذاشته روبدیار چرکس نهاد و بواسطه برودت هوا کاری از پیش نبرده معاودت نموده شاه نظر برادر درویش محمد خان حاکم شکی را با جمعی از ملازمان مجدداول گردانید و فوجی مردمان چرکس بدیشان رسیدند شاه نظر پای ثبات افشرده جنگ صعب نمود آخر بضرب سنان چرکسان از اسب افتاده کشته گردید و در آن معرکه پسر وندی آقا ر و نملو و جمع کثیر از ملازمان القاس بقتل آمدند چون مردمان چرکس و جنود القاس غالب آمدند لشکر پیاده از پیاده و سوار جمع آورده در برابر القاس بجهت مراسم صف قتال بیاراستند القاس نیز بتصفیه صفوف و تهیه اسباب سلاح و سیوف قیام نموده یکبار بر ایشان حمله کرده چرکسان هزیمت را غنیمت شمرده ملازمان القاس ایشان را تعاقب کرده قریب سیصد نفر از آن قوم بدرجه بقتل آوردند و عنان عزیمت بطرف دربند معطوف گردانید بعد از وصول بدانجا خبر رسید که شاه دین پناه بشروان آمده و خانه کوچ لشکریان تصرف کرده اند و اکنون با سی هزار سوار جرار مستعد جنگ و پیکار است چون القاس این خبر را شنید سیار و قیماس بیک و لو قیماس بیک که از مقربان او بودند با جمعی از مردمان جرار بر سر شاهوردی سلطان زیاد اوغلی قاجار و محمد بیک ترکمان و سلیمان بیک چلبی چپنی و محمد بیک شیر بخت اوغلی طالش فرستاد و امرا با این سپاه در آب سمور جنگ کرده غالب آمدند

چون خبر به القاس ناحق شناس رسید محمد بیک افشار را با فوجی از امرا
بجنگ رستم بیک و بیکر بیک فرستاد امرا در حوالی قلعه قبله بایشان جنگ کرده
مغلوب ساختند و صد و شصت نفر از القوم مدبر اختر بقتل آوردند محمد بیک
بمشقت بسیار بدر رفت هم دران ایام چوپان بیک ایچک اوغلی را
نزبالکیری ارسال نمود مشار الیه چون بحوالی اردوی امرا رسید قضارا
شاهوردی سلطان زیاد اوغلی بسر رفته بود وی را گرفته روانهٔ درگاه
عالم پناه گردانید بفرمان آنحضرت کشته گردید و دران اوان کوهر بهتا
ذو القدر بدست افتاده بشار رسید چون خبر آمدن القاس بدربند بشاه دین
پناه رسید شاهقلی خلیفه مهردار و بدر خان استاجلو را مدد امرا که
در برابر مخالفان نشسته بودند روانه ساخت چون القاس از توجه عساکر
ظفر اقتباس مطلع گردید هراس بقیاس بر وی مستولی گشته بطرف خنالق فرار
کرد و لشکر اجوق جوق بقدم اخلاص و دولتخواهی بامرای شاهی پیوستند
القاس از خنالق کوچ کرده در کنار آب سمور نزول نمود امرا بسر وی
ایلغار کردند شاهوردی بیک زیاد اوغلی و محمد بیک ترکمان بقرب بیست
نفر از ملازمان امرا در کنار آب سمور غافل بالقاس رسیدند

بمیدان رسیدند از هزارش یکی • بود باغ رایش رسیس آمدی کی
سپه بود انشان جنبنده از دو هجا • چو اسپان تصویر نارو بجا

القاس پیموزه سوار شده بوادی فرار شتافت غازیان بیک برق
از آب عبور نمودند و دست بتیغ و تیر و کمان برده شیبه کردند

ز پیکان چنان آتش افروختند • که پر ملک بر فلک دوختند

سالمش ملازم شاهقلی خلیفه مهردار بضرب تیر القاس زخمدار گردید
القاس را چون آتش نخوت و استکبار که از باد غرور و پندار بالا
گرفته بود فرو نشست و شکست خورده بمشقت تمام خود را بکوه رسانید
بیشتر نوکرانش بدست غازیان گرفتار شدند خود نیز با چهل نفر از ملازمان
نزد قرم شمخال رفته و از راه ازاق بدریا نشسته روانه کفه شد از آنجا
باسلام بول رفت **گفتار در فتح قلعه کلپستان** چون مهتر دولت یار
بر متانت حصار و ذخیره بسیار و کثرت اعوان و انصار مغرور

گشته در از بر ار سبت • کشید آن کج اندیش ناپاک کیش
زخندق خطی از خطا گرد خویش • در قلعه بگشاد آن بی نصیبه
فرو بست بر بخت فرخنده در • شاه دین پناه فرمود تا لشکر

کنار قلعه منازل سازند و اسباب قلعه گیری از توپ ضربزن مهیا
گردانند حمزه بیک کاشانه سیچق اوغلی را برسم رسالت نزد آن بیدولت
فرستادند وی را از قلعه پایین آرند و ایشان آن بیچاره را بالای برج آورده
در نظر غازیان پاره پاره کردند قریب سه ماه عساکر نصرت دستگاه
قلعه را در میان گرفتند و بعضی اوقات جنگ پیش میبردند و از طرفین
فارسان مضمار رفته و شیر گشته تیر و تفنگ می شدند نه محصوران از اصورت
فرح روی میداد و نه حاضران از فرح فتح اتفاق می افتاد تا آخر گشاینده
ابواب مرادات ویران کننده بنیاد نارستان کج نهاد سببی گرد

که قلعه مفتوح شد دران ایام زنان که در قلعه بودند نسبت بابودیکان شدند
روزی که بهتر و ولتیار و خواجگی و له خواجه میرنجان از ارک بیابان رفته
بودند زنان بطناب خیمه که در قلعه بود جمعی از قورچیان شاملو را بالا
کشیدند قورچیان تیغها آخته مانند بلای ناگهان بر سر مخالفان
رفتند و بهتر و ولتیار را با جمیع مردمان قلعه دستگیر کردند و بدرگاه
شاه دین پناه آوردند بحکم آنحضرت بیاسا رسانیدند حکم بتخریب قلعه واقع
شد و شاه‌علی خلیفه مهردار و چپین جان سلطان برو ملو از دربند گذشته
با دقیطا قرا تاخته و اموال و اسباب ایشان را قلیل و کثیر علیل و حقیر بغارت رسیدند
درانجا باقبال بسعادت سالم و غانم باردوی امرا معاودت نمودند

گفتار در فتح قلعه دربند بتوفیق خداوند چون خبر فرار القاس
بشاه دین پناه رسید امر عالی صدور یافت که بهرام میرزا و عبدالله
خان و سایر شجاعان بامرا ملحق گشته قلعه دربند را درمیان گرفتند کهنه
شاهویردی کوتوال بود حصار را مضبوط کردانید فرمان شد که نقب
چیان آهنین چنگ بکندن نقب پرداختند توپچیان بانداختن توپ مشغول
گردند چون دو سه برج بکار بر داختند و برج را بزخم توپ ویران کردند
و بارو را مانند غربال سوراخ سوراخ کردند کهنه شاهویردی قاصدان
بدرگاه شاه دین پناه فرستاده بنجات امان طلبید شاه دین پناه جرایم
او را عفو نموده انگاشت کهنه شاهویردی باتفاق خان بگی خانم بیرون آمده
امان یافتند دران اوان حاکم قلعه سلوط شیخ شروانی کمر خدمتکاری بر میان

جان بسته بدرگاه آمده قلعه را تسلیم نمود و چون ولایت شروان
بار دیگر بتصرف شاه دین پناه درآمد شاه دین پناه تمامی مملکت شروان را
بفرزند خود اسمعیل میرزا ارزانی داشت و کوکجه سلطان قاجار را در خدمت
شاهزاده عالی تبار گذاشت بعد ازان علم عزیمت بجانب تبریز برافراخت
در بیست و ششم شهر شعبان در دار السلطنه تبریز نزول اجلال فرمودند اشراف
و امم و اکابر آن بلده معظم بدرگاه فلک اشتباه شتافتند و مراسم پیشکش
بتقدیم رسانیدند **جنگ کردن قاتمیش سلطان با ذزدی داود**
درین سال ذزدی داود که از قبل سلطان سلیمان پادشاه روم حاکم
پاسین بود با جمع کثیر از رومیان شبیخون بر سر قاتمیش خنسلو که در الشکرد
بود آوردند و غازیان متفرق بودند اکثر بخواب رفته که ناگاه ایلغار رومیان
بر سر ایشان چون خواب گران تاخت آوردند و قریب صد نفر از مردمان
الباوت بقتل رسانیدند قاتمیش بیک و الوند خان بیک سعدلو خود را بمعرکه
انداختند و حربی عظیم واقع شد و فئه قلیل بخیال لشکر کثیر غلبه کردند و قریب
هفتصد نفر بقتل آوردند و سرهای ایشان را در تبریز بدرگاه عالمیان
پناه فرستادند **محاربه نمودن ولی سلطان ذوالقدر با امرای کردستان**
درین سال امرای کردستان بفرمان سلطان سلیمان پادشاه روم به
پنجهزار سوار باردو می آمدند ولی سلطان ذوالقدر که از قبل شاه دین پناه
حاکم آن ولایت بود با سیصد سوار جرار از حصار بدر آمده از کثرت دشمن
نیندیشیده و تیغ تیز از نیام آخته بر قلب سپاه کردستان تاخته در حمله اول

را بر خاک انداخته امرای کردستان چون دست برد دولت شاهی مشاهده کردند
خوف تمام بر ضمیر ایشان مستولی گشته بجانب دیار خود فرار نمودند ولی سلطان
ذو القدر از دنبال آن قوم بد اختر روان گشته جمع کثیری از کردان که بتاراج
مشغول بودند بقتل آورده سرهای ایشان را روانه درگاه عالم پناه کردانید

جنگ کردن بابر پادشاه با میرزا سلیمان پادشاه بدخشان

در سال همایون پادشاه رایت نصرت آیت بجانب بدخشان برافراخت میرزا
سلیمان که در آن اوان در طخارستان بود این خبر را شنیده سپاه خیلان
و ختلان و قندز و بقلان را جمع آورده بعزم رزم سپاه کابل در حرکت
آمد در موضع آن دو لشکر قیامت اثر مانند ابر بهاران جوشان
و خروشان بهم رسیدند و بیاد حمله آتش قتال را مشتعل گردانیدند
بگرز و کمند و سنان تاختند شکسته شد و بسته شد و انداختند
درخشیدن شمشیر آتش فعال مانند خورشید جهانتاب شعله سنان ثعبان مثال
عرصه عالم را چون لعل بدخشان ساخت عاقبت نسیم نصرت بر پرچم
رایت همایون پادشاه وزیده میرزا سلیمان بوادی فرار شتافت
پادشاه همایون بر آن مستولی گردید میرزا سلیمان در تضرع و نیاز آمده
پادشاه ظفر پناه نوبت دیگر آن دیار را بوی عنایت نمود و در غیبت جهانبانی
همایون پادشاه کامران گمراه بکابل آمده خانه کوچ پادشاه را گرفته بر آن
دیار مستولی گردیده ولد بیگ ولد قاسم که شاه دین پناه همایون فرستاده
بود گرفته گریبان ساخت چون این خبر به پادشاه عالی گهر رسید از بدخشان

با سپاه فراوان روانه کابل گردیده موکب عالی پس از قطع کوه و صحرا در
حوالی کابل نزول نمود میرزا کامران با فوجی شجاعان از روی قهر از شهر بیرون
آمده در آن زمین ملاقی عسکرین دست داده و هر یک از آن دو سردار صف
کارزار آراسته شد بعد از آن دلیران پای در میدان مبارزت نهاده دست
بانداختن تیر و راندن شمشیر گشادند شکست بر جانب میرزا کامران افتاده
از جهت بسیار خود را بشهر انداخت همایون پادشاه با خیل سپاه در حوالی
نزول نمود و در آن اوقات کرات جنگهای سخت واقع شده در آن اثنا کامران
میرزا شیر افگن بهادر را با سه هزار سوار شبی از شهر بیرون کرده بود تا
آنکه قطع طریق کرده نگذارند که اردو بازاریان غله فراوان باردوی
آورند چون این خبر بپادشاه والا گهر رسید امیر قراچه را با جمع کثیر بدفع
ایشان روان گردانید امیر قراچه با فوجی دلاوران چون بلای ناگهان
بر سر آن سپه دلتان بخشید و شیر افگن بهادر را با هشتصد سوار بقتل رسانیدند
همایون پادشاه بعد از فرستادن قراچه بیگ از حوالی شهر کوچ کرده
قلعه را مرکز وار در میان گرفت و چهار دور سپاه را تاختند که
مصلحت آنکه از بیرون و اندرون شبخون نزنند و میرزا کامران قدم
در وادی خلاف نهاده و بنیان نفاق را استوار کرده بر سر و زبان دعوت
و غرور آتش جنگ جدال افروخته نهایت شجاعت بظهور رسانید بعد از
چند ماه میرزا کامران علامات نکبت و ادبار بر چهره روزگار خویش
مشاهده نموده دیگر را ایلچیان بکار نست بحضرت فرستاده پیغام داد که ملتمس

آنست که از خون من درگذشته سپاه ظفر پناه را راه دهند که بدرگاه آیم
پادشاه همایون التماس او را باجابت مقرون گردانیده و فرمان داد که
هیچ آفریده متعرض او نشود و میرزا کامران با فوجی از ملازمان حلقه عبودیت
پادشاه عالی رتبت در گوش کرده از حصار بیرون آمده روی نیاز
بآستان اقبال آشیان آورده پادشاه همایون رقم عفو بر جریده
جرایم او کشیده دیگر باره در سلک شاهزادگان منتظم گردانید **وقایع متفرقه**
درین سال شاه دین پناه غوررسی ملازمان را التماس کرده از آنکس که
آثار عقوق و کفران ظاهر شده بود به یاسا رسانیدند درین سال
حسن بیگ شاملو که کرات علامات غدر و نفاق بر صفحه احوالش ظاهر شده
بود با اولاد گرفتار گردید هم درین سال اولمه بیگ و ملو ولد دیو سلطان را
برسالت نزد نظام الملک پادشاه دکن روانه گردانید **متوفیات**
آقا محمد بن آقا رستم روزافزون دیوی بغایت کریم و خیر بود درین
سال از جهان فانی انتقال نمود برادرزاده اش آقا سهراب اگرچه دست
و پایی زد اما کاری پیش نرفت **گفتار در جنگ کردن شاهزاده عالمیان**
اسمعیل میرزا با برهان شروانی درین سال برهان که از نبایر سلاطین
شروان بود سر عصیان از جیب تعدی و طغیان برآورده پای از جاده
راستی بیرون نهاده از قیطاق بشروان آمد چون این خبر بشاهزاده
عالمیان اسمعیل میرزا رسید با سپاه بسیار متوجه دفع آن نابکار گردید
در موضع چیلان برهان با مردم فراوان چیره در کنار جنگل ترتیب داده

مقابله و

مقابله و مقاتله را آماده گشته رایات عناد برافراشته فوجی از غازیان
مسابقت نموده پیشتر از وصول رایات عالیات بدان جماعت باغی یاغی
طاغی ملاقی شدند و نیران جدال و قتال التهاب یافته و اشتعال دادند
دران اثنا شاهزاده عالیشان با لشکر گران بزرمگاه رسیده
از غلغله نفیر و کوس غازیان ولوله و شهیق و زفیر شروانیان طنین در
طاس فلک دوار افتاد آخر الامر بحکم قل جاء الحق و زهق الباطل ان
الباطل کان زهوقا طاقت صولت آنحضرت نیاوردند **بیت**
دماغ مردم شروان برآشفت ٭ چنان کز روشنی مهر سها را
برهان دانست که سررشته دولت از دست داده است و روزگار
برگشته روی ادبار بصوب فرار آورده و از نهیب خدنگ بار زخم
و آتش فعل باهی صفت بر خاک طپیدن گرفتند و از رعب شاهزاده جنگی
کورمانند پشت بهزیمت داده از ترس شیر رایت آنحضرت روباه
طور روی از رزم و قتال برتافتند و از هول آتش هیجا و گرداب دغا
سیل آسا بصحرای شتافتند و غازیان ایشان را تعاقب کرده جمع کثیر
از مردمان او بقتل آوردند و سرهای ایشان را از بدن جدا کرده در زیر
پای کمیت میرزا انداختند دران اثنا خبر آمد که سلطان باتفاق سلیمان
متوجه تبریز است حضرت میرزا بی توانه از دوی شاه دین پناه گردیده
بعد از رفتن میرزا برهان بشیروان از اخالی دید از کوهستان شماخی
آمده آنجا را متصرف شد **گفتار در قضایایی که در سنه خمس**

و خمسین و تسعمایه واقع گردیده آمدن سلیمان پادشاه روم بالقاص
ناحق‌شناس بجانب دار السلطنه تبریز درین سال سلطان سلیمان
باتفاق القاص با لشکر بیقیاس از ولایات انکروس و افلاق و بوسنا
و سرف و موره و قرابوقدان و ایره و دوست و اناطولی و دشت ایلی و
قرامان و مرعش و حلب و شام و مصر و حجاز و یمن و دیاربکر و عراق
عرب که جمع آورده بودند با یراق تمام از اسلحه و جبه و جوشن و توپ
و تفنگ و باعرابه‌ها که گویی منطقة البروج و معدل النهار را در محور کشیده‌اند
یا دایره میل کلی دوباره با نقطاع اربعه با یکدیگر منطبق کرده‌اند

عرابه روان گرد گرد سپاه ٭ چو هاله زده خیمه بر دور ماه
حصاری ولی رفته از جا بجای ٭ چو برج فلک دلکش و دلگشای

کوچ بر کوچ متوجه تبریز گشت چون شاه دین پناه از آمدن رومیان
کینه‌خواه آگاه گردید از دار السلطنه تبریز بعزم ستیز بدر رفت
و در شنب غازان نزول اجلال واقع گشت و بعد از تقرب یکماه بواسطه
اجتماع سپاه در انتقام توقف آنحضرت سر راه مخالفان آتش زده چنانچه
در آنجا از غله و گیاه اثر نماند و قنوات و کاریزها را مردمان تبریز مسدود ساختند
چنانچه آن مقدار آب که جهة آشامیدن ایشان کفایت تواند بود نیز نبود
عبدالله خان استاجلو و بدرخان استاجلو و حسین جان سلطان روملو
و شاهویردی سلطان زیاد اوغلی و علی سلطان تکلو را بقراولی فرستاده
بنفس نفیس متوجه ییلاق اشکنبر گردید و در کنار آب شور شاهزاده عالیان

اسمعیل

اسمعیل میرزا با لشکر شیروان باردوی ظفر نشان ملحق گردید خواندگار سلیمان
از راه وان و عزی بیار گیری آمده اوله را با جمیع رومیان بمحافظه قلعه
وان فرستاده و از آنجانب بطرف تبریز در حرکت آمده و از قصبه خوی
علی پاشا و محمد پاشا و حیدر پاشا و القاص میرزا را با چهل هزار سوار بسبیل
ایلغار بر سر سپاه امرای مدار که در چمن مرند بودند ارسال فرمود و از اینجانب
عبدالله خان و شاهویردی سلطان زیاد اوغلی و علی سلطان بقراولی
فرستادند و غازیان نصرت پیشه در گرد پیشه مقدمه لشکر روم رسیده
در هم آویختند گرد میدان بر تارک فرقدان نشست و چشمه خورشید از کثرت
غبار پوشیده گشت **بیت** ز گرد سپه سروران زمان

زمین گشته با آسمان توامان ٭ هراسنده کانها و ران رستخیز
شده از سیل خون بسته راه گریز ٭ شاهویردی سلطان جنگ

مردانه کرده جمع کثیری را از رومیان بقتل آورد و چون عساکر روم از
حد و قزلباش بودند و چون دریای پر فوج فوج فوج از عقب یکدیگر
میرسیدند امرا عاجز گشته پناه بکوه بردند این خبر ناگهان در شب
بامرای عالیشان رسید تمت آقا را که وکیل حسین سلطان روملو بود
با دویست نفر از غازیان بتحقیق خبر ارسال کردند و امیر غیب بیک
استاجلو با جمعی از اهل ستیز او نیز روان گردید ایشان بمقدمه لشکر روم
جنگ کنان متوجه امرا گردیدند و القاص میرزا و پاشایان هم تا بچمن
مرند رسیدند و در آن اثنا عبدالله و سایر سلطانان کوچ کرده رفته بودند

و قرب دو هزار سوار جرار نیزه گذار بخیال دستبرد توقف نموده بودند
روی بمیدان رزم آوردند و غازیان عنان کشیده حرب میکردند
و رومیان تصور کرده که کمینی هست بعد از کشش و کوشش استفسار
نموده که کمینی نیست دلیر شده بر ایشان تاختند و غازیان جنگ کنان
خود را از معرکه بیرون انداختند و رومیان ازین جلادت خایف و هراسان
شدند و امرا و سایر غازیان در منزل اشکنبر باردوی اشرف
ملحق شدند و چون امرای خراسان و فارس و کرمان و عراق رسیده
بودند مصلحت آنکه ایشان جمع شوند از رودخانه اشکنبر رودخانه
اثر نمودند سلطان سلیمان از عقبه بام عبور کرده به تبریز آمده در
چرنداب نزول نمود ابو القاسم میرزا اساس محنت و نکبت بباغ عیش آباد
کشید در عرض چهار روز که در تبریز بودند علیق الاغان و شتران
از برگ و پوست درختان می گذشت در چهار روز موازی پنجهزار
اسب و استر و شتر بچراگاه عدم شتافتند دران چند روز بواسطه
شدت باد گرد و غبار بمرتبه آینه مهر را تیره و تار ساخت که نزد اولو الابصار
تیز روز روشن از شب تار ممیز نبود و بواسطه غلاء غلات و ضیق
مطاعم و اقوات هلاک و بهایم سواران گور شکار از گرسنگی شکار گور
و پیادگان آهو رفتار رم دام بی توقی و حوتی گرفتار بنابران سپاه
روم هجوم نموده شروع بغارت شهر کردند اهل تبریز چون کشتی شکستگان
قلزم و عمان که از امواج طوفان سفینه ایشان شکست بگیرد و دل

از جان گذشته باشند فریاد و فغان به آسمان رسانیدند چون این خبر
بسلطان سلیمان رسید رستم پاشا را فرستاد که سپاه روم را از غارت
باز دارد و چون بیلده در آمد جار رسانید که کسی به جایی زحمت رساند
بنا بر امشته تنکین یامنیت شاه دین پناه و دلاوران قزلباش را
از چهار طرف رومیان بقراولی فرستاده و غازیان بکنار اردوی
رومیان رفته مردم را دستگیر می کردند و بار و بازار بپای دار
میرسانیدند سلطان سلیمان از جلادتهای قزلباش پریشان و حیران
گشت و خیال محال از دماغ بیرون کرده و از صبا در تبریز پشیمان
گشته بغیر مراجعت چاره دیگر ندیده و در شبی از شبها که آوازه
نزدیک شدن قزلباش در اردوی او شایع شده بود احمال و اثقال
را روانه دیار روم گردانیده از بیم سپاه بر سر اسب نشسته بود
و روز جمعه بیست و چهارم ربیع الثانی روانه گردید قپان و اوباش
تبریز دست تعدی بخیل و حشم او دراز کردند و جمع کثیر از مردم
بقتل در آوردند و ابراهیم خان و محمد بیک ترکمان از عقب او رفت
در حوالی سیستر با پاشای شام دو بار دیگر با پاشا مرعش جنگ صعب
کرده به نیروی دولت قاهره امیر عنطا برابا و دویست نفر از ایشان کشته شد
سلطان سلیمان هر روز سه چهار فرسخ راه می رفت و جنود او از خوف
قزلباش از اردو جدا نمی شدند از راه کردستان بر سر قلعه وان
رفت شاه علی سلطان چپنی که در ان اوان از قبل شاه دین پناه کوتوال

قلعه بود آغاز جدال و قتال کرده و سپاه روم یکبار هجوم آورده
در انداختن توپ و تفنگ شروع نمودند و قبل از این هفت بادلیج و شش توپ
در عادلجوز ریخته بودند دران اوان آورده بر برج قلعه انداختند

فلک همچو عاشق ز بخت سیاه • جهان را سیه کرده از دود آه
ز بس خنده کی آسمان سنگ کین • زمین متصل شد بچرخ برین

شاه علی چپنی از غایت نامردی حصار را تسلیم نمود و سلطان سلیمان
حکومت وانرا باسکندر پاشا رجوع نموده متوجه دیار بکر گشت چون
شاه دین پناه در ییلاق اشکنبر شنید که خواندکار از تبریز مراجعت کرده
روز پنجشنبه بیست و هشتم شهر مذکور بعزم آنکه دست بردی نماید کوچ
بر کوچ روانه شدند غازیان دلاور لشکر نصرت اثر جمعی از ان گروه را
بقتل آوردند در روز شنبه ششم رجب ببلده خوی نزول اجلال نمودند
ابراهیم خان و سایر امرای عالیشان با سپاه فراوان باردوی ظفر
نشان ملحق شدند در یوم الاربعا عاشر شهر مذکور خسرو منصور در
چمن چالدران فرود آمد در آن مقام شاهعلی سلطان والی کرمان و محمود
خان افشار با سه هزار سوار بعتبه بوسی رسیدند چون بمسامع جلال
رسیده بود که سلطان سلیمان علی بیک برادر محمد خان ذوالقدر را
پاشایی داده و عثمان چلبی قولر آقاسی را با چهار هزار کس بتعمیر قلعه
قارص که در سرحد گرجستان واقع است فرستاده بنا بر ان پادشاه
دین پناه فرزند ارشد ارجمند اسمعیل میرزا را با کوکجه سلطان قاجار بقلع و قمع

ایشان

ایشان روانه نمود شاهزاده عالیشان از اردو جدا شده ایلغار کرده
بر سر آن قوم بسیار ایلغار فرمودند چنانچه برید صبا و اسپ بغبار
مرکب بادپیمای و تیر سیند و در فراز و نشیب بر آب و آتش پیش دستی مینمود

گر بر کمر بر کوه بر کوه راند • گریوه گریوه جنیبت جهاند

گفتی باد پای خاک پیمایش چون سمند طبع آتش گرفته است و سمند ماهی
بیرش در رکاب یک عرق عرق شده است روز شنبه بیست و دوم
شهر مذکور بلشکرگاه مخالفان رسید سمند براق اندام را مهمیز زده

چون سمند در میان شعله آتش انداخت • برقی گرفته بر کف دریا بیک جنبش
ماهی نهاده بر سر و چرخی بزیر ران • عجب

گر بهرام انتقام دو هزار
نفر از آن قوم براه عدم فرستادند و قریب بهزار دیگر از عمله و فعله
و ارباب مناصب که از عباسیه و توقات و سیواس و آق شهر و ارزنجان
و بایبرد و کماخ و ترخان و ارض روم و سایر آن مرز و بوم آورده
بودند بقتل رسانیدند و فوجی از آن روز برگشتگان از بیم جان خود را
بقلعه انداختند و جنود ظفر ورود آن قلعه را در میان گرفتند بعد از
سه روز سپاه عالم سوز بقلعه جنگ انداختند و سیلاب عجب و بیم
وقار ساکنان حصار را اندراس داده امان طلبیدند و از قلعه بیرون
آمدند عثمان چلبی که سردار آن اشرار بود با ششصد کس بدرگاه شاهزاده
عالیتبار آمد و در اثنای ملاقات آن دیوانه حماقت صفات بی تقریب
دست بشمشیر برده بر دوش طویقون بیک قاجار زد و بیکبار آنگروه

جرار شاهزاده عالیمقدار حمله کردند آنحضرت از غایت جرأت اصلا
از جای خود حرکت نکرده بنابران حکم عالی بر قتل ایشان صدور یافت
تمامی ایشان را بقتل آوردند و قلعه را خراب نموده روانه اردوی
اعظم شدند دران اوان بهرام میرزا از همدان با سپاه فراوان
و شاهزاده عالمیان اسمعیل میرزا از قلعه قارص باردوی گردون
شکوه پیوست شد شاهقلی سلطان افشار را با سپاه بسیار بتاخت الوسات
آنحدود روانه نمود ایشان تمامی احشامات اخلاط را غارت کرده سوای
پنجهزار اسب صد هزار گوسفند و پنجاه هزار گاو بدست آوردند شاه
دین پناه الکای خنس را تاخته و سوخته روانه پاسین گردید شاهزاده
عالمیان اسمعیل میرزا و بهرام میرزا در پاسین باردوی ظفر قرین
ملحق شدند دران اوان شاهقلی سلطان و محمود خان و شاه سویدی بیگ
گجل که بقراولی رفته بودند با دو هزار نفر که از انجانب بقراولی آمده بودند
جنگ کرده جمعی را بقتل آورده سرهای ایشانرا بدرگاه عالم پناه آوردند
پیرقلی بیگ افشار با مردمان قاپوخلقی جنگ کرده چند نفر از الاکی گرفته
بنظر اشرف آورده سلطان سلیمان اولمه و پاشای ارض روم فرستاد
و خود متوجه الکای ماموس شد تا خود را به یاربکر انداز دو تفنگچی سپاه
نجد اول گردانید چون خبر مذکوره بمسامع عالیه رسید آنحضرت سپاه
در عقب او ایلغار نموده قبل از وصول موکب ظفرنشان ایشان از راه
تبلیس عبور کرده خود را بآمد رسانیده بودند شاه دین پناه علی سلطان

تاقی

تاقی اوغلی را با ده هزار سوار جرار نیزه گذار بتاخت اخلاط و گول
دره و عادلجواز ارسال نمود و سپاه بحر جوش رعد خروش الکا
موش را تاخته چنانچه اثر از خانه و غله نماند در خلال این احوال امام
علی خلیفه چنگکی چاوش را که از نزد سلطان سلیمان می آمد گرفته
بدرگاه اسلام پناه آورده بعرض رسانید که اولمه در ترجان است
پادشاه ستوده خصال عزم استیصال آن دشمن بدفعال نموده از
راه سفین بترجان آمد روان شد ایلغار فرموده بسرعت میرفت و
عساکر گردون مآثر فوج فوج در عقب می شتافتند **نظم**
همی رفت لشکر گروها گروه • چو دریا بجوشید هامون و کوه
اولمه بی لمه دلاوران طرفین بشست بر یکدیگر زنند پشت داده و پیش از آنکه
مبارزان از جانبین تیغ از میان آخته برکشند سپر انداخت از بیم جان
ترجان را بجهت رو بگریز آورده و مانند گراز شیب و فراز جبال تاخت
و غازیان عظام جوق جوق اتفاق کرده و بهمین و یسار دو روزه
راه می رفتند و غارت کرده سیب می آوردند خسرو جهان از ترجان
متوجه ارزنجان گشت شاهزاده عالمیان اسمعیل میرزا در یوم الاحد
بیست و هفتم شهر مذکور با سپاه بحر جوش رعد خروش بسان افتاب
تیغ زن و مانند ماهی جوشن پوش پیشتر روانه شد و فغان سوار غبار
موکب تیز رو از ایوان کیوان درگذشت • زمین از زره وار و به پیسان شتافت
که هرچند گردید جز خشم نیافت • شد از نعل اسپان هامون نورد

زمین کان آهن فلک کوه کرد   شاهزاده عالمیان اسمعیل میرزا
با فوجی از نهنگان دریای وغا در حوالی ابهر بمحمد پاشا زنگه علی دچار
گردیده پاشا مذکور هزیمت را غنیمت دانسته فرار نمود و فیه ناحیه
قزلباش ایشان را تعاقب کرده چهارصد و پنجاه سوار از رومیان
دیو سار بقتل آوردند چون بلده ارزنجان از موکب وصول پادشاه
ظفرنشان نشانه روضه رضوان گشت و فضای بیابان و صحرا از خیمه
خرگاه مالامال گردید و شهر را سوخته و غارت کرده خاک آن بلده را
بباد فنا داد و شاه دین پناه قورچیان ذو القدر را بقراولی فرستاده
و ایشان در محلی از برای استراحت نزول نموده و بفراغت خاطر بخواب
رفتند عثمان چلبی رومی که از پیش سلطان سلیمان آمده بود بر سر ایشان
ریخته ذو القدران چون شیر ژیان از جای برجستند و بمدافعه و مقابله
مخالفان مشغول شدند از آمد شد تیر طرفین هوای معرکه در ان تیره شب
پر شهاب شد و از نهیب شمشیر جانستان دل مخالفان در اضطراب
افتاده رومیان را مغلوب گردانیدند و سی نفر از ایشان را بقتل آورده
و اخبار بپادشاه دین پناه رسانیدند و گذرانیدند آنحضرت در روز
چهارشنبه چهاردهم رمضان از بلده ارزنجان معاودت نموده
در اوایل شوال بدولت و اقبال در اوج کلیسیا نزول اجلال نمود
و شاهزاده عالمیان عبد الله خان و کوکچه سلطان را بشروان روانه
ساخت چون ماهچه طوق جهانگشای پرتو وصول بر کنار آب کر انداخت

وسوندک

وسوندک بیک قورچی باشی با دو هزار و پانصد قورچی بتاخت شکی
روانه گردانید و قورچیان آن دیار را تاخته و رایات تسلط بر افراختند
درویش محمد خان از خوف غازیان پناه بقلعه گیلیش برد در اثنا
خبر آمد که القاس بعراق آمده است و خانه کوچ بهرام میرزا غارت کرده
بنا بران قورچیان باردوی ظفرنشان معاودت نمودند و شاهزاده
عالمیان عبد الله خان نیز باردو پیوستند و شاه دین پناه کوچ
بر کوچ از راه طارم و خلخال روانه قزوین گردید و شرح آمدن القاس
بعراق آنکه در ان اوان که شاه دین پناه در ارزنجان نزول نمود و خوف
تمام بر ضمیر سلطان سلیمان استیلا یافت القاس را با پنجهزار سوار از
طرف کردستان بهمدان فرستاد القاس چون بدان بلده رسید خانه کوچ
بهرام میرزا بدست آورده روانه قم شده بران شهر مستولی گشت محمدی بیک
افشار را که در ان زمستان با لشکر گران جمعی ظالم و بی ایمان چون عاد صفات
و بور ادبار که در موسم خزان برگ و پوشش گلستان را زار ربایند در اثنای
دیباه بطریق ظلم و بیراه بتاخت ری فرستاد و ایشان آنجا را غارت
کرده باردوی نکبت اثر مراجعت کردند چون قرب یکماه در بلده قم
توقف کردند هوای فتح کاشان در سر ایشان جای کرده بدان طرف
در حرکت آمد بران دیار نیز مستولی گشته در ان اثنا جمعی از امرای
شاه که از یساق ارزنجان جدا گشته بودند بالکای خود می رفتند
مردمان گرفته نزد وی آوردند آن اسیران گفتند که حضرت شاه دین پناه

با خیل و سپاه و تنزد و بجست و میر سید بنا بر آن خوف تمام بر ضمیر وی مستولی
گشته متوجه اصفهان گشت چون القاص با جنود بی قیاس خرابی کنان
در حوالی اصفهان آمد اکابر آنجا یار شاه تقی الدین محمد و میر میران مردم الوجی
را بشهر آورده اسباب حصارداری بالکل وجهی مرتب گردانید القاص بخیال
آنکه بی جنگ و پیکار دروازها را بگشایند و حال آنکه شهریان از این آمده
بغایت دور بودند روز بروز استحکام برج و باره می افزودند سپاه
مخالف بجنگ آمدند اصفهانیان بضرب تفنگ مرگ آهنگ آن گروه را کالعهن
ساختند و قرب چند روز آن مخاذیل در حوالی شهر نشستند شاه تقی الدین
محمد و میر میران و اکابر و اعیان باتفاق بهادرکان میدان دلاوری و
بتوفیق حضرت باری شهر را نگاه داشتند در اثنا خبر رسید که بهرام
میرزا و ابراهیم خان با جمعی دلاوران بعزم تافتن تنور حرب بیلده کاشان
رسیده‌اند بنا بر آن عازم فارس شد قلعه یزد و خاص را گرفته قتل عام
نمود و از آنجا متوجه شیراز گشت چون پلهای بند امیر را شکسته بودند
از راه قرب اجلی بزیر پای قلعه سفید رفت در آنولا جنید بیگ برادر ابراهیم
خان با خانه کوچ ذو القدر در آنجا بودند برج و باره را مضبوط کرده
و خاطر بتحصن قرار دادند القاص در آنجا پنج روز توقف کرد و چون
گرفتن قلعه محال می‌نمود کوچ کرده روانه بهبهان گردید قاید ان
شولستان و ممسنی موازی ده هزار نفر جمع شده و کس نزد جنید بیگ
فرستادند که صلاح چیست گفت که امروز با آن قوم مدد و رز مقاومت نکنید

که فردا

که فردا مستعد شده با یاران آییم باتفاق بدفع اهل نفاق پرداخته جلادت
و مردانگی کنیم ایشان بی تحملی کرده دو جوق شدند یک فوج از عقب ایشان دونی
ایشان رفتند و شتر و اسباب بسیار گرفتند و جوقی دیگر در زیر بهبهان
بی صرفه بر ایشان زدند و قرب سی نفر از آن قوم پریشان بقتل آوردند
آخر الامر القاص با هفتصد سوار مسلح بمدد رسیده ایشان را مغلوب ساخته
و چهل نفر از ایشان کشته و باقی فرار نمودند و باز از عقب آن فوجی که بتالان
رفته بودند رفته و ایشان را نیز شکسته اسباب خود را استاندند چون به بهبهان
رسید مردم آن دیار فرار کرده بودند آنجا را سوخته در ماه ذی حجه
بشوشتر نزول کرد و لشکریانش بدروازه حمله آوردند و امیر زین الدین
علی و امیر عبد الوهاب از شهر بیرون آمدند بزخم شمشیر آبدار غبار آن
فتنه را نشاندند و القاص چون بیقین دانست که مهم بر مدعای او سرانجام
نخواهد یافت قطع الطریق بدزفول رفت و از آنجا نیز کاری نساخته از راه
قلعه بیات بجد و بغداد رفت **گفتار در محاربه نمودن شاه علی سلطان
اوزبک و شکست یافتن اوزبکان بی ایمان** و درین سال علی سلطان
اوزبک شهزار سوار بر داشته و بصورت غلبه و یغما الکای استراباد
و چهل مرکب بر اوج خیال لگام نشناخته به استراباد آمده شاه علی سلطان
استاجلو با هفتصد نفر از دلاوران چون شیر ژیان از جنگل جرجان
بیرون آمده بعلی سلطان حمله نمود اوزبکان نیز بتعجب تمام ثبات قدم
نمودند آن دو لشکر جلادت آیین تیغ انتقام از نیام برآورده

بهرافشانی اشتغال نمودند عاقبت مخالفان پشت داده رو بفرار
آوردند و دلاوران با ناموس ناکسند قاپچیس اوزبکان را تباه دین پناه
ارسال نمودند قاصد شاهعلی سلطان در آذربایجان باردوی شاه عالم
رسید و خبر شکست علی سلطان را بعرض رسانید آنحضرت بغایت
مسرور گشت

رفتن محمد خان شرف الدین اوغلی بولایت غرجستان و محاربه نمودن او با بیرام اوغلان و شکست یافتن اوزبکان

درین
سال بیرام اوغلان اوزبک که حاکم غرجستان بود و مردم بسیار از حشم
قپچاق و اوزبکان با یراق فراهم آورده باتفاق آن جنود بولایت هرات
روی آوردند چند اویماق و احشام که در قدیم الایام بحکام هرات باج می دادند
کوچانیده بولایت غرجستان برد چون این خبر در هرات بمحمد خان رسید در
اوایل رجب بعزم یورش ولایت غرجستان در النگ کهدستان نزول نمود
پس از اجتماع سپاه و مکمل شدن یساق در آن رزمخواه بسوی مقصد نهضت نمود
در ییلاق آق کنبد که داخل ولایت غرجستان است بایشان رسید بیرام
اوغلان خالی الذهن که محمد خان بنفس خویش در میانه جیش است قدم استوار
داشته با مردم بسیار از پیاده و سوار در قلعه جبال صف قتال بیاراست
در آن اثنا حسن بیک برادر چرخچی خان بود با اوزبکان حمله کرده بیرام
اوغلان را شکسته لوای استیلا بر افراخت در آنحال قزاق لد محمد خان
با جمعی از شیخ عان سد در رسید و حمله نمود و محمد خان با فوجی از غازیان نمایان
گشت بیرام اوغلان پای از جا رفته فرار نمود و تکلویان اسب را انگیختی

تعاقب کرده و هفتصد کس از ایشان
بقتل آوردند و سرهای ایشان را

کرده

کرده جمع کثیر را گرفتند جناب خانی بامداد و بیجانی بصوب قلعه اسپار که
متعلقان بیرام اوغلان در آن حصار میبودند توجه نمود و چون ظاهر آن
حصار مقر غازیان جلادت شعار گردید یقین محمد خان گشت که گرفتن
آن قلعه بجنگ میسر نمیشود بهرات معاودت نمود

گفتار در محاربه نمودن قزاق دوین سلطان بحق نظر اوغلان و شکست یافتن اوزبکان

درین
سال خبر رسید که حق نظر اوغلان با جمعی از اوزبکان نامی و دزدان حرامی
از آب مویه عبور نموده متوجه این ولایت اند محمد خان دوین سلطان را
با فوجی از غازیان مدد قزاق سلطان که در آنولایت در حرز بود روان
گردانید چون ایشان با هم ملاقات کردند متوجه اوزبکان گردیدند در
حوالی پل خاتون با اوزبکان دون و حرامیان زبون رسیدند حق
اوغلان چون از توجه غازیان آگاه گردید مستعد قتال و جدال گشت
قزاق تفنگچیان را در پیش صف قتال باز داشت و خود از قفای ایشان
متوجه جنگ گردید تفنگچیان یکدفعه تفنگ انداختند غازیان حمله
نمودند حق نظر اوغلان تاب نیاورده راه فرار پیش گرفت تکلویان
ایشان را تعاقب کرده قریب هفتصد نفر از ایشان بقتل آورده بهرات
معاودت نمودند

گفتار در آمدن اسکندر پاشا بخوی و کشته شدن حاجی بیک دنبلی

درین سال اسکندر پاشا که حاکم وان بود
شنجر بیک حسن بیک محمودی لشکر کردستان را جمع آورده بر سر حاجی
بیک دنبلی که در قصبه خوی بود آمده و حاجی بیک بواسطه قلت اعوان

وانضار در دیوار لبست آغاز جنگ کرده آخر منکوحه او که همشیره
حسن بیک محمودی بود دروازه بروی بنها در خود باز کرده بنابران اسکندر
پاشا را آن استیلا میسر شد و حاجی بیک بعد از کوششهای مردانه بقتل
آمد و از رعایای خوی نیز جمعی کثیر بقتل آمد و اسکندر پاشا بوان مراجعت نمود

وقایع متنوعه درین سال بواسطهٔ عبور رومیه در تبریز طاعون
واقع شد و بسیاری از خلایق روی بعالم آخرت نهادند و درین سال
شاه دین پناه فرمود که قلعهٔ النجق را خراب کردند و درین سال شاهقلی سلطان
بلیلان کرد سلماس را غارت کرد و درین سال سلیمان چلبی چینی که حاکم ارومی
بود با امرای کردستان جنگ کرده مغلوب آمد و اکثر ملازمانش کشته
شدند **متوفیات** شریف تبریزی بصفای ذهن سلیم و ذکای طبع مستقیم
از شعرای زمان خود ممتاز بود و همواره ابیات فصاحت آثار و اشعار
بلاغت شعار بر لوح ضمیر و صحیفهٔ خاطر منکاشت و قصاید و دیوان
غزلیاتش مشهور و منظوماتش جز السنه و افواه مذکور از آنجمله هجو خواجه
غیاث الدین علی کهره و قصیده در معذرت گفته که مطلعش اینست
نیستم مقبول یکدل آه ازین ناقابلی * نیست مرادم منت حاصل آه ازین بیحاصلی

گفتار در قضایایی که در سنه ست و خمسین و تسعمایه واقع گردیده

چون القاس از تاخت بلدهٔ قم و کاشان بهبغداد رفت حکم
خواندگار بطلب او نافذ گردید بصلاح منشیان انگیزان فارس و عراق
و کم فرصتان ممالک آفاق بنیاد کار بر شعبده بازی و صنعت پردازی

نهاده بعشوه و فسون سپری از مخالفت در روی موافقت کشیده
از فوت طالع شاه دین پناه کوکب اقبالش آغاز رجعت نهاده بود
و روز دولتش بشام نکبت نزدیک شد متوجه درگاه سلطان سلیمان
نگردیده خانه کوچ بهرام میرزا را روانه درگاه عالم پناه گردانید
بنابران سلطان سلیمان محمد پاشا که وزیر ثانی بود با سی هزار سوار
نامدار بدفع وی ارسال نمود و در میان هنگام استوا که خورشید
نصرت لوای وسط السما در اوج اعتدال بود بر سر وی ریختند القاس
نطاق الفرار مما لایطاق بر کمر ادبار بست و بر اثر الفرار فی وقته
سراسیمه و مضطرب روی نرفت بقلعه مریوان که حاکمش سرخاب بود
آمد شاه دین پناه چون از آمدن او نیز و سرخاب آگاه گشت بهرام میرزا
و ابراهیم خان و شاهقلی خلیفه مهردار را با بیست هزار سوار جرار
بر سر آن غدار ارسال نمود لشکر منصور در حوالی قلعهٔ مذکور بوی
رسیدند وی را منهزم گردانیدند القاس دریغ و افسوس گویان بطرف
مریوان پیر رفت و گرد ادبار بر رخسار القاس ناحق شناس نشست
و آب حسرت و ندامت دست از ملک و مال شست و نشان خلافت آشیان
پروانچه مشتمل بوعد و وعید بسرخاب عزگی دانید بنابران القاس
میرزا را بهرام میرزا سپرده و روانه درگاه عالم پناه گردانید
و برامنی ط ساخته گفت نسبت بتو چه بد کرده ام که تو از من رو گردان شدی
و ملتجی بخواندکار گشتی سکوت اختیار کرده جواب نداد شاه دین پناه

بعد از دو روز او را بقلعه قهقهه فرستاد و بمیامن این دولت ابد پیوند
بنیکو وضعی و بهترین صورتی فتنه عظیم فرو نشست لاجرم وضع نیک تاریخ
گردید **فرستادن شاه دین پناه عبد الله خان را بحکومت شروان**
درین سال شاه دین پناه عبد الله استاجلو را بحکومت شروان روان
گردانید برهان برآنجا استیلا یافته بود فوت گشته و شروانیان
مرگ او را پنهان کرده بودند عبد الله خان او را پیدا کرده بیرون آورده
سرش را از بدن جدا کرده مردمان شروان از ترس خان بموضع درگه
خزیره ایست در کنار دریای قلزم پناه بردند و عصای عصیان برشانی
او بار بستند عبد الله خان هر چند رسولان فرستاد و نصیحت نمود منافقان
بصلح راضی نشدند عبد الله خان بر دفع ایشان روان گردید لشکر قزلباش
با اسب در آب انداخته آتش پیکار برافروختند و مردمان شروان مانند ماهی
که در کنار افتد باضطراب افتادند غازیان اکثر ایشان را بقتل آورده
اموال ایشان را غارت نمودند خان بعد از آن بطرف شماخی روان شد
گفتار در آمدن اسکندر پاشا بایروان و گریختن حسین جان سلطان
درین سال اسکندر پاشا لشکر کردستان را جمع نموده به چخور سعد آمد و در آن زمان
حسین جان سلطان روملو که حاکم آنجا بود بواسطه آنکه ملازمان
او متفرق بودند صلاح جنگ ندیده نجبت آقا که وکیلش بود با بیست کس بقراولی
فرستاد ایشان با اسکندر پاشا جنگ کرده مغلوب شدند پنج نفر از ایشان
بقتل آمدند نجبت آقا با کوچی سلطان معاودت نمود اسکندر پاشا با پیروان

آمده بازار آن قصبه را سوزانیدند بعد از آن بقلعه وان مراجعت نمود
حسین سلطان از عقب او رفته ده نفر از ایشان بقتل رسانید چون این خبر
بشاه دین پناه رسید چراغ ذاب سلطان شاملو را امیر دیوی روانه چخور
سعد گردانید **گفتار در گرفتن شاهویردی سلطان زیاد اوغلی**
بارگیری را درین سال شاهویردی سلطان زیاد اوغلی از نخجوان بقلعه
بارگیری ایلغار کرد در آن زمان سلیمان بیک کرد بخیال دستبرد از
نزد سلطان سلیمان بدان قلعه آمده بود شاهویردی سلطان با دویست
و چهل نفر از دلاوران شب بقلعه رسیدند و غازیان بسان عیاران
عاشق پیشه بی تأمل و اندیشه خود در آن قلعه افگندند و شمشیر ها کشیده قریب
دویست نفر از کردان در میان شهرستان عدم روانه گردانیدند
سلیمان بیک را گرفته بدرگاه معلی فرستادند **وقایع متنوعه** درین سال
در شب چهارشنبه در ماه محرم در ولایت قاین پنج قریه زلزله شد و قریب
سه هزار کس از مردان و زنان در زیر دیوار ماندند استماع افتاد که قاضی
مولانا باقی در یکی از آن قریه ساکن بود و در علم هیأت ماهر بوده در روز
که شب آینده این بلا نازل میشده مردم ده را که در این شب بحسب اوضاع
افلاک و انظار کواکب زلزله عظیم مسطور است صلاح در آنست که با اطفال
و عیال بصحرا رفته در آنجا استراحت کنیم مردم آن ده سخن وی را قبول
نکردند مولانا عیال و اطفال خود بصحرا برد و تا نصف شب توقف کرده
سردی هوا متاثر شده با متعلقان بطرف منزل خویش توجه نمود چون

قدم در خانه نهاد فی الحال زلزله نازل شد مولانا با عیال و فرزندان
در زیر دیوار هلاک شد و درین سال سلطان سلیمان پادشاه روم
احمد پاشا را که وزیر ثانی بود با چهل هزار سوار و پیاده بگرجستان
فرستاد ایشان ولایتی را که تعلق بقرقره داشت گرفته متوجه دیار
خود گردیده درین سال شاه دین پناه در قزوین قشلاق نمود **متوفیات**
درین سال بهرام میرزا برادر شاه دین پناه در جمعه نوزدهم رمضان
بخلد برین شتافت نعش او را بمشهد مقدسه بردند و در انجا دفن کردند
مدت حیاتش سی و سه سال بود و ازوی سه پسر یادگار ماند سلطان
حسین میرزا و سلطان ابراهیم میرزا و بدیع الزمان میرزا **گفتار در قضایای**
که در سنه سبع وخمسین وتسعمایه واقع شده و آمدن خانان ازبک
بهرات و کشته شدن شاه محمد سلطان درین سال براق خان و عبد اللطیف
سلطان با لشکر گران از آب آمویه عبور نموده متوجه هرات شدند چون
خبر توجه ایشان بسمع محمد خان رسید حکم کرد که بیرون شهر را کوچه بند
کنند بعد از سر انجام این مهام و اتمام مصالح استحکام هر کوچه بند
و گذر را بیکی از شیخاوندان و معتمدان سپردند کوچه بند دروازه فیروز
آباد را باویس سلطان رجوع نمود و دروازه خوش را با قزاق متعلق
بساخت و تیمار بیک و امیر حسن خطیب کوچه بندهای دروازه ملک لوای
محافظت برافراختند محمد خان با فوجی از شیخاوندان در خدمت سلطان محمد
میرزا توقف نمود در روز پنجشنبه جمادی الاول براق خان و سایر سلطانان

بهرات

بهرات آمدند و در بعضی از نواحی بلوکات حل اقامت انداختند اشجع
سلاطین اوزبکان شاه محمد سلطان بنابر استیلای حرارت جوانی بتوسط
اظهار جلادت و پهلوانی با مردم خویش قریب بکوچه بند دروازه خوش
آمد و سپاه او را برافروختن آتش پیکار مأمور گردانید سنجاب سلطان
افشار را از برای دفع و منع آن ظالم ستمکار از کوچه بند بیرون آمده بزخم
ناوک دلدوز و تفنگ جانسوز بسیاری از اوزبکان بر روز برادر عدم
فرستادند در آخر سپاه اوزبکیه بر مردم افشار غلبه کرده پنج نفر از غلامان
ری بقتل آوردند سنجاب سلطان خود را بدرون قلعه کوچه بند رسانید
توپچیان عساکر قزلباش شاه محمد سلطان را بضرب تفنگ از کوچه بند دور
گردانیدند بعد از فرار سلاطین بی ثبات در بلوکات هرات شاه محمد
سلطان را با اکثر اوزبکان نامی و ترکان حرامی بولایت سیستان و فراه
فرستادند پس از وصول بنواحی ولایت و اخذ اموال و جهات و اسقاط
ارض و ازاله حیات عجزه و فقرا حکم نمود بعد از تخریب آن سرزمین و تعذیب
غنی و مسکین بطرف معسکر سلاطین مراجعت کرد و در حین ملاقات از روی
اعراض براق خان اعتراض کرده که در مدت غیبت من چرا اهمال نمودید
کوچه بندها را از قزلباش نگرفته از اسب فرود نخواهم آمد روز دیگر
شاه محمد سلطان با فوج کثیری از اوزبکان از پی ثبوت دعوی مذکور سوار
شده بطرف کوچه بند که قریب مزار شاه زنده است در حرکت آمد و چون
بانجا رسید لوای حرب برافراخت با بهادری از شیخاوندان جوی بلای ناگهان

بگرفته اند فرزندان دلیران صف شکن

بر سر سهراب بیک که از عارسان آن کوچه بند بود تاخت سهراب تاب
مقاومت نیاورده فرار نمود شاه محمد سلطان نیز تعاقب کرده از
وفور جلادت و بیباکی و از غایت تهور و چالاکی تا در کوچه بند راند در
وقت رجعت سنگ عظیم بر سرش رسید آن جوان تیز جنگ بضرب
آن سنگ از بالای زین بر زمین افتاد بعنایت کرم نیز والی یکی از ملازمان
محمد خان خود را بوی رسانیده سرش از بدن جدا کرد نظم

شر اندیش هم در سر سر شود * چو کژدم که با خانه کمتر شود

بزو خان آورد و پنج شش از بزرگان که رفیق بی توفیق او بودند دستگیر
گردیدند بنابران خوف تمام بر ضمیر براق خان استیلا یافت روز سه
شنبه بیست و هفتم ماه مذکور از ظاهر هرات کوچ کرده بطمع فتح بخارا روان
شدند زیرا که عبد العزیز سلطان بن خان والی آن دیار فوت شده بود

گفتار در فرستادن شاه دین پناه سوندوک بیک قورچی باشی و حسن یوزباشی را بسر بکه اردلان

درین سال سرخاب بیگ وکس بدرگاه شاه
دین پناه فرستاده بعرض رسانید که بکه اردلان که والی شهرزور بود
با جمعی از رومیان بحوالی قلعه سرخاب آمده اند از وزیدن نسیم این خبر نایره
غضب شاه دین پناه التهاب یافت فرمان عالی نفاذ شد که سوندوک بیک
قورچی باشی و حسن بیک یوزباشی و رستم بیک افشار را با چهار هزار سوار
بدفع آن نابکار روان شوند امرا بموجب فرموده متوجه شدند و از رودخانه
تلوار که در آن محل طغیان یافته بود عبور نمودند و بجانب مقصد ایلغار کردند

وهشتاد نفر از قورچیان در کنار باغات شهرزور که به بکه
هفتصد سوار داشت و از غایت شجاعت رستم دستان را غاشیه
کش خود می پنداشت آغاز جنگ کردند و بزخم تیر از اسپش انداختند
بصد حیله خود را از دست غازیان خلاص نموده بقلعه رسانید و چهل نفر
از مقربان او دران معرکه کشته گردید و در آن روز راقم این حروف حسن روملو
به پشته که مشرف بقلعه زلم بود با جمعی کردان جنگ کرده قورچیان روملو
که قریب به پنجاه نفر بودند از پیش کردان فرار نمودند کردی که شادی بیک
ذو القدر را بقتل آورده بود و شاهوردی بیک لله قونقرا سلطان را
خواست که دستگیر کند حسین قلی خلفا که رفیق این فقیر بود هرچند فریاد
کرد که ای جوانان بکوشید با جانانه بکوشید اما چندان وهم بر ایشان
مستولی شده بود که اسبان را گذاشته خود را بصد مشقت از کوه انداختند
این فقیر باتفاق حسین قلی خلیفه حمله کرده اکراد را متفرق ساخته شاهوردی
بیک را سوار ساخته روانه گشتیم با کردان که قورچیان تعاقب کرده
بودند و عدد ایشان قریب چهل نفر بود جنگ کنان بدر آمدیم سوندوک بیک
در حوالی شهر نزول نموده و سرخاب از قلعه بیرون آمده بوی ملحق گردید
و غازیان نواحی شهرزور را تاخته و رایت تسلط برافراختند سوندوک
بیک قورچی باشی رستم بیک افشار را با جمعی دلاوران جرار بتاخت
ولایت   فرستاد و ایشان آن ولایت را خراب کرده عود نمودند
بعد از بیست روز سوندوک بیک قورچی باشی مراجعت نموده بقزوین آمد

وشاه دین پناه از قشلاق قزوین بیرون آمده متوجه ییلاق سلطانیه شد
و کوچ بر کوچ متوجه آذربایجان گردید معصوم بیگ صفوی و شاهقلی خلیفه
مهردار و علی سلطان تکلو را بتاخت ترکور و مرکور ارسال نمود
غازیان آن دیار را غارت کرده بسیاری از آن بی ایمانان را بضرب
تیغ و تیر بخاک هلاک انداختند و چارپای بسیار از اسب و استر و گاو و گوسفند
غنیمت گرفتند و در سلماس باردوی گردون اساس ملحق شدند و موکب
فلک احتشام بطرف قلعه کوکرچینک که در کنار دریای ارومی واقع است
نهضت نمود و آن حصار فلک مدار از فروغ دولت پادشاه کامگار
غیرت افزای مطلع خورشید عالم افروز گشت و صورت قلعه در آینه
ضمیر منیر بغایت مستحسن نمود و در جنب آن قلعه کوهی واقع شده بود آنرا
نیز قلعه ساختند شاه دین پناه عازم نخجوان گشت بعد از آن یکماه در
حدود آنجا توقف نمود عازم قراباغ شده در آن دیار قشلاق نمود **گفتار**
در یاغی شدن بقیه ترکمانان و کشته شدن شاهویردی بیگ کچل
درین سال ترکمانان بقیه یاغی شدند سبب مخالفت ایشان آنکه شاه دین
پناه بعد از شاه علی سلطان حکومت استراباد را بشاهویردی بیگ
کچل عنایت نمود مردمان بقیه ترکمان با پیشکش فراوان نزد آن امیر نادان
آمدند با نام جوانی که سردار طایفه اوخلو بود و در کمال زیبایی و
رعنایی بود و شاهویردی بیگ بوی اظهار تعشق نمود و قصد فسق ازین
وضع تنگ آمده نیم شب از استراباد فرار نموده در میان الوس خود رفت

وشاطر بیگ

وشاطر بیگ را که از اقربای شاهویردی بیگ بود و از قبل شاه برالیه ار بکی
ترکمانان منصوب و بقتل آورده و یاغی گردید چون این خبر بشاهویردی بیگ
رسید بتاخت الوس ترکمان روان گردید چون به ابجد و رسید پنج
قلعچی بر بالای پشته صعود کرده و تمام لشکر خود را بتاخت فرستاد در آن
اثنا ابای ترکمان با فوجی شجاعان بشاهویردی بیگ رسیده او را بقتل آوردند
و ملازمان وی که بالجای مشغول بودند این خبر را شنیده فرار کردند چون
این خبر بدامغان رسید امیر غیب بیگ حاکم آن دیار با یلغار باستراباد
آمده آن بلده را محافظت نمود **گفتار در کشته شدن پیرام اوغلن**
و فتح غرجستان درین سال ولایت غرجستان مفتوح گشت و شرح آن
چنانست که چون محمد خان خاطر از جانب براق خان فارغ ساخت پرتو
التفات بر تسخیر قلاع غرجستان انداخت قزاق را با جنود بسیار بر تسخیر
قلعه اشنه فرستاد و زیرا که پیرام اوغلن از خوف غازیان پشت بدیوار
حصار باز داده و صولت لشکر قزلباش اساس جمعیت او [illegible]
ساخت آن بیباک خانمان خود را در معرض خطر دیده و در تدبیر آن واقعه
متحیر گردید و بهیچ وجه صورت بهبود در آینه اندیشه آن ضلالت پیشه
روی ننمود از روی تضرع ایلچی نزد قزاق فرستاده و امان طلبید بعد از
تأکید عهد و پیمان با متعلقان از حصار بیرون آمده بقزاق ملاقات نمود
و آن غدار را بقتل آورده بلاد غرجستان را متصرف شد **متوفیات**
عبد العزیز سلطان بن عبید خان درین سال در بخارا وفات یافت

در این اثنا پیر محمد خان حاکم بلخ ایلغار کرده خود را بحصار انداخت تا آن
براق خان آن قلعه را مضبوط گردانید بعد از چند روز براق خان آن بلده
را محاصره نموده پیر محمد خان بمدافعه و مقاتله قیام نمود و مردمان براق
خان هرچند کوشش نمودند و جنگهای مردانه کردند کار از پیش نبردند چون
براق خان از تسخیر آن بلده عاجز گشت نواحی آن دیار را سوخته متوجه تاشکند
گردید **گفتار در قضایایی که در سنه ثمان و خمسین و تسعمایه واقع شده**
و توجه شاه دین پناه و کشته شدن درویش محمد خان چون مکرر را
درویش محمد خان حاکم شکی مخالفت ظاهر گشته بود شاه دین پناه با انبوه
کثرت دستگاه عازم شکی شد در بلده ارس نزول اجلال نمود در آن ولا
الوند بیک حاکم گرجستان که عبودیت و خدمتکاری بر میان بسته با اردوی
گردون شکوه ملحق گردید رایات فتح آیات بجانب شکی در حرکت آمد
درویش محمد خان از اقامت رسم استقبال رایات خجسته مآل متقاعد
گشته شاه دین پناه او را بنوید عنایت و رعایت استمالت فرموده
طلب داشت و خدمتش بواسطه شقاوت روی جهالت ببادیه ضلالت
نهاد و پشت او بار بحصانت حصار باز داده بنابران نایره غضب
جهانسوز اشتعال یافته مدبر خان و شاهقلی سلطان استجلو را استقلالی
گردانید ایشان بقراولان درویش محمد خان رسیدند ایشان را مغلوب
ساختند امیر یوسف نامی که راتق و فاتق حاکم شکی بود دستگیر کرده روانه
درگاه عالم پناه گردانیدند و از توجه عالمگیر قیامت اثر زلزله

در اطراف بحر و بر ولوله در مملکت آن بد اختر افتاد و درویش محمد خان
چون از توجه پادشاه جهان پناه آگاه گشت محمود برادر جوشن آقا را با جمعی از مردمان
کبیش بمحافظت قلعه گیش گذاشت و خود با بعضی جهال پناه بقلعه گله سن گوره سن
که کنگره فکر خردمند سریع الانتقال بر کنگره برج فلک لمثالش نتواند
رسید و باز بلند پرواز فهم ارباب کمال بر فراز قصر رفیعش کجا منزل تواند کرد

حصاری بعالم سرافراخته • بعرش برین سایه انداخته
گذشته سر بارهاش از فلک • ز نظارهاش خیره چشم ملک
فصیلش کم از عرش اعلی نبود • چو گردون بنایش پدیدار بود
بسنگینی کوه فرهاد بود • خور از خنجر کنگرش خشمناک
زده پیرهن بر تن صبح چاک • تفنگهاران قلعه باشکوه
نمایان چو اژدر دریا لای کوه • و سقناقی در وسط کوه البرز قایم

گردیده بود شاه دین پناه سوار شده بنیت فتح قلعه روان گشت
سوندوک بیک قورچی باشی و مدبر خان و شاهقلی سلطان قلعه گیش را در میان
گرفتند و شاهقلی خلیفه مهردار و سایر امرای رفیع مقدار در برابر سقناق
فرود آمدند و عبدالله خان و الوند بیک حاکم گرجستان در برابر قلعه گله سن
و گوره سن نزول نمودند و شاهقلی خلیفه ذو القدر با فوجی از دلاوران
نصرت اثر بسقناق جنگ انداختند و افغان ایشان را به تفنگ گرفته باز گردانیدند
اما خوف تمام بر ایشان مستولی شده عبدالله خان و الوند بیک با فوجی
از لشکر نصرت شعار بحصار گله سن گوره سن جنگ انداختند

وایشان نیز بمدافعه مشغول شدند چون صدمه جنود منصور را مشاهده
نمودند روی عجز بگریز نهادند و عساکر گردون مآثر در آن [illegible] گرد کوه درآمدند
چون رایات فتح آیات ظفر قرین بساحه وصول بران قلاع خیبر آیین افراخته
دلاوران پیش رفته سیبها مرتب ساخته با دلیج و توپ و تفنگ فرنگی و دیگر
اسباب جنگ حصار مشغول شدند و توپ اندازان توپ اندازی در گرفتند
و شجاعت پیشگان سربازی از سر گرفتند و از جانبین از و شیب توپ و تفنگ
صاعد و هابط گردید فوجی از مخالفان بیرون آمدند و چند نفر از ملازمان
امرا بقتل آوردند و بتعجیل تمام بحصار شتافتند و غازیان توپ نیز بالا
برده بودند و از قرقانهای کوه سیما و سنگهای توپ از بالای آن قلعه آسمان
سا بمقتضای و امطرنا علیهم حجارة من سجیل ظاهر میشد بعد از بیست روز
از ضرب سنگ توپ فرنگی و با دلیج برج و باره اختلال پذیر شده بود حسن بیک
اوغلی بقرب سزار تفنگچی بر کمری که مشرف بقلعه بود صعود کرده مخالفان را
به تفنگ گرفتند هرجا که مقدار انگشتی سر از برج ظاهر میشد صد مهره تفنگ
پی در پی میرسید از نیکجانب نیز نقب ده برج را بسر چوب گرفته بودند قبل
از آن که برج را آتش زنند برج افتاد و اهل حصار را دود دهشت
و حیرت بسر برآمده محمود بیک رسیدن ضعف و بیچارگی کوی نداشت یافتن
گرفت و از روی جباری بتواضع آمده و تضرع و زاری را وسیله نجات
دوست آویز خلاص خویش ساختند و بگفتار عاجزانه • غریوان طنبور در زیر زخمه
که اران چو از ریز بدر روی جگر • محمود بیک کوتوال قلعه بیرون آمده بسعادت

حصار از

بساط بوسی سرافراز گشت و مفاتیح دروب حصار را تسلیم وکلای شاه دین
پناه نمود • در قلعه شد باز تا برده رنج • بافسون برون آمد از در گنج •
و آنحضرت از کمال عاطفت از گناه وی گذشته و به نیروی دولت قاهره آن
حصار نامدار که شنقار اقتدار هیچ کامگار در هیچ روزگار در هوای
آن تسخیر پرواز نکرده بود باندک روزی جبرا و قهرا مسخر گردیده و سپاه ظفر
شعار برحسب فرموده پادشاه عالی تبار برج و باروی آن حصار را
بزمین هموار نمودند شاه دین پناه سوار شده و روی دولت بجانب یتقاق
آورده زمره مخالفان از هیبت لشکر آنحضرت آب گشته مردمان یتقاق
چون از فتح قلعه گیلی خبردار گردیدند جوق جوق بدرگاه شاه عالم پناه
آمدند و روی عجز و مذلت بر خاک نهادند و درویش محمد خان از مشاهده
آن حال در اضطراب افتاده و از غایت دهشت و هراس شبی از قلعه بیرون آمده
نه عزم درست و نه رای صواب • ولی پر نهیب و سری پرشتاب
از غایت حیرت ندانست که بکجا میرود و از حوالی اردوی عبدالله خان
و لونک بیک عبور کرده و در آن اثنا کوسه پر قلی که کمینه ملازم حیدر
سلطان بود او را گشته سرش بپایه سریر سلطنت مصیر آورده و چهار
صد کس که از قلعه همراه وی فرار نموده بودند و دویست و پنجاه نفر بقتل آمدند
شاه دین پناه بر جمله بلاد شکی مستولی گشت و سکه و خطبه بشرف نام و القاب
عالی خرم و تازه و بشرف بلند آوازه شد • چو شد نام شه سکه بر روی زر
زر از نام او یافت زیب و گهر • حکومت آن دیار را بطوبقون بیک قاجار مقرر شد

دران اوان محمود بیگ کوتوال قلعه کیش توهی پی جا بیگاه بخود قرار داده
از اردوی همایون فرار نمود **گفتار در لشکرکشیدن شاه دین پناه**
نوبت سیم بگرجستان و قلع و قمع متمردان پی ایمان دران اوان که
اردوی گردون شکوه در شکی بود کیخسرو ولد قرقره چند نفر از ناموران
بدرگاه عالم پناه فرستاده مدد خواست زیرا که داخوش گرجی لوهان
وشیر زان اخلی بعضی از الکای او را گرفته بودند دران اثنا خبر رسید که
الکندر پاشا بگرجستان آمده قلعه ار دانوج را محاصره کرده بنابران شاه
دین پناه با خیل و سپاه بقصد جهاد با کفار نابکار و ملاحین سیاه روزگار
گرجی بمقتضای مودای یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین واغلظ علیهم
غلغله و ولوله در طاق مقرنس گردون انداخت از بلاد شکی ایلغار فرموده
و غازیان ظفر شعار رسیت وبلند دیار کفار فجار را احاطه فرمودند و هر کوه
و کمر که گریزگاه آن قوم گمراه بود از لکد کوب لاوران یا مون یکسان
شد و یکی متنفس از ان بیشه کین از دایره قهر و کین و الله محیط بالکافرین
جان بسلامت بیرون نبرد و اهل و عیال و اموال و اسباب ایشان شرعی
از مقتولان بقاتلان انتقال نمود و خوبرویان گرجی نژاد و پریوشان آدمی
زاد که هر یکی چون خال بر رخسار رخود بر روی روزگار یگانه بودند بر مثال
دل عاشق پریشان که مقید زلف مهوشان باشد از دست برد حوادث
لیل و نهار مقید عبودیت و پرستاری شدند جمعی پناه بکوههای بلند
و غارهای استوار بردند و بعضی بقلعه مالنکوب ارقر و قلعه ذربا

د کلبیا

دکلبیا که از بدایع صنایع حضرت پروردگارست متحصن شدند
ولشکر اسلام روی بهتور بقلع و قمع ایشان آورده بزخم شمشیر آبدار
و سنان آتشبار چندین هزار کفار خاکسار را بمقتضای ان المنافقون فی الدرک
الاسفل من النار بجهنم و دار البوار فرستادند و قلعه توتک را با چند حصار
دیگر مسخر ساختند و در دره توتک گبران نبرد با بر جاهای بلند و مغارها
رفته بودند و جمعی سواره و پیادگان بر مثال خیال صایب بجاهای با صفی
بر معارج آن کوه فلک سان صعود می کردند و بر دره های غارها و مغارها
جهة غارت و تاراج چون سپاه مگس انگبین بر درپت النحل شیرین از دحام
می کردند و دست تملک غارت بر مخزونات مغارات متطاول نموده
و گروه گروه غلامان پری پیکر که از هراس اسیری در کناف اکنان
و مغارها بر مثال نطفه در بطون امهات ثانیا متواری بودند بیرون آوردند
بعد از تنگی بیجان آمده بپایان آمدند دران اثنا بعضی از منهیان بعرض شاه
دین پناه رسانیدند که جمعی کثیر از متمردان گرجی که در قلعه ذرباد و کلبیا اند
نبرد دین تعرض می رسانیدند بنابران امر عالی صدور یافت که بدرخان
استاجلو و شاهوردی سلطان زیاد اوغلی قاجار و علی سلطان
تکلو متوجه آن حصار سپهر اساس شوند امرای نامدار آن قلعه را مرکز وار
درمیان گرفتند و قلعه مذکور بر فراز کمری از جبال ارشنک یک لخت
بر توتک و رودخانه که منبع آب کرست واقع شده و در حصانت
با سد سکندر و قلعه خیبر لاف برابری میزند و در رفعت با گنبد خضرا دعوی همسری میکند

حصاری که از غایت محکمی ٭ بعالم نظیرش ندید آدمی
نشاید ز رفعت بچرخ برین ٭ بنوعی که گردون بر اهل زمین
دو صد قرن اگر نسر طایر پرد ٭ بپندار کوره بر برجش برد
ببالی شدی مرغ از آن بر فراز ٭ بماهی رسیدی سوی شیب باز

و میان قلعه مذکوره بده گز ارتفاع جوف کوه را بریده کلیسیایی مشتمل
بر چهار خانه وسیع و صفه طولانی و جدار بیرون و اندرون آن را بطلا و
لاجورد و تصویر و مثال اوثان و اصنام مصور گردانیده و تختی در میان
خانه دویم ترتیب داده بتی از طلا مکلل بجواهر گرانبها نصب کرده بودند
و دو لعل درخشان بمنزله دو چشم در آن و سنگ بجای نشانده و همچنین از
درون کلیسیای مذکور راهی در نهایت تنگی و تاریکی قریب بصد و پنجاه
ذرع بر جانب بالا از سمت خانهای مذکور از سنگ خارا بریده و دو کوشک
مخفی بملاحظه حوادث زمان و انقلاب دوران ترتیب داده بودند و در آهنین
بیرون نصب کرده بودند بیت نشنیده بر و فولاد یک در
بسختی با دل ممسک برابر ٭ دیگر از طلا بر خانهای اندرون مرتب
ساخته القصه غازیان ظفرانجام و دلاوران بهرام انتقام یورش
نمودند ٭ گرفتند گردان پرخاش جنگ ٭ بهر سو گشادند درهای جنگ
شمیک حصار از خدنگ سپاه ٭ چو از انجم این نیلگون بارگاه
شدند اهل آن قلعه زار و ذلیل ٭ بچنگ تفنگ همچو اصحاب فیل
گبران از مشاهده آن سراسیمه و حیران شدند مانند صیدی که از حمله شیر ژیان

پلنگ بجای خویش بماندند جیش نصرت شعار بتایید پروردگار بالای
حصار بر آمده سلاخ غیرت دین اسلام تیغ جهاد مصقل توفیق تیز کرده نسبت
حیات از سر ضلالت گبران درکشیده زن و فرزند ایشان را اسیر نمودند و شاه
دین پناه با امرای عالیجاه متوجه کلیسیا و تماشای آن شد و بت افزار
کیشان به کهر گریه منظر براه عدم فرستادند و ناقوس را که از هفتاد
من هفت جوش ریخته بودند چون شیشه حیات ایشان شکستند و درهای آهنین
و طلا را قلع کرده بخزانه عامره فرستادند و بر خان اسپ تا جلو چهار صنم
را که گبران با نکار رهرکیا از شصت من موم ریخته بودند و از پرتو آن
خرمن هستی خود را سوخته شکست و اموال بسیار و اسباب بی شمار در قید
تصرف شاه دین پناه آمد از آن جمله دو لعل بود که بجای دو چشم آن بت
نشانده بودند که هر یک بمبلغ پنجاه تومان قیمت نمودند و قلعه را با زمین
هموار ساختند چون حکام گرجستان بیکبارگی تیغ تهور شکستند رفته رفته
روی اطاعت بدرگاه عالم پناه آوردند بار اول امان بیک گرجی و
لواسان شیرمزان و نعلی اخوش بدفعات بآستان سلطنت آشیان
آمدند آنحضرت سایه التفات بر ضبط آن مملکت انداخت و درین اثنا
کیخسرو ولد قرقره با پیشکش بسیار بدرگاه معلی آمد و شاه دین پناه
حکومت قلعه تومک را مع آق شهر با توابع و لواحق او بشفقت فرمود
و اخوش گرجی و شیرمزان و نعلی را که حاکم آنجا بوده بودند بقتل آوردند
چون نیر اعظم سایه بر برج میزان انداخت و سپاه نیز باده در صحن باغ

وسپنکاری آغاز نهاد و [illegible] کار اشجار چون روی عاشقان
زرنگار شد و ریاحین باغ و بوستان برنگ کهربا گشت و از انهزام
جنود گرما هوا اعتدال پذیرفت و عنان عزایم خسروانه بصوب ولایت
لواسان بن داود معطوف داشت سپاه ظفرشعار اطراف ملا و برات
آلی را تاخته اعلام اسلام برافراختند و غنایم بسیار از اموال و برده
و مواشی و غیر آن نصیب غازیان شد و اردوی گردون شکوه کوچ بر کوچ
متوجه قراباغ گردیده و دران دیار قشلاق نمودند ٭ قراباغ شاه نخ کاسته

زکرباس مصری شد آراسته ٭ جهان در جهان خیمه برپا شده
چو صبح سعادت فلک سا شده ٭ زهر سوی عرشی سپه افراخته
بعرش برین سایه انداخته ٭ درین سال رسول پرتکال پادشاه
فرنگ از راه سر فرا آمده تحفها بدرگاه گیتی پناه آورده و بعد از چند روز
مرخص گشته معاودت نمود و هم درین سال دین محمد اوزبک ولد محمد را
که یکی از بهادران نامی او بود بدرگاه عرش اشتباه فرستادند درین سال
خواجه امیر بیک کججی که در کار مغل منصب وزارت داشت مقید گردید مشار الیه
سالها وزیر غازیخان تکلو بود و بنا بر بعضی حکایات که از و بظهور رسیده
بود بسبب کدورت مرآت خاطر شاه دین پناه گشته او را بخطاب و عتاب
خسروانه مخاطب ساخته گرفتار گردید مدت مدید مقید بود و بعد از ان
از بند بیرون آمده مقرر شد که در کرمان ساکن گردد و بعد از ان وزیر
امیر سلطان روملو و آخر تولیت آستانه عرش مرتبه رضویه بدو تفویض

یافت

یافت و آن ایام از و بعضی حکایات که ترک آداب بوده باشد بظهور رسیده
بنا بران سعادت محروم ماند فاما منصب وزارت تمامی خراسان بدو
مرجوع شد مدت چهار سال بدان مهم مشغول بود بنا بر ظلم و تعدی که از
عمال و بوقوع آمده بود نتیجه آن لاحق احوال او گشته شاه دین پناه در
مقام پرخاش در آمده در خلال آن بسامع جلال رسید که موی الیه شروع
در تسخیر کواکب خصوصا نیر اعظم که تعلق بسلاطین عالم دارد نموده بارادهٔ
آنکه شاه دین پناه را تابع خود سازد کسانی را که این شاهد نموده بود
مثل پر دردن کوساله زرد بر سطح مرتفع در برابر آفتاب داشتن و روی
خود را آلوده زعفران ساختن و لباس زعفرانی پوشیدن نه کور مجلس بهشت
آیین گشت بنا بران فرمان قضا جریان شرف نفاذ یافت که او را در صندوقی
نهاده دستهای او را که دران صندوق کرده بودند بیرون آورده
و به بندند تا بعضی از مقدمات سحر که موقوف بر عقود و انگشتان باشد در الحالت
بعمل در نیاورد و آخر در قلعه قهقهه مقید گردید و بعد از چند سال بقلعه الموت
نقل کردند و حالا که تاریخ هجری به [illegible] رسیده است در قید حیات است

گفتار در قضایایی که در سنه سبع و خمسین و تسعمایه واقع گردید و رفتن شاه دین پناه بدیار روم و خراب شدن ارزن و بوم

چون [illegible] پاشا که از قبل سلطان سلیمان پادشاه روم حاکم ارض روم بود در خوی
حاجی بیک دنبلی را بقتل آورده بچخور سعد آمده باز از آن بلده برگشته بود
بی آنکه کسی با او مقاتله نماید روی بدیار خود آورد لاجرم بواسطه این امور

نخوت و غرور در دماغ او تقاعد نموده کتابتی چند که زیاده از حد او بوده
با امرای نامدار بگستاخی نوشت بنابران شعلهٔ خشم پادشاهی برافروخته فرمان
همایون شرف نفاذ شد که لشکرهای جهان در ظل رایات فتح آیات که مطلع انوار
فتح و ظفر است حاضر شوند بر حسب فرمان قضا جریان سپاه بدرگاه عالم
پناه جمع آمد که از غبار مراکب ایشان آیینهٔ لطیف افلاک بسان سطح
کثیف خاک تیره گشتی و مردمک چشم از سواد آن سپاه خیره ماندی زیاده
از ذرات نوربخش خسرو سیارگان و بیشتر از اعداد اختر بر روی آینهٔ مینای
آسمان • سپاهی چو مور و ملخ بیشمار • دلیران جنگی و مردان کار
یلان دلاور که در رزمگاه • به نیزه ستانند از چرخ ماه
آنحضرت فرمان داد که چهار فوج از عساکر نصرت شعار بر سبیل ایلغار
هریک براهی روان شوند از آن جمله معصوم بیک صفوی و الله قلی بیک ایچک
اوغلی و علی سلطان تکلو و شمس الدین خان ولد شرف خان کرد و خلیفه
انصار و حمزه بیک طالش و اولغ خان بیک سعدلو و دیگر امرا متوجه
ارجیش و بارگیری شوند و شاهوردی سلطان زیاد اغلی و ابراهیم
بیک و ملو بصوب پاسین روان شوند و ابراهیم خان ذوالقدر و شاه
علی سلطان افشار و چراغ سلطان که در آن اوان در فارس بودند بتاخت
ولایت [illegible] مقرر شدند و بیرام بیک قاجار و طوقیتون بیک قاجار
و کیخسرو والی گرجستان بتسخیر داوینی و قلع و قمع آن نواحی نامزد گشتند
امرای نامدار بامتثال امر عالی مبادرت نمودند هر فوجی بصوبی که اشارت

شده بود بی توقف روانه شدند و معصوم بیک با دو هزار سوار در روز
سه شنبه هفدهم شعبان از ییلاق آن روانه شدند و ایشان تیرچهار
گرده گشته روانه گردیدند معصوم بیک باتفاق علی سلطان تکلو متوجه
ارجیش گشت و شمس الدین خان متوجه صحرای موش و اخلاط گردید
و قاتمس سلطان خنسلو و الله قلی بیک ایچک اوغلی با جمعی از فارسان میدان
دلاوری علم عزیمت بطرف عادلجواز برافراختند و حمزه بیک طالش و خلیفه
انصار و غازیان جرار بجانب بارگیری و بند ماهی روان شدند چون معصوم
بیک بارجیش رسید قرابری که از قبل خوانکار والی و متصدی حکومت
آن دیار بود روی تهور بجنگ و پیکار آورده از قلعه بیرون آمد از طرف
معصوم بیک علی سلطان با فوجی از دلاوران بدفع او روان گردید
و از طرفین در هم آویختند علی سلطان نیزه بر حلق او زده از میان
زور آورده و علی سلطان را گردانیدند در آن اثنا اولغ خان بیک سعدلو
بدان معرکه رسیده ایشان را مغلوب ساخته قریب سی نفر از آن قوم را آخر
بقتل آوردند و قرابری رخ فرار خود در الحصار انداخت و هم در آن روز
خلیفه انصار و حمزه طالش با محمد بیک و خرم آقا که از امرای معتبر خوانکار
بودند جنگ کرده خرم آقا و محمد بیک را دستگیر کرده قریب یکصد و شصت
نفر که بسنظر راه عدم فرستادند و در روز جمعه بیست و هفتم شهر
مذکور [illegible] ایشان را با سرها [illegible] بدرگاه عالم پناه آوردند
چون شمس الدین خان باخلاط رسید قریب صد نفر از آن قوم را میان که

در آنجا بودند بقتل در آوردند و سی هزار گوسفند و ده هزار گاو و بیش
و سه هزار اسب گرفته آن دیار را تاخته روانه اردوی اعظم گردید و
چون قاسم سلطان و الله قلی سلطان با فوجی شجاعان بدیار مخالفان
رسیدند سواران روم از قلعه جا و بجوا از بیرون آمده آغاز جدال و قتال
نموده سپاه منصور آن گروه مغرور را مغلوب ساخته قریب یکصد نفر
از ایشان بقتل آمدند در آن اثنا ابراهیم بیک بجنی متوجه درگاه خواندگار
بود بغارت زیان و چار گشته دلاوران جوشن ور شصت نفر از آن قوم که به
سفر براه عدم فرستادند و خروار زر و نیمخروار اقمشه نفیسه با چند پیاله
و صراحی نقره بدست ایشان در آمد چون شاهوردی سلطان زیاد اوغلی
و ادهم بیک و ملو تاخت باسین و اونیک رفته بودند میان ایشان و مراد
بیک حاکم آنجا جنگ شده غازیان وی را از اسب انداخته و جمعی کثیر از
ملازمانش بقتل آوردند مراد بیک خود را بقلعه انداخت امرای نامدار
آن دیار را سوخته باردوی گردون شکوه ملحق شدند و شاه دین پناه
بعد از فرستادن امرا بجانب ولایت مخالفان در حرکت آمد

نظم

بتجیل و حشم شاه گردون فراز ◆ روان شد ز جا همچو عمر دراز
چو فتح و ظفر از یمین و یسار ◆ روان در رکابش شه و شهریار
ستوران به عنابر جلوه گر ◆ ز عمر گرامی شتابنده تر
ز نعل ستوران هیجا شتاب ◆ روان بر زمین صد هزار آفتاب

و از آق منقان کوچ کرده در روز سه شنبه بیست و چهارم ماه مذکور

بکنار

بکنار آب ارپس نزول نمودند و از آنجا کوچ بر کوچ بپای قلعه اخلاط
آمد و آن قلعه ایست که از روی متانت جبال شامخات در جنب او توده
رمال نماید و از غایت ارتفاع با سپهر برین برابری کند متوطنان آن
قلعه با ساکنان سموات راز گویند و کمر دار منطقة البروج پهلو زنند و نسر
طایر با کمال بلند پروازی بحضیض او نرسد ◆ یکی خاره سنگی بر آمد بر اوج
چو خارای سنگین بر آورده موج ◆ چو البرز سر پاره سنگی برد
سپهر منقش پلنگی برد ◆ مثل گر کسی را بود ره بدی ◆
اجل را بود دست کوته بدی ◆ متوطنان اخلاط را بواسطه عفونت
اخلاط دماغشان مختبط گشته بود بحصانت و متانت آن بروج مشهور شده
در مقام مقابله و مقاتله در آمدند و از سر کلام ربانی که اینما تکونوا یدرک
کم الموت فی بروج مشیدة غافل و ذاهل و بهادران عجب کر منصور
جز اقدام بر مخاطرات شیوه نمی دانستند و جز تقدیم بر محاربات کاری
نمی ورزیدند چون دایره حصار را در میان گرفتند ◆ باطراف آن قلعه با صد شکوه
کشیدند صف همچو البرز کوه ◆ سپر بر کشیده مانند پلنگ آهنگ
عروج بر بروج کردند ◆ یکی رفته بالا بزور کمند ◆
چو خورشید بر آسمان بلند ◆ دگر یک دره و کار فرهاد کرد
ز بازوی خود کار پولاد کرد ◆ چند روز بر منوال از صباح
تا رواح و از رواح تا صباح بهادران شیر دل و بهادران دشمن کش جنگ
مردانگیها نمودند آخر اردو بازاریان کوچه شهر را مسخر کردند و در میان

از هم جان بدر رون قلعه گریختند و نقابان خیره دست نقب زدند

چو دیدند جنگ آوران زمان ... که نتوان گرفتن بجنگ آسمان
بتدبیر پیچش عنان تافتند ... زمین را بی نقب بشکافتند
تهی ساختند از میان دیوار ... بیکدم تهی برجهای حصار

بروج حصار را خراب کردند و از نوادر اتفاقات آنکه از برج حصار تا
رودخانه که از پهلوی قلعه می گذرد قریب سیصد ذرع بوده باشد شخصی
همراه برج افتاده مضرتی بوی نرسید کوتوال قلعه مضطرب گشته از در مسکنت
و عجز درآمده حصار را تسلیم نمودند و از صدمه قهر عساکر منصور آن
حصار با زمین هموار گردید و قبل از آنکه شاه دین پناه باخلاط توجه فرمایند
اکثر امرای اطراف را فرمان ارسال نموده بود چون ایشان بحوالی قلعه وان رسیدند
و ملاحظه آنکه مردم قلعه دلیر شده بجنگ و مقابله مبادرت نمایند هزار سوار را
پیشتر فرستادند و خود باهستگی و تأنی متعاقب ایشان در حرکت آمدند فرخ
پاشا و بدر بیک بختی با ده نفر از امرای کردستان از قلعه وان بیرون آمدند
و غازیان جنگ کنان خود را بجانب اردو کشیدند دران اثنا امرای مامور با سپاه
ملا اثر نمایان شدند و سپاه روم و اکراد تاب چپقیز نیاورده بطرف
قلعه گریختند دلاوران قزلباش از ایشان اینکاه مثبی کرده شصت نفر از اکراد
بختی و طایفه رومی براه عدم فرستادند و تمامی قلعات و منازل ان
و وسطان و اموک و کواش و الباق چوشات سوخته و خراب کرده از راه
کوزل دره و کواش از ان سوی دریا در اخلاط باردوی اعظم ملحق شدند

وران

وران اوان قورچیان طهران و محمدی بیک تکلو و امیر شاه بیک بیات
برحسب فرمان قضا جریان بدرگاه عالم پناه می آمدند بهر جا که متمردان
و مفسدان کرد میرسیدند غارت می کردند چون بالباق رسیدند حکام
کردستان زینل بیک و شاهعلی بیک [illegible] جشری بی طایل باندیشه باطل فراهم
آورده و مقاومت و جدال را آماده گشته بودند بمجرد آوازه وصول جنود
ظفر شعار را فرار پیش گرفتند غازیان آن ولایت را تاخته در وسطان باردوی
اعلی ملحق شدند و شاه دین پناه شاهوردی سلطان زیاد اوغلی و ابراهیم
بیک و ملور العبدا از تاخت [illegible] روانه تفلیس گردانید ایشان چون
بقلعه موش رسیدند بر سر سپاهیان آن دیار ریختند و جمعی را بقتل آوردند و فوجی
از مردمان حصار [illegible] از حصار بعزم کارزار بیرون آمدند و اکثر
ایشان طعمه شمشیر دلاوران شیر شکار گشتند غازیان الکای مزبور را
سوخته روانه تفلیس گردیدند مصطفی بیک حاکم و ناصر بیک زرقی اعدال بیک
با سیصد سوار باراده قتال و جدال از حصار بیرون آمدند غازیان خلقی
انبوه از آن گروه با شکوه بقتل آوردند بقیة السیف از چنگال مرگ خلاص
شده بقلعه گریختند امرا آن دیار را تاخته و سوخته در اخلاط باردوی اعلی
ملحق شدند دران اثنا خبر از کردستان رسید که اسکندر پاشا و بهرام بیک
قاجار غالب آمده صورت چنان بود که بهرام بیک باتفاق کیخسرو و کرجی بمدد
ایلی رفته بودند و سه قلعه تسخیر کرده دران اثنا اسکندر پاشا از ارض
روم با سپاه بسیار بجانب ایشان بایلغار روان شده ناگاه بر سر اردوی

امرا رخصت دران ایام بهرام بیک کنجبر بتاخت رفته بودند و یعقوب بیک
قاجار و بدر بیک یوزباشی ورارود بودند ایشان بجا چاربیک پیشتقبال
رفتند و کوششهای مردانه نمودند کثرت و میان و افزونی دشمنان
بیش از حد و حصر بود غازیان عنان را از جنگ بر تافته فرار نمودند اسکندر
پاشا قریب سیصد نفر از غازیان گرجیان بقتل آورده از همان
مقام بارض روم معاودت نمود **گفتار در فرستادن شاه دین پناه
شاهزاده عالمیان اسمعیل میرزا را بارض روم و شکست یافتن
اسکندر پاشا در آن مرز و بوم** چون خبر مذکور بمسامع عالیه رسید فرمان
قضا جریان شرف نفاذ یافت که شاهزاده عالمیان اسمعیل میرزا که سرآمدان لشکر
و جهان پهلوان آن حشم بود با فوجی از بهادران بدفع اسکندر پاشا
بارض روم روان شوند و از امرای نامدار شاهوردی سلطان زیاد
اوغلی و بدر خان استاجلو و شاهقلی سلطان استاجلو و محمدی قلی
بیک ترکمان و اوهم بیک روملو و امیر غیب بیک استاجلو و الله قلی بیک
ایجک اوغلی و حمزه بیک طالش و خلیفه انصار و اولغ بیک سعدلو و ابراهیم
خلیفه ابیاوت و ذو الفقار بیک یازوکی و قنقرا سلطان روملو و هزار
قورچی طهران و ششصد قورچی نخجوان در ملازمت شاهزاده عالمیان
مامور گشتند و غازیان بایلغار روان شدند و شاهزاده عالمیان
شاهوردی سلطان زیاد اوغلی و محمدی بیک ترکمان و اوهم بیک
روملو را منقلا گردانیده پیشتر ارسال نمود و خود بنفس نفیس

بافوجی

بافوجی عساکر جرار کینه گذار و دلیران روزگار و جانبازان
کارزار که بیا و حمله کوه گران سنگ را بر دارند و بسوفار تیر فلک
ازبنان تیر و بر ریح خط کین از انگشترین مشتری بر تابند • اگر سوی فلک بازو گشایند
بناوک خوشه پروین ربایند • و گاهی که آتش وغا برافروختند بنوک
ناوک قبه زرنگار خورشید را بر سپر لاجوردی افلاک دوزند در عقب
ایشان بطرف پاسین در حرکت آمد و چون جنود روم که در پاسین بودند
از سپاه قزلباش شکست خورده سیصد نفر بقتل آمده بودند بقیة السیف
بارض روم رفتند چون اسکندر پاشا این خبر را استماع نمود قلیلر آقاسی
ارض روم را با دویست و پنجاه سوار بقراولی سر پتا داد ایشان در
ملازمان امرا که پنجاه نفر بودند جنگ کردند و مغلوب شدند چون اسکندر
پاشا از توجه شاهزاده عالمیان خبردار گردید امرا را طلبیده با ایشان
مشورت نمود اکثر ایشان گفتند که • نداریم ما تاب میدان او
بود آیت فتح در شان او • درین بیشه شیر ظفر بیشه اوست
اگر هست شیری درین بیشه اوست • صلاح در آنست که از شهر بنا
بروز فتح پشت استظهار بحصانت حصار باز باید داد و قلعه را
بضرب توپ و تفنگ از تعرض لشکر قزلباش نگاه باید داشت اما اسکندر
پاشا بواسطه کثرت اتراک و اکراد و از صلابت زنگیان و ترجان و با
برد و کلاغ و مرعش و طرابزون و کردستان و گرجستان که دران
اوان جمع شده بودند طیور نخوت و غرور آشیانه دماغ پریشان

او چنانچه خیال محال نهاده بود سخن امرا را قبول نکرد و گفت ترتیب حرب
و اسباب طعن و ضرب قیام باید نمود • در این قلعه بودن ملال منست
همانا که برج و بال من است • بود مرد را تیغ و بازو حصار
حصار گل و خاک ناید بکار • فلک دارد از نام آن مرد ننگ
که باشد گریزان ز میدان جنگ • امرای روم آن مزخرفات نامعقول
او را بسمع رضا اصغا کردند و در چاه بلا و مغاک افتادند و اسکندر پاشا
روز دیگر با جمع کثیری از اعوان و انصار با حشر بسیار از پیاده و سوار
بعزم جنگ و پیکار از حصار بیرون آمد و در نیم فرسخی شهر صف قتال و جدال
بیاراست ینکچریان با بیست عرابه پیش سپاه باز داشته از آنجانب شاهزاده
عالمیان کوچ بر کوچ متوجه ارض روم گردید چون در موضع پاسین نزول
اجلال فرمود اردهم بیگ و ملور ابقراولی ارسال نمود و ایشان بکنار زمان
اسکندر پاشا رسیدند با وجود آنکه بغایت غلبه بودند بی اندیشه بر ایشان
تاختند و یکی را گرفته پیش شاهزاده عالمیان فرستادند و آن اسیر تقریر
کرد که اسکندر پاشا از قلعه بیرون آمده مستعد قتال و جدال است اسمعیل
میرزا بر گیتی که از صبا و شمال سبقت میبرد و بتار پرنیان مانند کوه بر
جا می ایستاد و به اشارت تازیانه بکبره از مرغ پر می آورد • بیت
تند رو همچون سپهر و بارکش همچون زمین • راهوار همچون قضا و دوربین همچون کمان
در میان نقش خاتم ره برد مانند مور • بگذرد بر چشم سوزن همچو تار پرنیان
سوار شده متوجه میدان قتال و جدال گردید سپاه را فوج فوج بر

او اوسال نمود و بار اول از امرا محمدی بیگ ترکمان و اردهم بیگ روملو و امیر
غیب بیگ استاجلو بمعرکه رسیدند بتاختن و سر انداختن مشغول شدند
الغ بیگ سعدلو و ابراهیم خلیفه البادی و سایر غازیان در میدان مبارزت
راندند و در تمامی میمنه و میسره جنگ در پیوست افواج لشکر و طبقات از جانبین
بر هم مخلوط گشتند • پر دلان خندان چو دندان بر فتنه در کام بلا • وز نهیب سواران هوا
فتنه بگشاده ظفر • رمح بازان گرده بر اجل کوته راه دراز • نای رویین گشته بر بالای جنگیان نوحه گر
جنگیان گرد بلا صد حلقه کرده چون زره • پر دلان در روی خنجر رو نهاده چون سپر
این چه حرف نهاد چشم از دنبال تیر • وان بخنده تیر را چون لام الف یکدیگر
گذر و پیکان شمشیر و خنجر در یکدیگر نهادند و خون از تیغ لبان باران از تیغ
بارندگی گرفت و از هیاکل والا و ارکان اجسام مبارزان هامون بگردان
شادی پذیرفت و برق خنجر بر جان بهادران خندان و سر شکن تیغ سحری
برگشته کلکیان چون اسکندر پاشا علامات عساکر قزلباش مشاهده
نرگس از غم و الم بر شهرستان ضمیرش تافت و از بیم مغز در سر و زهره در
پوشش آمد پوست او چون چشم نرگس زردی یرقان گرفت و خون در عروق او
لبان آب و دل لاله افسرده شد از بیم جان با جمعی از رومیان از قلب بیرون
آمده بر غازیان حمله کرد و ایشان ابن الذیه در حین اثنا امرا و سایر غازیان
اطراف و جوانب اسکندر پاشا را فرو گرفتند بزخم شمشیر آبدار و پیکان
آتشبار و مار را از روزگار آن بد پیمایان خاکسار بر آوردند و شمشیر زبان
بر کشیده مضمون کل نفس ذائقة الموت و الینا ترجعون رومیان سراسیمه را

بر آتش سیفر و سود و پشان خونریز بمقتضای غضب قهار شدید الانتقام را
اعلام کرده افعی وار در جدران ابدان معاندان به رخور کار جای نمود

چنان نیزه را در زره رفت نیش ... که افعی در آید بسوراخ خویش
زره را ز زخم سنانهای تیز ... درون غرق خون دیدها اشک ریز
شکافتن از تیغ الماس گون ... چو جوی پر از لالی آب و سیل خون
ز خون سر بران سر بر زین جنگ ... چو غازه ز روی بتان لاله رنگ
ز تیغ ستم گر زکین چاک چاک ... چو بار صنوبر فتاده بخاک

از ینجانب جنود قزلباش مانند شتران مست کف انداز در جزر نان در میدان
مقاتله در آمده و فارس روح عدو را از مرکب بدن پیاده می گردانیدند و از
طرف باغیه رومیان بسان عقابان منقار مهلک بر اجسام مبارزان فرود برده
ایشان را از مسند زندگانی بر خاک هلاک می انداختند بیت

به پیوست زری گران گر سپهر ... مه از بیم گم گشته بگریخت مهر
ببرید هوش زمانه ز جوش ... بپرید گوش سپهر از خروش
ز خون جشم گیتی همه نم گرفت ... ز بس کشته پشت زمین خم گرفت

روان کشته از تن چون بخار از پستی ببالا رفت و از حضیض خاک مانند باد دوا
بمرکز اصلی و حیز حقیقی شتافت زیرا که بلکه قفس پس از پرواز مرغ روح

عالم از ارواح پیدا شد ... روان روح چندان بسوی سپهر
که شد غرق دریای ارواح مهر ... دران اثنا شاهزاده عالمیان

چون بیرومان و شیر زبان با فوجی از قورچیان برجسته که مصرف رزمگاه بر

دیگر فتح

بود درآمده و چون خشم رومیان بر لوای آنحضرت افتاد ارکان ثبات
ایشان متزلزل شده بر فت عنان ادبار بجانب دیار فرار آوردند بنگچریان
از بیم شمشیر غازیان تفنگها را گذاشته بطرف حصار گریختند

فتاده تفنگ رومیان از دست ... ز آتش جدا مانده آتش پرست
در آب در افتاده همچون درخت ... ز جور تبرزین شده لخت لخت

غازیان مجموع ایشان را بقتل آوردند ایشان زیاده از پانصد نفر بودند
اسکندر پاشا با جمعی رومیان رو بطرف شهر آورده جنود قزلباش از عقب
ایشان لجام ریز روان شدند و هر که میرسیدند بقتل می آوردند و سنان
برق آسا و ران روز قیامت نما از شعلهٔ غضب جبار مخبر و تیغ سرافشان
بر فرق رومیان و از نزول بلای آسمان مظهر لاجرم از غایت اضطراب
چندان خلق در خندق افتاده بودند که از اسب مرده مالامال شده بود
بستن دروازه را فراموش کرده بودند چنانچه سه نفر از غازیان بدرون
در آمدند آنحضرت خواست که بنفس نفیس بعزم دفع رومیان درسید بکن

تبندی بدون جست کار و شتاب ... بران موج آتش چو دریای آب
سران سپه یورش انگیختند ... همه در عنانش در آویختند
بصد زعذر گفتند کای تاج بخش ... تو خورشید ملکی مجه چون درخش

در زمان و شاه قلی سلطان عنان اسب شاهزاده عالمیان را گرفته نمی گذاشتند
که پیشتر رود آنحضرت از سر غضب فروخته ایشان را دشنام داده و
شمشیر کشیده حمله نمود ایشان عنانش را گذاشتند قورچیان نکده شد

که خود را بعد که رسانند اگر آنحضرت را می گذاشتند غازیان بقلعه در آمده آن حصار را
می گرفتند دران رزمگاه از رومیان کینه خواه دو هزار و پانصد و هفتاد و شش
نفر بقتل آمدند سوای آنکه پانی که در خندق و غیره کشته شده بودند و از امرا
معتبر کبیر عیسی حاکم مرعش و محمود بیک برادرزاده خیربیک که در زمان سلطان
قانصو پادشاه مصر حاکم حلب بود و رمضان بیک برادر اسکندر پاشا و
حسین بیک حاکم چمشکزک و خیرالدین بیک حاکم ملاطیه و مصطفی بیک والی
طرابزون و حیدر بیک میر سپه و علی آقا قوللر آقاسی و پیر محمد بیک قوللر
آقاسی غلامان خواندکار و علی بیک برادر زن اسکندر پاشا و قاضی ارض روم
دستگیر شدند و دیگر امرا و معتبران و جوانان نامدار و گزیدگان یکه سوار
از حد و شمار افزون بود که رخت بقا بباد فنا دادند دران اثنا عثمان پاشا حاکم
قرامان و خضر پاشای ذوالقدر در رنجان بود که ناگاه آوازه ایلغار و اخبار
در اردوی ایشان انتشار یافت مگر در وقت هیجان آن نایره خونریز و اشتعال
نایره ستیز گروه خود را باردو رسانیدند و خبر ایلچون سر هلاهل به درتاب
ایشان از بیم جان از رنجان انداخته فرار نمودند شاهزاده عالمیان نیز برابر
قلعه نزول نموده بعد از چند روز روانه اردوی اعظم گردید محاصره نمودن
شاه دین پناه قلعه ارجیش را شاه دین پناه بعد از فتح اخلاط علم عزیمت
بطرف ارجیش برافراخت فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت
که بدرخان استاجلو با جمعی از امرا برسم منقلای بایلغار از پیش روان شده و بنفس
مبارک کوچ کرده در حوالی قلعه عادلجواز نزول فرموده با لشکر برابر

سواد

سواد قلعه بنظر احتیاط در آورده و در قلعه از قبل سلطان سلیمان مصطفی بیک
ولد پولاد قسطلی پاشا متصدی ضبط و محافظت آن مقام بود و بوعده و رسیل از اوجه
بحصانت و محکمی فریفته فوجی را از قلعه بیرون فرستاده و دلاوران بهرام انتقام
بشمشیر خون آشام بسیار از ایشان را بقتل آوردند و از انجا کوچ کرده روانه
گردیدند فرمان عالم مطیع صادر شد که جنود عالمگیر بتکمل و آراسته
روان شوند غازیان صفها بسته نقاره فرو کوفتند و صورنای انداختند و در مقابل
حصار ارجیش قبه بارگاه گردون اشتباه محاذی منزل ماه گشت و آن
حصاری بود در محکمی بمرتبه که بهیچ گونه تدبیر خلل پذیر نشود و چنان راسخ و شامخ که
بهر دستبرد از پا در نیاید اساس آن در استواری با گنبد سپهر دعوی برابری
می کرد و بلندی برج او از اوج کیوان می گذشت پایین خندقش به پشت سمک
رسیده و از قعر دریای عمان خبر میداد و سر کنگره اش بر روی سماک بر آمده

ز دوده فلک لا افلاک خبر می آورد • بسختی گرو برده از روزگار
چو دریای احسان و رسش استوار • چو خور خنجر کنگرش خشمناک
زده پیرهن بر تن صبح چاک • کمر وش یکی خندق با شکوه •
چو دریای عمان بر اطراف کوه • بپایان قلعه یکی خاک ریز •
که رفتی ز دی بهره و سینه تیز • چنان حصار از اکراد بسیار ده

بلکه پایان حصار مملو بود و ایشان آلت قلعه داری مهیا ساخته مستعد قتال و جدال
بودند امرای نامدار و قورچیان ظفر شعار دایره گرد اگرد حصار در آمدند •
باطراف آن قلعه صفها چو کوه • کشیدند خیل قیامت شکوه

یلان از دو سو از نشیب و فراز ٭ چو مژگان خوبان دو صف کرده ساز

غازیان بانداختن توپ و تفنگ شروع نمودند و مردم قلعه از بالای برج و بنیاد
انداختن تیر و تفنگ کردند از ینجانب توپ چون رعد های بهمنی جابجا میل بعالم بالا نمود
و از آن جانب مهره و تفنگ مرگ آهنگ بسان کار مخالفان پادشاه فیروز جنگ
روی بنشیب آورد

نظم

تفنگ همچو برق آتش افروز بود ٭
ولی ژاله اش گرم و جانسوز بود ٭

و بعضی غازیان بضرب تفنگ پامال حرف
اجل گشتند طایفه از مردم حصار صفحه ورق سینه هدف تیر تقدیر کرده از سر جان
گذشتند حکم لازم الاتباع نفاذ یافت که لشکریان از سر جانب نقب الها بنا کنند بنا
بفرمان بابر اول سونددوک بیک قورچی باشی گلپایانی که در نزدیک قلعه بود
او را حواله ساخت و حسن بیک یوزباشی و حسین بیک قورچی تیر و کمان و سایر قورچیان
حوالها ساختند و توپچیان بضرب سنگ توپ پنجاه گز حصار و دیوار را انداختند
و دران اوان ده دلاور از سر جان برخاسته پای تهور از دروازه قلعه بیرون نهادند
و تیغ کین از نیام انتقام کشیده و بسیبه که محل توپ بود شتافتند و غازیان قریب
پنج نفر از ایشان تیغ و زخم تفنگ انداختند و بعد از آن کسی یارا نبود که بیرون
آید مدت سه ماه هر چند عسکر جرار در اقدام مراسم جنگ کارزار به هیچ نوع
تقصیری ننمود اما جهت استواری حصار و از عمق مرغوب خندق و ترک کردار
هر جهت مجال هجوم و عروج برج و آن محال می نمود اهل قلعه را از غایت دهشت
و هراس دیده عقل خیره گشته بود و چشم بصیرت خیره مانده و از بیم جان قلعه را نگاه
می داشتند درویش بیک توپچی توپی بجهت دفع و استیصال معاندان دین و دولت

ترتیب

ترتیب داده در وقت کشاد صوت یجعلون اصابعهم فی آذانهم حذر الموت
نمودار شد و بجهت رفع خوف اهل قلعه را بعمل می آوردند

گفتار در فرستادن شاه دین پناه بکتاش اوغلی را با فوجی از قورچیان بجانب اخلاط

دران اوان که شاه دین پناه شاهزاده عالمیان اسمعیل میرزا
را بجنگ اسکندر پاشا فرستاد خبر آمد که ده خروار زر برای مرسوم ساکنان
قلعه عادلجواز می آوردند چون خبر مذکوره بمسامع عالیه رسید آنحضرت
بکتاش اوغلی را با صد و پنجاه قورچی فرستاد که آن زر را بچنگ آرند چون
بحوالی اخلاط رسیدند مصطفی بیک لد یولر قسطی پاشا که حاکم عادلجواز بود قریب
سیصد کس با فوج غازیان نامزد نموده قورچیان ایشان را مغلوب
ساخته چهل و هفت نفر را بقتل آوردند و سرها و اخترمهای ایشان را بدرگاه
عالم پناه آوردند و هم درین سال پهلوان قلی سلطان جاجم سلطان
اوزبک کهمان از جانب خوارزم بحوالی اسفراین آمدند مجنون سلطان شاملو
که حاکم آن دیار بود با ایشان محاربه کرده بقتل آمد اوزبکان آن دیار را تمام خراب
بیلا و خود معاودت نمودند

گفتار در قضایایی که در سنه ستین و تسع مائه وقوع گردیده گرفتن شاه دین پناه قلعه ارجیش را

چون شاهزاده عالمیان
اسمعیل میرزا مظفر و منصور از ارض روم مراجعت نمود از ظاهر ارجیش
بر اردوی همایون پیوست مخالفان را که در جنگ اسکندر پاشا سر از تن جدا کرده
بودند در برابر قلعه آویختند اهل حصار چون دانستند که مقاومت با جنود
قزلباش در خیر قوت و قدرت ایشان نیست با یکدیگر مشورت کرده گفتند

که مخالفت شاه دین پناه محض جهالت و عین شقاوت است بنابران
ابراهیم بیک بختی را که حاکم قلعه بود بقتل آوردند و غازیان را از باروئی
که خراب شده بود بالا کشیدند * دگر باره گرد آن سپر با کف
کشیدند بر گرد آن قلعه صف * و آن حصنی است که باره آن در رفعت
از ایوان کیوان گذشته و دیده انجم و افلاک از مشاهده آن خیره و حیران
شده و کوه راسخ در کمال رفعت و سپهر شامخ در غایت حصانت **نظم**
عجب قلعه بر ده دست از فلک * فرازش سماک و نشیبش سمک
سر کنگرش خنجر فرق مهر * زده رخنها در حصار سپهر
ز بس کز فلک تا بر او راه بود * از و دست اندیشه کوتاه بود
ز نظاره آن هراسان سپاه * چو ما دار از دیدن قرص خواه
محمد بیک اکراد غلی که از قبل سلطان سلیمان پادشاه روم کوتوال آن
آن حصار بود دروازهای قلعه را بسته با نداختن تیر و تفنگ شروع نمودند
ببستند درها بآهنگ کین * در رفته نسبت آسمان و زمین *
فرمان قضا جریان بجمیع لشکریان نافذ شد که از هر طرف جنگ اندازند
دلاوران بنا بفرمان توپ و قرغانها را آتش زدند و گوش طیور و وحوش
از صدمه فریاد و خروش سنگ قرغان آوازه اذا وقعت الواقعه بنات
و حدت ما لا کلام استماع مینمودند و گوش مهر و ماه از صدمات قوارع سنگ
توپ بقوت سامعه صدای القارعة ما القارعة و ما ادریک ما القارعة می
شنودند برج و باره را چنان در هم شکستند که مصداق و جعلنا

عالیها

عالیها سافلها مشاهده افتاد و دلاوران جسور و قزلباش چند روز از وقت
طلوع رایات زرنگار خورشید خنجر گذار بر بام این نیلی حصار تا هنگام اشتعال
مشاعل ثوابت و سیار بر بروج سپهر دوار باستعمال آلات جنگ و پیکار
می پرداختند مردمان قلعه نیز از سر جان که متاع بیش گران است گذشته بالای
برج و بروج آمده تفنگ می انداختند و اکراد غلی و سایر رومیان از خوف غازیان
آتش و هشت در نهاد ایشان افتاده دود حیرت از سر ایشان بر آمده به
رجا آمده و امان خواستند شاه دین پناه از جرایم گذشته بغایة استمالت
این گردانید محمد بیک از قلعه بیرون آمده امان خواسته حصار را تسلیم نمود
برون آمد از قلعه زار و زبون * بدانسان که جان آید از تن برون
چو دیدش شهنشاه فیروزمند * سر قدر سودش بچرخ بلند
در مرحمت بر رخش باز کرد * ز مهران دورانش ممتاز کرد
و نسیم عنایت خسروانه از غایة مهربانی بر احوالش وزید و بانواع احسان
بی دریغ از زر و خلعت و اسب گرامی و بلند پایه گردید بعد از آن پادشاه جهان
بسعادت و اقبال از بارگیری کوچ کرده از عقب بوجانه عبور نموده و شاهزاده
عالمیان را تاخت ملایت کردستان فرستاد غازیان چون مرغی که قلع جبال
کند اکثر کردان از آن صحرا منقار نقاب برچیدند شاه علی میلان که حاکم آنجا
بود باتفاق سرداران کردستان بر مثال اخگران که از تیغ آفتاب گریزنده اند
فرار پیش گرفتند چون بنات النعش از خویش و دیار مهجور ماندند هو الذی
اخرج الذین کفروا من دیارهم و بعضی منکوب مخذول و مسلسل بکبت اغلال

شقاوت مغلول گشتند و تمامی جهات و اموال و اثقال از خیول و بغال و ماشی
و حشم و مواشی و خدم و قواعد و قوایم و صامت و صایم بتصرف سپاه ظفر پناه
درآمد و استیصال آن طایفه بر وجهی دست داد که ساکنان دیار و بلاد از
آفت آن سگان بی ایمان ایمن گشتند و از غنایم فراوان از اسب و گله و رمه
ضمیمه دیگر فتوحات چپ اگر گردون مآثر گشت چون شاه دین پناه جمعی
از امرا را بتاخت محمودی روانه ساخت حسن بیگ که سردار ایشان بود و بتوسل
فرار از دست غازیان ظفر شعار خلاص گشت برادرش بوی اخلاص بدرگاه
اسلام پناه آورده بشرف بساط بوسی استسعاد یافت و تربیت پادشاهانه
و عواطف خسروانه از امثال و اقران ممتاز و مستثنی گردید شاه دین پناه
اسمعیل میرزا را باتفاق امرای نامدار مثل سوندوک بیگ قورچی باشی و محمدی
بیگ ترکمان و سایر امرای رفیع المکان بتاخت گورجستان و چون در عقبه
کوریک تیره وار برف بود بنابران میرزا و امرا نتوانستند از انجا عبور نمود
باز دو معاودت فرمودند چون خاطر خطیر شاه دین پناه از اعدا فراغت
یافت بجانب باز خود معاودت نمود و در ماه ربیع الثانی در غایت عظمت
و کامرانی در بلده نخجوان نزول اجلال فرمود وقایع متفرقه درین سال
شاه دین پناه امیر شمس الدین دیلمانی را برسم رسالت بروم فرستاده
درین سال سلطان سلیمان در حلب قشلاق نمود متوفیات سلطان مصطفی
بن سلطان سلیمان پادشاه روم درین سال رستم پاشا که وزیر اعظم بود
از روی مکر و تزویر بعرض خوندکار رسانید که سلطان مصطفی داعیه سرکشی

دارد

دارد و بنا بران سلطان سلیمان وی را بقتل آورد و تاریخ آن واقعه را مکر رستم
یافتند و بعد از چند روز ولدش سلطان محمد نیز کشته شد رستم مکر تاریخ آن
گردید قاضی جهان وکیل از سادات سیفی قزوین بود و فی الواقع درین دولت
عظمی وزیری که جامع اسباب قابلیت و استعداد باشد مثل او نبوده رفعت شان
او از بیان مستغنی است مرآت طبع لطیفش عکس پذیر صور خیر خواهی و مصباح
رای عقده گشایش مظهر فضایل نامتناهی فطانت و کیاست و جودت فهم و حدت
ذکا و علو فطرت آنحضرت بمثابه بود که هر علمی از علوم که در مجلس اشرف اعلی در
موضع مطارحه و مباحثه می افتاد و حلها متوجه در ان اثنا مباحثه مینمود و
نکات مستحسن بیان میکرد و لطف انشا و تحریر و حسن خط و تهذیب عبارت و لطافت
تقریر بحدی رسیده بود که مضامین مغلقه و معمیات مشکله را با اختصار عبارات
ادا و در بیان لطف استعارات بلا تامل و تفکر باسرع زمان در سلک بیان می آورد
و درین وادی هیچ یک از منشیان فصاحت شعار و سخنوران بلاغت آثار که در عصر
فضیلت گستری گوی تفوق و رجحان از اکفا و اقران ربوده اند رتبه او
نداشتند چنانچه مسودات احکام مطاعه لازم الاطاعه که در هر باب نموده
مردم در دست دارند شاهد این معنی است و همگی او را مسلم میداشتند و بتوجه
در امضای مهام سرمایه عدالت و رعیت پروری پیرایه خوف و خشیت الهی
ساخته دقیقه از دقایق حسن سلوک و نیکو معاشی نامرعی نگذاشتی با وجود رفعت
شان با جمیع خلایق در مقام تواضع و فروتنی بوده در تقریر و تحریر کمال ادب
ملاحظه کردی و نهایت فروتنی بجای آوردی چنانچه تواضع بر وجهی که از

فطرت مکنون و جبلت او گشته بودند که مدلول

بد و صادق می آمد و همیشه در مجالس اشرف فرصت مقتضی عارض کردن مهام نبود
و آنحضرت حدهای خلاف بمردم میداد از ان بجهة مردم متنفر بودند و آزرده خاطر
بودند در اوایل حال موی الیه ملازم قاضی محمد کاشی بود و بعد از ان در ایام
وکالت میرزا شاه حسین باتفاق خواجه جلال الدین محمد تبریزی وزیر میرزا شاه حسین بود
و بعد از احراق خواجه جلال الدین محمد منصب وزارت باستقلال بسیادت پناه موی
الیه تفویض یافت و در حینی که نزاع طایفه تکلو و استاجلو پیدا شد و نقبا انجناب سید
مشار الیه بگیلان افتادند مدتها مدید محبوس و مقید بود نزد مظفر سلطان ولد
امیر حسام الدین بنا بر عداوت قدیمی که او با آن سیادت پناه داشت از اقسام
آزار و اهانت چیزی فرو نگذاشت و چون میانه قاضی جهان و موی الیه و سلسله
نوربخشیه خصومت موروثی التقسیم یافته بود مظفر سلطان خود را مرید آن سلسله
می دانست از انجانب نیز تحریکات می شد و علاوه ایذا و اهانت او میگشت و چون
از هبوط بخت زورق حیات مظفر سلطان در گرداب غرقاب عقاب افتاد و
بتسخیر نتیجه تقدیر شد قاضی جهان در قضیه از گیلان بیرون آمده مجددا منصب
وزارت شاه دین پناه بمشارکت امیر سعد الدین عنایت الله خوزانی بوی تفویض
یافت موی الیه پیوسته در مقام کسر حرمت و اهانت قاضی جهان مشار الیه
بود تا آنکه از دست ایشان مکافات یافت بعد از ان سیادت پناه موی
الیه در ان منصب مستقل گشته مدت پانزده سال به وفق اراده خاطر اوقات گذرانید
داد عیش و حضور داد و چون در اواخر عمر که سنین از ستین در گذشته در حدود

سبعین و ثمانین قرار گرفته بود ضعف پیری صورت اشیب مقدمة الغیب را
نمودار ساخت و عصای نومیدی الکهل باس الاهل بدست داد و آن استقلال
در وزارت نداشت ترک مهمات دیوانی کرده رخصت گرفت که پای عزلت در
دامن خمول کشیده در گوشه به دعاگویی دوام دولت روز افزون و وظایف
طاعات و عبادات اقدام نماید بعد از ان ازین معنی نادم و پشیمان شد فاما
سودی نداشت و در قزوین رحل اقامت انداخت و زمانی چند که در قزوین
توطن نموده بود بمسامع عز و جلال رسید که بعضی از قری قمی مدتی است
که در تصرف او ست بملکیت بتحت تصرف در آورده رای گیتی آرای شاه دین پناه
اقتضای آن فرمود که باقی وجوه آن محال را از تصرف او انتزاع نمایند و اجرت المثل
ایام گذشته را که مبلغها می شد باز یافت نمایند قبل از آنکه این قضیه بوقوع انجامد
خود را بدرگاه معلی رسانید نواب کامیاب همایون نظر بر عجز و بیچارگی و ضعف
حال و پریشانی احوال او نموده آن مقدمه را تراطی فرموده و مبلغی نیز بسیم سیور
غال به وارزانی داشت و رخصت یافته متوجه قزوین گشت درین سال ازین جهان
متوفی شد جسدش را در شهزاده حسین علیه التحیه والثنا مدفون نمودند در
تاریخ فوتش گفته اند « بکاهی چو آمد قاضی جهان
بیابی ز تاریخ مرگش نشان گفتار در قضایایی که در سنه احدی و ستین
و تسعمایه واقع گردیده و مستولی شدن رومیان بر شهرزور و درین سال
عثمان پاشا بفرمان سلطان سلیمان بشهرزور آمده سرخاب کرد که بعد از انکه
از دولت حاکم آنجا بار شده بود در قلعه ظلم متحصن گردیده و کس بدرگاه عالم پناه

فرستاده واستمداد نمود شاه دین پناه سلطان ابراهیم میرزا و بدر خان و
امیر خیب بیگ را با جمعی کثیر از بهادران مدد و سرخاب دلان فرستاد عساکر
ظفرنشان چند کس از متعینان سپاه روم را دستگیر کرده نزد امرا آوردند
بنابران خوف تمام بر ضمیر عثمان پاشا استیلا یافته از بالای قلعه کوچ کرده روانه
دیار خود شدند و دران ایام اردوی گردون شکوه در موضع ارالق بود که سید
شمس الدین دلیجانی که بروم رفته بود باردوی ظفرشعار رسید و کتابتی که خواندگار
فرستاده بود گذرانید و دران مکتوب تعظیم پادشاه مشرق و مغرب یاد
نکرده بودند بنابران آنحضرت شاهزاده عالمیان و معصوم بیگ صفوی و
خلیفه مهردار را با جمعی غازیان جرار بتاخت ولایت پادشاه روم روانه گردانید
و سلطان حسین میرزا و شاهوردی سلطان زیاد اوغلی را بتاخت کردستان
ارسال نمود شاهزاده عالمیان وان و سلطان و ارجیش و عادلجواز را
غارت کرده سالما و غانما باردو مراجعت نمود و سلطان حسین میرزا و شاهوردی
سلطان زیاد اوغلی نیز کور را تاخته و سوخته مظفر و منصور بغنایم نامحصور در
نخجوان باردوی ظفرنشان ملحق شدند گفتار در لشکر کشیدن سلطان سلیمان
نوبت چهارم به آذربایجان چون در بهار ابر آزار و کنار جویبار و دامن
کوهسار بجلوه گری در آمد مرغان خوش الحان از اطراف بستان و گلستان نغمه سرایی آغاز
نمودند ترنمهای مرغان خوش آواز • به یاد آورده شوق رفته را باز •
صبا چون مطربان در پرده سازی • ز نرگس بر سر چینی نوازی •
بدست آورده شاخ از خار گلبن • برای گرههای بید ناخن •

چو دندان آورده و از سر گوشه گلزار • ز اطلسهای خاره کرده خاره
شمع چون فرنگی پاره پاره • سلطان سلیمان پادشاه روم با سپاه و از حیز
شمار بیرون و از قطرات امطار و اوراق اشجار افزون از رومیان بجلب طلبت
مریخ پیکار تفنگ افکن تیغ گذار و با عرابهای چون چرخ فلک کج رفتار از حلب
بیرون آمده کوچ بر کوچ متوجه آذربایجان گشت چون شاه دین پناه بر ینجال اطلاع
یافت با دلیران که برمح کهربا رنگ کوه را ابسان کاه از خرمن خاک بربایند و پیاده
حمله مثل کاه کوه گران پیکر را شمرند و نوک پیکان کوه گذار از سنگ خاره گذرانند
از نخجوان بیرون آمده یلاق بازار جایی را مخیم نزول همایون ساخت و دران اثنا الوند
خان بیگ سعدلو بقراولی روان گردید و در حجاب ظلام لیل بغازان بیگ که قراول
سپاه روم بود رسیده حمله نمود به نیروی دولت قاهره بر ایشان غالب آمده
بیست و پنج نفر را بقتل آورده و روس ایشان را بدرگاه همایون فرستاد و دران اثنا
سلطان سلیمان در حوالی نخجوان فرود آمده جنود چون ریگ روان و مور و ملخ از حد
افزون طریق اجتماع بنوعی گرفت که بیاض خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه در
روز چهره از چهره خورشید و در شب سواد از چهره ماه می زدودند • •
ز بس خیمه و پرده رنگ رنگ • شده روی هامون چو پشت پلنگ
و دران اثنا ملازمان حسن بیگ یوزباشی بنه جگیری رفته بودند بقراولان جنگ کرده
سی نفر از ایشان دستگیر نموده سی نفر دیگر را بقتل آورده بدرگاه آوردند و ایشان را
در پای مشعل گردن زدند بار دیگر الوند خان سعدلو که از عقب اردوی خواندگار
رفته بود وکیل احمد پاشا که وزیر اعظم بود با ذخیره بسیار از عقب اردو می آمد

دویست و پنجاه نفر ایشان را بقتل آورده بار دوم مراجعت نمود سلطان سلیمان
نخجوان را سوزانید و بجانب ارض روم معاودت نمود و بعد از بروز دلاوران
جنود نصرت اثر بر اکراد دست یافته بعضی را کشته و جمعی را دستگیر کرده باستقبال
موکب همایون می آوردند چنانچه هر روز دویست نفر و پنجاه نفر بدرگاه معلی میرسید شاه
دین پناه و پیروی سلطان بایزید علی را با یاسین روانه ساخت مشار الیهما آن
دیار را قبل از رسیدن خواندکار تاخته و سوخته باردوی گردون شکوه پیوست
چون رایت شوکت و اقتدار مخالفان که باوج استکبار برافراشته بودند نگونسار
و نقوش نخوت و غرور که باستظهار اعوان و انصار و لشکر بیشمار بر لوح تصور
پندار نگاشته بودند زایل گشت شاه دین پناه از بازار چای کوچ کرده بسعادت

و اقبال بطرف یار روم روان شد * بخیل و سپاه قیامت هجوم
ز نعل ستوران صرصر شتاب * روان بر زمین صد هزار آفتاب
شترهای جنگی روان پرشکوه * بجنبش درآمد چو البرز کوه

و غازیان ولایت او ایلی را تاختند و غنایم بسیار گرفتند شاه دین پناه از موضع
قالمو حسین شاه خلیفه مهردار را با جمعی امرای نامدار بطرف دل قی ارسال نمود
امرای عالی تبار با شان بیگ که با جمعی و میان بفرمان خواندکار بتعمیر راه آمده
بودند دوچار شده اکثر ایشان را بضرب شمشیر آبدار بر خاک هلاک انداختند
و سلمان بیگ را دستگیر کرده باردوی همایون آوردند و چون از جانب خواندکار
ایمای صلح شده بود شاه دین پناه از در صلح درآمده از سر خون سنان بیگ
گذشت او را همراه شاهقلی بیگ قاجار نزد خواندکار فرستاد ایشان معروض

سلطان

سلطان سلیمان گردانیدند که خصومت موجب ویرانی مملکت است و صلح رفاهیت
رعایاست * چو سلطان گشاید در رستخیز * دهد عالمی را بباد ستیز

خصومت بود در جهان آن سحاب * که سیلش کند عالمی را خراب
چو شاهان دم از صلح یاری زنند * دم از یاری و دوستداری زنند
جهانی شود فارغ از انقلاب * عمارت پذیرد جهان خراب

سلطان سلیمان مایل شده شاهقلی بیگ را بحصول مرام و شمول انعام رخصت
انصراف ارزانی داشت و از جانبین کدورت بصفا تبدیل یافته قضیه عهد
و پیمان بپایان موکد گشت گفتار در رفتن شاه دین پناه نوبت چهارم بر گرجستان
دران اوان منهیان بعرض خسرو جهان رسانیدند که گبران بکثرت عدت
و عده و وفور استقلال و شوامخ جبال و شواهق تلال مستظهر ند پای از ره
عناد و سر از گریبان فساد بر آورده اند بنیان ایمان را ز ساحت سینه های
ایشان منقلع و سبیل آبادی دیار مسلمانان از شومی تعرض آن بی دینان
منقطع گویی فحوای ان یاجوج و ماجوج مفسدون فی الارض در شان ایشان
نازل شده و مودای و هم من کل حدب ینسلون از نسل ایشان حاصل آمده
چون خبر نکوهیده بمسامع عالی رسید شاه دین پناه با خیل و سپاه برای
تقویت دین سید المرسلین و از کمال حمیت پادشاهانه بقصد تخریب دیار کفار
گرج بدولت و سعادت علم عزیمت برافراخته در برات علی نزول اجلال
نمود و مجموع آن دیار جنگل بود بحیثیتی که از کثرت اشجار نسیم را بدشوار گذار
میسر میشد چون خبر توجه جنود ظفر شعار بکفار رسید از غایت بیم هر یک

گوشه متفرق و آواره شدند لواسان ولد داود که والی آن جا بود قطع نظر
از قلاع و محال و اهل و عیال کرده نیم جانی بهزار حیله از میان بیرون برد
و خود را بامنی رسانید و سایر گرجیان از استماع صوت کوس و نقاره زهرها
چاک چاک و جگرها پاره پاره شده از بیم سپاه بحر جوش رعد خروش آتش جوش
و خطر بر خرمن شباب قرارشان افتاد دست عجز بر دامن فرار زده بکوهها
و مغارها و جنگلها گریختند و گروهی بحصارهای حصین متحصن شدند غازیان
در میان درختان رفته اکثر آن بی دینان را بمقتضای اقتلوا المشرکین کافة
عمل کرده تیغ بیدریغ جهاد گذرانیدند و زنان و فرزندان ایشان را اسیر نمودند
و بسیاری از گاو و گوسفند غنیمت یافتند بعد از آن لوای عالم آرای عزیمت
گوری که پای تخت لواسان بود تصمیم فرمود و از راههای سخت و پشتهای پر درخت
عبور نمودند سپاه نصرت پناه آنجا را بر انداخته غنیمت بسیار از دختران
گلعذار و پسران خورشید رخسار گرفتند و چون رایات فتح آیات سایه وصول
بقلعه مزروت انداخت حصاری بود که از رفعت باره آن چون قدر شاه جهان
از اوج کیوان گذشته و اساس آن چون قاعده دولت قاهره رسوخ لم یزل پذیرفته
فراز آن کیفیت عقد پروین از غرفه سپهر برین مینمود حقیقت اشکال مهرهای
کواکب بساط سمائی معاینه می گشت • حصین حصنش جواهر پاک •
شده میخ زمین ستون افلاک • بجنبش بر نشیب برد آهنگ •
ز انسوی سمک هزار فرسنگ • بجنبش بفراز بر ده خرگاه •
ز انسوی سماک سالها راه • و سر کنگره‌اش رایت مجدی بر آفاق

آن

مخالفت

آن کفار تابیده و مطلقا از تابش مصباح ایمان صبح سعادتی بر غره نواحی
آن قلعه ندمیده و جنود ظفر شعار بحسب فرمان آن حصار را دایره وار در میان
گرفته بترتیب قلعه گیری اشتغال نمودند گرجیان کافر کیش باستواری حصار خویش
مغرور گشته آغاز گردند امرای کامکار و غازیان نامدار از اطراف و جوانب
جنگ انداختند آخر الامر اولیایی که وعده وین موعود بود هاتف غیب ندای
انا فتحنا لک فتحا مبینا بگوش آنحضرت رسانید و مبشر اقبال این ندا در داد • •
بقلعه که رسی گرد حصار گردونست • بدولت بگشاید مفتح الابواب
کوتوال قلعه پارسایان از نهیب صولت دلیران گردون سطوت مضطرب گشته
از در عجز و مسکنت در آمده باقدام عبودیت از قلعه بیرون آمد و حصار را تسلیم نمود
شاه دین پناه بعد از فتح آن قلعه روانه حصار ایدین گردید و آن قلعه ایست
در کمال متانت و استحکام و بال طایر وهم و خیال از پرواز بر فراز بروج آن
منکسر و دست همت او از کنگره زر دامن خاکریزش کوتاه و قاصر • • •
طیور وهم عمری بر پریده • بپای فصیلش نارسیده
ز برج او کمند وهم کوتاه • بود یک خشت از دیوار او ماه
بجنب او فلک بی اعتباری • سحاب از خاکریزش غباری
جهان در عرصه پوشش بیابی • فلک بر خندقش کمتر حبابی
در و کنجی گرفته ربع مسکون • سر از یک برج او بر کرده گردون
اما محافظان آن حصار در آن روزگار از نامداران بودند لواسان داود خود را
در انجا گذاشته بود سپاه منصور جنگ انداخته بضرب نقب فصیل آن

قلعه را خراب کردند و دلاوران چست و چالاک و جوانان بیباک یکبار بهجوم گرم
بقلعه در آمدند • دویدند شیران با زور دلیر • شد آن قلعهٔ سهمگین برج شیر
فلک با زمین همچو جنگ آشت • ز بس پاره و امن پر از سنگ و خشت
و گرجیان با زوحام تمام بدفع غازیان روی آوردند و یکساعت نجومی از
اطراف بروج و باره مغزهای بی سر و سرهای بی مغز چون اثمار اشجار از تندباد
خریفی ریزان شد و بزخم تیغ آتشبار آبدار بسیار از آن گرجیان بمقر دار البوار
و ماویهم جهنم و بئس القرار فرستادند و مادر لواسانرا با اکثر از ماوران اسیر کرده
و بدرگاه اسلام پناه آوردند و دران اثنا منهیان بعرض خسرو جهان رسانیدند
که درین حوالی قلعه ایست • نام جمعی از گرجیان آن حصار را پناه ساخته و
لوای مخالفت افراخته شاه دین پناه شاهوردی سلطان زیاد اوغلی را بفتح
آن قلعه نامزد نمود امیر مشار الیه بجنگ آن ایچنگ ورده باردوی همایون
ملحق گردید و چون موکب ظفر شعار بیاری حضرت پروردگار قلعهٔ بسیار که
دران دیار در تصرف کفار فجار نابکار بود بقوت بازوی کامکار مسخر گردانیدند
و اسیر بسیار که از سی هزار متجاوز بود گرفته باموال با محصول ربیروع آمده
دبیران لطایف نگار و منشیان فصاحت شعار بلاغت آثار ذکر فتوحات
آن دیار بقلم مشکبار در آورده خبر بشارت بمسامع اهالی بلاد اذربایجان و شیروان
و گیلان و عراق و فارس و کرمان و سواحل عمان و خراسان رسانیدند **محاربه**
نمودن عبدالله استجلو با قاسم بیک شروانی دران اوان که سلطان
سلیمان باذربایجان آمد قاسم بیک شروانی را با لشکر گران از راه کفه بشروان

فرستاد

فرستاد و ایشان از دربند گذشته بآن بلاد در آمدند مردمان شیروان فوج فوج
از عبدالله خان رو گردان شده ببوی ملحق گردیدند و جناب خانی بتایید حضرت
ربانی بمدافعه و مقابله ایشان روان گردیده در موضع تنگه بدیشان رسید سمند
خوش خرام را بجولان در آورده با ایشان حمله نمودند و اهل خلاف تیر تیغ از
غلاف بیرون آوردند و بمدافعه مشغول شدند و جمعی غازیان را مجروح گردانیدند
عبدالله خان بواسطهٔ استحکام مکان کاری از پیش نبرده به شماخی معاودت
نمود و قاسم بیک بقلعه بیقرد آمده و چهل روز دران مقام توقف نمود و بعد از آن
با جمعی مردمان کوته اندیش از مقر خویش بیرون آمده متوجه قلعه گلستان شد
که عبدالله خان روی توکل بیارگاه خیر الناصرین آورده و توسل بخاتم النبیین محکم
کرده روی بمیدان دریای لشکر آورد و چون تقارب فریقین بتلاقی انجامید
بترتیب میمنه و میسره مشغول شدند قاسم بیک با ده هزار سوار جرار و ینکچریان
نامدار مستعد قتال و جدال گردید و عبدالله خان که دو هزار سوار همراه داشت
با ایشان حمله نمود از ابتدا چاشت که آفتاب دولت غازیان ارتفاع داشت
تا بین الصلوتین که وقت افول کوکب طالع منحوس آن ظلمه بدکردار بود توالی
صدمات و تعاقب صولات انقطاع نیافت هزار و پانصد نفر از دلیران
روزگار آن زمرهٔ اشرار در عرصهٔ معرکه بخاک هلاک افتادند و در اثنا
آمد شد تیر و لوزه و مهرهٔ تفنگ قی قوز متعلقان مردم اردوی خان
پاسبانان با در رفتار سوار شده بیال بسته بمدد آمدند چون چشم شروانیان بر ایشان
افتاد تصور نمودند که از جانب شاه کومک رسید از هم فرو ریختند ••

اگرچه بود کوه ثابت قدم • چو آید قیامت برشد ز رهم

و رنگ از بیم زرد و روی از بخت سیاه بحال تباه بطرف قبرستان گریختند و زبان(؟) غار

ایشان از لعاقب مبغی و جمعی را بقتل آورده از رؤس ایشان منارها ساختند و قایع

متنوعه درین سال شاه دین پناه مراعات همسایگی و اظهار علامت و فا داری

فرخ زاد بیک ایشیک آقاسی را با مکتوب محبت اسلوب ساتی بغایت دلفریب

و مرغوب بسلطان سلیمان پادشاه روم فرستاد و آغاز تاکید مصادقت و

موافقت درمیان نهاد و هم درین سال عثمان پاشا بشهرزور آمده قصد سرخاب

کردی آنکه جنگ کند و لایت را انداخته بمرلوان آمد و میان ایشان دیار سوانح

شدند متوفیات سلیمان شاه بن شیر خان افغان که والی بلاد هند بود درین

سال از عالم آباد فانی بعیشم جاودانی رحلت نمود و هرج و مرج در اطراف هندوستان

شایع گردید و از انعدام پادشاه نافذ الفرمان که بدفع نفرت جهال قیام تواند

نمود سر فرمود لولا السلطان اهل الناس بعضهم لبعضهم ظهیر اظاهر شد و درهای

عیش و عشرت بر روی رعیت آن ولایت بسته گشت امواج دریای فتنا تا بحر اخضر

رسید افواج محنت و بلا در اطراف و اکناف ظاهر گردید در هیچ گلبنی گلی و بر هیچ

شاخی میلی و در هیچ جایی پلی نماند عاقبت چون زه کمان بگوشه کرمت و فتنه و آشوب

چون نقطه مرکز درمیان آمد • عاقل کجا رود که جهان دار ظلم گشت

نخل از کجی چو دو که گیا زهرناب شد • از سیل اشک بر سر طوفان واقعه

خوناب فتنه قبه بشکل حباب شد • افلاک را لباس مصیبت بساط گشت

اجرام را وقایه ظلمت حجاب شد • هم درین سال سلطان محمود والی گجرات

متوجه آخرت گردید و درین سال نظام الملک که فرمانفرمای ولایت دکن بود

روانه آن جهان شد مولانا قاسم کاهی در این واقعه گوید • سه خسرو را قران آمد

که هند از عدلشان دار الامان بود • یکی محمود شاهنشاه گجرات

که همچون دولت خود نوجوان بود • دوم اسلام شه سلطان دهلی

که در هندوستان صاحبقران بود • سیم آمد نظام الملک بحری

که در ملک دکن خسرو نشان بود • زمن تاریخ فوت آن سه خسرو

چه می پرسی زوال خسروان بود • مولانا حیرتی عمدة الشعرای زمان

خود بود در منقبت گویی گوی مسابقت از امثال و اقران می بود و درین سال

در کاشان از کوشک افتاده دفتر اوراق عمر را بباد فنا داد و از منظومات

قصاید دیوان غزلیات و بهجة المباهج و قصیده که در جواب قصیده سلمان ساوجی

گفته و از قرو بیان شکوه نموده چند بیت نوشته شد • وقت آن آمد که سایه شهر

چون زمین در سایه ات ای سایه پروردگار • پادشاها مدت نه ماه شد کین ناتوان

مانده در قزوین خراب و خسته و مجروح و زار • یا فتم وضع قزوین ز وضیع و شریف

دیده ام آثار تخریج در صغار و در کبار • در مقابر پای شسته از فقیر و از غنی

در مساجد دست شسته از یمین و از یسار • در زمان چون تو شاهی دست بستن در نماز

دست کار چی بسته ای شه عالی تبار • قاضی این ملک نسل خالد ابن الولید

مفتی این شهر فرزند سعید نابکار • گشته گردیده ز تیغ شاه غازی هر دو را

هم پدر هم جد هم یار و هم خویش و تبار • خود بفرمای شه دانا که اکنون این گروه

وامی خصم اند با مولای شاه کامکار • قتلعامی گر نباشد قتل خاصی میتوان

پکپال

خاصه از بهر رضای حضرت پروردگار • نیستند ابنهار عایایی که باقیشان
موجب تخفیف مال و مانع خرج و دیار • بلکه هر یک مبلغی انمال دیوان میخورند
سر بسر صاحب سیورغالند و هم دراره گفتار در قضایایی که در سنه اثنی و ستین
و تسعمایه واقع گردیده و فرستادن شاه دین پناه سپاه بسر ابای ترکمان
درین سال خبر آمد که ابای ترکمان بربارهٔ طغیان سوار گشته فکر خونریزی و داعیهٔ
فتنه انگیزی دارد و صورت محال بر لوح خیال میکارد بنابر آن شاه دین پناه سلطان
قاجار و علی سلطان تاتی اوغلی ذوالقدر را با فوجی از بهادران جوشن ور روانه آن مرز
گردانید و ایشان با چرنداب سلطان شاملو و مصطفی بیک و ساق بجانب ترکمان
یقه ایلغار کردند و خانه کوچ ایشان را گرفته رایت استیلا برافراختند و بعد از
چند روز ابای ترکمان با غلبهٔ تمام بکنار ارد وی چرنداب سلطان و مصطفی
سلطان و رساق و سولاوران آمده صورت انداخت غازیان و رساق و دلاوران
باستحقاق اصلا تغییر بحال خود راه ندادند و معاذا از الضرب تیر و تفنگ علو
ساختند درین اثنا سیف بیک بیات برسم قراولی از اردوی کوکچه سلطان بیرون
رفته ابای ترکمان با سپاه فراوان بوی رسیده و بعد از جنگ بسیار وی را دستگیر
گردانیدند و کوکچه سلطان و سایر امرای عظام برسم ایلغار از عقب آن بد کار
بیرون رفتند ابای ترکمان از بیم شمشیر غازیان آتش های کشته بساط خاک آن
با دکرد اری همچو قمانند و والی خوارزم علی سلطان اوزبک رفت و از وی
طلب نمود علی سلطان با جنود فراوان متوجه امرا شد چون آن دو سپاه
از مخالف و دست و گریبان نزدیک رسیدند علی سلطان ترک خصومت کرده

چند نزد امرا فرستاد ایشان نیز ملازم او را خلعت داده نزد علی سلطان
روانه گردانیدند بعد از صلح کوکچه سلطان قاجار علم عزیمت بجانب عالم
آخرت برافراخت و سایر امرا متوجه دیار خود شدند گفتار در محاربهٔ محمد
همایون پادشاه با سلطان اسکندر چون انقلاب ولایت هندوستان و پریشانی
مردمان افغان بهمایون پادشاه رسید زیاده از قطرات امطار بیرون از حصر
و شمار از روی شوکت و اقتدار متوجه آن دیار شد سپاه جغتای در کنار آب
ماچهواره با حسین خان و فتحی خان جنگ عظیم کردند افغان مغلوب شده سلک جمعیت
ایشان از هم گسیخت بعضی پناه بسلطان اسکندر که حاکم دهلی بود و بعضی بکوهها
رفته در مقام جمع آوردن لشکر شدند همایون پادشاه با جمعی امرای دولت خواه
لیسال بسته روانه دهلی شد چون سلطان اسکندر از توجه جیش ظفر اثر مطلع
شد با سپاه بی پایان و شوکت تمام متوجه هند گردید گرداگرد اردوی
خود را خندق بریده همایون پادشاه با خیل و سپاه نزدیک ایشان فرود آمد جنگ
ضربزن می رسید و از انجانب سلطان اسکندر سپاه آراسته خاطر از جمعیت
و مردی پیراسته بود و پیلان کوه بنیاد و رابر بنها و سپهر سکر صاعقه هیبت برق
صولت الحیم پوشانیده بود و خر اطیم ایشان را بزره گرفته هندوان زراغ جهره
سوگشته سفید مهره میزدند • بالشت ژنده پیلان بر نشسته ملوک نداز ان
چو عفریتان آتشباز بر تلهای خاکستر • آسمان از غبار چون زمین لباس اغبر
پوشیده و زمین از پود و پوش لبان سحاب جوشن در شد نظم
ز گرد آسمان در سیاهی شده • ز جوش زمین پشت ماهی شده •

و اعلام همایون افراخته شد و شکل مصاف پیکر پیکار رمیده گشت با برادل فرزند
پادشاه جلال الدین اکبر و بیرام خان و شاه ابوالمعالی و بیر و علی بیگ بهادر سلطان
با فوجی شجاعان بر مخالفان حمله کردند آتش پیکار را مشتعل گردانیدند سر پیکان
از تن خون آلوده خسته رنگ لعل پیکانی گرفت و نوک سنان از عکس چهره زرد اندوده

گشته زردی کهربا نه پذیرفت • ز کشته نه دیدند بر دشت راه
هوا گشته چون روی زنگی سیاه • دلیران لشکر و بهادران صفدر و مردان

دلاوران از خندق چیری که اسکندر بسته بود عبور کردند و بزخم تیغ آبدار و خدنگ جان گداز دمار از روزگار آن بادیه پیمایان خاک ربا برآوردند

پذیرفته از روز نیمی فزون • که شد زان سپاهان سه بهره نگون
ز سر سرنگون چند و بی پا و دست • چه بی سر فکنده چه بی پا و دست
ز تن رفته خون با گل آمیخته • چو جنگی سیه باده زو ریخته

سلطان اسکندر و لشکر انبوه و ژرنده پیلان با شکوه مغرور و نخوت الیس لی ملک مصر به باغ راه داده از مضمون الم تر کیف فعل ربک باصحاب الفیل الم یجعل کیدهم فی تضلیل غافل مانده از بیم چهره شان کهربایی شد و چون کاه از صدمه تندباد دوران متفرق و گریزان شدند •

همه هندوان سینه ریشان شدند • چو زلف معنبر پریشان شدند
بهر و نرفت سکندر ای برگشته بخت • ولی خوان بها ماند از تاج و تخت

لشکر جغتای ایشان از آنکه بیشی کرده جمعی کثیر را به راه عدم فرستادند و بعضی را دستگیر کرده به درگاه همایون آوردند • همه هندوان شدند اسیر مغل

بکردن

بکردن نهادند شان بار غل • روز دیگر همایون پادشاه از زنگاه کوچ کرده متوجه دهلی شده و بلاد هند را متصرف گردید

وقایع مشتوجه

درین سال شاه دین پناه از قراباغ کوچ کرده در دار السلطنه تبریز نزول اجلال فرمود و آنحضرت فرمودند در باغ شمال که اعتدال هوا و فضای جان افزا و لطافت اشجار و طراوت گلزار آبهای روان که جنات تجری من تحتها الانهار که در غایت اشتهار است •

اچه باغی که شد رشک باغ ارم • گل آتشینش چراغ ارم
چنارش قد افراخته از زمین • زده پنجه بر ساق عرش برین
نهال گلش همچو خوبان شنگ • بحنا همه ناخنان کرده رنگ
ز نرگس نگاهش نسیم صبا • بهم سوسن و غنچه اش متصل
زبان در دهان از پی کام دل • درختان سروش همه دلپسند
چو سنبران رعنای بالای بلند • برآورده چون بلبلانش نوا
کبوتر بچرخ آمده در هوا •

درآنجا جشن پادشاهانه و بزم خسروانه ترتیب کردند بنابران فراشان چابک دست قبه بارگاه را با اوج مهر و ماه برافراشتند • یکی بارگاهی چو مینو سپهر کشیدند تا ذروه ماه و مهر • شاه دین پناه در بارگاه قرار گرفته مطربان خوش آواز و خنیاگران چنگ نواز در آن بزمگاه نوای خسروانی و صوت داودی و لحن باربدی ادا کرده و از صدای قانون ملک و فلک برقص آمده

بربط چو عندلیبی که بستی دارد هی • از درد زادن سرودی و ناله زار آمده
آن آب نیستین شاخ بن بار شکم سوراخ بن • افسونگر گستاخ بین با لب لب آمده

نالان بر باب ابن عشق می در سینه نبشت وی بر ساعد ش الای پی کهای بسیار آمد
و کریه از اقارب حام در عقد ار ذواج شاهزاده عالمیان اسمعیل میرزا آورده
ورفافی کردند که تا میزبانان قضا قرص ماه مهر را بر اطباق افلاک جهت مجلس شبستان
خصیص خاک نهاده اجلاس بدان خوبی و اطعام بدین نهج ندیده و در تاریخ
این زفاف واقع شده این دو مصرع **تاریخ** وصلت مهر و ماه داده فلک
تاریخ فلک داده پیوند شمس و قمر چون طلیعه شتا دست برد لشکر سرما صحرا
نشینان چمن و حریف یافته باد وزان اوراق خزان انتشار و ریزان ساخت

خزان چون در آمد تاراج باغ • ز باد خزان مرده گلزار باغ •
بنفشه قد خویش در هم کشید • ز سرها برخ نیل ماتم کشید •
خزان بس که بر لاله یغما کرد • فکنده از سرش افسر و داد گرد •
بر افتاد گل از نهب در مراد • شدش خرمن زندگانی بباد •
بفصل چنین شاه اقلیم بخش • بآهنگ قزوین برون راند رخش

هم درین سال ابراهیم خان ذوالقدر در چهاردهم ربیع الاول مغضوب
شده حکومت شیراز را بعلی سلطان تاتی اوغلی شفقت نمودند **متوفیات**
همایون پادشاه بن بابر پادشاه بن عمر شیخ بن سلطان ابوسعید بن میرزا
سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن صاحبقران امیر تیمور کورکان درین سال
از عالم انتقال نمود سبب فوت او آنکه خواب بی جایگاه آن پادشاه غالب
غلبه کرده عصا شکسته خورده و بضرب تمام از بام بزیر افتاده در حال بدار
عالم آخرت گردید **بیت** دریغا که خورشید وز جوانی

ز بالا افتاد این بلا ناگهانی • بحسرت برفت از جهان نا مرادی
که بود ش بر اقلیم جان قهرمانی • دریغا که تا که چنین کامرانی که ناگه
که بشکست در کام او کامرانی • ز تابوت گردش اجل تخته بندی
چو سرو سهی قامت پهلوانی • آنحضرت پادشاهی بود صاحب شکوه
شهریار حکمت پژوه بنا بر اقتضای عادت جبلی بلکه بمقتضای سعادت لم یزلی
همیشه ارباب فضل و هنر و هنروران فضیلت گستر را مشمول عواطف بیکران
ساختی و بتدارک ارباب فطانت بر وجه اتم پرداختی عطایای او یک لک
که عبارت از دویست تومان باشد کمتر نبودی • بدرگاه او کس نکرد التجا •
مگر آنکه حاجات او شد روا • نیفکنده بر مینوایی نظر •
مگر آنکه گردش غنی از گهر • ز اهل هنر هر که آمد برش •
بگستر دظل کرم بر سرش • ایام سلطنتش بیست و شش سال •
مملکتش از قندهار تا وسط هندوستان مولانا قاسم کاهی در تاریخ واقعه او گفته
همایون پادشاه ملک معنی • ندارد کس چو او شاهنشهی یاد •
ز بام قصر خود افتاد ناگاه • وز و عمر گرامی رفت بر باد •
پی تاریخ او کاهی رقم زد • همایون پادشاه از بام افتاد
بعد از فوت او فرزند بزرگش جلال الدین اکبر در آگره بسلطنت نشست
فرزند دیگرش محمد حکیم میرزا در کابل متمکن گشته بیرام خان بهارلو جمیع مهام را
پیش خود گرفت جلال الدین اکبر را غیر از اسم چیزی دیگر نبود خواجه جمال الدین
محمود سر آمد علمای زمان افصح بلاغت وران بوده با وجود انواع فضایل

وکمالات آن عالم صفات از اندیشه عجب بخوت پر امون خاطرش نمی گذشت
انجناب نزد مولانا جلال الدین محمد دوانی تحصیل کرده بود درین سال از محنت سرای
جهان بروضه رضوان خرامید از جمله تصانیفش اثبات واجب مقابل مولانا
جلال الدین نوشته **گفتار در قضایایی که در سنه ثلاث و ستین و تسع مایه**
واقع گردیده و جنگ کردن شاهوردی سلطان زیاد اوغلی با لواسان
گرجی درین سال لواسان گرجی از کوری بیرون آمده بحوالی قلعه کوش آمد چون این خبر
بشاهوردی سلطان زیاد اوغلی رسید سپاه قراباغ را جمع آورده متوجه
ایشان گردید چون نزدیک بمساکن کفار رسید خبر آمد که لواسان فرار نموده است
غازیان یکبار از پی دشمنان تاختند چنانچه نزد شاهوردی سلطان زیاده از
پنجاه کس نماند از انجانب بخلاف تصور غازیان با جمع کثیر از تاوران برپشته
صعود کرده انتظار جنگ می کشیده از ینجانب لاوران بعبور عجب تمام بدان مقام
رسیدند و لواسان از قاید تقدیر بصوب معرکه دار و گیر در حرکت آمد و عنان
توجه بصوب غازیان تافت و دلاوران بعد از ظاهر ساختن مردی و مردانگی
شکست یافتند و شاهوردی سلطان نیز راه انهزام پیش گرفت سپاه کفار
سعید نفر از ملازمان بهادران نامدار بقتل آوردند و اکثر ایشان از دنبال
غازیان روان شدند لواسان با یکشی در آن مقام توقف نمود و دران اثنا محمد بیک
چنی با معدودی چند غافل بلواسان دچار گردیده بی تحاشی حمله نمود و دولت شاهی
مدد کرده اسب لواسان بر و در آمد لواسان از مرکب افتاد و یکی از ملازمان
محمد بیک و اکثر نام پایین آمده زخمی چند بروی زده دران اثنا کبران هجوم آوردند و محمد بیک

براسب

براسب لواسان سوار شده به در رفت کبران ذاکر را با چند نفر از چینیان شهید
گردانیدند لواسان که مایه شر و فساد و واصل کفر و عناد بود همنشین غم و ندیم
ندم شد اعلام شرک و راه ضلال او بدست قهر نگون گشت و در گرداب غم
و آتش هیجا چون باد خاکسار شد و جان بمالک سپرد • مالک شد در انجمن بود در سخنر
برنجر جهنم از اعدای سپند • و کبران نعش لواسان را برداشته متوجه دیار
خود شدند **گفتار در قضایایی که در بلاد هند واقع شد و محاربه نمودن جلال الدین**
اکبر با هیمو هندو • چون خبر وفات همایون پادشاه بآگره رسید هیمو نام کافر
بی دولت خیال سلطنت هند و بستان در دماغ جای داده مردم بسیار
از هر دیار جمع آورده علم عزیمت بجانب دهلی برافراخت تردی بیک که از قبل
جلال الدین اکبر پادشاه والی آن بلده بود طاقت مقاومت نیاورده راه فرار
پیش گرفت چون این خبر محنت اثر بپادشاه والا گهر رسید فرمانداد که افواج لشکر
مانند بحر اخضر بحرکت آمده متعاقب یکدیگر روانه شوند از امرا نامدار علی قلیخان
اوزبک بهادر سلطان با دیگر سلطانان سرداران برسم منقلای لوای جلادت
برافراخته متوجه مخالفان شوند و شهریار کامکار با جنود ظفر شعار از عقب امرا
روانه گردید • شتابان پی شاه پشت سپهر • چو دنبال صبح فروزنده مهر •
مقارن حال قراولان بمسامع علیه رسانیدند که هیمو بسر هند رسیده است
آنحضرت میمنه و میسره راست کرده روانه گردید چون مسافت میان دو گروه
سمت تقارب پذیرفت آنج و سردار در برابر یکدیگر فرود آمدند چون خاقان
شرقی انتساب آفتاب یکسواره بر لشکر حبش تاخته بضرب شمشیر مصری ایشان را منهزم ساخت

دگر روز کاین شقه برون تاختند • دو اسپه روان شد بروی سپهر

جلال الدین اکبر پادشاه بآرایش سپاه مشغول شده میمنه و میسره سپاه را بکمالی [?]

نامدار مثل بیرامخان بهادر لوتردی بیک محمد قاسم نیشابوری حسین قلی و القدر

سپرده علیقلیخان بهادر سلطان زاجر نخجی ساخته از آنسوی هیمو نیز با سپاه

و آلات حرب و ادوات طعن و ضرب چهار صد زنجیر فیل بروی میدان نهاده فیلان

در صحرای معرکه چون دریا از باد بجوش آمده خراطیم ثعبان شکل ایشان قلاده شیر

فلک گشته و منطقه جوزا و حلقه ثریا شده • صف زده پیلان گروه گروه

چو کرده گره بوده کمر با سپه کوه • مژه چون سنان چشمها چون عقیق

ز خرطوم تا دم در آهن غریق • بر پشت ایشان تختها محکم ساخته هیمو

بر یکی از آنها نشسته هندوان در پهلوی صف پیلان پای در مرکب جلادت استوار

کرده بار اول علیقلیخان بهادر سلطان بکافران حمله نمودند و دست تیر و کمان

و سیف و سنان بردند • ز سر سوز آواز زاغ کمان • شتابان شده کرکس آسمان

ز بس جستن تیر آتش فشان • شده آبله دست پیکانکشان

مشبک شده سینهها از سنان • یلان از رشک تماشاکنان [?]

تیغ الگون بر چهره قیرگون هندوان نقاب احمری بست و از خشم نیلگون پیلان

چشمه خون میگشاده بهادران سپاه چغتای بر صف ایشان زده پیل بالا تر از

قلل آن جبال را در رفتار نگونسار ساختند در اثنای جدال و قتال تیری بهیمو ناگاه

خورده بقصبه نجم و الم روانه جهنم گردید بنابران هندوان رو بوادی فرار نهاده

جمعی از جنود ظفر قرین آن کافران بی دین را باتفاق تیغ دو تیغ کین از [?] نهادند

نهاوند

نهاوند زمانه بر اهل ضلال و شرک روز روشن شب تار گردید و سرکردگان و

دلاوران هند با خاک برابر گشته گفتی که شمشیر فنا بر چهره شب رنگ هندوان

زر ریخته و دست اجل بر تن قیرگون ایشان زعفران • ز بس کشته هندو زمین سیاه

چو زاغان فکندند بر روی راه • درخشان ز تن خشت افروخته

چنان کانش از هیزم سوخته • جلال الدین اکبر پادشاه مظفر و منصور

دران رزمگاه نزول اجلال فرمود **گفتار در محاصره کردن امرای عالیشان**

قندهار را چون همایون پادشاه بر بلاد هند مستولی شد بیرامخان بهادر [?] که

رکن رکین پادشاه بود قندهار را بشاه محمد قلاطی داده باتفاق پادشاه روانه هند

گردید بنابران بهادر سلطان عبدالحمید رخان وزبیک که از قبل پادشاه والا که [?]

حاکم زمین داور بود با جنود جرار قندهار را مرکز وار در میان گرفت شاه

محمد قلاطی رسولان بخندان نزد شاه دین پناه فرستاده استمداد نمود بنابران

فرمان همایون شرف صدور پیوست که سلطان حسین میرزا ولد بهرام میرزا و ولی خلیفه

شاملو و الله قلی بیک ولد وانه بیک افشار با سپاه بسیار روانه شدند و دران اوان

شاه وردی بیک ولد خلیفه شاملو با جمعی بهادران نامی غافل بر سر بهادر سلطان

ریخته بعد از ستیز و آویز بهادر سلطان رو بگریز آورده راه دیار هند در پیش

گرفت اما شاه محمد قلاطی آغاز مخالفت کرده دروازه های حصار را بر روی غازیان

عالی تبار بسته جنود ظفر قرین قندهار را چون نگین در میان گرفتند قرب

سه ماه غازیان جانسپاری با آن طایفه گمراه مجادله میکردند روزی شاه محمد با [?]

بادران عهد از قلعه بر سر ولی خلیفه ریخته دران اوان بلا زمان آن امیر عالیشان [?]

متفرق بودند اما جمعی از اهل جلادت ثبات قدم نموده کوششهای مردانه
کردند و از جانبین جمع کثیر کشته شدند چون آن گمراه بی اقبال کاری از پیش نبرد
بقلعه معاودت نمودند باستصواب حسین بیک ایچک اوغلی با لشکر ظفرشعار
نظاهر قندهار کوچ کرده روانه خراسان شدند اما ولی خلیفه شاملو با سپاه ظفراثر
بزمین داور آمده بعد از جنگ بسیار بران حصار مستولی گشت **وقایع متنوعه**
درین سال شاه دین پناه دارایی هرات بشاهزاده عالمیان اسمعیل میرزا شفقت
نمودند و سلطان محمد میرزا را طلبیده در ییلاق دریاوک نزول فرمودند
هم درین سال امرا و اعیان از کل مناهی توبه فرمودند این قطعه در تاریخ آن بقید
دار گشت • سلطان کشور دین طهماسپ شاه عادل • سوگند داد و توبه جمیل سپاه دین پناه
تاریخ توبه دادن شد توبتاً نصوحاً • سر آنکه هست این منکر مباش این را
متوفیات براق خان بن سونجک سلطان بن ابو الخیر خان بن دولت شیخ
اغلان بن قلاداغلن بن ایبه خواجه بن تغتای بن بلغان بن شیبان بن جوجی بن
چنگیز خان چون سمرقند را از اولاد ابوسعید خان گرفت و ولایت بیرون
بخارا را از برهان سعید پسرزاده عبید خان انتزاع نموده بود و ولایت میانکال
را که حالا بشارخیه اشتهار یافته از اولاد جانی بیک سلطان بود منتزع گشته
و شهر سبز و قرشی را که بقول سلطان تعلق داشت از دست ایشان بیرون آورده حیله
نمود که نهری از آب شارخیه که میان تاشکند و سمرقند بر داشته بوادی وسیع پر علف
که بجانب سمرقند واقع شده جاری سازد که چون در زمستان بمیانه تاشکند و سمرقند
بواسطه برف سد ورودی شد و بیست هزار کس از مردم الوس او در صحرای مذکوره

شده و **ذکر لشکر فرستادن شاه دین پناه بتسخیر گرمسیرات جرون** درین سال بمسامع
عز و جلال رسید که الکای گرمسیرات جرون بواسطه ظلم والیان آنجا از آزار و بیداد
ایشان متنفر شده اند بنا بران رای عالم آرای بتغییر الکای مذکور عنایت عازم و جازم شده
والی کرمان یعقوب بیک افشار را با لشکر بسیار بصوب آنجانب روان گردانید ایشان
بواسطه شناعت اعمال و قباحت افعال خایف و متوهم شده بقلعه مینا و بزرگ و
هرمول که تا غایت بواسطه حرارت هوا دست تصرف هیچ احدی از سلاطین کامکار
بر انجا نرسیده بود **نظم** گرماش چون حرارت محرور در تموز ••
سرماش چون رطوبت مرطوب در شتا • ریگش اندرون چو آتش گرداند رد وجود
مردم چو مرغ در باد مخالف چو گرد باد • در غارهاش یافته هر روت مستقر
از تشنهاش یافته عفریت منکا • غازیان ظفر شعار آن قلعه را محاصره
در میان گرفتند و پیش از ترتیب اسباب تسخیر حصون حصار چون اعدا و اضداد اوبت
فتح لشکر منصور را ملاحظه نمودند از مقدمات احوال خود ضعف و فتور احساس
کردند و از مبادی کار و بار خویش ملایل عجز و فتور دیدند دست در دامن اضطرار
زدند و سپر مقاومت میانداختند با تیغ و کفن از بالا بزیر آمدند سرهنگان درگاه گیتی
پناه بران قلاع مستولی شدند **وقایع متنوعه** درین سال بادشاه روندیک فوجی
از جنود کفار بتاخت الکای روم فرستاده حاکم دیاربکر خسرو قاسم بیک باتفاق فرهاد بیک
باستقبال شتافته با آن ملاعین خاسرین گروه مشرکین مقابله نمودند کفار بدکردار
بعد از قتال و جدال مغلوب شدند و میان ایشان اتفاق افتاده شیخ قادر و خمسه بیت
فالیان و دو بارچه را گرفتند و دران اثنا از سرداران فرنگ پی تنگ باچند نام

بعضی چهار پنج هزار نفر کفار ضلالت آیین بجنگ مجاهدان سپاه سید المرسلین آمده بیا
روم بدیشان هجوم آورده بضرب تیغ آسمان ایشان را مغلوب گردانیدند در سال
اوزبک سلطان بن رستم سلطان بن جانی بیک سلطان با جنود فراوان تاخت
بلاد خراسان آمده در قصبه جام نزول فرمودند والی آنجا زینل بیک لله ابراهیم خان
ذو القدر فوجی بهادران جوشن پوش بجنگ ایشان فرستاد غازیان با مکان جنگ نمایان
کرده اما حمزه بیک تخراغلی که وکیل زینل بیک بود بقتل آمد اوزبکان با موال فراوان
باوطان خود معاودت نمودند زینل بیک مردمان متعدد از حکام خراسان درخواست
استمداد نموده دران اوان امیر حسین حاجی سلطان کوتوال با قریب سه هزار و نهصد سوار
هزار مسلح آمدند زینل بیک بوجود ایشان مستظهر گشته از عقب اوزبک سلطان ایلغار
نمودند هرچند امیر حسین حاجی کوتوال گفته صلاح دولت در آنست که درین مقام توقف
کرده محافظت دیار خود کنیم زینل بیک بواسطه عجب و غرور که بهم تمام بر ضمیر شما
مستولی گشته است بنده ایشانرا دست بسته بخدمت آرم بنابران غازیان بسخن
آن جاهل نادان فریفته شده روانه گشتند در پل خاتون با اوزبکان دوچار شدند
اوزبک سلطان با هفت هزار جوان در کمین رفته معدودی را باستقبال فرستاد غازیان
با ایشان حمله کرده اوزبکان بطریق فریب راه گریز پیش گرفتند اوزبک سلطان بیک
ناگاه از کمینگاه بیرون آمده غازیان را در میان گرفت بعد از قتال و جدال اوزبکان
برالوای عالی تبار غالب آمده زینل بیک امیر حسین با هزار نفر از دلاوران جلادت
از شربت فنا چشیدند بیت بردی بنابه شدن ترکمان
که بر تو دراز دست است زمان حاجی کوتوال خود را از تلاطم دریای فنا

بساحل نجات رسانید و اوزبک سلطان سرهای مقتولان را از بدن جدا کرده
روانه اندخود و شبرغان شد گفتار در قضایایی که در سنه تسع و سبعین و تسعمایه واقع
گردیده و لشکر فرستادن سلطان سلیم بجزیره قبرس چون کفار جزیره قبرس
که سالها خراج گذار پادشاه روم بودند بنا بر شراب قوت دولت و مستی قدرت
حکومت دماغ ایشان مختبط گشته سر از ربقه اطاعت بر روی از قبیله مطاوعت بر تافتند
و قطع طریق بلاد و تعذیب عباد می‌کردند بنابران سلطان سلیم پادشاه روم با ارکان
دولت و اعیان حضرت قرعه مشاورت درمیان انداخت امرا بدلایل معقول تسخیر آن
قلعه را بنظر سلطان آسان نمودند بنابران سلطان سلیم پیرتو پاشا وزیر ثانی و احمد
پاشا وزیر ثالث و حسین پاشا امیر الامرای روم ایلی و مصطفی پاشا لله و علی پاشا
حاکم مرعش و قاسم پاشا فرمان فرمای اناطولی و بهرام پاشا والی سیواس با سپاه بیقیاس
بتسخیر قلاع سپهر اساس ارسال نمود و پاشایان با جنود نصرت نشان با کشتیها کوه ارکان
علم عزیمت بطرف قبرس برافراختند بعد از وصول بدان حوالی متوجه تسخیر نواحی
آنجا شدند قریب بیست حصار حصین مسخر گردانیدند بعد از تسخیر آن سرزمین با سپاه بیکین
با اسباب تسخیر حصار با توپ و تفنگ بیشمار در حوالی قلعه مغوسه نزول نمودند سرداران
فرنگ آغاز انداختن توپ و تفنگ کردند عساکر ظفر قرین آن حصار را چون نگین در بر گرفتند
توپ با دلیج بروج قلعه را ویران ساختند اما دلاوران فرنگ بواسطه نام و ننگ کوششهای
بهادرانه می‌کردند و حملهای دلیرانه می‌نمودند قریب دو سال کفار برگشته روزگار حصار را
نگاه داشتند و مبارزان روزگار متوجه کارزار شدند افواج و امواج مصاف
در تلاطم آمده و سپاه روم بضرب توپ و تفنگ و ضربزن بروج حصار را از هم متلاشی

گردند یکبار بالای برج حصار برآمدند و سپاه کفار را از بیم حسام آبدار راه فرار پیش
گرفته و رومیان اهل و عیال ایشان را اسیر کرفتند و غنایم بسیار بدست آن سپاه ظفر پناه
افتاد و پاشایان بعد از نهب آن جا و از روی خشم و کین با سپاه و سنگین متوجه قلعه ماغوسه
شدند و آن حصار سر بر فلک دوار کشیده و مثل او چشم روزگار ندیده و دست تصرف
ابر رعد انداز سر از رفعات آن کوتاه و جبوب فخار سکان اوج بروج رفیعش از نقوش
وحزمنها و تین حاکم حصار پای ثبات فشرده بنا بر عقیده که بشوکت و قوت خویش داشت
ابواب حصار را بر رومیان هوشیار بسپرده و بلند انداختن توب و تفنگ شروع نمود و از بیم
تفنگ برق افروز و قاروره های نفط عالم سوز و ضربتهای پر آشوب توپهای دشمن
کوب هنگین امکان نمیدادند که پیرامون قلعه گردند و سپاه روم نیز مرکز وار در کرد آن
حصار در آمدند و نقطه وار در میان گرفتند و راه آمد و شد اهالی و ذخیره مسدود کشتی پر از
دلپ یار و قوت برای شهریان ارسال نمود و قلیچ علی کشتیها را گرفته و فرنکیان القصه اول
بضرب قرغانهای سنگین برج آن حصن حصین را فرو آوردند اما فایده بر آن مترتب
نشد کفار لعین نقب زیر خیام جنود اما طولی زدند و اندرون آنرا پر از باروت
آتش زدند بنابران جمعی و میان بر خاک هلاک افتادند چون ایام محاصره بیکسال کشید
باروت کافران تمام شد علامات عجز و انکسار در احوال خود مشاهده کرده و بیقین دانستند
که مقاومت با جنود روم نمیتوانند کرد و بعد از عهد و پیمان و سوگند بقرآن قلعه را تسلیم
کرده بدرگاه پادشاه آمدند و چنان قرار داد که اموال و اثقال خود را در کشتیها کرده
متوجه وندیک گردد و در اثنا شخصی از اسیران رومیان فرار کرده آمد معروض کرد
که کفار لعین از غایت خشم و کین قریب سیصد نفر از مسلمانان را بقتل آورده اند بنابران

آتش

آتش غضب مصطفی پاشا اشتعال یافته و پوست از تن باکنده و باقی کفار را بقتل آورد و بعد از
فتح آن دیار سلطان سلیم پرتو پاشا را با لشکر آراسته و سپاه و بکلیه عادت پیراسته
با طبل و کوس بتسخیر کرفوس ارسال نمود و رومیان جزیره کرفوس را کیه و کفالیه
و کفیت را تاخته چهار قادرغه و سه پارچه از فرنکان گرفته مظفر و منصور با غنایم
نامحصور باستنبول مراجعت نمودند **وقایع متنوعه** درین سال عسکری خان تاتار
باتفاق پاشای کفه بامر سلطان سلیم پادشاه روم با لشکر بسیار با ده هزار بیلدار
بقربان آزی آمدند و شروع بکندن نهر کردند تا آب تل را با آب تن متصل سازند
بعد از اتمام آن کشتی نشسته روانه حاجی ترخان شده آن بلده را مسخر کنند چون این
خبر بوالی آن دیار که از قبل کنار ایوان پادشاه روس والی آن بلده
بود رسید مضطرب گشته تحفهای خوب بخان فرستاد و چون بخان اگرفتن حاجی ترخان مرضی
طبع نبود عرضه داشت بسلطان سلیم فرستاد مضمون آنکه اگر آب تل بنهر تن ملحق
شود آن آب بقرم و بکیر متصل است بیم طغیان دارد و خرابی تمامی استنبول را میدهد
بنابران ترک کندن نهر مذکور فرمان داد و خان و پاشا بدیار خود مراجعت نمودند
گفتار در قضایایی که در سنه تسع و سبعین و تسعمایه واقع گردید درین سال
سلطان سلیم پادشاه روم سنان پاشا را با جنود مصر و ینکچریان درکاه والا برای
عالیجاه و تسخیر یمن فرستاد و بنابر آنکه مطهر لنک بر آن جا و بعد از فوت سلطان
سلیمان مستولی شده بود و پاشای مذکور با عساکر منصوره در آن دیار نزول نمود
بعد از جنک فراوان بر قلعه کوکیان مستولی گشته قریب چهل حصار دیگر را مسخر کرد
هم درین سال دولت کرای تاتار والی ولایت کفه بامر سلطان سلیم علم عزیمت بطرف

روی بر افراخت الی آنکه یار الغ بیک از توجه جیش ظفر شعار خبردار گردید ابوالمسلیه
که امیر الامرای ایشان بود با فوجی کفار مثل را باستقبال ارسال نمود ایشان کنار آب قلزم مولد را
گرفته مانع عبور تاتار شدند مدت بیست و دو روز جنگ جدال و حرب و قتال بود و دلیران میدان
دلاوران بدین منوال گذران بود روز سیم دولتگرای خان مانند برق و باد در حرکت آمده
کوششهای مردانه نمودند ایشان بعد از قتال و جدال او فرار پیش گرفتند چون غلبه
لشکر تاتار با الغ بیک ناکار رسیدند بارگاه و خیمه و خرگاه را انداخته همعنان پای
حرمان از بیم جان فرار نمودند سپاه تاتار یکجا بشهر مسکاو ریختند اهل آن شهر را
از پیر و جوان قوی و ناتوان شیوخ و اطفال و نساء و رجال باسیری گرفتند و کافران
آنچه سالها اندوخته بودند از روی جواهر و زر و زیور بباد فنا داده لشکر تاتار
آتش در شهر زدند چون خانهای آن بدکیشان از چوب بود بسوخت و ایوان بیگه تا قریب
دو بیست هزار کفار بهادر قبل از آتش دوزخ با آتش دنیا سوختند دولتگرای خان
بعد از فتح جهان مظفر و منصور با غنایم نامحصور که از الجمله نود هزار اسیر بودند
دیار خود مراجعت نمودند

گفتار در محاربه نمودن قورچیان استجلو و خزینه با گیلکان

چون شاه دین پناه حکومت گیلکان را با امه قلی سلطان استجلو رجوع کرده
بود خدمتش معدودی چند در لاهیجان گذاشته متوجه ییلاق گردیده و سپاهیان گیلان
آغاز مخالفت کرده سید چیرنام را بر خود حاکم ساختند و یاجی سپهسالار کردند
حضرت او با وجود لشکر بسیار و قدرت اهبت شمار مغرور گشته در کمینگاه غدر و مکر
نشسته دست جفا برکشاد و نایره فتنه و شرور اشتعال داده تخم نفی و عناد در ساحت
ضمیر او راسخ شد و نهال ظلم در سینه او شاخ زد با لشکر بسیار و گیلانیان بوستان سر

جنگجویانی که در قلعه لاهیجان بودند آمدند بعد از جدال و قتال بر ایشان غالب آمده
نساء و رجال و اطفال ایشان را بقتل آوردند بعد از آن بهرام بخشش بیگ لله الله قلی
بیک مذکور ریختند وی جنگ ناکرده گریخته گیلکان ایشان را بضرب شمشیر دو دم از
فرشاوند در ان اوان امیره ساسان با سپاه فراوان از لشکر مرفع آنقوم بدان خبر
آمده بعد از قتال و جدال فراوان منهزم گردیده گیلکان اکثر ملازمان او را بقتل
آوردند خود تنش بمشقت بسیار از تلاطم دریای خزر بساحل نجات سید شاه دین
پناه در این باب با خواص و مقربان مشورت فرمود رایها بر آن قرار گرفت که جمعی
از امرا مع ایشان فرستند آنحضرت فوج خلیفه مهردار و امیر غیب بیک بار دیگر
سرداران بر سر مخالفان ارسال نمود و قورچیان استجلو و خزینه نیز با ایشان رفاقت
نمودند در آن زمان در میان قورچیان چند از بهادری واقع شده صد و سی نفر
از ایشان بی اذن امرا متوجه گیلان شده در موضع   نزول نمودند چون گیلان
از قلت غازیان خبردار شدند با یکدیگر گفتند که فرصت غنیمت شمرده از پیش باید
و اگر ما خود را زودتر با ایشان رسانیم اکثر دستگیر خواهیم کرد و آثار شجاعت
و جلادت بر صفحه روزگار خواهد ماند باین خیال اندیشه باطل متوجه غازیان شدند
قورچیان دست توکل در دامن عنایت پروردگار استوار داشته بمضمون
کلمه کریمه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله بخاطر گذرانیده مانند بحر خضر
جوشان و خروشان رو بدشمنان نهادند لشکر گیل فوج فوج پی در پی هم رسیدند
حمله کردند سپاه قزلباش که تیر انداختن مشغول بودند از جای برنخواستند و شصت
جویهای خون در آن معرکه جریان یافته سرهای مبارزان چون گوی غلطان شده

زبس خون که گرد آمد اندر مغاک • چو گوگرد سرخ آتشین گشت خاک
ز تنهای صد پاره شاخ شاخ • شده طعمه کرکس و بوم و زاغ •
غازیان بضرب تفنگ برق افروز کیلکان بد روز را بخاک هلاک انداختند و در تنهای
آمد شد تیره دلان و سهام آتش افروز تفنگی بر و باج مدبر و زر خورده جمعی کثیر از زمین
عزت بزمین مذلت انداختند و قورچیان خیره شده یکبار بر اهل ادبار حمله نموده تیغ بی
دریغ در ایشان نهادند شمشیر درخشنده در ظلمت گرد و دخان چراغ سید خورشید و مانند
شعاع آتش در غبار دخان میتافت • درخشیدن تیغ در تیره گرد •
چو آتش پس پرده لاجورد • سر سرفرازان دهر و گردن نامان عصر را
از تن میدرود • پرنیان از دست آهن بر افکند چون پرنیان • کند تار تخت و تن مغفر افکند چون کنندها
کوه برش سیدابان ذره اندر آفتاب • پیکرش تابنده همچون آفتاب اندر سما
عاقبت قورچیان به نیروی دولت روز افزون دشمنان را منکوب و زبون گردانیده قریب
هزار نفر از آن قوم بد اختر بقتل آوردند لشکر مخالف که عدد شان زیاده از پنج هزار
بود از پیش اندک نفری فرار اختیار کرده و غازیان مظفر و منصور با غنایم نامحصور
در لاهیجان نزول اجلال فرموده سرهای ایشان را بدرگاه عالم پناه فرستادند
گفتار در قضایایی که در سنه ثمان و تسع مائه واقع گردیده در این سال سلطان سلیم
پادشاه روم پیر توپاشا و علی پاشا را با کشتیهای بسیار و توپ و تفنگ بیشمار بطلب
و کوچ تسخیر جزیره کرفوس ارسال نمود ایشان با قریب سیصد کشتی روانه قلعه
مذکور شدند و اطراف آن را در تاختند لوای استیلا بر افراختند بعد از نهب
آنجا بار با سپاه زیاده از قطرات امطار متوجه گردیده شدند بعد از خرابی آنجا بار در جزیره

انجیل لنگر اقامت انداختند و از آنجانب الی وندیک حاکم اسپانیه داری قلبی پاشا
که از جمیع سلاطین کفره و حکام فجره بواسطه وسعت ولایت و کثرت سپاه امتیاز داشت
و آن جوان را با صد و هشتاد قادرغه و شش پاره و دو هزار توب با ولنج و در دایره‌ای
دهان هر قزغانی توپی پنداری که اندازه دایره عظیمه افق است که کره زمین بجای سنگ
عمارت در دهن می دارد یا آنکه ثقبه وثیق پسیج صحبت که فجر المنجنیق را ابد و لاب چرخ
گردون آن مار از درون چاه مغرب بیرون می آرد و قادرانداز ان در آن سفاین سوار
بودند در توب اندازی چنان ماهر که در یک میل را انگشتی حباب را در روی دریای سنگ
فرنگان زنند و کوه البرز را بضرب با ولیج قطعه قطعه سازند بجنگ و میان فرستاد ایشان
در حوالی جزیره انجیل لنگر انداختند چون پیر توپاشا و علی پاشا روزی چند در آن جزیره
مکث نمودند قراجه را با چند قادرغه بقراولی فرستادند تا از کرهش سفت اخبر
حادثه که از خیر و شر و نفع و ضرر پدید آید خبر دهند قراجه از دور سفاین سپاه وندیک را
دید و جنود اسپانیه را معلوم نکرد که همراه ایشان است معاودت کرده بعرض پاشا
رسانید که صلاح دولت در آنست که متعرض ایشان نشویم زیرا که لوندان با وطن
خود رفته اند و یراق جنگ توب و تفنگ کم شده قادرغهای ما در جنب دونه فرنگان هیچ
ذره‌ها نیست در پیش دایره افق علی پاشا قبول نکرده و گفت نظم
که ای شیر مردان رستم شعار • مدارید اندیشه از کارزار •
چرا پا کشیم از ره کینه پس • نخسبد شب گور در خانه کس •
رومیان سخن وی را بسمع رضا اصغا کردند در گرداب بلا و لجه فنا افتادند کشتیها را
بحرکت آورده بطرف مخالفان روانه شدند بار اول علی پاشا بفرنگان حمله نمود و آن

جوان با کشتیها که در کنار از عقب و میان در آمده آغاز قتال و جدال نموده و از جانبین
چون سحاب باران بجای قطرهای باران سنگ فرغانهای فرنگی و تفنگ ریزان شد •
چو سنگ توپ از کشتی جهان گشت • هزاران کوه در دریا روان گشت
تنگ شد ز خون شناوری بزم جنگ • که در آب بنشست و اشت نقل فرنگ
و از آتش فرغانهای سطبر و جمدار و از صدای توپهای صاعقه کردار حالت موعود
و اذا البحار سجرت بظهور رسیده و از تصادم بخارات ضربزن و توپهای گوناگون
بحر نیلگون و بر زیر فلک بوقلمون نمایان شد • ز دود تفنگ اندرون رزمگاه
نه تو چو ابروی خوبان سیاه • و سرداران مشرکین و دلاوران کفار
لعین بضربهای توپهای سنگین شفاین و میانه را پاره پاره گردانیدند در اثنای دار و گیر
جمعی از فرنگان پی بردند که در کشتی علی پاشا محبوس بودند خلاص گشته سر علی پاشا را از
بدن جدا کرده بر سر نیزه آویختند بنابران سپاه روم راه انهزام پیش گرفته فرنگان
کشتی پرتو پاشا را شکست شد پاشای مذکور در آب فتاد و پس خاکی از غایت چستی و چالاکی
بچنگال دیر آن کشتی خود را آورده و قلیچ علی سه عدد کشتی فرنگان را گرفته سالما غانما
از معرکه بیرون رفت کافران و میانه از تعاقب ده قریب صد و هفتاد کشتی را اسیر کرده شد
قراخواجه و رئیس قاسم و رئیس صالح و رئیس قرامانزا با جمعی کثیر از روم میان بقتل آوردند
پرتو پاشا پریشان و بد حال باسلامبول آمد محاربه نمودن عسکری خان با کفار ایوان
و درین سال عسکری خان والی قرم باتفاق فرزند خود و لنکرای خان با طبل و کوس
تسخیر روس در حرکت آمد و والی روس کنار ایوان که بالغ به یک اشتهار یافته بود جنود
آنجا یار را جمع کرده بجانب ایشان توجه نمود و از آب تمه عبور نموده در بلده سکه

که سرحد

که سرحدست بالجوه نزول کرده خاطر برزم و پیکار نهاد و چون خانان بدان حوالی
رسیدند دو قول آراسته از دو جانب حمله نمودند آتش حرب افروخته گشت عسکری خان
با جمعی از دلاوران فرود آمده آغاز شیبه نمودند تیر جگردوز چون نور بصر دیده
و چون عقل در دماغ جای میگرفت فرزین صفت سوار را بزیر و پیاده را بزین
می دوخت • خدنگ زره دوز زنان اعظمید • ز خون دلیران شده سرخ بید •
تفنگ مرگ آهنگ با تن خم شرار از زمین ناورد بیرون میرسانید در اثنای ستیز
آویز دو لنکرای خان نیز کوششهای مردانه و حملهای دلاورانه نموده و بپایان
هجوم کرده دیرا و دستگیر کردند بنابران عسکری خان فرار نموده کفار ایشان را
تعاقب کرده جمعی کثیر را بقتل آوردند گفتار در قضایایی که در میان اوزبکان واقع شده
درین سال میرزا علی بیک نیازی از تنم خان رو گردان شده ببخارا نزد عبدالله خان
رفته تسخیر بلخ بنظر او آسان نمود بنابران خان با سپاه فراوان از آب آمویه عبور
کرده در حوالی پنج شاه دوران عظمت اقتدار بر فلک دوار بر افراخت تنم خان
در دیوار بست متحصن شده قریب شش ماه آن طایفه گمراه با یکدیگر محاربه نمودند آخر
الامر تنم خان بعد از عهد و پیمان و سوگند قرآن از قلعه هندوان بیرون آمده با
خان ملاقات کرد و حکومت بلخ را بمیرزا علی بیک نیازی ارزانی فرموده با سپاه زیاده
از قطرات باران متوجه اندخود و شبرغان گردید او زبک سلطان والی اندخود
از توجه آن پادشاه عالی تبار خبر دار شده بی استعمال سیف سنان عروس آن مملکت را
طلاق داده بخدمت خان شتافت خان ایالت آن قصبه را بیکی از ملازمان خود
کرده روانه بخارا گردید وقایع متنوعه درین سال آتشی در آسمان در جنب قطب

شمالی ظاهر شده و مدت نه ماه امتداد یافته از نظرها غایب شد قبل ازین در زمان آنس
پادشاه روم که معاصر قباد و پدر نوشیروان بود این نوع علامتی در قطب شمالی واقع شد
مدت هفت ماه امتداد یافته آخر بطریق خاکستر فرو ریخته بعد از آن طاعون در بلاد روم
واقع شد هم درین سال در بلده قاین شبیه گندم چیزی باریده که مردم از آن نان
پختند **متوفیات** هم درین سال جناب افادت مآب قدوة العلماء المتبحرین مولانا مصلح
الدین لاری از عالم فانی رحلت نمود ایام حیاتش قریب به هفتاد سال بود و جناب مولوی
در خدمت امیر غیاث الدین منصور شیرازی شرط تلمذ بجای آورد و بعد از آن ببلاد هند
شتافته صدر همایون پادشاه گشت بعد از فوت آن پادشاه عالیجاه بزیارت حرمین
شریفین متوجه گردید در اثنای راه کشتی شکسته قریب چهارصد مجلد کتابش تلف شد
مولانا بمشقت تمام از تلاطم دریای زخار بساحل نجات رسید و ببلده استنبول شتافت
و سلطان سلیمان پادشاه روم ویرا رعایت بسیار کرده آخر ببلده آمد [illegible]
و از جمله تصانیفش حاشیه بر شرح مواقف حاشیه بر حاشیه قدیم مولانا جلال الدین محمد
دوانی و حاشیه جامی حاشیه بر انوار فقه شافعی و شرح شمایل ترمذی بر حدیث و تفسیر
سوره انا انزلنا و تاریخ آل عثمان که الآن پادشاه روم اند و رساله در شطرنج و رساله
در اسطرلاب **گفتار در قضایایی که در سنه احدی و ثمانین و تسع مایه واقع گردید**
قتل اجلاف تبریز درین سال قتل اجلاف تبریز واقع شد و سبب آنکه شاه دین پناه حکومت
تبریز را با الله قلی بیگ استجلو رجوع نموده فرمان داد که [illegible] او را گرفته ایذای
بسیار کردند [illegible] بواسطه [illegible] اغوای [illegible] تنزل نموده بتضرع و زاری تمام
خود را خلاص نمود بعد از چند روز مجری را بقتل آورده اقربای مقتول ویرا در [illegible]

کهیل

کهیل و فن کردند جناب حاکم مذکور اراده کرده که بنیش فراوکند جمعی از رنود و
اوباش بمنع آن به معاش مشغول شدند حضرتش از استعمال سیوف و سلاح راه فرار پیش
گرفته در خانه خود متحصن شد اجلاف شمشیر کین از غلاف بیرون آورده و بعضی از
ملازمان او را مجروح و بی روح ساختند چون شیاطین اجلاف از شیشه ضبط بیرون
آمدند دست بنهب و غارت دراز کردند زنان را در پیش شوهران و فرزندان و غلامان را
در پیش امهات و آباء آلوده زنا و لواطه و روسیاه می ساختند و سادات و فضلا
و اعیان و اشراف و وضیع و شریف و قوی و ضعیف و توانگر و درویش و غریب و
شهری چنان از بیم ایشان سراسیمه گشتند که شرح آن بنوشتن و گفتن راست نیاید
مواسا و مدارا در میان مردم نماند و در سر کوچه یکی از آن اجلاف لوای استیلا
برافراخت پهلوان یاری در درب سنجاران و شمس در درب نوبه و شرف پسر مصطفی
در درب سرو پسر شاه الله وردی در مهادمهین و آقا محمد در درب تقریه و پهلوان عوض
در میدان و اصلان در درب علی میرزای مکانی با کوچه در محله شتربانان و علی
حسن چاوش در شش گیلان قریب دو سال در میان این قوم مراخیر جدال و قتال بود با آنکه
چند نوبت امرا و ارکان دولت بعرض رسانیدند که دفع این طایفه باید دولت از
شاه دین پناه گوش بسخن ایشان نکرده باندیشه آنکه شاید ترک فتنه و فساد کنند تا
رعایا مستحق قتل نگردند [illegible] نکرده آنها روز بروز گستاخ‌تر مطلقاً متنبه نشدند
و از کمال شقاوت و جهالت بر طغیان و عصیان اصرار نمودند تا آنکه شاه دین پناه
یوسف بیگ استجلو را که بعقل و کیاست و فهم و فراست از اقران ممتاز بود

چو فکر اهل حکمت دور بینی • چو طبع اهل اندیشان امینی

جهالت

چو رای خرده وران در کار بستی • بیک تیر صد لشکر شکستی •

به بهیه او در نظم لطایف چون در خوشاب نظر او در حل دقایق آتشی بود در عین التهاب

بحکومت تبریز در رسیدند و حضرتش اجلاف اقسم داد که دیگر مخالفت نکنند و ایشان را

بکدخدایان ضامن داد و بعد از چند ماه پهلوان یاری آغاز مخالفت کرده و دو نفر از

ملازمان حاکم را بقتل در آورد و بنا بران اجلاف بنیاد فتنه و فساد نمودند •

زنگی صفتان فتنه انگیز شوریده کار • بنی شنند برخاست از سر کنار •

هزاران فدایی بجوش آمدند • چو پیل دمان در خروش آمدند •

بنا بران یوسف بیک عرضه داشت بپایه سریر اعلی در رسانید که عدد آن قوم زیاده

از چهار صد نفر نیستند و نیز اکابر و اهالی آن بلده خبث نهاد ایشان را گلال شکوه

کردند و گفتند • که ای عالم آرای گیر • ز بیداد اینها بر آمد نفیر •

از ایشان جهانی پریشان بود • خرابی این ملک از ایشان بود •

علما نیز بقتل ایشان فتوی دادند بنا بران فرمان همایون شرف نفاذ یافت که سهراب

بیک لد خلیفه الخلفا با جنود بسیار رسید و یوسف بیک و ندوا از صلاح اوتجاوز نکنند

چون آن سپاه اتصال کرده بمیدان صاحب آباد آمدند یوسف بیک تیز با جمیع اهل

ستیز با ایشان پیوست و در حیرت دهشت بر دماغ اجلاف راه یافته اجاره و سردار

یاری چون خوش شکاری بهر جانب که روی آوردند راه خلاص و مناص مسدود دیدند

از بیم جان در صور اخفا و نقبها خزیدند یوسف بیک ضامنان را گرفته آغاز تشدد نمود

ایشان تفحص نموده اکثر را بدست آورده بقتل آوردند و از سرداران نود و ان

قلاش بد معاش که وار عبرت آویختند • مثل کوکبه دلستی • در شرف شیخی کا زر •

وحسن چکه دوز و حاجی دراز و شاه علی چرنگ میرزای بابا قلی وحسین سبزی فروش

سوای اینها موازی صد و پنجاه نفر بقتل رسانیدند و یاری پهلوان عوض و علا حسن جان

در خانه سهراب بیک محبوس بودند ایشان سهراب بیک را تطمیع کرده حمایت ایشان

بیکر داخر یوسف بیک با ایل عقلی و نقلی سهراب بیک را ملزم ساخته ایشان را تسلیم ملازمان

یوسف بیک نمودند بعد از کشتن سرهای ایشان را در میدان تبریز بر دار زدند بنا بران

آتش فتنه آن قوم فرو نشست از نوادر اتفاقات آنکه پهلوان عوض قلابی مدت سه سال

نگاه داشته بود وقتی که چوب دار را میساختند آن قلاب را آورده در دار نصب کرد

روزی که سر او را بر دار زدند بهمان قلاب بند شد گفتار در رفتن جلال الدین اکبر

پادشاه بگجرات در اوایل این سال جلال الدین اکبر پادشاه عزیمت دیار گجرات

و گوشمال حکام آن بلاد و بلا مع وجهی تصمیم داد با امرای عالیمقدار و طایفه از بهادران

شمشیر زن و نیزه گذار ایلغار فرمود و در اثنا راه محمد ابراهیم که از نبایر سلطان حسین میرزا

والی گجرات با سپاهی بسیار ره پیل افکن و شیر شکار رایبزم قتال و جدال بحوالی احمد آباد

آمدند چون این پادشاه والا گهر رسید از اگره بیرون آمده ایلغار چنانچه در نه روز

بشهر احمد آباد رسید در آن اوان میرزا عزیز کوکه با محمد حسین میرزا در زد و خورد بود و شیجه

یکدم مار و مار در آن سپاه نا بکار انداخت و صاعقه شمشیر آتش بار ش لشکر او را

نیستان وار در هم سوخت محمد حسین میرزا القبید بی اخلاص و قهر با مناص گرفتار شد

و در بسی غنیمت فراوان و نعمت بی پایان از درهم و دینار و جواهر شمار در دست

جیش ظفر شعار افتاد و پادشاه حکومت آن دیار را بمیرزا عزیز کوکه رجوع نموده باز گرد جهت

کردند ایشان بلاغت شعار بموجب فرمان فتحنامها نوشته باطراف هندوستان فرستادند

وقایع متنوعه هم درین سال در دار الارشاد اردبیل علت طاعون واقع شده
قریب سی هزار کس از شهر و نواحی قطعات آب بر روی کرفتند هم درین سال شاه وزارت
دیوان اعلی را بسید حسن فراهانی و خواجه جمال الدین علی تبریزی رجوع نمود و استیفاء
دیوان اعلی نیز را شکرالله اصفهانی قرار داد و مبلغ پانصد تومان تبریزی به اسم
رسوم سرکیک مقرر شد متوفیات درین سال قدوة المحققین و افضل المتاخرین مولانا
عبدالله یزدی در عربستان از عالم انتقال نمود و جناب معلوم خواجه کمال الدین محمود
نظر بجای آورده بود از جمله نتایج خجسته رقمش حاشیه بر حاشیه قدیم مولانا جلال الدین محمد
دوانی و شرح بر تهذیب منطق گفتار در قضایایی که در سنه اثنی و ثمانین و تسع مایه واقع
گردید درین مزاج شاه دین پناه از جاده اعتدال بسرحد اختلال انتقال نمود و تب محرق
بر ذات پسندیده و صفات عارض شده و لهذا مراسان خاطرها پریشان گشت میان
امرا و ارکان دولت خصومت و نزاع چند نوبت واقع شد مولانا غیاث الدین علی که کامل
علم و معرفت از چهره ماه برص میزدود و بوفور تجربه و مهارت از پیکر خورشید یرقان
میبرد و شربت ملایم و موافق رفع مرض میکرد • شاه شرق از زهر آن خور دست میمون شرقی
تا شود صافی دماغ عالیش مانند روح • این تکلفها چه حاجت چون ما بخشیده اند
قالبی چون جان عیسی مدنی چون عمر نوح • خلایق جان تازه یافته نذور و صدقات
بارباب حاجات رسانیدند هم درین سال ایلچی شاه فرنگ و انشت که هر کلال اشتهار ملوک
والده ایلچیان با پیشکشات و تبرکات که دیده اهل بصارت از رویت آن خیره می شد
بدرگاه عالم پناه فرستاده قبل ازین چون پادشاهی چند ازیشان سر زده بود و قتل انهدام
مسجد و احراق کلام مجید بنابران ایلچیان منظور نظر التفات نگشته جمعی از امرا تادیب

آن قوم

آن قوم بسید دولت ملازم کردند متوفیات سلطان سلیم بن سلطان سلیمان بن
سلطان سلیم بن سلطان بایزید بن سلطان محمد بن سلطان مراد بن سلطان محمد بن ایلدرم
بایزید بن سلطان مراد بن اورخان بن سلطان عثمان بن ارطغرل بن سلیمان بن قیا الپ
بن قزل بوقا بن بایندر بن اجوالج آقا بن طغیان بن قتیه سون بن تونقور بن باقی آقا بن
بن عموتخی آقا بن بختمور بن یوسانی بن کک علی بن عوز بن قرا اخان درین سال در شهر
رمضان در بلده استنبول متوجه عالم بقا گردید وزیر اعظم محمد پاشا فوت او را
از امرا و ارکان دولت پنهان کرده سلطان مراد را از قافل شهر در آورده بر تخت
سلطنت نشاند و جمیع برادرانرا هلاک کرد و ازین طبقه چهارده نفر سلطنت کرده اند
سلطان عثمان اول جلوسش ششصد و هشتاد و نه فوتش در هفتصد و بیست و هفت ایام
سلطنتش سی و هشت سال ولایتی که مسخر کرده قراحصار بلده اونک شهر بورسا
اورخان سلطنتش در هفتصد و بیست و هفت فوتش در هفتصد و پنجاه و نه مدت سلطنتش
سی و دو سال ولایتی که مسخر کرده بازی بولی مدرنی قوزکریه اونک سی طرقلی اوده بایی
کسری الوباط کلی بولی سلطان مراد جلوسش در هفتصد و پنجاه و نه فوتش در هفتصد و نود و
دیکی ایام سلطنتش سی سال ولایتی که فتح کرده بلده انکوریه سلطان کوکلی دنه فوتی
الصبلبلد داور نه ولایت کاشان کوملجه بقا ولایت حمید کرمیان سرز قره فره ناحیه
ولایت سنک ایلدرم بایزید جلوسش در هفتصد و نود و یک فاتش در هشتصد
و پنج مدت سلطنتش چهارده سال ولایتی که فتح کرده قرات و اکه معدن نقره است و نی
آله شهر سرخان ایلی ایدین ایلی تکلی قوتی سلی سلی شهر سواز بلده ملاطیه نصف ولایت
قرامان طرغلی و امیر سلیمان اولی جلوسش در هشتصد و پنج قتلش در هشتصد و دوازده

مدت سلطنتش هفت سال موسی چلبی سلطنتش با شرکت سلطان محمد سه سال سلطان
محمد سلطنتش سیزده سال فوتش در هشتصد و بیست و پنج سلطان مراد جلوسش در هشتصد و بیست
و پنج فوتش در هشتصد و پنجاه و پنج ایام سلطنتش سی سال ولایتی که گرفته منتشا ایلی سرخان
ایلی حمید ایلی ایدین ایلی پستور به حصار بروج سحرجه و نوابری توچه قوچ حصاری
سلطان محمد جلوسش در هشتصد و پنجاه و پنج فوتش در هشتصد و هشتاد و شش ولایتی که
مسخر کرده بلده استنبول ولایت لپنه ارناوت بلاد قرامان که هفت شهر است
ولایت اسفندیار قسطمونیه و سنوب جزیره عشاق است ولایت خرسک بلاد کفه و
موره اغریبوزه جزیره مدلی قراحصار جانک علی و جانک سفلی بلده حلانیه قلعه ظرول (?)
قونیه و حصار و ولایت اینوس ولایت زرنوق ولایت ماجره و ولایت غزنوا علی و ولایات
منکوب تفصیل ولایات در مجلد سابق نوشته شده سلطان بایزید جلوسش در هشتصد
هشتاد و شش فوتش در نهصد و هژده مدت سلطنتش سی و دو سال ولایتی که فتح کرده
آق کرمان جزیره عینه بختی قرد و مطعون قلعه کلی سلطان سلیم جلوسش در نهصد و
هژده و فوتش در نهصد و بیست و شش ایام سلطنتش هشت سال ولایتی که او فتح کرده
شام علیا و سفلی که آن هفده شهر است ولایت دیار بکر که هشت شهر است ولایت
مرعش بعضی از آذربایجان با اخلاط و حرمین شریفین زادهما الله تعظیما و تکریما
خطبه بنام او خواندند سلطان سلیمان اول سلطنتش در نهصد و بیست و شش وفاتش
در نهصد و هفتاد و چهار ایام سلطنتش چهل و هشت سال ولایتی که گرفته عراق عرب
بصره شهر روز قطیف بلاد لحصا بعضی از بلاد دیر ولایت سواکن از گرجستان داد
ایلی از آذربایجان قلعه وان اخلاط با توابع و لواحق از کردستان تفلیس و از دیار فرنگ

بغراط اردوس بودن که پای تخت پادشاه انگروس بود و جزیره سفر از مغرب
زمین بلده طرابلس و بلده جزیره و بعضی از جزایر عرب سلطان سلیم اول جلوسش در نهصد
و هفتاد و چهار فوتش در نهصد و هشتاد و دو مدت سلطنتش هشت سال ولایتی که فتح کرده
جزیره قبرس و حصار حلق الواد و از اتفاقات آنکه سلیم نام بود و هشت سال بایزید
نام هشت سال سلطنت کرده بود و مراد نام سی سال بایزید نام دستگیر شده
ایلدرم بایزید بدست امیر تیمور سلطان بایزید بدست سلطان سلیم و بایزید نامی که
که پادشاه نبود در قزوین گرفتار شده هم درین سال لوند بن کرکین والی گرجستان
که مدتها در بادیه کفر و ضلالت سرگردان بود وفات یافت کیخسرو ولد کرکین بن
لوند بر قالیچه امارت نشست آل اسکندر رنجا و بوضع قزلق بر کیخسرو با سایر
ازناوران متوجه قزلق گردیده آل اسکندر با جنود و حوش در برابر آن قوم به اختر
در حرکت آمد آن دو سپاه کینه خواه بهم رسیده تیغ جلادت از میان کشیده و قتال
فاحش میانشان واقع شده کیخسرو در آن معرکه بقتل آمد آل اسکندر بجای پدر بر مسند
حکومت قرار گرفت ملازمان خود را بدرگاه شهریار بحر و بر فرستاده شاه دین پناه
معصوم بیک صفوی را تاج و خلعت و کمر و اسب با زین زرنگار ارسال نموده حکومت گرجستان
را بوی عنایت نموده میرزا قاسم گونابادی از مشاهیر زمان خود بود درین سال
مرغ روحش قفس قالب شکسته بریاض قدس پرواز کرد و چون جایزه شهنامه نداده
بود این چند بیت در شکوه گوید که * بریدم زبان طمع خامه را
که خاصیت اینست شهنامه را * ز دونان طمع عین بی‌دولتی است
کمال زبونی و دون همتی است * درین باغ دوران که بی برگ نیست

عطای لیمان کم از مرگ نیست **گفتار در قضایایی که در سنه ثلاث و ثمانین و تسعمایه واقع گردیده** چون خسرو انجم بنقطهٔ اعتدال ربیعی رسید گل و لاله و سبزه

در باغ و راغ دمیدن گرفت * زد از زبر لاله بر دن سبزه سر
چو سنگ بر یشم رعفه گهر * عیان صورت گل در آب زلال
چو دیبای هندی و منقای آل * شده آب را عکس غنچه حباب
ولیکن حبابی نگون زیر آب * در اوایل این سال عبدالله خان اوزبک

عساکر بلخ و بخارا و حصار و سادمان را جمع آورده کوچ بر کوچ متوجه کردستان گردید در کنار آب کوهک نزول نمود و از انجانب بابا سلطان ولد براق خان باتفاق دیگر امرا با جنود الهجیان زیاده از ریگ و مور بیابان بصوب عادی نهضت نمود چون کنار آب کوهک محل نزول سپاه نصرت نزدیک گردید اوزبکان بامر بابا سلطان جسر بسته عبور نمودند چون این خبر محنت اثر بعبدالله خان رسید پای استقامتش [illegible] گشته راه فرار پیش گرفت و از ترس سپاه مارسطوت در دیده مور راه بهجت و از نهراس لشکر مارشمار بکردار مور پر برآورده * از دیده وادی بوادی جهان پر بوار از دیدها شد نهان * بابا سلطان بنا بر نفاق برادرش درویش خان بدیار خود معاودت نمود و باستصواب امرا و ارکان دولت درویش خان را گرفته ولایت تاشکند را متصرف شد **وقایع متنوعه** درین سال خان احمد والی خوارزم که نژاد و حسب و حلیه نسب قدیم خاندان شرف نژاد [illegible] محمد قلی سلطان را بپایه سریر اعلی فرستاد و شاهزاده عالی منزلت و امرا و ارکان دولت باستقبال اشتغال نموده ویرا با عزاز و احترام بدرگاه شهریار گردون غلام

آوردند

آوردند شاه دین پناه خلعتهای دوخته زربفت زربافته و تاج و کمر شمشیرهای زر و اسب و استر و دینار و درم بوی کرم کرد **گفتار در قضایایی که در سنه اربع و ثمانین و تسعمایه واقع گردیده و انتقال شاه دین پناه از عالم فانی بجهان جاودانی**

درین سال عرض مرض بجوهر ذات شاه دین پناه مستولی گشت [illegible] طبیعت که مدبر مملکت قالب است و از صلاح مو و تعدیل مزاج عاجز گشت و روح حیوانی که حامل قوای جسمانیست فتور یافت هرچند حکمای مسیحا دم و اطبای حذاقت شیم مثل مولانا غیاث الدین علی کاشی و ابو النصر ولد صدر الشریعه کیلانی در معالجه کوشیدند فایده بران مترتب نشد مرض بر باقیها چون امد و سپاهانان زیادی گشت قوت روز بروز

سمت نقاص می پذیرفت * درین دقیقه بماندند جمله حکما
که آدمی چکند با قضای کن فیکون * اصول نبض چو شد منحرف ز جنبش اصل
بلای عجز فرو رفت پای افلاطون * صلاح طبع چو سوی فساد روی نهاد
بماند سهوده در چنگ بوعلی قانون * از صدای فلکی ندای ملکی بگوش هوش او میرسید
ز تنش شد بی ثبات فانی * رو آر بملک جاودانی
بر طارم آسمان علم زن * در وادی لامکان قدم زن
در مملکت قدم قدم نه * هوش و دل و جان در حرم نه

لاجرم صاحب تاج و سریر دل بر واقعهٔ ناگزیر که لا زنده برنا و پیر است نهاده در شب شنبه پانزدهم شهر صفر شاهباز روح پر فتوحش از این تنگنای قفس بی نیاز بعالم قدس پرواز نمود

رفت ز دنیای دون شاه سلیمان مکان * گشت بلبل روحش رحمت پروردگار
با خلف خود گذاشت مسند شاهنشهی * کرد در انحست تاج ماه صفر در نهار

کردم از اندیشه من پرسش تاریخ سال • گفت یکی سال بود و نهصد و هشتاد و چار
چون ابونصر در معالجه خیانت کرده بود او را بغار ایبا و فنا داد ایام زندگانی
آنحضرت شصت و چهار سال و یکماه و بیست و پنج روز سلطنتش پنجاه و سه سال و شش ماه
و بیست و شش روز و دیگر به نیابت حضرت شاه اسمعیل بیست سال سلطنت خراسان
کرده بود • اگر صد سال مانی ور یکی روز • بباید رفت ازین کاخ دلفروز
در اسلام غیر از مستنصر بالله علوی کسی اینقدر سلطنت نکرده است شهری که
بعیش و طرب چون صحن ارم خرم و خندان بود و یک صد و نود صورت چون عرصه قیامت
در جوش و خروش آمد فزع روز اکبر و علامات دشت محشر در میان طوایف بشر
مشاهده شد خروش و زلازل در ان منازل افتاد و دیده خلایق از فراق او خونابها
می پاشید و روزگار بناخن چهره آمال میخراشید و مردمان در بحر حیرت افتادند و قوافل
غم و الم در فضای ضمیر برنا و پیر بار بگشادند و سادات و فضلا و علما و عامه رعایا
و کافه برایا چون پروانه شمع پر حیات خویش لرزان بودند تا رشته زندگانی از
مقطع مقراض سیاست نو دولت او باش چگونه خلاص یابد اما شمخال سلطان چرکس و
بسیار کس با او اراده آنکه دستبردی نمایند بمیدان طویله در آمدند و امرا و ارکان
دولت و اعیان حضرت منازل خود را محکم گردانیدند تا زمانی که سنبر تیغ لعل پیکر
از نیام برکشید و سپر شنگرفی از روی سپهر زنگاری بر بود و بنیزه زرین از
میدان فلک حقه سیمین ماه بربود • دم صبح کاین شاه چابک عنان
گرفته است همراه تیغ و سنان • روان شد رسید زدی تیغ مهر
دو صد جوی خون از کنار سپهر • دهل زن زد از هر طرف ساز جنگ •

بچرخ

بچرخ آمد این گنبد نیل رنگ • باسباب قتال و جدال اشتغال نمودند و منتظر
ایستادند تا از غیب چه ظاهر شود و در ان اوان سلطان حیدر با استصواب پدر در بالین
پدر جا گرفته بود و بواسطه تخیلات نفسانی و تسویلات شیطانی هوای سلطنت کرده
گمان آنکه لشکر استجلو که گرجیان مرج البحرین یلتقیان فراهم آمده اند هنگام کارزار رعنان
و جانب یاری خواهند نمود و برادران نیز هر چند که در وقتی نبلا و بقوه حیانی که هوا
خواه او بودند بخشیده انتظار آن میکشید که عروس ملک را در کنار کشد ازین غافل
که چهار تکبیر نثار سلطنت خواهد خواند و سه طلاق بر گوشه چادر عروس مملکت بنوعی
خواهد بست که رجعت ممکن نباشد و خواست که بشعبده و نیرنگ افسر پادشاهی بر سر نهاده
بر اورنگ خسروی نشیند و کاغذ تزویری که نوشته بود بمردم نمود مضمون آنکه
شاه دین پناه مرا ولیعهد خود ساخته بعضی از مردمان کوتاه نظر تابع او گشته اظهار
مخالفت کردند غافل از آنکه زمان بازمان از دست ساقیان سیمین ساق ترکان جام می ارغوانی
بر کف گرفته پای در خطه سرور و شادمانی نهند و از ان غافل که ترکان تتار مجلس افروز
بسهام دلاوران جگر دوز مبدل خواهد شد و نیل آمال و امانی تیغ مصری میان مغموم
خواهد گشت بجای شراب غوانی و لعل رمانی سم قاتل و زهر هلاهل در کام جان ایشان
خواهند ریخت اما قورچیان و غلامان و افشار و قاجار و سپاه و رساق که در کشیک
بودند در دولتخانه را مضبوط ساخته کسان نزد امرا فرستادند و ازین قضیه آگاه گردانیدند
و در ان اثنا حیدر سلطان ترکمان و ولی آغا اصلان بیک افشار و محمود بیک افشار و سلیمان
بیک ولد سهراب خلیفه ترکمان و منصور بیک و ولی خان و ولی بیک بهارلو با سپاه فراوان
و سایر امرای عالیشان متواتر و متعاقب نزد خاقان آمدند و در ان اثنا خبر رسید که امرای

که امرای تکجلو داعیه دارند که سلطان حیدر میرزا را بیرون آورده بسلطنت نشانند و
امرای عالیشان رسولان سخندان که بسحر بیان عقده وحشت از ضمایر بگشایند و لطایف
الحیل مرغ رضا را از هوا بر نشست آورند نزد ایشان نعمان سلطان حیدر و حسین بیک افشار فرستاده
گفتند بدانید که صانع لطف آفرید کار و بدایع فضل کردگار نسبت بشاهزاده عالیشان
اسمعیل میرزا زیاده از آنست که نطاق نطق محیط شرح آن تواند شد و قوت فهم و ادراک
بکیفیت و کمیت آن تواند رسید و نقش پیش چون ترکیب آسمان از عیب مصون و مانند
چهره آفتاب از کلف مامون کواکب همایون آنحضرت بهر صوب که توجه فرموده جنود
فتح و ظفر از یمین و یسار عنان بر عنان همراهی نموده و عنایت ازلی اعلام نصرت انجام
او را در هر معرکه افراخته عنقای سعادت و اقبال و همای فیروزی و اجلال در ظل ظلیلش
آشیان ساخته با جنود نامحدود و لوای ممدود بهر طرف که روی نمود حضرت معبود ابواب
فتح بر چهره اقبالش گشود و جنگ برهان پادشاه و شروان و علی پاشا و احمد پاشا و اسکندر
پاشا بر بهادری آنحضرت چهار شاهد عدل اند از بهر شایبه چرخ مصون عیاذا بالله اگر
آنحضرت بر سریر سلطنت نشینند سپاه قزلباش ضایع تر باشند از رمه بی شبان
و کشت بی باران و حاسدان و قاصدان سالها در آرزوی چنین روزی بوده اند فتنه
بلاد ایران گشته ایشان بواسطه جهالت و غرور گفتند ازین دیار تا قلعه قهقهه مسافت
بعیدست سلطان حیدر با سپاه بلا اثر در پای تخت است تو هم نسیه نقد حاضر را
گذاشتن موجود ذهنی ابر موجود خارجی مرجح شمردن کمال بیخردیست رسولان گفتند
که قوت مراعات احبا و قدرت مکافات اعدا حاصل است اگر چهره مخالفت بناخن
منازعت خراشیده شود امواج بحر غضب آنحضرت چنان متلاطم گردد که سفاین

وسلامت

وسلامت در جهان نایاب شود • دو شعله زیک شمع دار و چنگ
یکی نور صلح و دگر تار جنگ • بود نور صلحش شبستان فروز
ولی نار جنگش بود خانه سوز • اما فایده بران مترتب نشد زیرا که از
نشاء شراب جاه چنان مست شده بودند که راه از چاه نمی دانستند و غیر از شرور نقع
از فکر تیز نمیکردند باد غرور کاخ دماغ راه برده رقم نسیان و کفران بر صحایف
نعمت و احسان شهریار عالمیان کشیده و فرعون وار الیس لی ملک مصر و هذه الانهار
تجری من تحتی گفته طبل عصیان کوفته روانه شدند امید صلح و صلاح چون امرای بی
در اثنا بودند ارکان کار مانند آستین از دست در گذشت رسولان بی مراد و مقصود
از پیش ایشان مراجعت کرده نزد امرا آمدند ایشان دانستند که حل این مشکل جز به بنان
قاطع شمشیر فیصل نرسد و دفع این حادثه بی برهان خنجر تیز سرانجام نیابد بنابر آن
مستعد قتال و جدال گشته بعد از آنکه تیپ ها درست شدند بهادران نیزه خواه با لشکری
که کوه و صحرا را گرفته بود و نفس صبا در تنگنای فضا شکسته زیاده از ظروف امواج
دنیا موج و کواکب بروج • زیاده ز امواج بحر محیط •
فزون تر ز باران فصل بهار • چو برگ درختان فزون از عدد •
چو ریگ بیابان برون از شمار • بعضی بسان دریا زره پوش گروهی
ماهی جوشن و رعد شکل اژدر دوز بین هیجا یکی ز بسان سمندر بر آتش وغا غلطان
بصفت نهنگ در آهنگ تیز حرکت همتای پلنگ چابک شکار دست و بلاغت
و شیر شیر شور انگیز و رزم خواه بر مثال ببر خونریز و تند خوی مانند کرگدن تیغ
و آتش جوش یکبار و ابر سیل برق زخم و رعد خروش علم غربت با نیت اشتباه بر افراشته

غازیان جرار با خلفا یکبار با تفاق امرای نامدار خود را بمیدان طوفیه انداخته فضای آن
از سواران کجیم پوش حصار آهنین شد زمین معرکه از جوش مغفر چون عرصه زره تنگ حلقه
پولاد پوش گشت • گروه بر گروه دست بیکان زنان • جو مژگان خوبان سنان بر سنان

کمر بسته گردون بعزم ستیز • چو کوهی دلی بر کمر تیغ تیز
زمین شد غبار فلک گرد ناک • زمین در هوا آدمی زیر خاک

علم عزیمت بجانب قتحانه برافراشتند آن بد اختر با اجتماع لشکر فرمان داد و از دغا
عاقبت شومی کفران بعنت نمینه بشیده و ثمره شجره بد کرداری بر زرع جفاکاری
از روی پوشیده ماند نظم بهنگام شادی درختی بکار • • •

که زهر آور و بار او روزگار • که هر کس که تخم جفا را بکشت •
نه خوش روز یابد نه خرم بهشت • و بعضی از بدبختان بی حمیت و کوته

نظران بی بصیرت مثل حمزه بیک طالش و علیخان کرجی زن ال نزد آن بید ولت آمدند
و قرعه مشاورت در میان انداختند و در آن اثنا که غازیان عظام سلطان حیدر میرزا
را در دولتخانه نگاه داشته و راه خروج او را مسدود ساخته حسین مردود از بن قهر
متالم گشته جهان فراخ بر چشم او تنگتر از حلقه میم شد و از قهر مرغ روحش بسان
کبوتر در چنگال باز طپیدن گرفت رخسارش روی زرنیخ و زعفران پذیرفت
و خون در عروقش بسان شیره از آتش بجوش آمد اما جهت رعایت ناموس خسارت خود را
بسیلی و زنکار سرخ میداشت یکبار عنان اختیار از دست توسن افکار و اندوه
نگذاشت و سایر دلاوران گفتند که مرد ثابت رای آنست که او چون برگ بید نباشد
که بوزیدن هر بادی ترک سکون و قرار گیرد که بزرگان گفته اند • اگر خواهی چو نخل طریق خرم و رنگین

نبایه

نبایه بهر بادی چو برگ بید لرزیدن • اولی آنست که ما با جمعی از اهل جلادت متوجه
دولتخانه گردیم و بضرب شمشیر آبدار و سنان آتشبار او ما را از دشمنان برآریم و سلطان
حیدر میرزا را بیرون آورده بر تخت سلطنت نشانیم بنابر آن سلطان مصطفی میرزا با جمعی
نیک با لشکر گران بیغ قورچیان قلع و قمع ایشان تیغ زرنشان از میان برآورده
و سنان فتنه نشان بر گوش نگاه و رد راست کرده با جمعی مانند صوارم هندی با آهن غرق
بجانب دولتخانه بجنبش و روش آمدند که بهم جرات نمیشد در آن اثنا سلطان ابراهیم میرزا
نزد حسین بیک آمده گفت که صلاح دولت در آنست که ترک قتال و جدال کرده در خانه
خود مقیم شوی که درخت دشمنی میوه پشیمانی بار آورد و تخم نزاع ثمره انقطاع دهد
بود دشمنی شمع مجلس فروز • خصومت بود آتش خانه سوز •
فروزان مکن آتش رستخیز • مبادا شراری و زد در تو نیز •

آمدن من نزد شما بنابر صلاح حال مسلمانان است مرا سلطنت کاری نیست
همگی همت بتحصیل فضایل نفسانی مقصور ست و بر تربیت مقدمات منتج محصور و در ظاهر
انجمن سخنان می گفت اما در باطن چنان شیفته جمال عروس ملک بود که هیچ گونه چشم
از مطالعه غنج و دلال او برنمیداشت چون نهال خلاف بر جویبار خواطر ارباب
نفاق بالا کشیده و از مقام عناد نگذشتند و نصیحت سلطان ابراهیم میرزا را سمع
رضا اصغا ننموده روانه شدند آن بی سعادت ازلی مرد و دانده بجمع علی سید بعضی از
دلاوران مجد و بها دران منجلد آغاز قتال و جدال نمودند و با تیر مردافکن و سنگ
دشمن شکن آن گروه بی شکوه را کالعهن منفوش ساختند • نظم
تفنگ خسته در تن چو پیکان زده • هزاران گره بر رگ جان زده

تفنگ آتش افشان چو نخل کلیم • ز آتش بلایان در عذاب الیم •
برون جست تیغ از میان بی‌قرار • کز ایشان شد از اژدها زینهار •
کشیده کمان تیر باران رسید • که از ناله بشنود و باران رسید •
ز گردی که بر چرخ افلاک شد • خلا و ملا عالم خاک شد •

ایشان از بیم جان متوجه درب اعلی شدند محافظان آن باب با مخالفان همداستان گشته دروازه را بر روی ایشان گشودند حیدریان با لم فراوان روانه دروازه که معروف است بقرا و اغیان شدند چون به اهتزاز شکستن در فرمانها داد و بعضی از غوره جوانان جرار و دلاوران شیر شکار دست تهور از آستین جلادت بیرون آورده مخالفان را به تیر و تفنگ گرفتند و مهره‌های تفنگ مرگ آهنگ بعدد قطرات امطار باریدن گرفت

بلا زا تفنگ غنچه باغ دل • وزان غنچه حاصل همان داغ دل •
نی تیرها از تفنگ یک بیک • تهی کرده قالب بسان تفنگ •
خدنگ بلا در کمان بند و • نشسته اجل در کمینگاه مرد •
تفنگها ز نم آتش افروزتر • ز احسان مخل جگر دوزتر •
سپر در نظر ناوک کینه را • نشان کرده چون عاشقان سینه را •
غبار غم از جان برنا و پیر • فرو شسته سیلاب باران تیر •
زره زلف بر حلقه انگیخته • ز پیکان در صد دل آویخته •
لبالب شده خون مستان جنگ • خم از تنه بهتر ز می لاله رنگ •
ز بس خسته هر سو دران دار و گیر • ز پیکان شده آبله پای تیر •
شفق گون شد از خون کنار سپهر • بیرنگ چه دیده لاله گون بسته مهر •

خروش بهادران پرجوش و مبارزان آهن پوش مثل صیحه سروش بگوش کر و بیان افتاد • خروش سواران سپاه او گوش • چو صحرای محشر جهان پر خروش
و از دود تفنگ مرگ آهنگ روی هوا چون مارپیچان شد و جهان کسوت عباسیان و لباس سوگواران پوشید و زمانه ردای سیاه بامان طیلسان برهمن بدوش افکند و خانه‌ها آبگینه گردون از خون لاله گون گشت شیشه فام چون شیشه جام بخون مشحون شد

بخون لاله گون گلرخان را لباس • چو زیر شفق مهر گردون اساس •

آنقوم بی هنر بضرب تیر قرب یک شبر در را شکافته و قورچیان چپتو نهالکه در آغوش نخجد درپس درانداخته و از آن سوراخ آن گروه بی راه را به تیر و تفنگ مجروح و بی روح گردانیدند مخالفان از هول جان کوششها مردانه نمودند چنانچه پیران سال دیده انگشت تعجب بدندان گرفتند چون سعادت نبود کوشش بسیار چه سود دران اثنا خلفا [illegible] از صوفیان تفنگچی و کماندار را بالای دیوار میدان باغچه حرام فرستاده که بکومک قورچیان رسیده اعدا را مقهور گردانند قورچیان و غلامان و سایر بهادران ظفر اثر مدد رسیدند چون آن گروه بی اقبال جهد بسیار دران کارزار نمودند اما از آثار سیاه بختی ایشان بغیر از روسیاهی چیزی دیگر روی ننمود همعنان ناامیدی و حرمان بشرمندگی تمام بدروازه دیگر شتافتند آنرا نیز مانند ابواب دولت بر روی خود بسته دیدند از روی اضطرار از سفره خانه خود را به دیوانخانه انداختند و هفده نفر از ایشان آن زود فور جلادت و بیباکی و از غایت تهور و جلادت خود را بباغچه حرم رسانیدند یک نفر از قورچیان شاملو را به قتل رسانیدند و از آن خلفا و تمنی سلطان و غازیان و امرا که در میدان طویله بودند خود را بباغچه حرام

انداخته سلطان حیدر میرزا را از خوف عساکر ظفر قرین خود را در میان خوانین انداخت
غازیان وی را از میان زنان بیرون آوردند و نهال آمالش که در جویبار خلافت بالا
کشیده بود از تند باد حادثه ایام منحنی شد آتش اقبالش که بر اوج فلک الاثیر رسیده بود

به آب تیغ زمرد فام منطفی گشت • فلک را سر انداختن شد سرشت •
نشاید کشیدن سر از سرنوشت • نپرورد کس را که آخر نکشت •
که در مهر نرم است و در کین درشت • و غازیان سر نخوت اعدا را از بدن جدا

ساخته بلشکر مخالفان بودند بالضروره ایشان دست عجز در دامن فرار زده اکثر
آن فرقه عناد که بر شاهراه متابعت شاه عالم پناه کج میرفتند از اسب پل پیکر پیاده
گشته رخ بر بساط شکست نهاده از دست تیغ [illegible] شدند و مانند رخ سو بسو
گریزان گشتند

سپاه مخالف پریشان همه • پریشانتر از زلف خوبان همه •
همه کشته و خسته و دستگیر • گرفتار تاراج و قتل و اسیر •
نمی داشت در عرصه گاه اجل • کسی تاب کشتنگان جز اجل •
ز بس جان به هر گوشه بر باد شد • فضای عدم جمله آباد شد •
زمین بس که از سر شده بهره مند • رسانید سر را بچرخ بلند •

چون سیمرغ آفتاب در پس کوه قاف مغرب متواری گشت باز اشهب روز تا آشیان
ظلمت نهان و زاغ شبه رنگ شب بیضه زرین چرخ در زیر بال گرفت و هوا از قیر
خورشید برنگ پر غراب جامه سوگواری پوشید • چو دریای قیر از زمین بر دمید
در وچشمه روز شد ناپدید • حسین بیگ سلطان مصطفی را برداشته افغان
قیزان را و لرستان پیش گرفت از بیم بهادران بکردار تیر از کمان بیرون شد و از تیر

تیر غازیان

تیر غازیان چنقه رمانند کبوتر از صولت عقاب میدان گرفت جنگل و دره را
باغ و بستان دانست شوره و خار مغیلان را گل و ریحان شمرد گفتی آن لعین از
بیم دلاوران کین یکباره زیر بساط خاکی را طی خواهد کرد از بیم شمشیر غازیان
سر بیت از زمین آورد که او فلک باد برد از هول جان از سلطان مصطفی میرزا و
ملازمان و معتمدان جدا شده و کپنک پوشیده و ردائی بر دوش روانه گردید بیت
خواجه فرخ دستگیر گشت خلفا و غازیان بعد از قتل سلطان حیدر میرزا امرا شغله
بی استعمال سیوف و سنان آمد شد سهام جانستان مضمون الفرار فی وقته الظفر را
غنیمت دانسته با خیل و حشم از باغچه حرم بیرون آمدند و رای خلفا بیگ بران قرار
گرفت که بجانب آب سیاه عنان عزیمت معطوف سازد اما بعضی از قورچیان گفتند
که بهر طریق توقف باید نمود تا معلوم شود که حال مردمان استجلو چیست در این اثنا
سواری رسیده تقریر کرد که از ایشان درین دیار دیار نماند بنابران خلفا و سلطان
محمود میرزا عنان از خویش فرود آمدند چون شتاب کردند آینه گون شمشیر خون آلود

از قراب قیر اندود برکشید • که چون اوج صبح سعادت نشان
درین گلشن تازه شد ورفشان • شد از روی کین شاه مشرق هجوم
فلک پر از بهرهای نجوم • فلک ابلق صبح را تیز کرد • •
ز تندی بر اشهب عرق ریز کرد • ز خط شعاعی خود در زمان •
کمان سپهر چله کرد آسمان • ولی زان کمان سپهر پی درنگ •
فرو ریخت پیکان بجای خدنگ • حمزه بیگ طالش و زال و برادرش فرخ

دستگیر گشته بقتل در آمدند علیخان گرجی و بعضی از روز برگشتگان از بیم حدید

غازیان قهار چون اجزای صفار نار در سنگ آهن کم پیدا شد و بقیه آن مخذولان خسته
حال و پریشان روزگار بهر گوشه آواره شدند بعضی اسیر و فوجی طعمه شمشیر گشتند و معدودی
چند که من بحیله برابه دانگه دریچ راهه حال خود تصور کرده فرار نمودند در جبال و بیابان
گرفتار شدند و اموال و اثقال از صامت و ناطق مفسدان در تحت تصرف غازیان
در آمد گلبن مملکت از خار مفسدان آن در تحت تصرف غازیان در آمده و پاک و پیراسته
گشت و چمن مملکت بگل معدلت آراسته شد حیدر سلطان ترکمان و سایر غازیان
و اهل مناسب متواتر و متعاقب در آن قلعه قهقهه شدند و در مصنفات متقدمین و مولفات
متاخرین چنین حادثه غریب و واقعه عجیب مروی و مسطور نیست زیرا که شاه عالم پناه
با معدودی چند در قلعه قهقهه بود و جمیع لشکر هواخواه سلطان حیدر و خزانه و جبه
خانه در دست وی چون خبر انتقال شاه دین پناه به پیری بیگ که در آن اوان وزیر
بود رسید از روی خشم و کین متوجه قزوین شد در اثنای راه بعضی از کرنجگان به وی
رسیده خبرهای هایل چون زهر هلاهل به وی رسانید دانست که سلطان حیدر میرزا
از جام ناگوار زمانه شربت نامرادی چشیده است و رخت هستی به دار بقا کشیده
فریاد و فغان از نهاد آن بدنهاد بر آمد از بیم جان با فوجی معتمدان مراجعت کرد
چون گوه از صولت شیر ژیان و تیر دمان میرمید و از بیم لشکر مور شمار چون
مار سوراخ میجست و از شکوه شمشیر سیم سیماب وار میلرزید و از غایت غیرت
هر ساعت خود سبقت میکرد تا دیده ندود برق شمشیر بلکه تحیت چنانکه روبه از شیر
با جنود ننگین خود راه اوراهین انداخت باتفاق ملهی چند کوچه بند کرد و در آن اثنا
امیرخان ترکمان و حسین خان بیگ غضلو با لشکری که از شکوه ایشان دل زهره جبل .

براوج

براوج فلک مخترق شدی و مغز در سر چون نقره در کار بکه انخنی جان در تن و پیکر
لسان کبوتر در اضطراب آمدی • زمانه سیرت دریا نهیب چرخ توان
سهیل جاه رایت مه چهره مشتری فر • در حوالی ورامین نزول نمودند رسولان
کاردان نزد آن جاهل نادان فرستاده گفتند که باید ترک خصومت کرده متوجه درگاه
عالم پناه گردید • که آمده به این در زروی نیاز • که بر مرد و عالم شده سرفراز
بدین آستان هر که ساید جبین • با قبال و دولت شود همنشین
و اصرار نمودن بر پادشاه مشتر بعذاب و وبال بود که حکما گفته اند مخالفة الملوک
عار فی العاجل و نار فی الآجل عیاذا بالله طریق مخالفت مسلوک خواهی داشت در
محیط یعنی فوجی از لشکر نصرت اثر از روی قهر شهر رونده و ترا با میان و سینه
بدرگاه خلایق پناه آورند او بغرور سروری نخیان فاسد شده بود که با هیچ پند
و معجون نصیحت علاج نپذیرد و نصایح نافع زر از آب زلال و سحر حلال نزد او بسان
خاک و خار بیمقدار شد و مواعظ روشنتر از نور و نار پیش او چون باد بی وزن و
بی اعتبار گشت جواب او که چون چهره مروت بواسطه مخالفت خراشیده شده
آمدن من در مقام متعذر است بار دیگر کس فرستاده پیغام دادند که جماعتی
که داغ عهد دولت این خاندان سلطنت آشیان بر ناصیه احوال ایشان کشیده و در کنف
رعایت و حمایت گرفتن کمال بیخردی است پوشیده نیست که این طایفه مردود رانده حضرت
پروردگار بودند بوصف حوادث بنیان دولت ایشان با خاک برابر گشته و از صرصر
ایام نهال اقبال ایشان از پای در آمده صلاح دولت در آنست که آنها را گرفته تسلیم
نا کنی خود متوجه درگاه عالم پناه گردی چون کشتی رای خطای او شکسته بود و

گرداب اضطراب و جلهٔ اندیشهای ناصواب افتاده بنابرین ابواب اجابت
بر روی دولت جهانگشای مسدود و مردود ساخته متوجه درگاه اسلام پناه
نگشته و دوجهانی محروم ماند اما محمد بیک قوینچی اوغلی را گرفته تسلیم امرا نمودند و بنا بر
امرای عظام با سپاه بهرام انتقام بر سرش آمده و بضرب شمشیر آبدار و سنان آتشبار
دمار از خویش و تبار آن طغیان نابکار بر آورده قرب بیست نفر از اقوام آن بد اختر را
براه عدم فرستادند و چند نفر دیگر را دستگیر کرده بدرگاه عالم پناه روانه نمودند
چرخی پلنگ تند ماهی در شبکهٔ اضطراب می گردید تا دو سه نفر غازیان را بقتل آوردند

گفتار در جلوس شاه عالم پناه بر سریر سلطنت و جهانبانی شاه اسمعیل ثانی

چون علم تقدیر ملک قدیر سلطنت ایلخانی الملکه جمیع جهان را بنام نامی شاه عالم پناه رقم زده
بود قرب بیست سال در مبادی احوال بمقتضای حکمت کریم ذو الجلال در قلعهٔ قهقهه
بود در اوان که شاه دین پناه بجنت علیا انتقال نمود و انتشار آن آقا این خبر را استماع
در ان اوان یاده از هفت نفر از هواخواهان در نزد آن شهریار گردون غلام
کس حاضر نبود و بیست و پنج نفر از قراجه و اعیان در قلعه بودند آنحضرت هر یک از ایشان را
بمهمی نزد خود طلب کرده گرفت و محمد بیک و تنگ اوغلی قورچی و ملو را که خلفا در
همان شب که بر سپاه استاجلو شکست داده با عرضه داشت ارسال نموده بود تا عرضه
رسید و بعد از و جلال اوغلی شاهویردی بیک قورچی باشی چپنی که او را نیز خلفا فرستاده
بود با عرضه رسید و آنحضرت از اطاعت خلفا و امرا بغایت خوشحال گردیده چند نفر
از محبان که در بیرون قلعه بودند به درون آورده و لوای استیلا برافراخت خلیفهٔ انصار
با لشکر بسیار در حوالی قلعه سکنی داشت نقش مخالفت آنحضرت را بر لوح خیال

منگاشت

منگاشت تا نوکران خود را یکیک دو دو در درون قلعه فرستادن گرفت تا جمعیت
ساخته یکبار هجوم کنند او با سایر بدبختان بحرکت آمده در قلعه در آید آنحضرت ازین
مکر اطلاع یافته ایشان را گرفته بجایی محبوس ساخته خلیفهٔ انصار چون دید که از رفیقان
مانند مسافران عرصهٔ عقبی مطلقا خبر نمی آید و دیگر کس بقلعه فرستاد و امرای عالی تبار
مثل سلمان خلیفه شاملو و فرخ زاد بیک کنگرلو و احمد بیک ایشیک آقاسی و دیگر نامداران
جرار و قورچیان نامدار از سر و پای بخدمت شهریار عالی تبار می آمدند و بملازمت
مشرف میشدند خلیفهٔ انصار با خویش و تبار از خوف آن سپاه بسیار خائف و هراسان
گشته روز بدبخت او تیره و روز سیاه شده و از خوف تیغ او زنگ یرقان گرفت
و از تف تاب غضب پادشاهانه پوست بر اعضای او چون باز نشکافت از کرده ناصواب
خود نادم شده رسالتی مشتمل بر عجز و انکسار مشعر بر استغفار بصحبت
بدرگاه عالم پناه مصحوب خواست فرستاده و بعرض رای منیر رسانید که خلیفه
انصار به جرایمی که نا بغایت از و صدور یافته تاب نظر آفتاب سپهر دولت و اقبال
ندارد و اگر مرحمت و عاطفت شهریاری او را امان دهد از مکارم خسروی بعید
نیماید آنحضرت پیغام محبت آمیز بوی فرستاد و خلیفهٔ انصار با تیغ و کفن بدرگاه خسرو
صف شکن تافت ٭ با امید لطف شه کامکار ٭ امان خواه آمد درون حصار
کفن را بگردن در آویخته ٭ سر از ننگ ندامت فرو ریخته
روی نیاز بخاک راه سود و گرد انفعال بر جمال حال نشسته و بالطف و مرحمت
آن مهر سپهر سروری دل پیشه از حرکات ناپسند خود شرمسار و بعنایات
خسروانه امیدوار آنحضرت از غایت کرم و عاطفت از جرایم خانه زخم بخشایش

خلعت انعام و احسان در قامت قابلیتش پوشانید • شه از تاج عفت سرافراختش
کرم کرد بسیار بنواختش • آنحضرت در روز سه شنبه بیست و دویم صفر
با عساکر ظفر اثر از قلعه بیرون آمده دران حوالی نزول اجلال فرمود •
آفتابی روی نمود از سپهر جسم و جان • کز فروغ ماه رخسارش منور شد جهان
صبح عیسی دم جهان مرده را دل زنده ساخت • گوییا روح الله آمد بر زمین از آسمان
مهدی آخر زمان بیرون ز پرده شد • گنج شادی آشکارا و از دلهای غم نهان
دران اثنا حیدر سلطان ترکمان با قورچیان ترکمان فوج فوج بهادران باردوی
همایون ملحق گشته بعز بساط بوسی استسعاد یافته و هر روز از طرف صحرا فوجی و
از جانب دریا موجی ضمیمه باقی افواج و علاوه سایر امواج میشد در دو روز آن جنود
عالم سوز بسی هزار رسیده آنحضرت بر کمیت کوه پیکر پلنگ هیات عنقا بال کوه بنیان
عقاب طلعت عنقا شکوه طوطی سوار شده روانه قزوین گردید بیت
دو صد کوه گرد از ثری بگذشت • زمین را سر از عرش والا گذشت
در روز پنجشنبه موضع بافت محل عساکر گردون مآثر گردید از کثرت سپاه عرصه
آن زمین فراخ تنگتر از حلقه خاتم و ثقبه سوزن شد و از انبوه دست جنود دشمن صحن آن
صحرا سبز رنگ چون ترا از چشم مور زود حدقه مار در نظر آمد و روز جمعه در ارجق فرود
آمد و روز چهارشنبه چتر همایون فال سایه اقبال بر فرق ساکنان بلده اردبیل انداخت
چون آیه رحمت بر ایشان نازل لطف عامش آن جمع پریشان را کامل گشت بعد از
چند روز متوجه زیارت حضرت ولایت پناه فردوس پیشگاه نغمه سرای توحید
خلوت نشین انجمن تفرید نظم سرای خانقاه ترک و تجرید • • •

امیر بارگاه عدل و توحید • بصورت سرو بستان طریقت
بمعنی شمع ایوان حقیقت • مورد الانوار اللامعه واضع حجر انجاب
سپهسالار جیش ملک قطب دایره فلک خلیل زمره اولین فرقه آخرین خورشید درخشان
سپهر ولایت بدر درخشان سپهر هدایت • ای روضه جان پرور تو منطق شاهی
وی شعله روضه تو نور الهی • حق ساخت ترا قافله ارزاق تو قادر
بر هرکه سپیر ابی و از هر که نگاهی • رافع لوای شرع مبین وارث علوم
سید المرسلین شیخ صفی الدین گردید • چو گرد آسمان قدر عالی مقام
طواف چنان کعبه را کرد تمام • برون آمد آن ماه ناکاسته •
لب از آستان بوسه آراسته • و با بیشمار نذور و صدقات باصحاب
استحقاق و ارباب حاجات نثار نمودند • مدد آنقدر نقد و جنس و برات
که شد فرض بر صدقه خواران کوه • و در یوم الجمعه بیستم ماه خسرو صاحبقران
بطالع سعد و کامرانی بساعت فیروز بختیاری از اردبیل روانه گردید نظم
بر آمد ز کوس و دار و غریب • غریو کران شد سراسیمه دیو •
ز بانگ دهل گوش بگرفت ماه • ز گرد سپه مهر گم کرد راه •
ز نعل اسبان کواکب فشان • زمین داده از چرخ گردان نشان •
ز پرچمی تو تنها مشکبار • چو مجنون شد ولیده هوشیار •
و قریه خانه شیر را از فر نزول موکب ظفر عطیه غیرت افزای گلستان ساخت
دران مقام امیر بیاده شش ولد امیره ساسان حاکم گسکر باردوی گردون شکوه
ملحق شده و در آنجا خبر گرفتاری سلطان مصطفی میرزا و برادران حسین و سیاه

از ملازمان حاجی اویس بیک بیات رسید مشار الیه بجلدوی آن خدمت نمایان بمنصب
امارت سرافراز از عساکر ظفر اثر روانه شد و چمن سارو قمیش مخیم سرادقات عز و جلال
گردید دران مقام حاکم همدان قولاد خلیفه شاملو بعسکر ظفر اثر پیوسته در سلک امرای
عظام منتظم گشت شهریار گردون غلام یکروز در آن مقام توقف نمود در آن وقت
حکم قضا جریان بلمعه شرف نفاذ یافت که مراد خان نبیره شاه سلطان استاجلو چون
حق را ندیده و تیره و بر باطل گماشته بود چشمهایش را از کاسه سر بیرون آورند بنابران
نبیره محمد خان استاجلو که رفیق او بود و برا کور ساخته روانه اردبیل گردانیدند هفتم
ماه مذکور حضرت مؤید منصور کوچ نمود در اثنای راه سلطان ابراهیم میرزا القشون
همایون ملحق گشته بتقبیل انامل فیاض مفتخر و سرافراز گردید فاتحه وار گردن بطوق
عبودیت در آورده بدین صفت بر گلبن خدمت سرائیدن گرفت **نظم**

که از جان نزا بنده و چاکرم • ز خاک درت کرد بخت افسرم •
بکوی نواز دولت آگاهیم • گدای کویت به از شاهیم •
ز تقصیر خدمت سرافکنده ام • وزین جرم تا زنده شرمنده ام •
بجای بدی نیکی آور به پیش • که آخر نکویی کند کار خویش •

روز سه شنبه خسرو عالیجاه در چمن میانه خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه با اوج
مهر و ماه بر افراخت روز پنجشنبه حوالی پرچم مخیم سرادقات عز و جلال گردید موکب
اعلی پس از قطع کوه و صحرا بحوالی نیک پی فرود آمد روز شنبه عساکر ظفر ورود در دوزرز بجانب
رود زنجان اجلال نمود در اثنای راه سولاق حسین تکلو با نبیره استاجلو باتفاق امرای
طالش همراه امام قلی میرزا القشون همایون ملحق گشته روز دیگر در بلده سلطانیه

از فروغ طلعت آن خورشید اوج کشورستانی غیرت افزای برج آسمانی گشت بعد از
قطع مسافت حوالی صاین قلعه محل نزول سپاه بحر جوش بیحد خروش گردید و چون
ییلاق جکی جکی از غبار موکب شهریار بلند قدر رایت تفاخر بر این گنبد دوار
برافراخت اکابر و اهالی قزوین بار دوی همایون ملحق شدند صباح روز چهار[illegible]نبه
حوالی بلده قزوین از فروغ طلعت همایون غیرت افزای گردون شده آفتاب
عاطفت آنحضرت از اوج برج مرحمت امن و امان بر اهالی آن دیار انداخته و در سایه
عنایت حمایت آن شهریار گردون غلام باز در هواداری کبوتر در پرواز آمد
و از ترس سیاست پادشاهانه سیمرغ فتنه در پس قاف اعتکاف عزلت و انزوا اختیار
کرد و شیر بیان چند از معموره عالم رو بجز ابها نهاد آنحضرت در اقامت جمعه و
جماعات و امضاء احکام صیام و صلوة و استدامت امر معروف و نهی منکرات
و رفع مدع و مناهی و زجر و رفع ملاهی بعضا نمود چه استقامت امور مملکت بی
استحکام قواعد شریعت صورت نمی بندد و نظام اعمال دولت بی قوام اعمال ملت
میسر نمیشود چنانکه کلام معجز نظام سید انام علیه افضل التحیة و السلام مشعر است
بر آنکه الملک و الدین توامان • تا دیل توامان شود غیر از انکه ملک • • •
آنرا دهی خدای که دین را شعار کرد • و تعظیم علماء اسلام که حافظان ممالک
احمدی و حارسان ممالک شریعت محمدی **بیت** بر موجب گفتار رسول مدنی
من اکرم عالما فقد اکرمنی • اکرام ایشان موجب اکرام سید انام است
از لوازم شناخت دل شکر یا زانکه استقامت کارخانه سلطنت بوسیله جانبداری
ایشان مقرر است سرورنگاه داشت دست سخاوت گشاده چین الامال که در نظر مردم

چون مردمک عین نور چشم می افزود و صرف جنود ظفر ورود کرد و مرسوم نور جهان
را که شاه دین پناه مدت چهار ده سال نداده بود شفقت فرمود و چنانچه مجموعی
صد تومان و دویست تومان گرفت جهانیان کرم حاتم و عدل انوشیروان را از ابر طاق
نسیان نهادند ریاض دین محمدی از نسایم عدل احمدی یوما فیوما تازه و تر و خرم
گشت رعایا از ظلمات ظلم بسرچشمه حیات رسیدند و خلایق آرمیدند نظم

آرام یافت در حرم امن وحش و طیر * آسوده گشت در کنف عدل انس و جان
گردن فراز گشاده کمر از میان تیغ * ایام برگرفته زه از گردن کمان

در آن ایام حسین بیگ دده را گرفته بدرگاه عالم پناه آوردند با وجود آنکه موجب
انواع غضب و سیاست بود آنحضرت از کمال عاطفت متوجه ایذای او نشده بملازمان
سپرد و بعضی از برگشتگان با رخصت آنحضرت بقتل آوردند بنابران فرمان قضا
جریان شرف نفاذ یافت که هیچ آفریده از خواص و عام تیغ تعرض و انتقام از نیام
بیرون نیاورند دست توقع از تصرف نفس مال و اهل و عیال تابعان سلطان
حیدر میرزا کوتاه سازند بعد از آن قوم از بیم جان رخ بنهاده و سوراخها مختفی بودند
خود را بدرگاه عالم پناه رسانیدند از تعرض عساکر قیامت اثر ایمن گشتند چون
سریر سلطنت جهانبانی تخت اقبال و مسند گیتی ستانی و قبای مملکت تاج شاهی
از مکامن غیب و خلوتخانه تؤتی الملک من تشاء بآنحضرت ارزانی فرمودند بلده
قزوین که آفتاب دولت این دودمان گرامی است بمخیم سرادقات جلال گشت حق در
مرکز خود قرار گرفت سرداران سپاه و گردنکشان درگاه مثل قورچی خلیفه مهر
دار و قلی بیک افشار و شمخال بیک چرکس و میرزا علی چک قاجار با سپاه بسیار در آن

گل زمین باردوی ظفر قرین آمدند بعد از آن شهریار ظفر لوا در خانه خلفا نزول
اجلال فرمودند گروه تاجیک از دور و نزدیک بمراحم عواطف پادشاهانه روی
بدرگاه جهانپناه آوردند و هر یک بپایه قدر و انعام وافر و اکرام فاخر مفتخر و سر افراز
شدند خاطر آفتاب شعاع ضمیر منیر حجت تاثیر با انتظام احوال طبقات سادات عظام
و طوایف قضات اسلام و مشاهیر علمای اعلام و جماهیر شعرای ایام و ارباب فضل و
کمال متوجه داشت از رشحات فیض انعامش غنچه آمال این طایفه در گلزار اقبال
شکفت و از ترشح زلال افضالش نهال امانی این طبقه در چمن مراد مثمر گشت آنحضرت
با جنود بهرام قهر روانه شهر گردید خرامان خرامان از کوچه خیابان در آمده در باغ
سعادت آباد نزول اجلال نمود آن باغ نمونه گلستان ارم است عمارات عالیش
چون اطباق افلاک نمایان و انهار حیات بخشش در سرکنجی روان آبحیات از زلالش
منفعل و چشمه خورشید از عیونش خجل * زلالش آب در کشته زمین را

فکنده در زمین ماه معین را * و از نسیم روح بخشش دماغ معطر و از تماشای
گلهای دلگشایش چشم جهانیان منور * نسیمش جعد سنبل شانه کرده
هوایش اشک شبنم دانه کرده * و در آن اوان حاجی اویس بیک پات
سلطان مصطفی را گرفته بدرگاه عالم پناه آوردند و بشرف دست بوس شهریار
کامکار رسانید و بزرگوار بشرف سجده و بعین عنایت منظور و ملحوظ گشت و رقم
عفو و اغماض بر جرایم او کشیده آمد و کلمه مصطفی مصفی بر زبان شاه عالم پناه گذشت
و سلطان مصطفی میرزا در سلک شاهزادها انتظام یافت و در آن اثنا مرتضی قلی
سلطان پرناک و ولی سلطان حاکم شیراز با جمعی بهادران شمن که از بقزوین آمدند

و منظور نظر شهریار فریدون فر گردیدند و همچنین اعیان دولت و ارکان حضرت
و حکام و داروغگان و سادات و فضلا و موالی و مشایخ و صدور و اهالی و کلانتران
و سرداران و سرخیلان اعراب و احشام و مستحفظان حصون و قلاع و مقیمان صحاری
و جبال و سایر عموم متوطنه ممالک محروسه به درگاه اسلام پناه آمدند و رقم خلافت
حسین علی خلفا را بلقب خلیفه شفقت فرموده هم در روز چهارشنبه بیست و هفتم
جمادی الاول شاه عالم پناه به دولتخانه آمده ایلچیان پادشاه فرنگ آن [illegible] که پرتکال
اشتهار یافته و حکام گرجستان عیسی خان ولد لوند و سیماون بیک فرزند لوارسان
و حاکم لرستان شاه رستم را بیارگاه درآوردند و ایشان شرایط عبودیت بجای
آوردند بهشتی به بند آراسته و اطباق زرین و سیمین و فرشهای ابریشمین گسترده شاه
عالم پناه بکلمات محبت انگیز الفاظ مودت آمیز زنگ اندوه از مرآت خاطر ایشان
زدودند و بعد از فراغ مجلس طعام باعزاز و احترام بمنزل خود معاودت نمودند
در روز شنبه تغلق سلطان ولد شاهقلی سلطان استاجلو که در زمان شاه دین پناه
برسالت روم رفته بود و سلطانزاده تبرکات موفور و منسوقات غیر محصور از عطایای
پرپوش با خیمهای زرکار و اسبان تازی بادپایان شامی و حجازی و خرگاه چهل
سری دیار گاه مشتری همسند و ظرفهای سیم و زر و کتب نفیسه و اقمشه شریفه بوی
عنایت کرده بود با چاوش سلطانزاده به درگاه عالم پناه آمده بوسیله امرا
بپابوس حضرت اعلی مشرف گشت مکتوبی که مشتمل بر اظهار محبت و وداد و ارتباط
قواعد مودت و اتحاد بود گذرانید در آن اوان بیکه بیک قاجار که از شاه جنت مکان
بهره تمام داشت بی تقریب جام بر سر یوسف خلیفه زیاد اوغلی که حاکم گنجه بود رفته

آن بیچاره

آن بیچاره را بقتل آورده و بدین اکتفا نکرده مادر و برادرش را به عدم فرستاد
و این خبر بشاه والاگهر رسید بسیار بر رای عالم آرای گران آمده فرمان همایون
بگرفتن او صدور یافت صد فرش گنجشک دار اسیر قفس بلا و بسته دام عنا کرده
کبوتروار در مضراب اضطراب فنا در روز شنبه هفتم شهر شعبان سلطان سلیمان
میرزا و سلطان مصطفی میرزا علم عزیمت بعالم آخرت برافراختند در ان اثنا
قاصدی از قندهار آمده چنان تقریر نمود که سلطان حسین میرزا ولد بهرام میرزا
نقد بقا را بقابض ارواح داد شاه عالم پناه بمنزل فرزندش حسین میرزا شتافت
و پرسش نمود و حکومت قندهار را بقولاد خلیفه شاملو عنایت نمود و هم در ان اوان
قوچ خلیفه مهردار از منصب معزول گشته شاه عالم پناه مهر کلان را بسلطان
ابراهیم میرزا ولد بهرام میرزا عنایت نمود در ان اثنا ایلچیان ابراهیم میرزا خان
والی لار از جانب دریابار به درگاه خسرو عالی تبار آمده برسم پیشکش اموال بیشمار
از نقود و جواهر و اسپان تازی رفتار با اسباب زرنگار گذرانیدند

دیوزادان بصورت پریی	در بر و در بحر بجولانگری
شاه صحرای طلب خانگی	بسته بزنجیر ز دیوانگی
چابک و رقصنده روان فوج فوج	مختلف الوان چو کبوتر با وج

و همچنین ایلچی محمد خان والی مازندران پیشکش فراوان گذرانید و همچنین رسول جمشید خان
حاکم رشت قاصد سید سجاد والی حویزه به قزوین آمدند و در ایوان چهل ستون
باتفاق ایلچی لار بشرف زمین بوسی مشرف شدند و از زبان حکام خویش اظهار
اطاعت نمودند در روز چهارشنبه بیست و هفتم ماه شعبان نعش شاه مغفرت

پناه را که در باغچه حرم بر سبیل امانت مدفون بود بیرون آورده بار داده آنکه در جوار
امام جن و انس سلطان علی ابن موسی رضا دفن کنند شاه پناه نوحه و زاری بر
زر نگاری رسانیده و جسد شریفش را در شاهزاده حسین گذاشتند آنحضرت قریب
آتش عظیم فرمان داد و بغیر نعش بباغی که در خارج شهر نصب کرده بودند
تشریف بردند شاه عالم پناه از صباح تا رواح بر سر پا ایستاده بود و خدمت
می کرد و خوان سالاران اطعمه لذیذه زیاده از چند و چون هرچه در حوصله خیال گنجد
افزون در آوردند

نظم

هر جای چو سفره اکشادند • اندر خور پایه خوان نهادند •
از کثرت خوان رنگ رنگ • گردید فراخی جهان تنگ •
این نه طبق سپهر گردان • آنجا شده چون نمکدان •

اصناف خلایق را از آن مایده پر فایده حظی
وافر و نصیبی وافی محظوظ و بهره ور گردانیدند در آن اثنا سیاهان سولاغ حسین بیگ و
و مرتضی قلی سلطان ترکمان جنگی بوقوع پیوست از سبب این جنگ او جی شاه
عرب و عجم در حرکت آمده بر کمیت خوش خرام سوار شده سه نفر از مفسدان را به تیر
نابران آتش آن فتنه فرو نشست شاه گردون غلام بعد از اطعام طعام و ختم
کلام ذو الجلال و الاکرام روانه دولتخانه گردید در آخر ماه رمضان از خراسان
خبر آمد که شاه قلی سلطان استاجلو را که امیر الامرای خراسان بود به قتل آورده
سبب کشته شدن وی آنکه خدمتش داعیه سرکشی و بی روشی داشته حسین سلطان و
دختر و سلطان کور اغلی و امیر حسن خطیب و سایر غازیان که در بلده جنت نشان
بودند یکجا نشسته قرعه مشاورت در میان انداختند و گفتند که مخالفت شاه

دین پناه محض جهالت و شقاوت است زیرا که هر کس که بهوای نفس نکوی علم مخالفت
و دشمنی آنحضرت افراشته علامت ادبار و حرف نگونساری او را بر صحیفه کار و بار
او نگاشته و شاه قلی سلطان مرد ناحق شناس و بیوفا است و فرد حقوق تربیت شاه
دین پناه را بر طاق نسیان نهاده طریق مخالفت و عصیان سلوک می دارد و فرصت
از دست نباید داد و خاطر از خبث عقیدت و رجس طینت او پاک باید ساخت
و عدم درچنین فرصتی بیباکی او موجب شادمانی و سرمایه فتوح زندگانی باید
شمرد و بنابراین مسلح و مکمل گشته در خانه اش رفته و ملازمانش به استعمال تیغ
و سنان چون به دیار دیگر آورده و غازیان دست والی حیاتش را از تصرف بدن
کوتاه گردانیدند و غبار فتنه و فساد او که در آن بلده بهیجان آمده بود به آب تیغ
آتشبار فرو نشاندند و جهت ایصال این خبر بجهت او قاصدی همعنان برق و باد
بقزوین فرستادند و چون این خبر بسمع والا گهر رسید حکومت بلده فاخره هرات
را بارس سلطان که والی شروان بود ارزانی داشت و در آن اوان حسین قلی
خلفا که بکرات علامات غدر و نفاق بر صحیفه احوالش ظاهر و لایح گشته بود گرفته
هم در آن اوان سپید بیگ گونه که در سلک هواخواهان سلطان حیدر میرزا انتظام
داشت بجهت قید و حبس گرفتار شده شاه عالم پناه در روز یکشنبه ششم ذی الحجه
نور علی خلیفه ولد بلغار خلیفه گرفتار گردیده شاه عالم پناه او را از سیاه و بی جهات
بمرتبه امارت رسانیده بود و خدمتش بواسطه جهالت گمان برد که فلک را پیچ خصمت او
دوران مدار رای پستوری و در میدان هواجزیان بخوانند بود و بر حرکات اقدام
مینمود که موافق مزاج اشرف نبود هم در آن روز ظلم تقدیرش وجود سلطان محمود

میرزا و امام علی میرزا و سلطان احمد میرزا و محمد حسین میرزای بن سلطان حسین میرزای بن
بهرام میرزا را از لوح هستی محو ساخت و مقارن اینحال سلطان ابراهیم میرزا ولد بهرام
میرزا که بشمول عاطفت و احسان گشته بود چون امارت مخدره و حیله بمکرات از وی صدور
یافت بجزای عمل خویش گرفتار آمده دست قضا سجل حیاتش درنوشت هم در آن روز فرمان
قضا جریان بقتل صوفیان جریان یافت سببش آنکه جمعی از اکراد دیار بکر بدفعات
ببلده قزوین آمده بودند و در کنار شهر منازل ساخته بکثرت مغرور شده در زمان
شاه دین پناه آن گروه پر اه بهر کس که نزاع می کردند میزدند شاه دین پناه بواسطه
کم آزاری متعرض ایشان نمی گشت درین روز آن گروه بدر دولتخانه بازار را
زدند منهیان بعرض خسرو جهان رسانیدند که ایشان پا از دایره اطاعت و گردن
از طوق متابعت بیرون نهاده اند و بلباس عصیان و طغیان ملبس شده قلع و قمع
ایشان بر ذمه همت حمیت از قبیل واجبات است و در طریق سهولت از مقوله متعذرست
بنابران فرمان قضا جریان شرف نفاذ یافت که سیف خان بیگ لله محمد خان تکلو و قرخی
قلی سلطان بیرناک با فوجی از دلاوران بیباک برفع آن قوم ناپاک رفتند عازمان عالی
امرای عالیشان تیغ در ایشان نهادند شمشیر بیباکی آغاز سرفشانی کرده دلال
اجل صغیر و کبیر و برنا و پیر را بیک نرخ میفروخت در نایره غضب غنی و فقیر [illegible]
میسوخت قریب بپانصد نفر از آن گروه بآخر بقتل آمدند غازیان جمعی را دستگیر کرده
بدرگاه اسلام پناه آوردند و بعد از آنکه سورت غضب شاه عالم پناه تسکین یافت
بر ایشان ترحم فرموده حکم کرد که دیگر کس متعرض ایشان نشود و در آن اوان منصب
مهرداری بر اشنجای سلطان که آثار حمیده و مساعی جمیله او کالبدر فی الدجی و الشمس

والضحی

بالا کشیده روده تپها و رازرد چهره و محاسن تمام سفید و در ایام آنحضرت
رفاهیت رعایا بنهایت رسیده بود و آنحضرت دار و غه تبغرشاه و بنابران چنان
رعایا را آذربایجان پیوسته جنگ بود و لشکر چنان خواهان او بودند که مدت چهارده
سال مواجب نداده بود و هیچ احدی شکوه نمی کرد و در خدمت یکدل بودند ملا فتی از
پادشاه عالم عادل اسکندر زمان حاتم دوران ٭ بعلم و عمل در زمانه علم ٭
سرحروران فنون حکم ٭ بحجت چند مشکل کش ٭ ٭
دقیق النظر در علوم السما ٭ سلطان محمد خدابنده پادشاه چهارده سال
مواجب سپاه را یکدفعه عنایت نمود آنحضرت در ایام سلطنت دو جنگ کرده
بود جنگ اول با امرای استاجلو در حوض کوثر جنگ دوم با عبید خان و کوچم خان
و سایر سلاطین اوزبک روی داده جام فرزندانش برین تفصیل اول شاه جهان پناه
سلطان محمد خدابنده پادشاه دوم اسمعیل میرزا سیم سلطان مراد میرزا که شاه
دین پناه او را همراه همایون پادشاه بقندهار فرستاده بود و در آن بلده در صغر سن
از عالم فانی بجهان جاودانی شتافت چهارم سلطان سلیمان میرزا که شاه دین
پناه او را خادم باشی حضرت امام رضا کرده بود و درین سال بفرمان اسمعیل میرزا
در بلده قزوین کشته شد پنجم سلطان حیدر میرزا شاه دین پناه معصوم بیک صفوی را
که وکیل بود لله او ساخته بود و بعد از وفات شاه دین پناه دعوی سلطنت کرده
درین غوغا مقتول شد چنانکه مذکور گشت ششم سلطان مصطفی میرزا درین سال
وی نیز بفرمان اسمعیل میرزا کشته شد هفتم سلطان محمود میرزا شاه دین پناه حکومت
شروان را بوی داده بود و درین سال بفرمان اسمعیل میرزا علم عزیمت بعالم آخرت

برافراخت هشتم سلطان علی میرزا شاه دین پناه حکومت گنجه را بوی کرده بودند
درین سال او نیز بفرمان اسمعیل میرزا شربت فنا چشید و نهم سلطان احمد میرزا
او نیز درین سال بفرمان اسمعیل اوراق بقا را بباد فنا داد یازدهم زین العابدین
میرزا در صغر سن در بلدهٔ قزوین فوت شد دوازدهم موسی میرزا او نیز در صغر سن
در بلدهٔ قزوین متوجه عالم بقا شد اولاد اناث

در شب دوشنبه نهم ذی القعده مولانا اعظم جامع الفضایل والحکم حلال المشکلات
الدقایق کشاف معضلات الحقایق امیر فخر الدین سماکی صیت زمین را از وجود ذی جودش
عاری و عاطل گذاشت عدد عمرش از جمله تلامذهٔ استاد البشر امیر غیاث الدین منصور شیرازی
بوده از جمله نتایج قلم خجسته رقمش حاشیه بر الهیات شرح تجرید **گفتار در قضایایی**
که در سنه خمس و ثمانین و تسعمایه واقع گردیده درین سال مردمان شروان آغاز
مخالفت کردند کاوس میرزا که خواهرزادهٔ برهان بود بر امارت نشاندند و قبای تقدم
در ریاست بالای وی بریده و صلاح و فساد سپاه در قبضهٔ اختیارش نهادند و تیغش
با ساز و اهبت تمام و غرور بیرون از ادراک اوهام روی بشابران نهادند و والی
آن دیار ارس سلطان و ملوش شش صد نفر از بهادران بدفع آن ملعنان نامزد نمود
غازیان چون بجای ماکهان دو فرسخی شابران بمخالفان رسیدند میرزا کاوس
با جمعی از معتمدان که هر یک دعوی انا و لا غیر میکردند حمله کردند غازیان اعتماد بر آیهٔ
کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله کرده خود را بر قلب مخالفان زدند ایشان
طاقت مقاومت و قدرت نیاورده بسنت الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین
عمل نموده روی بهزیمت نهادند میرزا کاوس با بوس و بی ناموس بوادی فرار شتافت

غازیان

غازیان وی را با چهار صد نفر از آن قوم بی هنر بقتل آوردند و سر کاوس با مبارک شاه
بدرگاه اسلام پناه فرستادند و در روز چهارشنبه بیست و ششم ربیع الاول میرزا شکر الله
از وزارت معزول گشته شاه دین پناه منصب دیوان اعلی و وزارت کبری بمیرزا سلمان
که وزیری است روشن ضمیر و صاحب کفایت خردمند و صاحب تدبیر که بانوار عقل و صفات
منجلی و بآثار ضبط امور و حسن اعتقاد منجلی است عنایت نمود و زمام حل و عقد امور کلی
مهمات مصالح جمهور بکف اقتدار او باز داده آمد و در ضبط ممالک و حفظ مسالک و
مفاتیح ابواب ملک و دولت و مناظم اسباب دین و ملت بقبضهٔ سداد و رشاد و اماثل
استتمام و اجتهاد او مملوک گشت چون گوارهٔ دواعی منادمت میان مرکز قانون
شفا و امراض و حاوی کلیات اغراض است بتاسیس مبانی علوم شریعت و معرفت
و براعت ضمیر کیمیا تاثیر مجمع مجمل و مفصل آیات سعادات بتربیت علما و فضیلت
موقوف شاه عدل این دعوی و مؤکد صدق این معنی آنکه در روز چهارشنبه بیست و ششم
ربیع الاول منصب صدارت را بمولانا اعظم اقدم حافظ فنون الحکم شاه عنایت الله که از
سادات رفیع الدرجات اصفهان بود ارزانی داشت و حل و عقد و قبض و بسط و نظم
این امر خطیر بوی تفویض نمود و مقرر شد که در رواج اوامر دین و تمشیت امور شرع
سید المرسلین و تعمیر بقاع خیرات و توقیع زروع و ربوع موقوفات مساعی مشکور بظهور
رساند **گفتار در فتح قلعهٔ پلنگان** دران اوقات فرخنده ساعات بمسامع عز و جلال
رسید که اسکندر والی قلعهٔ پلنگان گردن از چنبر اطاعت بیرون نهاده زیرا که
چند نوبت با حکام کردستان در مقام محاربه در آمده و سرپنجهٔ شجاعت و اقتدار ایشان
بر تافته اکنون نیز همان داعیه در ضمیر دارد و بنابران رای عالم آرای همایون بقلع

قمع او عازم و جازم شد امارت مآب سولاغ حسین بنحو الصواب آن جانب روانه گردید
سولاغ با جمعی از دلاوران با یراق چون اوراق اشجار رنگارنگ از عدد ریگ بیابان و امطار
بهار فراوان * سپاهی که دریای چین باز کرد * کند چون بیابان پر از نبرد *
علم عزیمت بدان جانب افراخت اسکندر از خوف عسکر ظفر اثر فایق خایف و متوهم شده
طریق حزم و احتیاط مسلوک داشته خود را بقلعه جبال آنجا که نشیب و فرازش بیشتری
و شد بار رسیده و پایان خندق و سر کنگره اش بماهی و ماه پیوسته تا غایت که اقتدار
خسروان عالی مقدار بکنگره حصار فتح آن نرسیده و باز بلند پرواز همت سلاطین
کامکار در هوای آن تسخیر طیران ننموده * ز بس پایه اش کرد تنگ آن زمان *
چو طوطی بر آورده پر آسمان * پر افشان شود بر ماه و مهر
شده تنگ بر نسر طایر سپهر * نموده کمان گوشها بر شکوه *
بشکل همه لور بالای کوه * ز دیوار صد رخنه در کار او *
بتان همچو صورت به دیوار او * چون حوالی قلعه محل نزول جنود قزلباش
گردید هراس بیقیاس در دلهای متوطنان آنجا راه یافته اما والی آن دیار امارت شعار
اسکندر سپاه را بافروختن آتش جدال و قتال مأمور گردانیده و غازیان جرار
یکبار چو آتش از پستی روی ببالا نهادند اسکندر با دلاورانی که بنوک ناوک جوشن
گذار نقطه از دایره سپهر دارند و زخم تفنگ قضا رفتار نور از چشم خورشید بستانند
چو طاق جفت شدند از طریق لعب کنند * هر تیر شهاب صفت و تیغ سرها طاق بقدم مقابله
و مقاتله پیش آمده دست به زدن تیغ و انداختن تیر بردند * ببرنده شمشیر تارک شکاف
کمان کج ابرو و تیر کمان بستند * ز پستان جوشن برآورده شیر *

ببرنده

ببرنده شمشیر تارک شکاف * شکاف اندر آمد ز تارک بناف
و دست ستیزان از دلاکشته رنگ لعل بدخشان گرفته و سنگ میدان از خوف هجوم بانگ تفنگ بافر
یاقوت رمانی شد * ز خون خود با جام صهبا شده * اجل ساقی باده پیما شده *
رگ نیزهای زن چون برآورده سر * ز دریای ریشه مرجان تر *
و از بیم تفنگ اجل چون سنگ پست روی در هم میکشید و از زخم ناوک دلدوز شان مردم
جنگی چون خار پشت برخار پیکان مینشد چون اعدا و اضداد آیه فتح جنود منصور را
برای العین مشاهده و ملاحظه نمودند و از مقدمات احوال خود ضعف و قصور احساس
کردند دست در دامن فرار زده بطرف دره که در حوالی قلعه بود گریختند غازیان بقایای
آن مخاذیل را از زخم شمشیر آبدار به البوار فرستادند چون معارج تخت بلند بر قوام
قلعه بر آمدند اسکندر بواسطه حرکت نافرجام ابلق توسن ایام که مرکب مرادش چون
غدر لئیمان لنگ بود و عرصه جهان بر وی مانند حوصله بخیلان تنگ با دو سه نفر خاص
از ان مملکت خلاص گشته سولاغ حسین این خبر را بدرگاه اسلام پناه فرستاده قاصد
از یلنگان در سه روز بقزوین رسید شاه عالم پناه حکومت آن قلاع را بسولاغ حسین
رجوع نموده جمهور سکنه و عموم متوطنه آن دیار در مهد آرایش و بستر آرامش مرفه
الحال فارغ البال غنوده و بدعای دولت آنحضرت که موجب آرامش بلاد و سبب
آسایش عباد است مشغول شدند در اوان حسام بیک لله بهرام بیک قجر امانی بواسطه
جهل و نادانی تقصیر را القتل آورده در شهر مختفی گشت آخر دستگیر گشته مصلوب گردید
و درین اوقات فرخنده ساعات اردوغدی خلیفه تکلو حاکم ری مقید گردید شاه
عالم پناه از قورچیان عظام چهل و چهار سوار که امیرزادهای او بتمامات بودند

بسرعت تمام بطرف طهران فرستاد که سلطان حسین میرزا را بقتل آورند قورچیان بیست دو
ازیکطرف و بیست و دو ازیکطرف طنابرا در گردن آن شاهزاده مظلوم کرده و اورا
مقتول گردانیدند دران اوان شاه عالم پناه منصب حکومت و داروغگی قزوین و ایالت
و رعیت پروری ولایت هرات را برکن الدوله القاهره عضد المملکة الباهره علیقلی خان
شاملو که از نبایر درمیش خان بود عنایت نمود و ویرا با جنود بسیار بصوب
آنجانب روانه نمود دران اوان منهیان دولت عرض کردند که ابو الخان با برادران که
گمراهان راه ضلالت و سرگشتگان دشت جهالت اند پای از حد خود بیرون نهاده تا الوجی
نیشابور را تاخته اند و فوجی از زور برگشتگان که در [illegible] بودند قوت طامعه حرکت آورده
تاخته لوای استیلا برافراخته اند و حسین بیک شاملو سوند و ک بیک افشار با قرب
پنجاه نفر از غازیان جرار اجل کردار از عقب ایشان ایلغار نمودند در حوالی آن به بدکاران
رسیدند و غازیان ظفر قرین که زبان تیغ بیدریغشان مفسر آیات فتح و ظفر و لمعان
سنان فتنه نشان نگاهبان برج دولت است بر سر مخالفان ریخته بعون عنایت ربانی
قرب صد نفر از آن قوم بی هنر را مجروح و مذبوح کرده رؤس نامبارک ایشانرا
بدرگاه عالم پناه فرستادند و در روز سه شنبه پنجم ماه رجب ایلچیان نظام الملک
پادشاه دکن بیلده قزوین آمدند برسم پیشکش نقود بسیار و جواهر بیشمار آوردند و از
زبان پادشاه خویش گفتند نظم که هستم بصدق و نیاز تمام •
مقیمان آن آستان را غلام • ز الطاف گرم سر شود خاک راه •
نروید از او غیر مهر و گیاه • فلک گر کند سکه ام را اعتبار •
به برهان لطفت گیرم قرار • کلی گز کلم سر زند سال و ماه ••

درد

در دبرد و مبتلای اجل آن شاه [illegible] در روز سه شنبه سیم ماه شعبان شاه عالم
پناه فرزند دلبند خود شجاع الدین محمد را بولی سلطانی و الی شیراز داده جشن
عظیم ترتیب داده و در شب جمعه بیست و چهارم شعبان [illegible] به نهیب که طولش نصف
قوس فلکی بود در برج قوس ظاهر شد شاه عالم پناه در شب یکشنبه سیزدهم رمضان
برکمیت خوش خرام سوار شده با حسن بیک حلواچی اوغلی و چند نفر از مقربان در کوچه و بازار
سیر نموده قریب به سحر در خانه حسن بیک فرود آمده استراحت نمود که ناگاه از دیوان
قضای آسمانی نشان غرل حیات فانی بطغرای هو الذی خلق الموت و الحیوة و مضمون آنکه
انهم میت و انهم میتون بدست ایلچیان اجل به ور سپید حکومت عالم را بنقش نامرادی
بباد فنا داد • اگرچه یقین است ازین خانه رحلت • جهان بی ثباتست بوده دایم
چنین بود آری سرا بیست فانی • از بعضی چنان استماع افتاد که حسن بیک حلواچی
اوغلی با دشمنان او همداستان شده مغز فیل او را بخورد داده و بعد از آن خفه کردند
از لؤلؤ و از اتفاقات آنکه اسمعیل بن حافظ الدین الله پادشاه مصر او نیز به بیست جوان
خود [illegible] بدین طور کشته شد احوال ایشان در جلد هفتم بتفصیل مذکور گشته است
اما اصح آنست که مقتول نگشته زیرا که وی تریاق میخورد و با فراط و قولنجی عظیم داشت
هرچند روز یکنوبت قولنج میشد چنانکه مردم مضطرب می شدند بعد از فوت او امرا
ارکان دولت بر در دولتخانه جمع شده قرعه مشاورت در میان انداختند بعد از تاکید
عهد و پیمان و سوگند بقران قرار بر سلطنت شاهزاده عالم و عالمیان سلطان
محمد خدابنده قرار دادند و فوج فوج روانه شیراز شدند ذکر احوال شاه عالم
و عالمیان سلطان محمد خدابنده پادشاه و حالات و وقایع ایام سلطنت او

در نهصد و سی و هشت قدم از کتم عدم بعالم وجود نهاد و روی زمین از فر طلعت
ماه سیما غیرت افزای سپهر کبود گردانید • گل غنچه از باغ دولت و سبزه
گزینان گلی چشم گیتی ندید نظم گرامی دری از دریای شاهی • •
چراغ روشن از نور الهی • مبارک طالعی فرخ سریری • •
بطالع تاجداری تخت گیری • در اوان نشو و نما علامات سلطنت و شهریاری
و امارات جهانداری از چهره همایونش ظاهر و لایح بود و خوارق عادات از وی سر میزد
شاه دین پناه حسین خان شاملو که امیر الامرا بود لله آنجناب گردانید بعد از آن شش
سلطان استاجلو که رکن رکین این دولت ابد پیوند بود لله گشت و در اواخر سنه اثنی و اربعین
و تسع مایه سلطنت خراسان انتساب بنیابت محمد خان شرف الدین اوغلی تکلو بنا بر فرمان
واجب الاذعان بر تق و فتق امور ملک دره هرات نگهبانی لشکر آنحضرت اختصاص
یافت تا زمانی که نهال اقبالش در بوستان جلال از آب زلال بالا کشیده و طفل رضیع دولتش
از مهد امن و امان بمیامن تربیت احسان سبحانی و حضانت لطف ربانی بسر حد بلوغ
و ارشاد برآمد و بتاج عقل و خلعت عدل و داد سربلند و عزیز و ارجمند شده و در دار الملک
سروری ابواب عیش و دوری مفتوح شد و بلاد خراسان که بهجوم فتن و عموم محن ویران
گشته بود بفر دولت آنحضرت آباد شد و چهره ملک و ملت که بغبار فتنه و آشوب
تکدر یافته بود بباران معدلت آنحضرت پاک گشت و شراره آتش مملکت سوز که علم بام
افلاک کشیده بود بباد قهر او زنگار تیره نهاد و شعله بر شعله آفتاب می انداخت
بآب تیغ آبدار او فرو نشست و عبید خان اوزبک که والی خراسان را تاخت میکرد فوت
شد و در سنه ثلث و ستین و تسع مایه شاه دین پناه حضرت را طلب نمود و بنا بر فرمان

در روز

در روز جمعه چهارم شعبان از بلده فاخره هرات بیرون آمده بعد از قطع منازل و مراحل
بتوفیق ذو الجلال در آخر شوال بدرگاه عالم پناه رسید و بانواع نوازش خسروانه و
عواطف شاهانه مخصوص شده و در سنه اربع و ستین و تسع مایه بار دیگر حکومت هرات بآن
حضرت عنایت شد و در روز شنبه نهم صفر با عساکر ظفر اثر بدان صوب توجه نمود و چون
شهر بمخیم سرادقات عز و جلال گردید و پرتو آفتاب عظمت و کامکاری و لمعات انوار
ابهت شهریاری باطراف و اکناف بلاد خراسان افتاد و در آن اثنا هاتف غیب علامت
و لا ریب فیه تنزیل و مژده تأویل و الله یدعوا الی دار السلم و یهدی من یشاء الی صراط
مستقیم بسمع آنحضرت رسانید متوجه زیارت روضه منوره و اقدس انور امام
علی بن موسی الرضا شد • سپرده عنان ابد بدست قضا • روان شد بطرف علی رضا

امام بحق کعبه اهل دین • شهید غریب خراسان زمین •
حریمش چو فردوس عنبر سرشت • ز سرحد جانش روزنی در بهشت •
درش کعبه قدسیان را مطاف • سزد گر کند کعبه آنجا طواف •
مسیح و خضر رو بدرگاه او • منور جان از نسیم سحرگاه او •
درش رفته رضوان بمژگان حور • ز خورشید گسترده فرشی ز نور •

باندرون مزار متبرک در آمده شرایط زیارت بجای آورده بر نهجی که در خاطر دریا
مناظر قرار گرفته بود و در آن روضه پر انوار و مطالعه اسرار دست و ادات
عظام و مجاوران کرام بشمول عنایت و رعایت گردانید بانثار زر و صدقات
به ارباب استحقاق و اصحاب حاجات اشارت نمود و در روز سه شنبه نهم ربیع الثانی
بعظمت و کامرانی بهرات در آمده بساط نصفت و معدلت مبسوط ساخت بعد از

قتل قزاق بموجب امر شاه دین پناه بصوب قزوین روانه گردید بعد از قطع منازل
وطی مراحل با جنود نصرت قرین در بلده قزوین در آمده بوضوح پیوست که امیر غیب بیک
استجلو از عهده حکومت هرات بیرون نمیتواند آید بنابران شاه دین پناه بار دیگر
تمام حکومت ولایت خراسان را در قبضه اقتدار آنحضرت نهاد و بصوب آنجانب
روانه نمود و شاه قلی سلطان ارکان در خدمت آنحضرت بود دران اوان عبدالله خان
بن اسکندر خان بن جانی بیک سلطان و خسرو سلطان با سی هزار سوار جرار ببلاد
خراسان آمده بودند آنحضرت اصلا از ایشان اندیشه نکرده با پانصد سوار متوجه
آن لشکر بسیار گشته هرچند نیکخواهان شاهزاده عالمیان رسانیدند که چندان توقف
باید نمود که امرای خراسان با جنود فراوان روی بار دوی همایون آورده ملحق
شوند نقد آن گفتار بر محک رای اصابت شعار آنحضرت تمام عیار ننمود و متهورانه
روانه گردیده بقلعه تربت در آمد عبدالله خان و خسرو سلطان دران نواحی نزول نموده
و هر روز جنود جرار با اوزبکان خرمن سوز همعنان با بسی حرمان و شرمندگی تمام علم
عزیمت بلکه هزیمت بجانب بخارا برافراخته چون رایات شوکت اقتدار عبدالله خان
و سایر اوزبکان که باوج آسمان بکجا برافراشته بودند نگونسار شده و نقوش نخوت و غرور
باب استظهار اعوان و انصار و جمعیت لشکر بیشمار بر لوح تصویر و پندار نگاشته
بودند زایل شد آن سرور کوچ کرده از کوچه و خیابان خرامان خرامان به دولتخانه در آمده
بعد از چند سال بامر شاه دین پناه علم عزیمت بجانب شیراز برافراخت و حکومت
مرا آنرا بفرزند دلبند عباس میرزا عنایت نموده متوطنان بلده خراسان
یکبار رو در ناب فرقت افتادند بسموم غم مهاجرت گرفتار شدند خواطر مجروح شان

فراق

فراق بی مرغداق در دادند آنحضرت با جنود دشمن گداز در شهر شیراز در آمده
خرامان شد بمیدان سعادت * بفر دولت زیب جوانی *
ربود از پیش چرخ تیز رفتار * بچوگان کرم گوی امانی *
و چون خبر فوت شاه دین پناه بشیراز رسید داعیه سلطنت بخاطر عاطر آنحضرت رسید
اما ولی سلطان ذوالقدر یار پشت بر دولت کرده و از موکب همایون تخلف نموده راه
قزوین گردید افواج حشم و طبقات لشکر هم طریق بیوفایی مسلوک داشته همه روانه بلده
قزوین گشته بنابران آنحضرت سلطنت که عرفا و شرعا بدو میرسید ترک کرده در خاطرش
خطور نمود که اگر دعوی سلطنت کند خونهای ناحق ریخته شود بنابران در شهر شیراز توطن
گردیده و انتظار لطیفه غیبی میکشید چون بر طبق آیات تنزع الملک ممن تشاء ماه جاه اسمعیل
میرزا بمغرب فنا رسید بمقتضای کلمه تؤتی الملک من تشاء آفتاب دولت و اقبال شهریاری
عالی تبار از افق عزت و جلال طالع گردید امرای درگاه و سرداران سپاه و وزرای
عالیجاه و اکابر و ائمه دین و ارباب دولت و اصحاب جاه و حشمت روی بدرگاه آوردند
بار اول اسکندر بیک شاملو در شش روز از قزوین بشیراز رفته مژده پادشاهی
رسانید و قبول این معنی نمودند و بعد از آن که مشخص شد خان گردیدند و خوش خبر خان نام
نهادند روز دیگر علی بیک ولد محمد خان سلطان ذوالقدر قبل از عساکر ظفر اثر
بشهر در آمده خبر فوت اسمعیل میرزا بعرض رسانید آنحضرت بطالع سعد و بخت ارجمند
بتخت سلطنت جلوس نمود و بعد از اجتماع سپاه و مکمل شدن بهادران ظفر همراه علم
عزیمت بجانب قزوین برافراخت * چو آمد ز کوس بردار و غریو *
غریو می گریزان شد سراسیمه دیو * و در صد کوه گرد از ثریا گذشت *

زمین را سر از عرش والا گذشت • ز دست سواران سنگ و تفنگ
پر از نجم ثاقب زمین چون فلک • حکومت شهر شهرهٔ شیراز را با توابع
و لواحق بعلی بیگ ولد محمد جان سلطان ذو القدر عنایت نمود و کسان بکرقلی سلطان
ذو القدر و شاه علی سلطان ولد تبت آقا فرستاده چون چتر همایون ظلال سایهٔ اقبالش بر
مفارق ساکنان اصفهان انداخت حسین علی سلطان شاملو در بارگاه عالم پناه آمده
خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه آورده در خانهٔ همایون ابواجیبی ضبط نموده در آن
اوان نوید توجه رایات نصرت آیات شاهی بعبور موکب شهنشاهی بدین دیار در سینه
و افواه افتاده و آفتاب دولت ابدی الاتصال اطراف و اکناف آن بلاد را منور گردانید
راقم این حروف احرام ملازمت شاه عالم پناه بسته در بلدهٔ قم بشرف قبلهٔ اقبال
مشرف شد و رعایت تمام یافته در سلک مقربان منتظم گردید چون رایات ظفر
دا انکه مخیم سرادقات عز و جلال گردید امیرخان ترکمان و خلیل خان افشار و قلی بیگ
قورچی باشی و سایر امرای رفیع الشان بدرگاه عالم پناه آمدند چون از رباط صحیح عبور
نمودند بیره محمدخان استجلو و خلیفه الخلفا و جمعی کثیر از امرای عالی تبار باردوی
ظفر قرین ملحق شدند چون موکب همایون از ارض مقدسهٔ قزوین کواکب مواکب اقبال از ساحت
و سلیمان پادشاه بن سلطان اویس بن سلطان محمود بن سلطان ابوسعید بن میرزا
سلطان شاه محمد بن میرزا میرانشاه بن صاحبقران امیر تیمور کورکان بدرگاه
عالم پناه آمد و این ابیات را در زبان شاه ساخت • نظم
شاها تو در قبلهٔ شاهان عالمست • گردون ز امر گیتی مسلم است
یکتا شدست رشتهٔ شاهی بعهد تو • الحمد لله که چه یکتاست محکم است

رعایت تمام یافته بمنازل خود معاودت فرموده در آن اثنا خبر مخالفت پریخان خانم
و شمخال سلطان رسید تفصیل این مجمل آنکه نقش بندان تصور امانی و آمال سلطنت را
در آینهٔ خیال ایشان باسهل وجهی جلوه داده دولتخانهٔ پریخان خانم را مضبوط کرده جمعی از
رنود و اوباش و قلاش و معاش پیش ایشان آمده شمخال سلطان بوجود ایشان مغرور
شده و پریخان خانم باتفاق آن ابلهان قرار داده بودند که در روز جنگ و پیکار اگر
از ابر تیغ طوفان بلا بارد و از خنجر آبدار آتش فنا جهد و رشته بلطف امن و بشری
بزه پیراهن ایشان نرسد و از تند باد حوادث گرد بر طراز آستین لطف آستانشان ننشیند
زهی تصور باطل زهی خیال محال آنحضرت از رعایت مروت کسان سخندان نزد
ایشان فرستاده پیغام داد که مدا انکه حضرت ذو الجلال اعلام سعادت انجام دولت
رفیع الشان ما راسخ البنیان گردانید و اساس معدلت لباس حشمت ما بر بساط
غبرا گسترده و مهر ما بر غیرت ما بهر که رقم خذلان کشد نقاش قضا بکلک قدر نقش هستی
او را از اوراق جهان محو سازد و خورشید دولت و اقبال و اختر عز و جلال ما پرتو مهر
بر هر که اندازد او را با اهل و عیال و خویش و تبار نابود سازد باید که ترک مخالفت
کرده بدرگاه شتابید و در سلک امرای عظام منتظم گردید و البته دروازه و در فایده
بران مترتب نمیشود • مدر بستن اکنون نداریم دست • اگر در به بندی ره بام هست
در خانه بندی چو بر آفتاب • دو روزن آید از روزنت بی حجاب
ایشان بنابر قلت عقل و کثرت جهل متنبه نگشته چون زنگ غفلت بصیقل نصیحت از
لوح ضمیر بایکشان زدوده نشد و لطف و عنف و تنبیه و تهدید و کلمات وعد و وعید
موثر نیفتاد • ز روی غضب شاه عالم پناه • بر آراست لشکر سر آن سپاه

که آن سفله را نیست رسم وفا • نباشد بلی در مقام صفا •
فریب است بس قول و کردار او • نباشد کسی که این کار او •
زبان برگشادند روشن‌دلان • که ای در نکهت قبله مقبلان •
تویی بر سپهر فلک آفتاب • ز فیض تو عالم همه کامیاب •
نصیبه دل ترا اگر نخواهد سپهر • دلش باد صد پاره از تیغ مهر •
لبی کو نبوسد رهت خاک به • دلی کو نخواهد ترا چاک به •
همه انتقامت ز دشمن کشیم • ز حکم تو حاشا که گردن کشیم •

اما شمخال سلطان و پریخان خانم از کردار خود نادم بودند لیکن مفاسد اندیشه‌های
فاسد ایشان را از درجه صلاح گذشته بود و مانند ماهی در شبکه اضطراب میکردند از خوف
خون در مجاری عروق ایشان بسته شد از هیبت پادشاهانه مغز در تجاویف عظام کله
سر ایشان گداخته شد از ترس راه نفس بر ایشان بسته گشت مصراع
که هست غم ز دون همتی دشواری بعد از آن اردوی گردون شکوه بجانب
قزوین در حرکت آمد چون ماهچه طوق زرنگار شهریار بادادودین از افق بلده قزوین
طالع شد شمخال سلطان سایه‌وار تاب خورشید نیاورده ظلمت‌آسا از شعشعه
آفتاب روگردان شده به مثال شام بخت تیره خود در مغرب افول متواری
و پنهان شد از روی اضطرار و اضطراب به هنری کار رفت و دست در دامن امیر
اصلان بیگ افشار زد و خنجر تیز بر سر شیر امور راکه باز رستم زمان و اسکندر دوران
همسری میکرد از مرکب بر جدا ساخته به درگاه عالم پناه آورده بر خاک
انداخت و پریخان خانم با صد غم و الم خود را مجرم انداخته آنحضرت را یر انجلیل

خان

خان سپرده خفه کنش و را روانه عالم دیگر گردانید روز پنجشنبه پنجم ماه ذی حجه
آنحضرت بر کمیت دولت سوار شده به دولتخانه همایون نزول اجلال فرمود جوق
جوق امرای درگاه و مقربان بارگاه و سادات و موالی و حکام و کلانتران و ارباب
و اهالی به درگاه او آمدند فراخور حال خود در عنایت یافتند و سنابر و دنانیر مبارکش
زیب و زینت یافت و منصب وزارت را میرزا سلمان رجوع نموده وزیر را مدار و عالی
تبار وارد فور کیاست و دانایی حراست ملک میمون وادرد لهذا زنگ بایف و زنگ
بصیقل احسان می‌زدود و بلوازم این امر بزرگ و مهم نازک قیام و اقدام نموده
از جمیع امور و نواهی خشیت حضرت الهی نصب العین داشته و عموم خلایق را که
انام و در اقامت قواعد حکمت و اجرای احکام معامله بر وجهی نمود که مزیدی بر آن
متصور نبود و در تادیب ظالمان و ترفیه مظلومان کوشیده و میل و محابا و اهمال
غافل و جایز نداشت و توفیر دیوانی و استمالت رعایا و رعایت فرو رعایا نهایت الامکان
سعی بسیار نمود و در وصول علوفات لشکریان و محصول و وراث مستحق دقیقه
نامرعی نگذاشت شاه جهان پناه بر سریر زرین چو آفتاب که به سمت الراس آمده درهم
و دینار را چون اشعه انوار بر خلق پاشیدن گرفت نظم
در گنج و نعمت گشودن گرفت • همه خلق را دل ربودن گرفت
هوا صیقلی شد ز انفاس او • همه گرد غم از دل زدودن گرفت
خزاین شاه دین پناه که در قزوین بود از جواهر و نقود و اسباب و آلات حرب بر امرا
و صلحا و سادات و فقرا و لشکری و سفری و حضری قسمت نموده مواجب لشکر را
که شاه دین پناه مدت چهارده سال بود که نداده بودند و کسی یارای خواست داد اسمعیل

صد تومان

میرزا صد تک آنرا الصبه فلاکت داده بود این حضرت مجموع را شفقت فرمودند
چنانچه مرد مجهولی دویست تومان زر گرفت جهانیان کرم او کتابی فا آنرا در طاق
نسیان گذاشتند از زمان آدم این زمان که سال تاریخ هجری نهصد و هشتاد و پنج
رسیده است هیچ پادشاهی ذو الاقتدار به لشکر این قدر زر نداده است چون فرزند
نفیر عالمگیر سعادت گستری طنطنه کوس اقبال اسکندری باطراف و اکناف رسید
حکام بلاد اسلام و رسولان خجسته دم و فرستادگان فرخنده قدم به درگاه شاه
عرب و عجم فرستادند و اظهار بندگی و سرافکندگی نمودند هم در آن اوان بلده تبریز
را شاه جهان پناه با میرخان ترکمان شفقت فرموده و ایالت اردبیل و لواحق به پیره
محمد خان استجلو عنایت نمود و علیقلی سلطان ترکمان حکومت خوی ارزانی فرمود هم
در آن اثنا خبر از آذربایجان آمد که کردان بلده خوی را تاخت کرده اند شرح مخالفت
ایشان آنکه چون اسمعیل میرزا به سلطنت نشست قاضی بیک ولد شاهقلی بلباس کرد
سلسله محبت و مودت را در حرکت آورده رسل و رسایل برای تهنیت بقزوین فرستاد
و اظهار بندگی و سرافکندگی نمود و از این جانب نیز آنچه حکومت و طسوج فرستاده
شد چون خبر انتقال اسمعیل میرزا را استماع نمود از ما در پشیمان گشته پای از جاده
و قدم از طریق ارشاد بیرون نهاده با جمعی کردان بر سبیل ایلغار بخوی آمده در آن اوان
محمود بیک روملو والی آنجا دلو دیار با دویست سوار باستقبال شتافته در حوالی قریه
دلجیان با کردان دچار شده بی استعمال سیوف و رماح روی بگریز آوردند و کردان
آورد گردان هر نقش را با فرزندان گذاشته آن بلده را تاخته لوای استیلا برافراختند
هم در آن اوان جمع کثیری از کردان باتفاق فرزندان قاضی قهران بر حسین جان سلطان

خنسلو

خنسلو آمدند حسین جان سلطان در قریه منخص گشته با قرب هزار و دویست سوار
دل بر هلاک نهاده قریب یکماه با آن قوم گمراه مقابله نمودند در آن اوان
سپاه واره و سلطان و قاضی بیک ولد شاهقلی بلباس با غلبه تمام رسید و کردان
آمده از صباح تا رواح آتش قتال و جدال در غایت التهاب و حین اشتعال
بود از طرفین جمع کثیری بر خاک هلاک افتادند چون سهم غرض ایشان به هدف
مطلوب نرسید از روی مکر و تزویر رسولان سخندان نزد حسین جان
سلطان فرستادند و سلسله موافقت را جنبانیدند خنسلو بعد از قواعد
تاکید و پیمان بسوگند قران نزد آن کردان رفتند ایشان اکثر غازیان را بقتل
آورده فرزندان صغار و کبار ایشان را پایمال وبال گردانیدند هم در آن
اوان پادشاه ارض روم سپاه فراوان جمع آورده اراده نموده که بشوره
گل آید میرزا علی بیک ولد غلام که از امرای معتبر ایشان بود از روی عجز معروض
داشت که آمدن بنفس احتیاج نیست بنده حاکم شوره گل را دست بسته بخدمت
آورم بنابر آن پادشاه وی را با هفت هزار سوار جرار نیزه گذار بتاخت شوره
گل روانه ساخت رومیان با اساس و اسباب تمام و عجب و غرور بیرون از
ادراک و اوهام از راه غیر متعارف روی بقراخان بیک بابای لو رتلو
آوردند تا گوی دولت را به چوگان خدعت از میدان سعادت بربایند
چون ایشان غافل بدان حوالی رسیدند قراخان بیک والی آن دیار با چهار
هزار سوار که هر یک خود را قرینه رستم و اسفندیار می انگاشتند شعر
همه همچو رستم بگاه نبرد بصحبت همه همچو صهبا درد

چو دریا با یشار بگشاده کف • بهیجا چو شیران دشت نجف

و در برابر رومیان صف قتال و جدال آراسته تیرهای اژدها کردار بر [illegible]
نکاوران باد رفتار گذشته اجل کردار خود را بر لشکر بسیار زدند
و قریب پنجاه نفر را یکدفعه از زین عزت بر خاک مذلت انداختند و چون جمعی
از رومیان تیغ خلاف از غلاف بیرون آورده بغازیان حمله آوردند

شد از تیغها بر تنها شکاف • شکاف بدن تیغها را غلاف
یلان از زره گشته بی ساز و برگ • فرو برده سر در گریبان مرگ

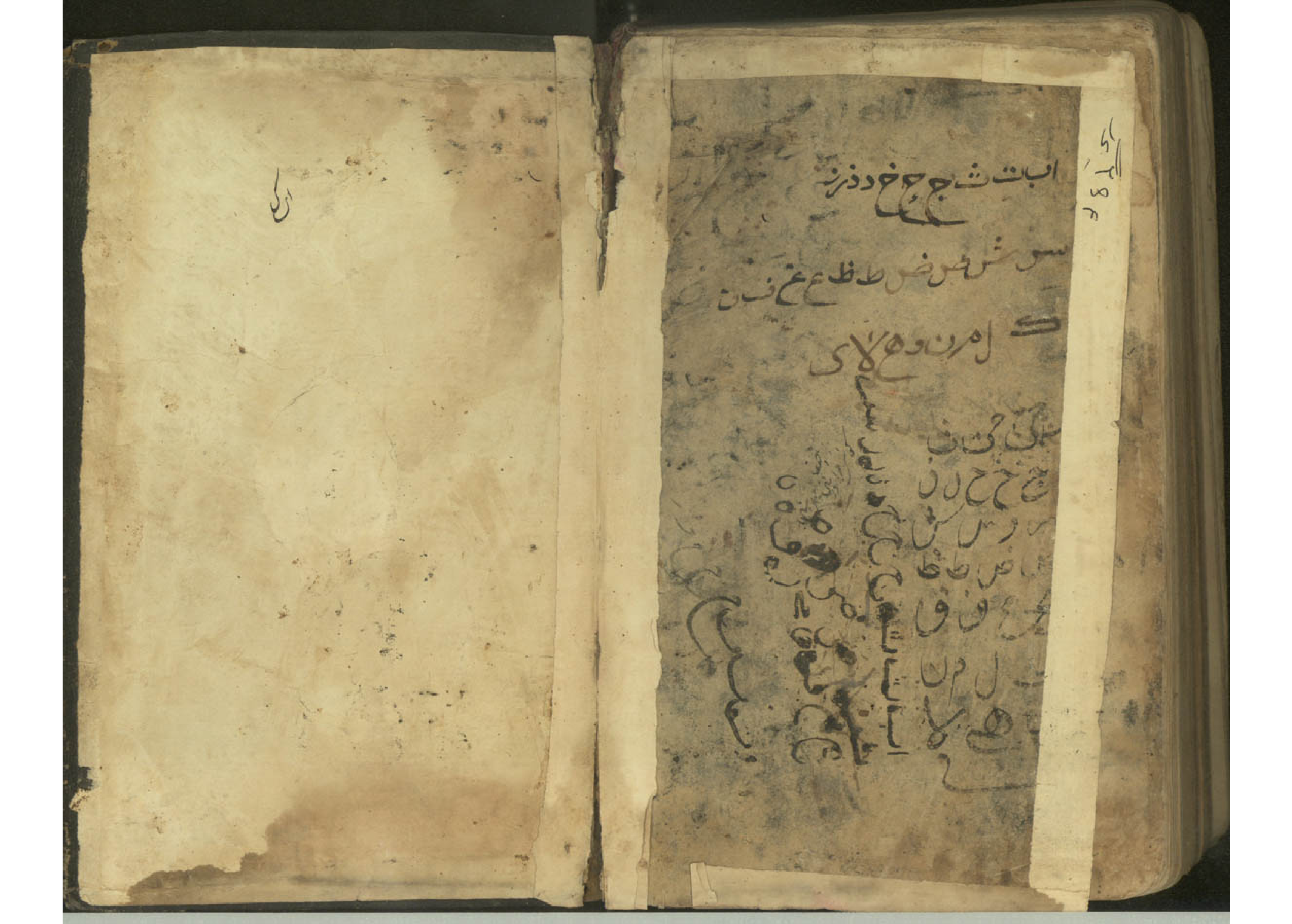
و جمعی از غازیان که بواسطه بریدن [illegible] از اسب فرود آمده
بودند رومیان ایشان را کشته غازیان را از جای کنده
تا [illegible] رسانیدند و خیمه قراخان بیک که [illegible] بود آتش زدند
قراخان بیک مردم خود را استمالت داده بر محاربه ترغیب
نمود که اکثر مردمان کار دیده دلیر از روزگار [illegible] گشته شده اند
از حرکت [illegible] ایشان می ترسید یکبار [illegible] حمله بر آن
سپاه [illegible] کردند رومیان تاب صدمه و صولت غازیان
نیاورده روی از میدان پیکار بوادی فرار
آوردند سپاه قزلباش از روی پرخاش
ایشان را تعاقب کرده قریب سیصد نفر را بقتل
آوردند ایشان از بیم جان باطراف و اکناف
پراکنده گشته قریب چهار صد نفر دیگر [illegible]

برف

برف هلاک شد میرزا علی بیگ پریشان و بحالیکه بود بارض روم انداخت

حرره الفقیر الحقیر المذنب ابن محمد کاظم
[illegible]
غفر الله ذنوبه

علی علی خان میرزا [illegible]
محمد علی خان میرزا [illegible]



ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز
س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق
ك ل م ن و ه لا ى

